دانشگاه تهران
تهران - ایران

مؤسسهٔ مطالعات اسلامی

دانشگاه مک‌گیل
مونترال - کانادا

گسترش فرهنگ و ادب ایران

در جهان

تألیف

دکتر بهرام طوسی

با مقدمهٔ

دکتر مهدی محقق

تهران ۱۳۶۹

به نام خداوند جان و خرد

انتشارات

انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران

شمارهٔ ۴۵

زیر نظر و اشراف

دکتر مهدی محقّق

تهران ۱۳۹۱

مؤسسهٔ مطالعات اسلامی

دانشگاه مک گیل
مونترال - کانادا

دانشگاه تهران
تهران - ایران

گسترش فرهنگ و ادب ایران در جهان

تألیف

دکتر بهرام طوسی

با مقدمهٔ

دکتر مهدی محقق

تهران ۱۳۹۱

مجموعهٔ انتشارات انجمن ترویج زبان و ادب فارسی

۴۵

زیر نظر و اشراف **دکتر مهدی محقّق**

ناشر:

مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- دانشگاه مک گیل

تهران، بلوار کشاورز، خیابان وصال شیرازی، کوچهٔ شاهد، شمارهٔ ۸، طبقهٔ۶

تلفن:۶-۸۸۹۵۳۴۸۵ ، دورنگار: ۸۸۹۵۳۴۸۸ صندوق پستی ۱۳۳-۱۴۵-۱۳، تهران

تعداد ۱۰۰۰ نسخه از چاپ اوّل

گسترش فرهنگ و ادب فارسی در جهان

اثر : **دکتر بهرام طوسی**

با مقدمه ای از : **دکتر مهدی محقق**

مشاور نشر : **محمد علی منصوری**

لیتوگرافی ، چاپ و صحافی : **مجتمع چاپ طیف نگار**

شابک: ۸-۹۳-۵۵۵۲-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-5552-93-8

قیمت : با جلد سخت ۱۸۰۰۰ تومان
با جلد نرم ۱۴۰۰۰۰ تومان

تهران ۱۳۹۱

سرشناسه	طوسی، بهرام، -۱۳۱۴
عنوان و نام پدیدآور	گسترش فرهنگ و ادب ایران در جهان/ تالیف بهرام طوسی ؛ با مقدمه مهدی محقق.
مشخصات نشر	تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	۳۳۰ ص.
فروست	انتشارات انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران؛ شماره ۴۵/ زیرنظر و اشراف مهدی محقق.
شابک	۸-۹۳-۵۵۵۲-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	فیپا
موضوع	ادبیات ایرانی -- تاثیر
موضوع	فرهنگ ایرانی -- تاثیر
موضوع	ادبیات تطبیقی
موضوع	ادبیات ایرانی
موضوع	فرهنگ ایرانی
شناسه افزوده	محقق، مهدی، ۱۳۰۸ -، مقدمه‌نویس
شناسه افزوده	موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل
رده بندی کنگره	۱۳۹۱ ۹ط۲ت/ PIR۴۰۰۹
رده بندی دیویی	۸فا۰/۹۰۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۲۹۵۰۳۶۸

فهرست انتشارات
انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران

۱- ***گزارش نخستین مجلس علمی انجمن استادان زبان و ادبیّات فارسی***، مشتمل بر سخنرانی‌های ایراد شده، به کوشش دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۵۴).

۲- ***قرّةالعین***،مشتمل بر امثال قرآن و احادیث و اندرزهای فارسی و عربی و نوادر حکایات، به کوشش دکتر امین پاشا اجلالی با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تبریز ۱۳۵۴).

۳- ***همایی نامه***، مشتمل بر شرح احوال و آثار مرحوم استاد جلال الدّین همایی و بیست و پنج مقاله علمی و ادبی به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی، و فرانسه تقدیم شده به ایشان، زیر نظر دکتر مهدی محقّق، (تهران۱۳۵۵).

۴- ***جشن نامهٔ مدرّس رضوی***، مشتمل بر شرح احوال و آثار مرحوم استاد سیّد محمّد تقی مدرّس رضوی و سی مقالهٔ علمی و ادبیِ تقدیم شده به ایشان، زیر نظر دکتر سیّد ضیاء الدّین سجّادی با همکاری دکتر اسماعیل حاکمی و محمّد روشن،(تهران ۱۳۵۶).

۵- ***ظرائف و طرائف یا مضاف و منسوب‌های شهرهای اسلامی و پیرامون***، این فرهنگ که در نوع خود بی نظیر است، مشتمل است بر متجاوز از هشتصد واژهٔ مضاف یا منسوب با ذکر شواهد از نظم و نثر و اطّلاعات تاریخی و جغرافیایی شهرهای اسلامی، تألیف دکتر محمّدآبادی باویل با مقدّمهٔ دکتر محمّدآبادی باویل با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تبریز ۱۳۵۷).

۶- ***حواشی دکتر محمّد معین بر دیوان خاقانی به پیوست سه مقاله دربارهٔ آن شاعر***، به کوشش دکتر سیّد ضیاء الدّین سجّادی، (تهران ۱۳۵۸).

۷- ***بوستان‌سعدی***،با مقدّمه و توضیحات و شرح نسخه بدل‌ها، به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی با مقدمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۵۹).

۸- ***آرام نامه***،مشتمل بر شرح احوال و آثار استاد احمد آرام و مقالات علمی و ادبی تقدیم شده به ایشان، زیر نظر دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۶۱).

۹- ***ینبوع الاسرار فی نصائح الابرار***، از کمال الدّین حسین خوارزمی، با مقدّمه و حواشی و تعلیقات، به کوشش دکتر مهدی درخشان با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۶۰).

۱۰- ***یادنامهٔ ادیب نیشابوری***، مشتمل بر شرح احوال و آثار مرحوم شیخ محمّد تقی ادیب نیشابوری معروف به ادیب ثانی و مقالات علمی و ادبی تقدیم شده به ایشان، زیر نظر دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۶۵).

۱۱- ***نکته ها و نقدها در پنجاه و پنج مقاله***، به قلم دکتر حمید فرزام و مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۰).

۱۲- ***جهانگیر نامه***، سرودهٔ قاسم مادح، به کوشش و تصحیح دکتر سیّد ضیاء الدّین سجّادی و مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق،(تهران ۱۳۸۰).

۱۳- ***دیوان غزلیّات و رباعیّات فتّاحی نیشابوری(سیبک)***، به اهتمام دکتر مهدی محقّق، کبری بستان شیرین، (تهران ۱۳۸۱).

۱۴- ***فرهنگ بیست هزار مثل و حکمت و اصطلاح***، گردآوری و تدوین دکتر مهندس صادق عظیمی، با پیشگفتار و مقاله ای از دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۲).

۱۵- ***نصاب انگلیسی یا زبان آموز سنّتی ایران***، معتمد الدّوله فرهاد میرزا، به اهتمام دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۴).

۱۶- ***مثنوی معنوی***، مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی، با حواشی و تعلیقات و توضیحات مرحوم استاد جلال الدّین همایی، با مقدّمهٔ فارسی و انگلیسی دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۵).

۱۷- ***رحمت و غضب الهی در مثنوی معنوی***، تألیف حمیده حجازی، با مقدّمهٔ فارسی و انگلیسی دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۵).

۱۸- ***مقدّمه الأدب***، محمود بن عمربن محمّد زمخشری، برگفته از نسخهٔ فاکسیمیلهٔ چاپ شده در سال ۱۸۴۳ در لایپزیک به وسیلهٔ ای. جی. وتزشتاین، با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۶).

۱۹- ***مجموعهٔ مقالات نخستین گردهمایی سراسری انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران***، زیر نظر دکتر سید علی اصغر میر باقری فرد، با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۷).

۲۰- ***فرهنگ لغات و ترکیبات و تعبیرات در دیوان ناصر خسرو***، جلد اوّل آ-ث، دکتر مهدی محقّق، کبری بستان شیرین، بازبینی و اصلاح دکتر مهدی نوریان، (تهران ۱۳۸۷).

۲۱- ***فرهنگ لغات و ترکیبات و تعبیرات در دیوان ناصر خسرو***، جلد دوّم ج- ژ، دکتر مهدی محقّق، کبری بستان شیرین، بازبینی و اصلاح دکتر مهدی نوریان، (تهران ۱۳۸۸).

۲۲- ***برگزیدهٔ غزل های شمس تبریزی***، مولانا جلال الدین محمد بلخی، به اهتمام محمّد علی منصوری، با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۸).

۲۳- ***کلیّات دیوان شوریدهٔ شیرازی***،«فصیح الملک»، جلد اوّل، به اهتمام خسرو فصیحی، (تهران ۱۳۸۸).

۲۴- ***کلیّات دیوان شوریدهٔ شیرازی***، «فصیح الملک» ، جلد دوّم، به اهتمام خسرو فصیحی، (تهران ۱۳۸۸).

۲۵- ***دستور زبان فارسی(مقدمهٔ قاموس المعارف)***، علامهٔ فقید مرحوم میرزا محمّدعلی مدرّس تبریزی خیابانی، به اهتمام حمیده حجازی، با دو مقدّمه در شرح حال مؤلف از استاد شیخ جعفر سبحانی تبریزی و دکتر مهدی محقّق ،(تهران ۱۳۸۸).

۲۶- ***فرهنگ لغات ادبی*** (شامل لغات و ترکیبات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده است)، تألیف مرحوم استاد محمّد امین ادیب طوسی، با مقدّمهٔ دکتر منوچهر مرتضوی ، جلد اوّل، (تهران ۱۳۸۸).

۲۷- ***فرهنگ لغات ادبی***(شامل لغات و ترکیبات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده است)، تألیف مرحوم استاد محمّد امین ادیب طوسی، با مقدّمهٔ دکتر منوچهر مرتضوی، جلد دوّم، (تهران ۱۳۸۸).

۲۸- ***ذیلی بر برهان قاطع یا فرهنگ لغات بازیافته*** (شامل قسمتی از لغات و تعبیرات مستدرک که باید به فرهنگ زبان پارسی افزوده شود)، تألیف مرحوم استاد محمّد امین ادیب طوسی، با مقدّمهٔ دکتر منوچهر مرتضوی، (تهران ۱۳۸۸).

۲۹- ***قرآن عظیم۱***. بر اساس ترجمهٔ تفسیر طبری، با مقاله‌ای از دکتر مهدی محقق به اهتمام محمّد علی منصوری. (تهران ۱۳۹۰)

۳۰- ***قرآن عظیم۲***. بر اساس ترجمهٔ تفسیر کشف الاسرار و عدهٔ الابرار، با مقاله‌ای از دکتر مهدی محقق به اهتمام محمّد علی منصوری. (تهران ۱۳۹۰)

۳۱- ***غزل‌های سعدی.*** بر اساس تصحیح محمّد علی فروغی، به اهتمام محمّد علی منصوری، (تهران ۱۳۹۰).

۳۲- ***هزاره‌ی فردوسی.*** مجموعه مقالات، تجدید طبع، با مقاله ای از دکتر محمّد امین ریاحی به اهتمام محمّد علی منصوری، (تهران ۱۳۹۰).

۳۳- ***زال و سیمرغ.*** با مقاله‌ای از دکتر علی سلطانیِ گِردفرامرزی، به اهتمام محمّدعلی منصوری، (تهران ۱۳۸۹)

۳۴- ***غزل‌های حافظ،*** بر اساس تصحیح علامه محمّد قزوینی- دکتر قاسم غنی، با مقاله‌ای از دکتر منوچهر مرتضوی، به اهتمام محمّدعلی منصوری، (تهران ۱۳۸۹).

۳۵- ***رباعی‌های خیّام.*** بر اساس تصحیح محمّدعلی فروغی- دکتر قاسم غنی با مقاله‌ای از دکتر داریوش شایگان، به اهتمام محمّد علی منصوری، (تهران ۱۳۸۹).

۳۶- ***گزیدهٔ مقالات.*** **ششمین گردهمائی سراسری انجمن ترویج زبان و ادب فارسی** (تهران ۱۳۹۰).

۳۷- ***شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو.*** جلد دوّم، تألیف دکتر مهدی محقق (تهران ۱۳۹۰).

۳۸- ***قرآن عظیم۳.*** بر اساس ترجمهٔ تفسیر عتیق نیشابوری، با مقاله‌ای از دکتر مهدی محقق، به اهتمام محمّد علی منصوری .(تهران ۱۳۹۰)

۳۹- ***هزار و یکشب.*** بر اساس ترجمهٔ عبدالطیف طسوجی، با مقدمه‌ای از علی اصغر حکمت، به اهتمام محمّد علی منصوری. (تهران۱۳۹۰)

۴۰- ***شاهنامهٔ فردوسی.*** به خط میرزا محمد حسین خان عماد الکتاب سیفی قزوینی. با مقاله‌ای از دکتر مهدی محقق و مقالاتی از دکتر جلال خالقی مطلق، استاد اردشیر مجرّد تاکستانی و الریش مارزولف به اهتمام محمّد علی منصوری (تهران ۱۳۹۰).

۴۱- ***کلیات سعدی شیرازی.*** به تصحیح شوریده شیرازی(فصیح الملک) با مقاله‌هائی از دکتر مهدی محقّق، دکتر نوش آفرین انصاری و فرشته فصیحی به اهتمام محمّد علی منصوری (تهران ۱۳۹۰)

۴۲- ***قرآن عظیم۴.*** بر اساس ترجمه تفسیر روض الجنان و روح ... از ابوالفتوح رازی، با مقاله‌ای از دکتر مهدی محقّق، به اهتمام محمّد علی منصوری(تهران۱۳۹۰).

۴۳- ***پیر هرات.*** گفتار و مناجات پیر هرات به انتخاب محمّد آصف فکرت، به انضمام سرگذشت پیر هرات، به قلم سرژبورکوی، به اهتمام محمّد علی منصوری(تهران ۱۳۹۱).

۴۴- ***شرح سی قصیده.*** اثر دکتر مهدی محقّق، با ترجمهٔ انگلیسی چهار قصیده از پی. ال. ویلسن و دکتر غلامرضا اعوانی (تهران ۱۳۹۱).

۴۵- ***گسترش فرهنگ و ادب ایران در جهان.*** تألیف دکتر بهرام طوسی، با مقدمهٔ دکتر مهدی محقّق (تهران۱۳۹۱).

سرآغاز

ای نام تو بهترین سرآغاز　　　بی نام تو نامه کی کنم باز

انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران بسیار مفتخر است که با وجود مضایق و تنگناهای مادّی، چهلمین سال تأسیس خود را پشت سر می‌گذارد. این انجمن نه‌تنها گردهمائی‌های سالانهٔ خود را هرساله در یکی از دانشگاه‌های بزرگ کشور برگزار کرده بلکه متجاوز از چهل کتاب در نظم و نثر فارسی و دستور زبان و بلاغت و فنون مربوطه منتشر ساخته و فصلنامهٔ خود را که به نام نفس ناطقهٔ الهیّه «گوهر گویا» نامیده، به شمار بیست رسانده و همچنین همواره مراسم بزرگداشت برای بزرگان علم و ادب برگزار کرده است.

اینک مسرور است که کتاب «گسترش فرهنگ و ادب ایران در جهان» اثر یکی از اعضای فاضل خود یعنی استاد دکتر بهرام طوسی را منتشر می‌سازد. در این کتاب از نفوذ زبان و ادب فارسی در اقصی‌نقاط جهان بحث شده است. این نفوذ زبان فارسی در جهان چنان بوده که به قول ابن‌بطوطه کشتی‌رانان چینی به اشعار سعدی مترنّم

می‌شده‌اند و به قول ابوالفرج اصفهانی در اغانی، بنّاهای خانهٔ کعبه با لحن فارسی آواز می‌خوانده‌اند و مصریان به قول مقریزی، در ایّام نوروز جشن امیرالنّوروز(میر نوروزی) برپا می‌داشته‌اند و جشن‌های ملّی همچون نوروز و مهرگان همپایه با جشن‌های مذهبی مانند عید فطر و اضحی(عید قربان) برگزار می‌شده است چنانکه ثعالبی از قول شاعری چنین نقل کرده است:

لک یا سیّدی دعاء من الفطر و الأضـ ـحی و یوم النّیروز و المهرجان

اثر زبان فارسی در زبان عربی در ابعاد گوناگون مشاهده می‌شود ازجمله آن که از همین نوروز و مهرگان، فعل رباعی مجرّد در عربی ساخته شده است:

نَورَزَ النّاسُ وَ نَورزتُ وَلکن بِدُموعی اليوم مَهرَجَ ناسٌ وَ لَم یُمَهرِج أناسٌ

ضرب‌المثل‌های فارسی به صورت واضح وارد امثال عربی شده ازجمله:

کَقَولِ کسری فیما تَمَثَّلَهُ مِن فُرَصِ اللِّصِّ ضَجَّةُ السُّوق

که «دزد بازار آشفته می‌خواهد» را به یاد می‌آورد یا مثلی را که ثعالبی در یتیمهٔ الدّهر به اعاجم منسوب می‌دارد:

قالوا إذا جَمَلٌ حانَت مَنیَّتُهُ یَطُوفُ بالبِئرِ حتَّی یَهلِکَ الجَمَلُ

اشتر چو هلاک گشت خواهد آیـــد به ســـر چه و لب جـــر

گذشته از این بسیاری از اندرزها و امثال فارسی از زبان پهلوی: وارد زبان فارسی شده است همچون مضمون: مَن حَفَرَ بئراً لِأخیهِ وَقَع فیه که در اندرزآذرباد مهرسپندان دیده می‌شود و ناصرخسرو به اوستا و زند منسوب می‌دارد:

از بدی‌ها خود بپیچد بد کنش | این نوشتستند در استا و زند
چند ناگاهان به چاه اندرفتاد | آنکه او مر دیگران را چاه کند

و یا ضرب‌المثل عربی: مَن یَسمَع یَخَل که از پهلوی: کی شند مند گرفته شده است.

ادبیات فارسی به ویژه اشعار فارسی گنجینه‌ای از آیات قرآن و روایات معصومین(ع) و بزرگان دین و منقولاتی از آثار حکما و فیلسوفان است، و بسیاری از مضامین قرآنی و حدیثی و فلسفی و کلامی و اصطلاحات سایر علوم و فنون در آن مشاهده می‌شود.

دانشمندان ایرانی به گزارش و تفسیر و تبیین قرآن کریم پرداختند و گذشته از ترجمۀ کامل قرآن به پارسی همچون ترجمۀ تفسیر طبری و ابوالفتوح رازی و سورآبادی و رشیدالدّین میبدی، فرهنگنامه‌های واژه‌های قرآنی را مرتّب ساختند همچون لسان‌التّنزیل و ترجمان‌القرآن و مستخلص و ده‌ها مانند آن. قصص و حکایاتی که در قرآن آمده، به صورت کتاب‌های قصص قرآن و قصص‌الانبیا در زبان فارسی مشاهده می‌گردد.

زبان فارسی نه‌تنها در شبه‌قارهٔ هند نفوذ داشته و آثار هندوان به زبان فارسی ترجمه شده است همچون اپانیشاد و رامایانا و مهابهاراتا بلکه در آسیای صغیر شاعران ذواللّسانین(فارسی و ترکی) ظهور کردند و حتّی فرهنگ‌های عربی ـ فارسی همچون قانون‌الادب حبیش تفلیسی در آن دیار نگاشته گردید. فرهنگ ایرانی به صورت‌های مختلف به جنوب شرقی آسیا نفوذ کرده و آثار عارفانی همچون حمزهٔ فنصوری و شرف‌الدّین رانیری دربردارندهٔ اقوال عارفان ایرانی است.

کتاب گسترش فرهنگ و ادب ایران در جهان دربردارندهٔ اهمّیّت و ارزش زبان و ادب فارسی است و دکتر بهرام طوسی این کتاب را به قصد آن تألیف کرده است تا در دانشگاه‌ها تدریس شود و نسل جوان کشور ما قدر و ارزش این زبان و ادب و فرهنگ را بدانند و هویّت ایرانی خود را بیش از پیش استوار و محکم سازند. بعون الله تعالی و توفیقه.

مهدی محقق

رئیس انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران

عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی

گسترش فرهنگ و ادب ایران

در جهان

دُکتر بَهرام طوسی

فهرست مطالب

پیش گفتار

کشور ایران با داشتن بیش از هشت هزار سال سابقهٔ هنر و تمدن (همایون فرخ) کشوری است که به قول ارنست رنان فرانسوی، با نبوغ خاص ایرانیان توانسته ریشه‌های غنی آریائی خود را حفظ کند.

"ضرورت آشنایی ایرانیان با پیشینهٔ فرهنگی خود بر کسی پوشیده نیست . اما این آشنایی نباید تنها به خاطر احساس غرور و افتخار ملی، بلکه باید در جهت تقویت شناخت ریشه‌های مدنی- فرهنگی و کسب هویت قومی باشد. گذشته از این، استفادهٔ درست از تجارب فرهنگی روزگاران باستان و دورهٔ میانه و زنده و پویا کردن بن مایه‌های میراث فرهنگی خود گامی است ارزشمند در جهت توسعه و اعتلای فرهنگ ایران زمین، فرهنگی که نه تنها در گسترهٔ تاریخی خود بلکه حتا امروز نیز حرف‌های بسیاری برای گفتن دارد." (اسماعیل پور ص. ۷)

در اینجا لازم است دو نکته اساسی یادآوری شود:

سابقهٔ تمدن و شعر و ادبیات و فلسفهٔ ایران به ششهزار سال قبل از میلاد و حدود هشتهزار سال پیش یعنی زمان ظهور اشو[۱] زرتشت و ارایهٔ کتاب مقدس اوستا که سراسر شعر و نثر موزون و زیبا است بر می‌گردد. (همایون فرخ). بنا بر این شعر و ادب و فلسفهٔ ایران از قدیم ترین گنجینه‌های ادبیات جهان به شمار می‌آید.

به علاوه، در طول این هشتهزار سال کشور ما به طور دایم در تعاملات مختلف با سایر

---

۱ – اَشو = مقدس

کشورهای جهان بوده و جنگ ها، روابط سیاسی و تجاری و فرهنگی وآمد و رفت‌های جهانگردان، علم و ادب و فرهنگ و تمدن ایران را در جهان نشر و اشاعه داده است. بدیهی است همان طور که عبدالرفیع حقیقت می‌نویسد "همیشه درخت کهن بر نهال‌های نو سایه می‌افکند"، این عجیب نیست که، همان گونه که در متن این کتاب ملاحظه خواهید کرد بر اساس مدارک و اسناد و شواهد و نمونه‌های موجود، تقریبا همهٔ کشورهای متمدن دنیا از مواهب و الگوها و نمونه‌های شعر و ادبیات غنی ایران بهره برده اند.

۲- ولی باید توجه داشت که به قول جلیل دوستخواه " اوستا (قدیمی ترین سند موجود ایرانی وهر سند کهن دیگر) نباید به عنوان یک افتخارنامهٔ نژادی، لالایی و افسونی برای سنگین غنودن تلقی گردد بلکه باید آنرا سرود پرتوانی از اصالت و پاکی و کوشش و آزادگی دانست که می‌تواند کاروان درنگ کردهٔ ما را دگرباره به شور و شتاب و بپاخاستن و پیش رفتن وادارد. (اوستا).

فرهنگ و تمدن ایران چون خورشیدی تابان پرتو خرد اهورایی خود را در طول هزاره‌های متمادی، از زمانی که دنیا اولین گام‌های خود را در راه زندگی اجتماعی بر می‌داشت و هنوز در تاریکی جهل و بی قانونی دست و پا می‌زد، سخاوتمندانه بر سراسر جهان گسترانیده است به طوری که کمتر ملت و کمتر کشوری در دنیا باقی مانده که از این نعمت ایزدی بهره نبرده باشد.

براساس پژوهش‌های خاور شناسان اولین طلایه‌های تمدن و مدنیت در ایران، هندوستان و چین و مصر (در خاور).[1] قرن‌ها پیش از میلاد پیدا شده بوده است.

---

۱ – شرق یا خاور به سه قسمت تقسیم می شود: خاور دور یا شرق اقصی شامل قسمت شرقی آسیا، سیبریه، چین، منچوری،ژاپن، هندوچین، اندونزی و فیلیپین و خاور میانه یا شرق اوسط شامل عربستان، عراق، لبنان، سوریه، فلسطین، ایران، ترکیه و مصر و خاورنزدیک در اروپا شامل کشورهای بالکان (رومانی، بلغارستان، یونان و قسمت اروپایی ترکیه) و در آسیا شامل اردن هاشمی، مصر، عراق، و عربستان شمالی است (معین)

دوران طلایی تمدن یونان و روم، که اولین طلایه‌های علم و دانش در غرب است و زمان ظهور سقراط و افلاطون و ارسطو و دیگر فیلسوف‌ها و خطیب‌ها و دانشمندان یونانی است، به قرن پنجم و حدود پانصد سال پیش از میلاد می‌رسد. اگر شروع مدنیت امریکا را با کشف آن قاره توسط کریستوفر کلمبوس و امریکو ویسپوسی و اشغال آن قاره را توسط سپید پوستان اروپایی حساب کنیم، سال ۱۴۹۲ میلادی (اولین سفر کلمب به امریکا) به حدود پانصد سال پیش بر می گردد. (شروع مدنیت امریکای شمالی و اتازونی یا ایالات متحده را حدود ۲۵۰ سال قبل به حساب می‌آورند که ظاهرا در اثر قانونمندی وتثبیت و اجرای قانون و تلاش مداوم و همگانی به رشد سریع دست یافته است).[1] بنا بر این ملاحظه می‌شود که اروپا و امریکا وام دار تمدن مشرق زمین به خصوص ایران هستند.

می توان گفت یکی از علت هایی که به گسترش فرهنگ و ادب ایرانی در جهان کمک کرده این است که مردمان ایران قدیم مردمی با هوش و جویای علم و دانش وپشنکاردار بوده اند و در سایهٔ درستکاری و راستگویی و ایمان توانستند ادبیاتی را که محصول افکار پاک و عالی انسانی و بسیار جذاب بود، به دنیا تقدیم کنند به گونه ای که نه تنها پرتو آن جرقه هایی را در قرون وسطی در اروپا به وجود آورد و باعث روشنگری و تحول شد بلکه بعد از قرون وسطی نیز در سرتا سر اروپا مورد توجه خاص قرار گرفت و بر بسیاری از بزرگان ادب فرانسه و انگلیس و سایر کشورها تاثیر گذار بود که شرح آن خواهد آمد.

از سوی دیگر، مردم و زمامداران باستانی ما متکی به قدرت لایزال الهی بودند، به طوری که زمامداران گذشتهٔ ایران و پادشاهان اساطیری و سلسله‌های اولیهٔ ایرانی در هر جا که از کارهای بزرگ، انجام خدمت و یا فتوحات درخشان خود سخن گفته و یا نوشته اند همه جا با کمال فروتنی، کار را کارِ کاردان اصلی و ارادهٔ اهورامزدا، خدای واحد بی همتا دانسته و

۱- گفته می شود قرن ها پیش از کلمب مسلمانان و وایکینگ ها به قارهٔ امریکا رفت و آمدهای مسالمت آمیز داشته اند.

خود را فقط مجری ارادهٔ او قلمداد کرده اند، و همیشه در پایان سنگ نوشته هایشان دعا کرده اند که خداوند این کشور را از "دروغ" و خشکسالی حفظ کند. دروغ را مقدم بر خشکسالی آورده اند. بدیهی است که محصول این افکار پاک می‌تواند تابناک بوده و برای همهٔ جهانیان و مردمان دیگر جذاب باشد. درجهان هیچ چیز به اندازهٔ صداقت و راستی مردم دنیا را به خود جلب نمی‌کند و کارساز نیست.

از سوی دیگر، این کشور در گذشته دارای جشن‌ها و مراسم شاد و مردمان و زمامدارانی هنر دوست، مهربان و به دور از تعصب و کوته نظری بوده است:

بزرگان ایران گشاده دل اند (فردوسی).

هارولد لمب معتقد است: مراسم جشن تولد و مهمان نوازی از خصایص ایرانیان محسوب می‌شد. به تاثیر اخلاق در زندگی آدمی عقیده داشتند و آن را نیرویی مؤثر می‌دانستند و بر ضد فساد مبارزه می‌کردند. (ص. ۳۰۸).

وی از قول دکتر لایف می‌نویسد: پادشاهان هخامنشی هرگز مستبد و خودکام نبودند. آنان مشابه شاهان مشورت خواه مغربی بودند و اعمالشان بر پایهٔ عادت و سنت قرار داشت. (همان).

همین امر سبب شده بود که علم را و دانش را و خرد را از هر مکان و هر قوم و طایفه ای که ممکن بوده گرفته و تکمیل کرده و با بزرگ نظری و سخاوت تحویل جهانیان بدهند.

حتا، به طوری که خواهد آمد، بعد از گسترش اسلام این ایرانیان بودند که به شهادت تاریخ و مدارک و شواهد موجود، با به راه انداختن مراکز ترجمه در دارالحکومه‌های اسلامی و ترجمهٔ انبوه بی شمار آثار فرهنگی، فلسفی، ادبی وطبی ایرانی و آثار ترجمه شده در زمان ساسانیان از زبان‌های سانسکریت و یونانی و غیر آن عوامل اصلی ایجاد تمدن با شکوه اسلامی شدند. و اکثر این آثار را از نابودی نیز نجات دادند.

گسترش و نفوذ زبان و ادب و فرهنگ و دانش این مردم در جهان به قدری وسیع بوده که اجازه داده ستاد انقلاب فرهنگی درسی با عنوان "ادب فارسی در ادبیات جهان" برای کارشناسی ارشد ترجمه در نظر بگیرد.

از سوی دیگر، تاثیر ادبیات و فرهنگ ایران در کشورهای اروپایی و امریکا به قدری زیاد بوده که در این زمینه کتابها و مقاله‌های محققانهٔ بسیاری نیز توسط پژوهشگران ایرانی و خاورشناسان و ایران پژوهان غیر ایرانی نوشته و تالیف شده است. (نک: منابع آخر کتاب). که در این زمینه تحقیقات پژوهشگران ایران شناس و شرق شناس بسیار با ارزش بوده و در حقیقت کوشش‌های آنان باعث زنده شدن حقایق دفن شده در لابه لای تاریخ در یکی دو قرن اخیر بوده است. و آنها بودند که ایران و ادبیات ایران و تمدن ایران را به جهانیان شناساندند و تاثیرات آنها را بر تمدن و ادبیات شاعران و نویسندگان اروپایی و امریکایی نشان دادند. و گرنه خود ما اگرچه پایه گذاران ادبیات مقایسه ای بوده ایم، ولی در پی گیری و ردیابی این آثار به خصوص در چند قرن اخیر بسیار کاهل بوده ایم!

دانشجویان این درس یک دورهٔ پربار را پشت سر می‌گذارند و از بسیاری از مطالبی که در لا به لای تاریخ مکتوم مانده بود باخبر می‌شوند. به جرات می‌توانم بگویم دانشجویانی که تا به حال این درس را با من گذرانده اند، واقعا اظهار رضایت کرده و از اطلاعاتی که به دست آورده اند شادمان بوده اند.

امید واریم این مجموعه که به صورت مروری کوتاه نوشته شده مورد استفادهٔ هموطنان و دانشجویان عزیز کارشناسی ارشد مترجمی و سایر رشته‌ها قرار گیرد.

توضیح: ظهور زرتشت را از ششصد تا سه هزار و شش هزار سال پیش از میلاد گفته اند. در حاشیهٔ کتاب افلاطون که حدود پانصد سال پیش از میلاد زندگی می‌کرده، ظهور زرتشت را ششهزار سال پیش از افلاطون نوشته اند.

دکتر شفیعی کدکنی می‌نویسد خاور شناسان و ایران شناسان غربی برای آنکه غرب را

پایه گذار تمدن جهان قلمداد کنند، ظهور زرتشت را حدود ششصد سال پیش از میلاد ذکر کرده اند که با مدارک موجود درست در نمی‌آید.

نظر به این که مطابق با مدارکی که یهودیان ارایه می‌دهند، می‌گویند حضرت موسا در ۱۲۴۰ پیش از میلاد بوده اند. لذا زرتشت اولین کسی بوده که یک دین جهانی مبنی بر یکتا پرستی را به جهانیان عرضه کرده است.

ضمنا لازم می‌دانم اشاره کنم که مطالب این کتاب همه بر اساس مدارک موجود مکتوب نوشته شده و نباید حمل بر احساسات ناسیونالیستی تند و نژاد پرستی شود، که از بدترین خصلت‌های انسان‌های نادان و کوتاه فکر است.

علت این که در همه جا بعد از ارایهٔ مدارک و نقل قول‌ها منبع با ذکر صفحه و مشخصات ذکر شده علاوه بر حفظ امانت همین نکته بوده که خواننده متوجه شود مطالب کتاب مستند است.

احساسات ناسیونالیستی تا حدی که مربوط به دفاع از ملیت و وطن با حفظ حرمت دیگران باشد لازم و مقدس است. ولی اگر افراطی شود و به مرحلهٔ خود بزرگ بینی و برتری طلبی (پان‌ها و ...ایسم ها!) و تعصب‌های جاهلانهٔ برتری طلبی‌های ایدئولژیکی برسد مانند بعضی تعصبات جاهلانهٔ دیگر از بدترین‌ها خواهد بود.

نباید فراموش کنیم که همهٔ ملتها و همهٔ انسانها یکی، برابر و دارای حقوق مساوی خلق شده اند. و با استفاده از فرهنگ و علوم و ادبیات و دیگر ویژگی‌های یکدیگر که نشانهٔ تکامل و پیشرفت به شمار می‌آید به تکامل فرهنگی فعلی دست یافته اند و دوری از تعصبات یکی از مهمترین ابزار نزدیک شدن تمدن‌ها و ملت‌ها به یکدیگر و پایهٔ صلح پایدار است، که دنیای آشفتهٔ امروز شدیدا به آن نیاز دارد.

بهرام طوسی

فصل اول

ادب و ادبیات

در زبانها ی غربی واژهٔ Literature از کلمهٔ لاتینی Littera به معنی حرف و نوشته گرفته شده است که معادل آن در زبان فارسی "ادب" و "ادبیات" می‌باشد.

ادب در زبان فارسی واژه ای است که به امری گفته می‌شود که شناخت و داشتن آن آدمی را از خلل و لغزش باز می‌دارد. مانند ادب خوب دانستن، ادب خوب گوش کردن و ادب خوب زیستن و ادب خوب سازش کردن با محیط. در فرهنگ‌ها این واژه را به رسم و روش و طریقت و شناخت تعبیر کرده اند. (حمیدی، ص. ۱۰).

در قدیم ادب به مجموعهٔ دانش‌های روز اتلاق می‌شده است و به کسی که می‌توانسته است تمامی دانش‌های زمان خود را اعم از علوم نظری یا عملی در مدرسه تدریس کند "ادیب" می گفته اند. (همان).

جمع کلمهٔ ادب آداب می‌شود که در سلوک و عرفان نقش مؤثری در تذکیهٔ نفس و خود شناسی دارد، و به وقت شناسی و دانستن هنگام و زمان و مکان درست هرچیز گفته

می‌شود. در عرفان سالک باید ادب بیاموزد یعنی به مرحلهٔ وقت شناسی برسد تا بتواند وقت و جای انجام هر کار و عمل و حرف و کلامی رابداند که در زندگی اجتماعی نیز این از اهمیت خاصی برخوردار است.

در بعضی از شعرها و برخی از آثار منثور فارسی ادب به معنی هنر آمده مانند ادب سوارکاری، ادب پهلوانی و ادب تیراندازی.

مولوی ادب را به معنی نظم و ترتیب و فرهنگ به کار برده است:

از خدا جوییم توفیق ادب　　　بی ادب محروم ماند از لطف رب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد　　　بلکه آتش در همه آفاق زد

از ادب معمور گشته است این فلک　　　وز ادب معصوم و پاک آمد ملک

شهریار نیز اشاره ای به همین مضمون دارد:

دعا کنیم که بی فیض و بی ادب نشویم / درین مناظره محروم فیض رب نشویم

ادبیات جمع واژهٔ مصدری "ادبی" است. که مربوط می‌شود به همهٔ مواردی که به ادب بستگی پیدا می کند و به انسان و زندگی انسان‌ها بستگی دارد و به همین جهت ادبیات و مسایل مربوط به آن را علوم انسانی می‌نامند.

با توجه به مطالب این کتاب می‌توانیم تعریف تازه ای از ادبیات به دست آوریم و آن راه و رسم تفکر و زندگی در اجتماع است که ملاحظه خواهیم کرد چه تغییرات شگرفی در جوامع شرق و غرب زیر تاثیر ادبیات به وجود آمده است.

ادبیات یکی از قدیمی ترین و متداول ترین انواع هنر است که پیدایش آن به دوران پیش از جامعهٔ طبقاتی بر می گردد. آثار ادبی در آن دوران‌ها بیشتر به شکل ترانه و افسانه‌های فولکوریک و همراه با رقص‌ها و نمایشهای مذهبی (retuals) برای رفع خطرهای طبیعی و رضایت خدایان بوده و موضوع اغلب آن‌ها فعالیت‌ها و زندگی روزمرهٔ

مردم به صورت شفاهی بوده که با پیدایش خط کم کم صورت کتبی پیدا کرده است.

در حقیقت فرهنگ، هنر، طرز تفکر و شعور اجتماعی هر ملت پایه‌های استواری است که ضامن حفظ و نگهداری آن ملت در برابر تهاجمات و گزندهای بیرونی می‌باشد و در ادبیات آن ملت تبلور می‌یابد لذا ادبیات را می‌توان آیینهٔ فرهنگ ملت‌ها دانست. در طول تاریخ اقوام و ملت‌های بسیاری بوده اند که فرهنگ استواری نداشته اند و با یک تهاجم خارجی از صفحهٔ روزگار نیست شده اند. افراد یک بعدی نگری که فرهنگ و آداب و رسوم و افتخارات گذشتهٔ ملت‌ها را خوار می‌شمارند از بسیاری از رموز روح بشر و ارتباط‌های پنهانی انسانی بی خبرند و نمی‌دانند که اعتقادات انسان با رسوم و عادات و سنن ملی و میهنی او که خانه و ایمنی او را تامین می‌کند در هم بافته شده و هر یک دیگری را حفظ می‌نماید. انسان هرگز یک بعدی نزیسته است. نباید مسایل را خَلط کرد و این جهل اغلب فجایعی به بار می‌آورد که جبران ناپذیر است.

کریمی مطهر تاکید می‌کند که ادبیات به معنی متداول آن یکی از شاخه‌های هنر است زیرا درک آثار ادبی مانند درک نقاشی و موسیقی و...، موجب لذت فکری و معنوی انسان می‌شود و نقش مهمی هم در شکل گیری شخصیت و افکار او دارد. انسان و فعالیت‌های متنوع او و همچنین دنیای اطرافش موضوع آثار ادبی را تشکیل می‌دهد. (ص. ۸).

همان طور که چرنیشفسکی گفت، "ادبیات کتاب آموزش زندگی است" و دانش ما را در بارهٔ زندگی تقویت می‌کند و به ما می‌آموزد که زیبایی‌های زندگی و آثار هنری را بهتردرک کنیم (همان).

به همین علت است که متفکرین و ادیبان کشورهای مختلف با کوچکترین آشنایی با شاهکارهای ادبی و تراوشات ذهنی و هنری سایر متفکران الهام گرفته و تحت تاثیر آنان آثار بدیع تازه ای را خلق می‌کنند که رگه‌های تفکرات و هسته‌های موضوعی آثار قبلی را در بر دارند.

بررسی و مقایسهٔ این آثار متشابه در زمینه‌های مختلف هستهٔ مرکزی ادبیات تطبیقی را تشکیل می‌دهد.

ادبیات تطبیقی

"آنچه را ما امروز ادبیات می‌نامیم و با ادبیات سایر ملل تطبیق می‌دهیم، جستارهای فکری و تراوش اندیشه‌های انسان‌ها در سرزمین‌های مختلف است که امروزه در حوزه ای وسیع از دانش و پژوهش قرار گرفته و ادبیات هر ملت بازده و نتیجه و نشانهٔ ساخت و ساز هنری ، اجتماعی، فکری، اعتقادی و حتا سیاسی آن ملت است. (حمیدی).

ادبیات تطبیقی در معنای وسیع آن به پی گیری و جست و جوی مشابهت‌ها و مغایرت‌های دو اثر، دو یا چند موضوع یا دو مساله و دو تئوری و جزآن می‌پردازد و تفاوت‌ها یا مشابهت‌های آن‌ها را مشخص می‌نماید.

در دو اثر هنری یا ادبی می‌توان به محتوا، موضوع، سبک، و سایر مسایل مطرح در ادبیات پرداخت و آن‌ها را با یکدیگر مقایسه کرد.

در ادبیات تطبیقی بیشتر به مقایسهٔ اثرها در دو کشور مختلف جهان توجه می‌شود. مقایسهٔ دو یا چند اثر در یک کشور موضوع بحث‌های تقلید و پیروی و استقبال و توارد (در هر دو مورد) را تشکیل می‌دهد.[۱]

نظر به این که ادبیات در حوزهٔ علوم انسانی وسعتی فراگیرتر و گسترده تر از سایر علوم دارد و اثرات روحی و روانی آن در اجتماعات بشری اغلب بسیار پایدار و ماندگار است و

۱- در این کتاب تنها به موارد تاثیر گذاری ادبیات ایران بر نویسندگان و شعرا و فیلم سازان و هنرمندان و موسیقی دانان بر ادبیات هند و عرب و کشورهای اروپایی و امریکا ، بیشتر بر اساس نوشته ها و تحقیقات ایران شناسان و شرق شناسان غربی اشاره خواهد شد. بررسی جزئیات تطبیقی هر مورد می تواند موضوع پایان نامهٔ کارشناسی ارشد یا دکتری جداگانه ای باشد که از حوصلهٔ این کتاب خارج است و به دانشجویان رشته های ادبیات و مترجمی پیشنهاد می شود.

از طرف دیگر، به پیوند بین ملت‌ها و نزدیک تر شدن آنها بهٔ‌کدیگر کمک مؤثری می‌نماید، مطالعه و پژوهش در این زمینه اهمیت خاصی پیدا می کند.

انسانها در همهٔ کشورهای دنیا و از همه رنگها و نژادها و تمدن‌ها دارای خواسته‌ها ، آرزوها و رویاهای یکسانی می‌باشند .

اکثر مردم دنیا محیط امن می‌خواهند ، لقمه ای نان و سر پناهی نه چندان پر رونق و داشتن امنیت و آزادی‌های اولیهٔ زندگی آنان را قانع می کند و چیز بیشتری از زندگی نمی‌خواهند و اگر قبول کنیم که ادبیات آیینه روح ملت‌ها است ، می‌بینیم که ادبیات ترجمه در میان کشورها و ملت‌های مختلف رونق وافری دارد و مردم همهٔ کشورها از رشحات قلم متفکرین و هنرمندان کشورهای دیگربه اندازهٔ خود آنان لذت می‌برند نشان می‌دهد که ادبیات می‌تواند خمیرمایه‌های یکسانی داشته باشد . (طوسی، ادبیات مقایسه ای).

علت دیگر آن که مردم بیشتر کشورها از پیشینه و تمدن و تفکر و حتی پیشینهٔ قومی و دینی یکسانی برخوردار بوده اند لذا از دور دست‌های زمان، بسیاری از چیزها به اشکال متفاوت در نزد آنان و در ناخود آگاه آنان باقی مانده است .

دیک دیویس پژوهشگر دانشگاه اوهایو سه علت دیگر را برای شباهت‌های انواع ادبی پیشنهاد می کند . اول موضوع را می‌توان به « نوع ادبی » نسبت داد. دوم به طبیعت مواد تشکیل دهندهٔ بنیادین اسطوره ای و نهایتاً به آگاهی شاعر بعدی از کار شاعر پیشین . (نظری ، ۱۳۷۸ ، ص ۵۱۹). بیشتر بررسی‌های این کتاب مبتنی بر مورد سوم خواهد بود.

از سوی دیگر بسیاری از آثار علمی و ادبی در اثر مناسبات سیاسی، تجاری و رفت و آمدهای میان مردم کشورها منتقل شده و باز به مرور زمان و تحت تاثیر آداب و سنن و نحوه تفکرات محلی دگرگونی هایی یافته و به شکل‌های تازه ثبت شده است .

شاهکارهای ادبیات دنیا بیشتر از زیر و بم‌های یکسانی برخوردارند و دارای جاذبه‌هایی هستند که برای همهٔ انسان‌ها جذاب اند، به گونه ای که ملاحظه خواهد شد، اکثر

شاهکارهای معروف مانند آثار شکسپیر انگلیسی، لامارتین و ویکتور هوگوی فرانسوی و شاهکارهای داستانی نظامی و آثار حماسی فردوسی با آثار حماسی یونانی و آلمانی ریشه‌های مشترکی دارند مانند افسانه رویین تنانی چون اسفندیار و زیگفرید و آشیل و داستان رستم و سهراب و هژیر و هلن ریشه‌های مشترکی دارند که سعی خواهد شد به بررسی بعضی از آنها بپردازیم .

نکته جالب توجه اینکه این یکسانی‌ها و مشترکات تنها مربوط به ادبیات بین ملتها نبوده بلکه اگردقیق شویم ، در ادیان ، در فلسفه و در آداب و رسوم مردم نیز نکات یکسان، شباهت‌ها و همانندی‌های زیادی را ملاحظه می‌شود .

به علاوه ادبیات در طی قرون متمادی توانسته با رسوخ در کشورهای مجاور و یا درگیر جنگ و یا در اثر درگیری‌های دیگر روابط فرهنگی و تجاری و گردشگری و غیره، تغییرات عمده در روشهای زندگی مردم جهان داشته و بارها اعتقادات و باورهای آنان را تعدیل و تبدیل کرده است.

برای مثال به طوری که خواهد آمد، نفوذ فرهنگ و ادب ایران مستقیما و همچنین در دل فرهنگ و تمدن اسلامی، اگرچه در فروپاشی دوران سیاه در اروپا تاثیرگذار بود، در قرن‌های بعد از رنسانس و عصر خردگرایی هم در این قاره تغییرات اساسی در ادبیات و نحوهٔ تفکر جوامع اروپایی، و به خصوص در فرانسه و انگلیس به وجود آورد و به دورهٔ رمانتیسم منجر شد.

یوحنان می‌نویسد:

> تصور عمومی بر آن است که تجلی سبک شرقی در ادبیات اروپا مربوط به دورهٔ رمانتیسم است. اما نباید فراموش کرد توجه به ادبیات آسیا از عصر خردگرایی [شروع از قرن هفدهم میلادی] شروع شده بود. پیش از فراگیر شدن رمانتیسم، رد پای عصر خردگرایی در برخورد با بسیاری از متون ادبی آسیایی و البته با شعر

فارسی دیده می‌شد.

سال‌های پایانی قرن هیجدهم که شعر فارسی در انگلستان بیش از پیش ترویج یافت، به درستی دورهٔ گذار و تحول شمرده می‌شود. ... این دوره با واکنش به عناصر تعلیمی در ادبیات شرق که متناسب با عصر خداپرستی بود، آغاز شد و به آرامی به سوی عناصری که با گرایش‌های نوین رمانتیک مطابقت داشتند، متمایل شد. متفکران دورهٔ خردگرایی ادبیات مشرق زمین (به خصوص نوشته‌ها و شعرهای سعدی) را راهنمای انسان شناسی می‌پنداشتند. توجه و علاقهٔ ایشان افق‌های دید و ذهن را چنان گسترد که سرانجام به دگرگونی جهان بینی اروپا انجامید ... تفکر رایج در قرن هیجدهم این بود که کتب شرقی بایستی بتواند به یک شاهزاده وظایفش را گوشزد کند و همچنین به وطن پرست عشق حقیقی به وطن، به درباری بیزاری از فساد و به مسیحی بیهودگی دنیا را بیاموزد. بدون تردید، در زمان انقلاب‌های آمریکا و فرانسه، عواطف آزادی خواهانهٔ سعدی حاوی پیامی ارزشمند برای اروپا بود. سر ویلیامز جونز به بخش هایی از بوستان اشاره کرد که این ابیات "با پرتو خیره کننده اش نور آزادی و خرد را درهمه جا می‌تاباند". (۵۴-۵۳).

به دلیل این تاثیرات و شروع دورهٔ گذار در این مقطع زمانی "که تکامل آن به سرعت رخ نداد"، نگرش به کل ادبیات شرقی دو پهلو بود. بسیاری از ادیبان نغمه‌های موافق و مخالف را سر دادند.

همان گونه که نفوذ زبان و فرهنگ و ادبیات فرانسه در ایران در دوران قاجار با وجود موافقین و مخالفین فراوان، باعث ایجاد دگرگونی در جهان بینی ایرانیان و ایجاد تجدد خواهی و روشنفکری و آزادی خواهی و نهایتا براندازی حکومت استبدادی از کشور شد و سرانجام به انقلاب مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی منجر گردید که تحولات بعدی کشور را نیز ادامهٔ آن می‌دانند، و گفته می‌شود این تحولات باعث آشنایی بیشتر و

نزدیک شدن مردم ما با تمدن چند قرن اخیر دنیای غرب و آشنایی مردم با حقوق ملی و اجتماعی خود و در دنبالهٔ آن، حمایت از رهبران جنبش ملی شدن صنعت نفت و بیرون آوردن آن از دست استعمارگران و تغییرات بعدی و تحولات بسیار دیگردر یکی دو قرن اخیر گردید.

جالب این است که بدانیم همین گونه تحولات و انقلابات را در چند قرن گذشته شعر و ادبیات غنی و پرمایهٔ فارسی در اروپا و امریکا به وجود آورد!

ادبیات با پشتوانهٔ تفکر و خرد، همیشه چون پرستوهای سبکبال از شرق به غرب و از غرب به شرق در حال کوچ و تاثیرگذاری بوده است و به خاطر شیفتگی انسان برای کسب حقیقت و آزادی بارها این مسیر را به رفت و آمد طی کرده و هر بار به هرجا قدم گذارده باعث تحولات فکری و پیشرفتهای تازه شده و تحولات تازه ای یافته، به گونه ای که چون به دیار پیشین خود باز گشته یک قدم جلوتر بوده و باز دریچه‌های تازهٔ تحول را به روی پایه‌های قبلی خود گشوده است. نباید فراموش کنیم که به گواهی تاریخ و اسناد و مدارک موجود فرهنگ و ادب ایران بیشترین تاثیر را در ادبیات و فرهنگ سایر کشورهای جهان داشته است.

متاسفانه ما ایرانیان در شناساندن فرهنگ و تمدن پربار خود به جهانیان و پژوهش در این زمینه بسیار سهل انکاری کرده ایم و بیشترآن چه را که تا امروز مطرح شده مدیون مورخین یونانی و شرق شناسان و ایران شناسان غربی هستیم.

ادبیات تطبیقی

اصطلاح ادبیات تطبیقی برای نخستین بار در غرب از سال ۱۸۲۷ به واسطهٔ «فرانسوا ویلمن» در دانشگاه سوربن به کار برده شده است. علت پیدایش چنین مفهومی آن بود که فرانسویان در برخورد با ادبیات انگلیس آن را دارای کیفیتی نازل نسبت به ادبیات فرانسه

توصیف می‌کردند (ولک، ۱۳۷۱، ج ۱۰، ص ۶۸). به همین سبب، «ویلمن» کوشید تا در کتاب «تصویر ادبیات فرانسه در قرن هجدهم، به بازتاب استعداد و نبوغ فرانسوی در کشورهای دیگر بپردازد. هدف وی آن بود که به داد و ستد ادبیات فرانسه با ادبیات دیگر ملل اروپایی، پرداخته و دست به بررسی مقایسه‌ای بزند و حتی «تأثیر و تأثر متقابل ادبیات فرانسه و انگلستان را نشان دهد». (ولک، همان، ج ۱۳، ص ۳۶).

از آن پس ادبیات تطبیقی در دیگر کشورهای اروپایی از دهۀ شست مطرح می‌گردد. در این بین آمریکا پا به عرصه می‌گذارد و در دانشگاه‌هایی چون میشیگان و کالیفرنیا و هاروارد کرسی ادبیات تطبیقی تأسیس می‌گردد. با حضور نظریه‌پردازان امریکائی در حوزه‌ی ادبیات تطبیقی به تدریج در مبانی آن تفاوت هایی پدید می‌آید (سیدی: ۱۳۹۰: ۲۳-۲۲)

پراکندگی در حوزۀ مفهومی و تعیین محدودۀ پژوهش در ادبیات تطبیقی موجب شد ادبیات تطبیقی حداقل به دو مکتب عمدۀ فرانسوی و امریکایی تقسیم شود. این دو مکتب هریک دارای ویژگی‌هایی هستند که به حوزۀ کارکردی و اهداف آن برمی‌گردد.

مؤلفۀ اصلی در مکتب ادبیات تطبیقی فرانسوی، تاریخ‌گرایی است. به این معنا که آن‌چه در بررسی تطبیقی در این مکتب مهم است رابطۀ تاریخی یا رابطه تأثیر و تأثر می‌باشد. شکل این مکتب آن است که وقتی دو واژۀ تأثیر و تأثر را به کار می‌بریم، گویی یک طرف در این رابطۀ دو جانبه و داد و ستد ادبی و فکری، نقش فاعلی دارد و طرف دیگر، نقش انفعالی. (مندور، بی‌تا، ص ۱۶۵، به نقل از سیدی: ۲۳-۲۲).

از طرفی این رویکرد تاریخی و تأثیر و تأثر در ادبیات تطبیقی خالی از بار ایدئولوژیک نیست. یعنی به نوعی تلاشی است برای نشان دادن برتری و اصالت یک فرهنگ، که ادبیات مهم‌ترین تجلی آن است. ایدئولوژی استعماری که در پی نشان دادن برتری و اصالت فرهنگ غربی به ویژه انگلستان است، از دل همین مکتب ادبیات تطبیقی فرانسوی بیرون

می‌آید. در این مکتب فرض آن است که آن ادبیات یا فرهنگی که تحت تأثیر قرار می‌گیرد، به ادبیات و فرهنگ تأثیرگذار نیازمند است و این فرهنگ و ادبیات مسلط، همان فرهنگ غرب است.

در مکتب ادبیات تطبیی آمریکایی بر خلاف مکتب فرانسه به بررسی روابط میان ادبیات ملل مختلف برمبنای اصل تأثیرگذاری و تأثیرپذیری توجهی نمی‌شود. در مکتب آمریکایی، اصالت، به تشابه در مقایسهٔ ادبیات ملل مختلف داده شده است. همین اصل تشابه موجب شد که در این مکتب ادبیات با دیگر معارف بشری از جمله هنرهای زیبا مثل نگارگری، معماری، رقص و موسیقی و حتی با علوم تجربی، مورد بررسی ادبی و نقد قرار گیرد. ادبیات تطبیقی در این مکتب با نقد مدرن گره خورده است. (سیدی: به نقل از عبود، ص ۱۱۷، و خطیب، ص ۴۶ و علّوش، ص ۹۳).

نقد مدرن که در مقابل مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه قرار می‌گیرد، با جنبه‌های درونی متن یعنی با ویژگی‌های هنری و زیبائی شناختی آن به بررسی متون می‌پردازد یعنی آنچه در تحلیل اثر ادبی مهم است. ساخت هنری، زیبائی شناختی و اندیشگی آن و ادبیّت یک اثر ادبی مرکز ثقل توجه نقد جدید است. منظور از ادبیت تمام ویژگی‌هائی است که یک اثر ادبی را به اثر ادبی تبدیل می‌کند. (سیدی)،

طبق نقد جدید اثر ادبی فراتر از مرزهای جغرافیائی و قومی و نژادی مورد نقد و تحلیل قرار می‌گیرد. و محدود به زمان و مکان نیست. لذا به قول مکی (۱۹۸۷) «ادبیات تطبیقی بدون توجه به موانع سیاسی، نژادی و زبانی به بررسی ادبیات می‌پردازد زیرا پدیده‌های ارزشمند مشابهی در زبان‌ها یا انواع ادبی رایج در جهان وجود دارد و ادبیات را نمی‌توان در تاریخ محدود کرد (۱۹۶) در نقد ادبی امریکائی می‌توان به مقایسهٔ بین دو اثر، دو کتاب، دو مکتب و مانند آن با توجه به ویژگی‌ها و مسائل زیبائی شناختی، فنی، تکنیکی و فکری و سایر انواع ادبی یا صور خیال به کار گرفته شده، به طور کلی، ریزه‌کاری‌های هنری و

اختصاصی آن‌ها اقدام کرد.

در این کتاب، با توجه به موضوع آن، بیشتر به تأثیرات زبان و ادب هنر و فرهنگ ایران در جهان (چند کشور اروپائی و آسیائی و امریکا برای نمونه) توجه شده و برابر نوشته‌های خود اروپائیان که به آنها استناد شده است، تأثیرات مستقیم فرهنگ و ادبیات غنی ایرانی، به خصوص بر ادبیات و فرهنگ اروپا نشان داده می‌شود که براساس هدف ادبیات تطبیقی فرانسوی که در راستای نشان دادن برتری فرهنگ و ادبیات اروپائی قرار داشت، نشان داده می‌شود که ادبیات مشرق زمین و تفکر و فلسفهٔ ایرانی و شرقی بسیار عمیق‌تر و نافذتر از ادبیات اروپائی بوده و به قول اسحاق دیزرائلی که داستان شورانگیز لیلی و مجنون را بازگوئی کرد. "عناصر ادبیات شرقی می‌تواند روح جدید به کالبد شعر انگلیسی بدمد" (یوحنان: ۶۶). اتفاقاً در طول قرن‌های ۱۶ میلادی به بعد این اتفاق در بسیاری از کشورهای اروپایی رخ داد و "روح تازه دمیده شد!".

اتفاقاتی که بعد از رنسانس در اروپا افتاد، در مقایسهٔ تطبیقی ادبیات و فلسفه‌ی شرق و غرب، گسترهٔ وسیع احساسات انسانی و تأثیرگذاری و برتری ادبیات مشرق زمین و به خصوص ایران را به طرز تفکر و ادبیات غرب نشان می‌دهد.

بررسی و مقایسهٔ مبدأ و ریشه‌های مشترک ادبیات ملت‌ها و رد یابی نکات مشابه آن‌ها بسیار شیرین و جالب است. از این طریق می‌توان به موارد تاثیر پذیری ادبیات یک کشور از کشور دیگر و یا یک شاعر و نویسنده از شاعر و نویسندهٔ کشور دیگر پی برد. این شباهت‌ها اگر در دو کشور یا در میان دو قوم و فرهنگ متفاوت اتفاق بیافتد موضوع ادبیات تطبیقی است ولی در میان شاعران و نویسندگان یک کشور استقبال یا تقلید تلقی می‌شود.

ریشه‌های مشترک

با توجه به پیشینهٔ مشترک زبان‌های هند و اروپایی (زبان‌های هندی، فارسی، انگلیسی و

فرانسه...) می‌توان بسیاری از مضامین مشترک و یا مشابه را به این ریشهٔ مشترک نسبت داد.

در مورد ضرب المثل‌ها و مضامین متشابه در زبان‌های فارسی و عربی می‌توان به اشتراک و اختلاط چند قرنی این دو زبان اشاره کرد.

ریشه‌های بسیاری از مضامین امثال که امروز در زبانهای مختلف دیده می‌شود، در کتاب‌های دینی کهن مانند عهدین (تورات و انجیل = عهد قدیم و عهد جدید) و اوستا و یا در سخنان فیلسوفان و شاعران متقدم یافت می‌شود. (دکتر محقق).

در ادبیات اروپایی استفاده از مضامین کتاب مقدس و در ادبیات ایرانی و اسلامی کاربرد مضامین قرآنی به وفور دیده می‌شود.

مثلا داستان عقاب مغرور را که ناصرخسرو در قطعهٔ:

روزی ز سر سنگ عقابی بهوا خاست　　　بهـر طمـع طعمـه پروبـال بیاراسـت

نقل کرده است و در پایان قطعه گوید:

چون نیک نگه کرد پر خویش درآن دید

گفتا: «زکه نالیم که از ماست که بر ماست»

در دیوان طغرائی اصفهانی صاحب لامیه العجم هم دیده می‌شود بااین تفاوت که بجای «عقاب» «غراب» آمده و او هم در پایان گوید:

يَقُولَ وَ السَّهْمُ قَدْ تَحْدُو قَوَادِمَهُ:　　　« مَنْ ذَا أَلُومُ وَ حَتْفِيْ جَاءَ مِنْ قِبَلِي

این مضمون عیناً در گفته اشیل Eschyle شاعر یونانی دیده می‌شود.

و یا داستان گرگ و بره‌ای ک در قسمت پائین نهر آب می‌نوشید و گرگ به او ایراد گرفت که چرا مشرب مرا گل‌آلود می کنی و او جواب داد چگونه از پائین نهر مشرب ترا گل‌آلود می کنم. سپس گرگ گفت تو سال گذشته به من ناسزا گفتی جواب داد من سال گذشته به دنیا نبودم. که عیناً در شعر لافونتن (La Fontaine) شاعر قرن هفدهم میلادی به این تعبیر دیده می‌شود.

Et je sais que tu mas
Médis I'an passé
Comment L'aurais je fais,
si je n'étais pas né

پیش از او آن را در شعر ربیعه رقی شاعر عرب در قرن سوم می‌بینیم:

أأنْتَ الَّذِیْ مِنْ غَیْرِ جُرْم شَتَمْتَنِیْ فَقَالَ مَتی ذا؛ قال: ذَاعامُ أوَل
فَقَالَ: وُلِدْتُ العَامْ بَلْ رُمْتَ غَدْرَةً فَدُونَکَ کُلْنِیْ لاهَنَالَکَ مَأکَلَ

و یا مضمون مثل انگلیسی:

Does a bramble bring forth grapes?

که در شعر فارسی نیز دیده می‌شود:

اگر بد کنی چشم نیکی مدار که هرگز نیارد گز انگور بار

و در شعر ابن عبدالقدوس بدین صورت آمده است:

اذا و ترت امرء فاحذر عداوته من یزرع الشوک لایحصد به عینا

از انجیل متا گرفته شده است:

آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟» (۱۶-۷) (به نقل از دکتر محقق).

چند ضرب‌المثل دیگر به سه زبان فارسی، انگلیسی و عربی از دکتر محقق در زیر نقل می‌شود:

کُلُّ إنَاءِ یَرْشَحُ بِمَا فِیه.

از کوزه همان برون تراود که دروست.

What is in the pot will come out in the ladle.

و خَیْرُ الُامُورِ أوْسَطُهَا.

میان کار همی باش و بس کمال مجوی.

Virtue lies in the mean.

الإحْسَانُ فِی غَیْرِ مَوْضِعِه ظُلْمُ.

که نیکی با بدان کردن چنانست   که بد کردن بجای نیک مردان

To favour the ill is to injure the good.

إذَا كُنْتَ فِيْ بَلْدَهٍ فَعَاشِرْ بأدَابِ سُكَّانِها.

خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو.

When you are at Rome do as the Romans do.

كُلِّ كَلْبٍ بِبَابِهِ نَبَّاح.

سگ در خانهٔ صاحبش شیر است.

Every dog is a lion at home.

فَإنَّ الحُزْنَ عَاقِبَهُ السُّرُوُر.

آخر هر سور دنیا شیون است.

Every pleasure has a pain.

لَيْسَ لِلْحَسُودِ رَاحَه.

حسود را چه کنم کو ز خود به رنج در است.

Envy has no holiday.

إعْمَلِ الخَيْرَ وَارْمِهِ فِي البَحْر.

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

Do good and cast it into the sea.

اُذْكُرُ أمْوَاتَكُمْ بِالخَيْرِ.

نام نیک رفتگان ضایع مکن   تا بماند نام نیکت برقرار

Don't speak ill of the dead.

الإنَاْ الفَارِغُ يَرِنُّ كَثِيراً.

که در گنبد ز بی‌مغزی صدا بسیار می‌پیچید.

Empty vessels sound most.

(بر گرفته از هفتمین بیست گفتار دکتر مهدی محقق. در کتاب مذکور نکات بیشتری در این موارد به همراه پنجاه ضرب‌المثل به سه زبان آورده شده است. (۱۱۱-۱۰۲).

پیشینهٔ ادبیات تطبیقی

اصطلاح ادبیات تطبیقی هرچند تازه است و از طریق غرب به ما رسیده، ولـی در ایـران و درفرهنگ اسلامی دارای سابقه ای بسیار طولانی تر از غرب بوده است.

ابوریحان بیرونی (وفات ۴۴۰ ه.ق. = ۱۰۴۸ م.) در کتاب تحقیق ماللهند خـود نـه تنهـا بـه مقایسهٔ شعر و اوزان آن در سانسکریت و عربی پرداخته، بلکه تصوف و کلام و فلسفه هندی را با تصوف و کلام و فلسفه اسلامی مقایسه کرده است و به طور کلی باید گفت که اندیشهٔ مقایسه و تطبیق نظام‌های علمی مختلف در ایـران و در تمـدن اسـلامی وجـود داشـته اسـت. کتاب الانصاف فی مسائل اخلاف ابن الانباری مقایسهٔ دو مکتب نحوی کوفه و بصره اسـت و کتاب ابورشید نیشابوری ـ با همان نام ـ مقایسهٔ مکتب بغداد و بصره در مسأله «جوهر» بوده است وکتابهای موسوم به خلاف یا اختلاف الفقهاء، مقایسه میان مکتب‌های فقهـی اسـت و کتاب تنقیح البحاث للملل الثلاث ابن کمونه و الاعـلام بمناقـب الاسـلام عـامری نیشـابوری ادیان تطبیقی به شمار می‌آید.

جالب این که در ادبیات تطبیقی در ایران و در دوران طلائی تمدن اسلامی کـه بـه بیشتر از یکهزار سال پیش بر می‌گردد تقریبا در همهٔ زمینه‌ها نمونه هایی موجود است. مثلا مقایسه و تطبیق میان دو تن نیز صورت گرفته که از این نوع می‌توان از کتابهای: الموازنـه بـین شـعر ابی تمام و البحتری و الوساطه بین المتنبی و خصومه، دو شاعر عرب، نام برد.

هم‌چنین «الجمع بین رایی الحکیمی» فارابی فلسـفهٔ تطبیقـی اسـت کـه اندیشـه‌هـای دو حکیم بزرگ، یعنی افلاطون و ارسطو با هم مقایسه گردیده و سـعی در رفـع اخـتلاف میـان آن دو شده است. (دکتر مهدی محقق،۱۳۸۶:۳۱)

متاسفانه بعضی از افراد و حتا بزرگان و اساتید محتـرم مـی‌اندیشـند کـه هرچـه بـه علـم و دانش و تمدن مربوط می‌شود از غرب وارد شده و ما خود چیزی نداشته ایم. در حالی که به تایید آنچه در این کتاب آمده که، مشتی از خروار است، و با توجه به فهرسـت منـابع همـین

کتاب که حقایق بیشتری را با ذکر مستندات معتبر آورده اند در اکثر زمینه‌های علمی و فنی وصنعتی و ادبی، ایران پیشقدم بوده و در تمدن و ادب و آداب نیز با توجه به آیین جوانمردی و فتیان و صداقت و راستی و درستی آیین ایرانی زردشتی، که اصل تمدن و آداب اجتماعی بر آن قرار دارد، باز ایران درجهان صدر نشین بوده است.

البته نباید از یاد برد که آنچه از آسیا و این طرف گیتی به غرب سفر کرده به خوبی مورد پذیرایی قرار گرفته و تکمیل شده و با چهره‌های نوین امروزی تحویل خودمان داده شده و می‌دهند.

فصل دوم

آشنایی با فرهنگ و تمدن ایران

پیش از آنکه به تاثیر گستردهٔ فرهنگ و شعر و ادب ایران در جهان بپردازیم بد نیست با تار و پود فرهنگ و ادبیات کشورمان بیشتر آشنا شویم. این آشنایی پیش از هر چیز مارا متوجه می‌کند که ادبیات ما بسیار غنی بوده و پر است از فلسفهٔ زندگی و پند و حکمت و جوانمردی وانسانیت و ظرافت و لطافت و زیبا ترین صور خیال و بدایع ادبی و از همه مهمتر، خرد ورزی. به طوری که چنان که خواهد آمد، مورد توجه و استقبال اروپائیان و امریکایی‌ها قرار گرفت و در ارتقاء فرهنگ و ادبیات جهان موثر بوده است. لازم است بدانیم، ما را که قرن‌ها تحقیر می‌کردند و عقب مانده خطاب می‌نمودند، بارها بر قله‌های تمدن درخشیده ایم و به دنیا روشنایی بخشیده ایم، حتا در چند قرن اخیر!

متفکران و شاعران ما در طول تاریخ پیوسته کوشیده اند روحیهٔ عدالت خواهی، محبت و انسانیت و بخشندگی را در پادشاهان و امیران و قدرتمداران تقویت کنند و به روش‌های گوناگون آنان را هدایت کرده اند و همه جا انسان‌ها را و فرمانرواها را به دادگری و مبارزه

با زورگویی و ظلم و ستم تشویق کرده اند:

اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی — برآورند غلامان او درخت از بیخ

ویا:

فریدون فرخ فرشته نبود — به مشک و به عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت این نیکوئی — تو داد و دهش کن فریدون توئی

و یا داستان جمشید شاه که به صراحت مطرح شده تا هنگامی که با عدل و داد حکم می‌راند بر سر و چشم رعیت جا داشت ولی هنگامی که غرور او را فریفت به آوارگی افتاد و عاقبت او را یافتند و "پادشاه " را با ارّه به دو نیم کردند!

همین موضوع یکی از علل توجه اروپائیان به ادبیات فارسی از قرن پانزده میلادی به بعد بود که به آن اشاره خواهد شد.

ایران اولین کشوری در دنیا است که سلسلهٔ پیشدادیان یعنی پیشروان دادگری را بنیاد نهاد، آن هم در دورانی که عدالت و دادگری در دنیا هیچ معنا و مفهومی نداشت.

این امر ما را متوجه می‌سازد که ملت ما همیشه ملتی عدالت خواه و آزاده بوده و هرگز زیر بار حکومت بیگانگان متجاوز مانند اسکندر و رومیان، اعراب، مغول‌ها و دیگران نرفته و در قرن‌های اخیر که بازار رقابت‌های استعماری در دنیا، در آسیا و در افریقا و در اروپای شرقی بسیار گرم بوده و انگشت شمار کشورهایی در این نواحی بوده اند که مدتی مستعمرهٔ مستقیم یا غیر مستقیم اروپایی ها، به خصوص روس‌ها و انگلیس‌ها و فرانسوی‌ها یا پرتغالی‌ها نباشد. ایرانیان هرگز تن به استعمار نداده اند و این کشور در منطقه جزو تعداد معدود کشورهایی است که همیشه استقلال خود را حفظ کرده است.

از سوی دیگر، ایران کمتر زیر بار حکومت پادشاهان و حکام و امیران زور گو دوام آورده است. و با همین روحیهٔ سلحشوری بوده که در طول هزاراران سال، با وجود آنکه

بارها کشور را تکه تکه کرده و پاره هایی از آن را جداساخته اند، هنوز آزاد و مستقل و پا برجا است در حالی که از بسیاری کشورها و اقوام بزرگ مانند آکادی ها، سومری ها، آشوری‌ها و فنیقی‌ها و بسیاری دیگر اثری باقی نمانده است.

حقیقت این است که بر خلاف حرفهای بی اساسی که برخی مغرضان علیه مردم ایران می‌زنند، براساس مدارک موجود که اکثراً نوشتهٔ یونانیان و مورخین غربی است، ایران کشوری بوده که در پرتو اولین دین توحیدی که بر اساس راستی و درستی و علم و دانش استوار است، دارای مردمی خرد گرا بوده است.

خرد افسر شهریاران بود — خرد زیور نامداران بود
خرد زندهٔ جاودانی شناس — خرد مایهٔ زندگانی شناس
خرد رهنما و خرد دلگشای — خرد دست گیرد به هردو سرای
ازو شادمانی وزو مردمی است — ازویت فزونی وزویت کمی است
کسی کو ندارد خرد را ز پیش — دلش گردد از کردهٔ خویش ریش

مردم این سرزمین از دیر باز همیشه دانش را از همه جای دنیا بدون تعصب کسب کرده اند و به طوری که خواهد آمد اولین دانشگاهها و اولین مراکز ترجمه را تاسیس کرده و علم و هنر را پرورش داده اند و مردم آن که همیشه شعار زندگی اشان راستی و درستی و صداقت بوده، همواره با علم و دانش سرو کار داشته اند و به جایی رسیده بودند که پیامبر اسلام (ص) در موردشان فرموده: "اگر علم در ثریا باشد مردانی از ایران آن را به زمین خواهند آورد". و این خود نشانگر این است که ایران در جهان مهد تمدن و دانش و هنر بوده و تاثیرات شگرفی بر جهان داشته و پایه گذار اولیهٔ بسیاری از علوم و دانشهای بشری بوده که مدارک و شواهد زندهٔ آن موجود است و شمه ای از آن در این کتاب ارایه خواهد شد.

کاوشهای باستانی و مدارک و شواهد موجود نشان می‌دهد که در واقع، بیشتر علوم و دانشهای جهان در ایران و هند ومصر و چین پدید آمده است. ولی طبق شواهد موجود ایران چندین قرن از چین و مصر پیش تر بوده و به خاطر داشتن حکومت مقتدر مرکزی و انسجام مدنی از هندوستان نیز پیش افتاده است. ولی چون در کشور ما عادت به ثبت و انتشار کارهای علمی رایج نبوده، اکثر دانشمندان ما گمنام ماندند و آثار گرانبهای آنان پس از وفاتشان یا در گوشهٔ خانه هایشان خاک می‌خورده و یا در تاخت و تازها و تجاوزها و غارت‌های بیگانگان که به کرات و با بد ترین نوع در این کشور تکرار شده است، نابود شده و یا از طریق جنگها و روابط تجاری و یا توسط جهانگردان به اروپا منتقل شده و مورد استفاده‌ی نوابغ و دانشمندان آن دیار قرار گرفته و کامل تر شده و توسط آنان به سرانجامی رسیده و به نام خودشان ثبت گردیده است. امروزه اسناد، مدارک و آثاری پیدا شده و می‌شود که نشان می‌دهد در زمینه‌های علم و ادب و هنر دانشمندان و بزرگان ما از بنیان گذاران علم و دانش در جهان بوده و کشفیاتی ممتاز داشته و کارهای اولیه را انجام داده اند.

هارولد لمب می‌نویسد:

کشور پهناور ایران...به نظر اکثر ما (اروپائیان) همچون کرهٔ ماه بعید به نظر می‌رسد. اطلاع ما از تاریخ ایران محدود است به آنچه به مناسبت تاریخ اسرائیل یا یونان می‌آموزیم. علاقهٔ ما به آن از بابت موضوع اسیران یهود[1] ،یا واقعهٔ ماراتن و ترموپیل یا پیشروی ده هزار یونانی با ظهور ناگهانی اسکندر است. در آن ضمن گاهی هم

۱– پس از فتح بابل ۴۲۰۰۰ اسیر یهودی بازمانده از ۵۰۰۰۰ اسیر ی که بخت النصر، پادشاه بابل از اورشلیم آورده بود، کورش همه را آزاد ساخت و با همهٔ طلا ها و جواهرات غارت شده از معبد یهودیان به اورشلیم بازگرداند ودستور داد معابدشان (عبادت گاه ها) را باز سازی کنند. به همین جهت در تورات از کورش با عنوان مسایا یا نجات بخش ۴۲ بار با احترام یاد شده است. کورش تنها پادشاهی است که در سه کتاب آسمانی از او به بزرگی یاد شده. به قول علامه طباطبایی "در قرآن کریم ذوالقرنین همان کورش است نه اسکندر".

توجه به وسعت پادشاهی اخشورش (خشایارشاه) که در تورات آمده و یا اساس فرمان کورش (که در کتاب عزرا در باب ساختمان بیت المقدس صادر شده) و یا اقدامات داریوش و یا ظهور زرتشت می کنیم. دلیل این بی خبری، عموما این است که از خود ایرانیان تاریخ به جا نمانده. و از میان آنان امثال هرودوت یا گزنفون بر نخاسته اند یا آمار آنان به دست ما نرسیده. (ص. ۳۰۷).

حدود هشتاد سال پیش در خرابه‌های بابِل در نزدیکی بغداد استوانه ای به طول حدود سی سانتیمتر و قطر حدو ده سانت پیدا شد که دور تا دور آن به خط میخی اکدی نوشته شده است. سطرهای ۳۶ تا ۴۳ آن به صورت پریدگی وجود دارد که در دانشگاه ییل امریکا نگهداری می‌شد و بعد از چند دهه به انگلیس برده شد و به منشور وصل گردید.

این منشور در حال حاضر در انگلستان نگهداری می‌شود. و بدل آن در مقرّ سازمان ملل قرار داده شده است. نوشته‌های منشور با زحمت زیاد پس از چند سال رمزگشایی و خوانده شد. و در سال ۱۹۷۱ سازمان ملل متحد آن را به شش زبان رسمی ترجمه و منتشر کرد.

کورش پس از فتح بابل تاجگذاری کرد. در این منشور کورش پس از معرفی خود و خاندانش به آزادی عقیده و دین برای همهٔ مردم دنیا اشاره می کند و برای نشان دادن احترام خود به سایر ادیان مردوخ خدای بابلیان را با احترام می‌ستاید و می گوید دستور دادم همهٔ اموالی را که از عبادتگاه‌ها غارت شده بود، به آن‌ها باز گردانند، عبادتگاه‌ها را تعمیر کنند و خانهٔ هر کسی را که به خاطر دینش خراب کرده بودند دوباره بسازند و خسارت بدهند. کورش برای جلب نظر مردم بابل، شاید برای اولین بار در تاریخ هیچ اسیری نگرفت و نام نیک از خود به یادگار گذاشت.

این منشور به عنوان اولین منشور حقوق بشر معروف شده است.

بد نیست بدانیم در ۱۵ جون سال ۱۲۱۵ میلادی (بیشتر از ۱۷۰۰ سال بعد از کورش) در انگلستان منشور ماگناکارتا معروف به منشور کبیر توسط اشراف انگلیسی امضاء شد و شاه

جان، (king John) پادشاه وقت را وادار به امضاء آن کردند که حقوق و اختیارات پادشاه را محدود کرده و شاه را موظف به عمل در چارچوب قانون کردند.

در این منشور اشاره شده همه بی گناه اند مگر خلاف آن ثابت شود و هیچ کس را نمی‌توان متهم کرد مگر جرمش و گناهش ثابت گردد.

در این منشور از شاه تضمین گرفتند که عدالت را به هیچ انسانی نخواهد فروخت و آن را از هیچ انسانی دریغ نخواهد کرد. و اجرای آن را به تاخیر نخواهد انداخت.

این منشور نیز پایه و اساس مشروطیت شد[۱].

قرن‌ها بعد از کورش، اولین کسی که از حقوق بشر سخن گفت ژان ژاک روسو فیلسوف فرانسوی عصر روشنگری بود که در کتاب قرارداد اجتماعی در سال ۱۷۸۲ میلادی سخن از برابری و برادری انسان‌ها به میان آورد.

وی منظور از برابری را به معنی تقسیم برابر ثروت نمی‌دانست بلکه معتقد بود نباید یکی آنقدر داشته باشد که بتواند دیگران را بخرد و یکی آنقدر گرسنه باشد که ناچار شود خود را بفروشد. هر کس باید در حدی که قانون به او اجازه داده زندگی کند و به حقوق دیگران تجاوز نکند.

افکار روسو در ایجاد انقلاب کبیر فرانسه تاثیر داشت. و به تدریج در قانون اساسی کشورهای مختلف حقوق برابر برای همهٔ مردم نظیر حق کار و پیشه و محل اقامت و "رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی" و "تامین حقوق همه جانبهٔ افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضائی عادلانه برای همه و تساوی

۱– در سال ۱۷۷۶ امریکائیان با استفاده از نثر قدرتمند تاماس جفرسون حقوق خود را از جورج سوم پادشاه انگلیس مطالبه کردند. جفرسون نیز می نویسد ما براین باوریم که همه برابرند و آفریدگار همهٔ مردم دنیا را از حقوق مسلم حق حیات و آزادی و طلب سعادت برخوردار کرده است. این نکته ای است که بعد از این تاریخ در قانون اساسی همهٔ کشورهای جهان ذکر شده است.

عموم در برابر قانون"[۱] و مانند این‌ها وارد شد.

موضوع جالب دیگر اینکه چون در کشور ما تعصب‌های دینی یک بعدی قرون وسطایی و علم و هنر ستیزی، به شدت اروپا وجود نداشته است (و اگر بوده نادر بوده است) بنا بر این، هیچگاه پادشاهان دانشمندان را برای کشفیات علمی به سلابه نکشیده، مورد تهدید و تنبیه قرار نداده و هرگز آنها را زنده بر روی آتش نسوزانده اند بلکه بالعکس با آنها همراهی و مساعدت کرده و در جلسات علمی به بحث و گفتگو نشسته و تشویق هم می کرده اند. و امکانات مورد نیاز آنان مانند رصدخانه‌ها را نیز فراهم می‌آوردند. لذا این کشور جایگاه خوبی برای بالیدن و گسترش فرهنگ و علم و دانش بوده است. ولی تکمیل و گسترش بسیاری از آن‌ها به دلایلی که گفته شد و می‌شود به خارج از کشور منتقل گردید.

ادبیات باستانی ایران

«ایران»[۲] سرزمین آزادگان فروتن، سرزمینی بزرگ که از چین تا کرانه‌های دریای خزر و از رود سیحون تا دریای عمان گسترده شده. سرزمینی که از سوی اپاختر[۳] تا رود سیحون و دریای مازندران و کوهستان‌های قفقاز و از سوی دشن[۴] DASAN تا خلیج فارس و

۱- برگرفته از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۲- ایران از دو جزء تشکیل شده است. جزء اول «ایر» به معنی آزاده، فروتن، جزء دوم پسوند «ان» که پسوند مکان است بنابراین واژگان ایران یعنی سرزمین آزادگان، یا سرزمین آزادگان فروتن.

۳- کلمه باختر در اوستا «اپاختره» و در پهلوی اپاخذره به معنی شمال است و در اوستا از آن به مکان اهریمن و دیوان و سوی گزند و آسیب تعبیر شده است. در زبان فارسی با این که این کلمه به معنی «شمال» است گویندگان و نویسندگان به صورت اشتباه متداول، آن را به معنی مغرب و گاه مشرق آورده‌اند. واژه‌ی باختر به معنی شمال با واژه باختر که شکل قدیم‌تر بلخ (درونديداد اوستا) «بَخذی» در هم آمیخته و احتمالاً منشأ مفاهیم ضد و نقیض آن گردیده است. (مقدمه شاهنامه حقیقت، دکتر محمد مکری)

۴- دشن DAŠAN = جنوب

دریای عمان و از سوی خورآور[۱] به کوه سلیمان و پامیر و از خوربر[۲] به اَروَند رود[۳] محدود می‌شد. (محدودهٔ ایران باستان ا زسوی خوربر تا دریای مدیترانه بوده است.).

این سرزمین پهناور دارای دو بهره بود یکی بهره «خورآور» که جمهوری‌های تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، افغانستان، سیستان و بلوچستان را در بر می‌گرفت و دو دیگر بهرهٔ «خوربر» که دربرگیرندهٔ ایران کنونی و کردستان (کردستان ایران، عراق، ترکیه و سوریه) بود. (سعید وزیری، ۱۳۸۸، ص ۱۱)

در مورد ادبیات باید گفت که آیینه تمدن و طرز تفکر ملت‌ها و یکی از بارز ترین نشانه‌های فرهنگ جوامع بشری است. قدیم ترین کشورهایی که از دیرباز دارای فرهنگ، هنر و ادبیات غنی بوده اند کشورهای چین، هند، مصر و ایران را ذکر کرده اند.

در قارهٔ امریکا نیز در ایام باستانی، اقوام مایاها، ازدک‌ها واینکاها و دیگر اقوام بوده اند با تمدن‌ها ی درخشان که موضوع بحث جداگانه ای را تشکیل می‌دهند.

در ایران باستان زمینهٔ بسیار غنی و پرباری برای ادبیات وجود داشته که پس از اسلام توانسته شاهکارهای بی نظیربسیاری را بر آن اساس به وجود آورد که جهانگیر شده اند.

شاهنامه فردوسی ریشه در اساطیر به جامانده از ایران قدیم دارد. فهلویات، خدای نامک ها، آثار زرتشتی و مانوی، و صدها نمونهٔ دیگر هنوز موجود است. به قول دکتر آموزگار:

...تردید نداریم که آثار ادبی صرف در دوران هخامنشی و سپس در دوران اشکانی

۱- خورآور. در زبان فارسی شرق را «خاور» و «خراسان» (= خورآیان») یعنی جایی که خورشید طلوع می‌کند و غرب را خوربران یعنی جایی که خورشید افول می‌کند می‌گویند. در کتاب عاشقانهٔ ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی شاعر سده پنجم می‌خوانیم که:

زبان پهلوی هرسو شناسد — خراسان آن بود کز وی خور آید
خورآسان را بود معنی خورایان — کجا از وی «خور» آید سوی ایران

۲- منظور مغرب، بنابراین به کار بردن واژه‌ی باختر به جای مغرب درست نیست.

۳- دجله. فردوسی می‌گوید:

اگر پهلوانی ندانی زبان — به تازی تو اروند را دجله دان

و ساسانی وجود داشته است و سپس از میان رفته. وقتی سنگنوشته ای به عظمت کتیبهٔ بیستون با مطالب مستدل تاریخی بر دل سنگ نگاشته می‌شود، با اطمینان کامل می‌توان ادعا کرد که این ادبیات سیاسی و دولتی را مضمون‌های دیگری از داستان‌های خدایان و پهلوانان همراهی می‌کرده است. به خصوص که نام برخی از این آثار در کتاب‌های عربی و فارسی [به خصوص در قرن‌های اولیهٔ هجری که به سقوط ساسانیان نزدیک تر بوده اند] آمده است و ترجمه‌های بعضی از آن‌ها را در دست داریم مانند ویس و رامین و هزار افسان که منبع اصلی داستان‌های هزار و یک شب است. همچنین جای جای، نقل قول هایی از آثار ادبی دورهٔ ساسانی در نوشته‌های نویسندگان اسلامی دیده می‌شود و اشارات مورخان یونانی برای دوران مادها، پارس‌ها و پارت‌ها و هخامنشی‌ها جای خود دارد. نقوش خاموش روی صخره‌ها و مهرها نیز همه حکایت‌های دلنشین در زبان دارند.

باید بدانیم که در فرهنگ کهن این سرزمین به جز نگارش سنت بسیار پابرجای دیگری نیز در نقل مطالب وجود داشته است و آن سنت شفاهی یا حفظ سینه به سینهٔ مطلب است (ص.۲۵).

یکی از مراسم جالب در ایران زندخوانی بوده که شعرها را به صورت بدیهه سرایی می‌خوانده اند.

ادبیات باستانی اکثر کشورها بیشتر به صورت شفاهی و توام با افسانه ها، شعرهای عامیانه (فولکلور) و دعاها و سرودهای مذهبی بوده و در زمینهٔ هنر کارهای سفالی و فلزی و لوازم تزیینی و موسیقی و رقص و جزآن وجود داشته است.

موسیقی و رقص تقریبا در میان همهٔ ملت‌های دنیا از قدیم ترین ایام وجود داشته و یکی از وسایل عبادت و مراسم مذهبی، به خصوص در نزد ملل ابتدایی بوده و یکی از تمرین‌های

رزمی به شمار می‌آمده است. برای نمونه می‌توان به رقص چوبی خراسان و شرق ایران ورقص لزگی آذربایجانی‌ها و رقصهای دسته جمعی کردها و رقص شیخانی (آسوری‌های آذربایجان) اشاره کرد.

در این سرزمین گسترده از سده‌های پیش از رواج آیین مزدیسنا مردمی تنومند تندرست و راستگو زندگی می کردند که از چند و چون زندگی آنان آگاهی درستی نداریم و آنچه دربارهٔ آنان می‌دانیم، چیزهایی است که از زبان افسانه‌ها شنیده‌ایم. در این افسانه‌ها ما از زمستانی سخت، دردناک و دراز آگاه می‌شویم زمستانی که از ۱۲ ماه سال ۱۰ ماه را به خود آویزه می‌کرد. و تنها دو ماه از سال تابستان و بهار داشتند. (شاید اشاره ای باشد به افسانه‌های به جا مانده از دوران یخبندان).

در همین زمستان سخت و ده ماهه است که جمشید شاه که دارای مه‌های فراوان بود، رمه‌ها و مردم را به غاری راهنمایی می کند و یا بنا به افسانه‌ای دیگر باغی و به روایتی دژی محکم می‌سازد و از هر جانور، جفتی با خود به آن باغ می‌برد و آنان را از نابودی نجات می‌دهد. (مقایسه شود با توفان نوح).

باور این مردم به اهورا یا سَروَر هستی بود که باور به زندگی پاک و آمیخته با خوش‌نامی را برایشان به ارمغان می‌آورد. پیشوایان این مردم نیز بازارشان گرم بود زیرا آنان تمام رخدادهای گیتی را به شادی یا رنجش خدایان نسبت می‌دادند بنابراین نباید کاری می کردند که خدایان رنجیده شوند. آنان به آتش مهر می‌ورزیدند، روشنی از آتش بود، روشنی تاریکی و ترس از شب را از بین می‌برد. پس به هنگام نیایش رو به سوی آتش می کردند.

نام پیشواهای آنان کرپ بود. کار کرپ‌ها انجام آیین‌های دینی بود. آنان در این کار از افسون، کرشمه، ناز و آواز بهره می گرفتند و با سرودخوانی و دست‌افشانی ترس را از دل مردم دور می کردند، به مردم امید می‌دادند و گاه نیز به درمان دردهای آنان می‌پرداختند.

(به جادوگران در افریقا و نزد سایر قبایل بدوی توجه شود.)

شیوهٔ درمان آنان گاه با داروهایی بود که خود می‌ساختند و گاه نیز با سرودخوانی (آواز درمانی و دادن روحیه و تقویت اتکای به نفس) مردم را به ترنم و شادمانی دل خوش می‌کردند. مردم شادی را دوست می‌داشتند و به سخنان نغز دل‌بسته می‌شدند. به کسانی که سخنان زیبا و دل‌چسب می‌گفتند مهر می‌ورزیدند. نام این گویندگان سخنان شعرگونه، کوی یا فرزانه بود. (همان).

در اوستا و نسک‌های آن مردم با زندگانی ورجاوندها، پهلوانان اساطیری، شاهان داستانی مانند جمشید و کیومرث آشنا شدند. در اوستا، از زندگی نخستین آدم روی زمین «کیومرث» و از امشاسپندان، ایزدان، انگره‌مینو و سپنتامینو سخن گفته شده است. ما با بسیاری از داستان‌های اساطیری از طریق اوستا آشنا می‌شویم داستان‌های اوستا هم مربوط به سده‌های پیش از ظهور زردشت است که آمیزه‌ای از افسانهٔ آفرینش و دستورهای دینی است. در اوستا از افسانه‌هایی سخن رفته است که مردم می‌شناخته‌اند، از پهلوان‌هایی چون، آرش، منوچهر، افراسیاب و... یاد شده است که داستان‌های دینی و فرهنگی بر آن استوار است.

درون‌مایه‌ی این داستان‌های دینی بن‌لاد مبارزه میان نیکی و بدی را تصویر می‌کند به نظر می‌آید که همه‌ی داستان‌های اوستا به گونه‌ای مبارزه میان سپنتامینو و انگره‌مینو است که فرزان پویانگری اندیشهٔ زردشت را بیان می‌کند بنابراین آنان که می‌خواهند با سیر اندیشه و نوشته‌های داستانی ایران باستان آشنا شوند باید در ابتدا نقش انگره‌مینو و سپنتا مینو را بشناسند و همان‌گونه که برای آشنایی با ادبیات غرب آشنائی با انجیل و تورات و برای ادبیات کشورهای اسلامی آشنائی با قرآن لازم است، برای آشنائی با ادبیات باستانی ایران نیز شناختن اوستا و اساطیر ایران زمین ضروری به نظر می‌رسد.

اگر چه در ایران به جز کتاب مقدس اوستا از سایر نمونه‌های ادبی کمتر چیزی باقی

مانده و این به علت جنگ‌ها و غارت‌های متعدد کشور بوده و این که ایرانیان عادت به ثبت و تبلیغ کارهای دانشمندان و بزرگان خود نداشته اند و اکثر پادشاهان ساسانی بیشتر به گردآوری و تکثیر مطالب دینی می‌پرداختند و به مطالب غیر دینی توجه چندانی نداشتند.. اکثر آنچه باقی مانده مربوط می‌شود به دربارهای دانش پروری که شعرا و دانشمندان را ارج می‌نهاده اند و آثارشان بدین وسیله حفظ می‌شده است.

ادبیات ایران بسیار غنی است زیرا در این کشور هیچ تعصبی در کار نبوده و علم و هنر و فن و صنعت را از هر جا که بوده پذیرا بوده اند. برای مثال در چند مورد پادشاهان و فرمانروایان غربی و یونانی با تنگ نظری‌ها و تعصبات مذهبی هنرمندان را تحت فشار و شکنجه قرار می‌دادند که اکثرا ناچار به جلای وطن شده و ایران را جای امن یافته و به این جا پناهنده می‌شدند و به غنای هنر و فرهنگ ایران کمک می کردند.

این اتفاق در ایران نیز بارها تکرار شده مانند دورهٔ صفویه که باعث شد عدهٔ بسیاری از شعرا، متفکرین و عرفای به نام ایران به دربارهای هندوستان پناه ببرند و پایه‌های ادبیات و معماری و هنرهای دیگر را در شبه قاره مستحکم کنند که ادبیات و شعر باشکوه سبک هندی و بناهای جاودانه ای مانند تاج محل را که به قول خود هندی‌ها "معماری هندی و روح ایرانی در آن مشهود است"، خلق کردند.

(به تاثیر زبان و ادب فارسی در هندوستان توجه شود)

مروری بر داستان‌های کهن ایران

بخشی از ادبیات داستانی ایران، اسطوره‌ها، افسانه‌ها، داستان‌ها یا داستان‌واره‌هایی است که ریشه در دورانی از زندگانی افسانه‌ای یا تاریخی سرزمین ایران ویچ دارد. دورانی که تاریخ، افسانه، آیین های دینی، باورهای مردم چنان در تار و پود بن‌مایه‌های روشن و تاریک هستی پیچیده است که بدون برداشتن نقاب از چهره‌ی بسیاری از رمز و رازها و نهادهای

اسطوره‌ها نمی‌توان پیام داستان‌ها را دریافت زیرا هر داستان یا افسانه‌ای که از ایران باستان برای ما مانده است از چنان روال سنجیده‌ای برخوردار است که می‌توان نظام هستی را در ساده‌ترین گفتارهای داستانی آن دید بنابراین، پژوهش درباره‌ی ادبیات داستانی گذشته‌های دور این کشور کهن‌سال باید پایه بر بنیادی استوار داشته باشد که بتواند کاربرد این گونه پژوهش‌ها را در ساختار داستان‌های امروز نشان دهد به گونه‌ای که علاقه‌مندان به هنر داستان‌نویسی را در آفرینش بن‌مایهٔ داستان‌ها یاری دهد. (وزیری، ۷)

این داستان‌ها از دوره‌ای که آغازش به درستی معلوم نیست شروع می‌شود و نقطه‌ی پایانش را باید آغاز پیدایش مادها بدانیم. ادبیات داستانی این دوره را باید ادبیات اوستایی نامید، زیرا زبان اوستایی است، خط اوستایی است، داستان‌ها نیز دارای سبک‌های اوستایی است.

دوره‌ی دوم، دوره‌ای است که با پادشاهی مادها آغاز می‌شود و با پایان دوران پادشاهی هخامنشیان انجام می‌پذیرد. این دوره که دوره‌یی تاریخی است ادبیات داستانی اوستایی رواج دارد. اما نوشته‌هایی که برای‌ما باقی مانده است سنگ‌نبشته‌هایی است با خط میخی و داستان هایی به نام تاریخ که به وسیله‌ی مورخان یونانی به ما رسیده است. (همان).

ادامه‌ی کار دوره‌ی تاریخی اشکانیان و ساسانیان را در برمی‌گیرد. این دوره در بر گیرندهٔ زبان و خط پهلوی است.

داستان‌هایی که در این دوره نوشته شده است داستان‌هایی است با زمینه‌های گوناگون که تأثیر آن را در ادبیات دری و ادبیات داستانی دوره‌های بعد می‌بینیم، گرچه ما از نام و نشان هیچ یک از این نویسندگان خبر نداریم.

اما پس از حمله‌ی عرب‌ها به ایران دورهٔ زبان فارسی دری (از قرن یکم تا چهارم ه. ق.) و دورهٔ داستان‌نویسی به زبان فارسی دری آغاز می‌شود. در این دوره ما با گونه‌های داستانی مانند داستان‌های پهلوانی، داستان‌های مذهبی، داستان‌های تاریخی روبه‌رو می‌شویم. در

همین دوره است که ترجمه‌های فراوانی از زبان پهلوی به عربی صورت می‌گیرد و مقدمات تمدن بزرگ اسلامی فراهم می‌شود.

داستان‌سرایی به زبان فارسی در میان نویسندگان و شاعران کلیمی ایرانی نیز ارزش آن را داراست که بخشی از ادبیات داستانی را به خود اختصاص دهد. مانند قصه‌ی دانیال و قصه‌ی هفت برادران.

داستان‌هایی که ادبیات داستانی ما را می‌سازند، بیشتر داستان‌هایی حماسی و به شعرند. در این دوره که باید آن را دوره‌ی شکوه داستان‌های پهلوانی و میهنی دانست، افسانه و واقعیت با هم حماسه می‌آفرینند با این همه، زیرساخت این داستان‌ها بر خِرَد ورزی بنا شده است. نمونه‌های بارز آن در تاریخ بلعمی آورده شده است. همچنین حکایت‌های اخلاقی، عرفانی و داستان‌های فلسفی، جهانی شگفت‌انگیز می‌آفرینند. برخی از این داستان‌ها می‌توانند با بهترین داستان‌های معاصر برابری می‌کنند. و بیشتر همین داستان‌ها در ادبیات جهان تأثیرگذار بوده‌اند. داستان‌های عیاری در میان مردم جایگاه ویژه‌ای دارند. داستان‌هایی مانند سمک عیار، داراب‌نامه، اسکندرنامه، ابومسلم‌نامه، خواننده را با مردم‌شناسی، فرهنگ عامه، آیین‌های عیاری، پهلوانی و جوانمردی آشنا می‌کنند. از اسکندرنامه نیز روایت‌های گوناگونی از سده‌ی پنجم تا دهم در دست داریم که به دلیل اهمیت موضوع شاید نیاز به پژوهشی جداگانه داشته باشد. (همان، ۸)

سیر تاریخی داستان و حکایت دوره‌ای از مغول تا سربداران را در بر می‌گیرد. کتاب گلستان که نمونه‌ی خوب نثر سده‌ی هفتم است سرمشق حکایت‌نویسی برای بسیاری از شاعران و نویسندگان بعد از سعدی در ایران و در اروپا می‌شود. داستان‌های قالی یاسمن و حسن و دل و نیز ترجمه‌ی داستان‌های هندی به زبان فارسی مانند رامایانا ما را با شباهت‌های کنایی داستان‌های ایرانی و هندی و آیین‌ها و باورهای مشترک آن آشنا می‌سازد.

با داستان شمسه و قهقهه و کتاب‌های هزار و یک شب، امیر ارسلان احمد طالبوف و

سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم بیگ، پا به آغاز دوره‌ای می گذاریم که عصر انقلاب مشروطه است.

برای توضیح بیشتر و نمونه‌های دیگری از ادبیات باستانی ایران به کتاب "ادبیات داستانی در ایران: از روزگار باستان تا عصر مشروطه" اثر سعید وزیری مراجعه شود.

ادبیات دورهٔ هخامنشی

ما درباره‌ی تاریخ هخامنشیان، زندگی مردم، باورهاشان کتابی در دست نداریم حتی تاریخ جنگ‌های این شاهان را نیز مورخانی غیر ایرانی نوشته‌اند. بدیهی است اگر چند نبشته بر سنگ‌ها و صخره های کوه بر جای نمانده بود ما باید نام شاهان را نیز در کتاب‌های یونانی پیدا می کردیم! اگر در تورات نامی از کوروش که بیست و هشت بار با نام "مسایا" یا نجات بخش به او اشاره شده است، نبود و یا درباره‌ی خشایارشا و کمبوجیه مورخان یونانی مطلبی ننوشته بودند ما آگاهی‌مان محدود به سنگ نبشته‌ها می‌شد. بنابراین ما نمی‌توانیم نمونه‌ای از ادبیات را به خط و زبان دوره‌ی هخامنشی داشته باشیم. اما مطالعه‌ی تاریخ شاهانی مانند کوروش، داریوش، کمبوجیه، خشایارشا با همه‌ی تحریف‌ها و کم و کاستی‌ها می‌تواند ما را با داستان‌های نانوشته‌ای آشنا کند که می‌توان آن‌ها را به تاریخ دوره‌ی هخامنشیان مربوط کرد، زیرا جوهر و بن‌مایه‌ی آن‌ها داستان است ولی نام آدم‌ها و سرزمین‌ها و زمان وقایع با تاریخ همخوانی دارد. البته داستان پان‌ته‌آ، بردیای مغ و استر و مردخای جایگاه ویژه‌ای دارند. در اینجا فهرست‌وار به چند نمونه از ادبیات باقی‌مانده از آن دوران اشاره می کنیم:

- ماندانا دختر آستیاک پادشاه ماد
- آمی تیس مادر کمبوجیه (شرح در کتاب سعید وزیری صص ۵۱ و۵۲)
- گا و آپیس (شرح در همان کتاب، صص ۵۳-۵۲)
- داستان گئومات که در سنگ نبشته‌های بیستون نیز با نام بردیای غاصب آمده است.

ـ استر و مردخای ـ در تورات نیز مطالبی در این مورد نوشته شده و همچنین حسن پیرنیا (مشیرالدوله) نیز داستان را شرح داده است.

داستان پانته‌آ که به عنوان نمونه‌ای از ادبیات به جا مانده از آن دوران به نقل از تاریخ ایران باستان پیرنیا و وزیری به طور خلاصه آورده می‌شود.

داستان پانته آ

این داستان مانند سایر آثار ادبی به جا مانده از آن دوران دارای همهٔ ویژگی‌های داستانی و قابل مقایسه با ادبیات امروزی است:

زنی را که مادی‌ها با خیمه‌ی ممتاز برای کوروش گذارده بودند پانته‌آ نام داشت که اهل شوش بود و از حیث زیبائی نظیر نداشت و همسر آبراداتس بود که پادشاه آسور او را به سفارت نزد پادشاه باختر فرستاده بود، تا عهدی با او منعقد کند. کوروش چون دید شوهر آن زن غایب است زن را به آراسپ، نام مادی که از زمان کودکی دوست وی بود سپرد تا شوهرش برگردد. آراسپ قبول کرد که زن را ضبط کند ولی به کوروش گفت: «لازم است او را ببینی تا بدانی که وجاهت این زن به چه اندازه حیرت‌انگیز است.» و در ضمن توصیفی که آراسپ از این زن می کند معلوم می‌شود که مادی‌ها در موقع ورود به خیمه پان‌ته‌آ نمی‌دانستند او خانم است زیرا پان‌ته‌آ در حضور مردان روبندی داشته ولی بعد که شنیده است در تقسیم نصیب کوروش شده و از شوهرش باید مفارقت یابد روبند خود را برداشت، به سینه‌ی خود زد و بنای شیون و زاری را گذاشت و از این وقت دانستند که او زن است و زنان دیگر در اطراف او، کسان او هستند و نیز از این هنگام مادی‌ها از زیبایی او غرق حیرت شدند.

کوروش در جواب گفت: «من نمی‌خواهم این زن را ببینم زیرا می‌ترسم که فریفته‌ی زیبایی‌اش شوم و زن را به شوهرش پس ندهم.» به مناسبت این مطلب بین آراسپ و

کوروش مباحثه شروع شد. آراسپ عقیده داشت که عشق چیزی است اختیاری. اگر کسی نخواهد به زنی عشق ورزد نخواهد ورزید و مثال هایی ذکر کرد مانند موارد دختر، خواهر و امثال آن که هر قدر زیبا باشند پدر و سایر اقربای نزدیک به آنان عشق نمی‌ورزند زیرا نمی‌خواهند چنین کنند.

کوروش معتقد بود که عشق اختیاری نیست. باری، آراسپ در مقابل رأی کوروش تسلیم شد و به عهده گرفت که زن را حفظ کند تا شوهرش برگردد، و کوروش به او گفت: «خواهی دید که از رد کردن زن به شوهرش ما چه نتیجه‌ای بزرگ خواهیم گرفت.» (تاریخ ایران باستان، ۳۲۷)

چندی بعد آراسپ از سوی کوروش به عنوان جاسوس به لیدیه می‌رود. پان‌ته‌آ می‌اندیشد که او کوروش را تنها رها کرده است از این رو به کوروش پیام می‌دهد که اگر آراسپ به سوی دشمنان تو رفت ملول مباش. اجازه بده تا به دنبال شوهرم پیکی بفرستم وقتی که آمد خواهی دید که او از برای تو از آراسپ صمیمی‌تر است. بی‌تردید او می‌آید زیرا پدر پادشاه کنونی، یعنی پادشاه بابل با او دوست بود و این پادشاه خواست که میان من و او نفاق اندازد. بی‌گمان چون شوهرم پادشاه کنونی را فاسد می‌داند از لحاظ اخلاقی، شخصی چون تو را بر او برمی‌گزیند. کوروش پذیرفت و پیکی به سوی آبراداتس فرستاد. آبراداتس که پیام همسر خود را شنید با دو هزار سوار به دیدن کوروش شتافت چون پیش قراول پارسی رسید ورود خود را به اطلاع شاه رسانید کوروش گفت: «او را به خیمه‌ی پان‌ته‌آن ببرید.» وجد و شعف زن و شوهر را حدی نبود پان‌ته‌آ برای شوهرش از اخلاق پاک کوروش، خودداری و خویشتن‌داری وی، عطوفتی که نسبت به او کرده بود سخن گفت». آبراداتس گفت: «به نظر تو من چه باید بکنم تا حق‌شناسی خود را و تو را نسبت به او به جا آورده باشم؟» پان‌ته آ گفت: «سعی کن نسبت به او همان حسنیات را بپروری که او نسبت به تو پرورد.» پس آبراداتس به نزد کوروش رفت و همین که او را دید دستش را

گرفت و گفت: «در ازای نیکی‌هایی که به من و زنم کرده‌ای من به از این، چیزی نمی‌توانم بگویم که خود را مانند چاکر و متحدی به اختیار تو می‌گذارم. در هر کار که خواهی انجام دهی، من با تمام قوا به کمک تو خواهم شتافت.» کوروش جواب داد: «پذیرفتم. عجالتاً من، تو را به خودت وا می‌گذارم تا با زنت شام خوری ولی از این به بعد باید غذا را در خیمه‌ی من با دوستان خودت و من صرف کنی.» روز دیگر کوروش مراسم قربانی به جا آورد و سپاهیان او پس از صرف غذا قباها و جوشن‌های زیبا در بر کرده و کلاه خودهای قشنگ بر سر نهادند.

عرابه‌ی آبراداتس به چهار مال‌بند و هشت اسب بسته بود و تزئینات عالی داشت او می‌خواست جوشن ملی خود را که از کتان بافته بودند بپوشد که ناگاه پان‌ته‌آ کلاه خودی از طلا، بازوبندی و پاره‌هایی از همان فلز، قبایی ارغوانی که از پایین چین می‌خورد و تا پاشنه‌ی پا می‌رسید با یک پر کلاه لعل فام به او تقدیم کرد.

آبراداتس چون این اشیاء را دید در حیرت فرو رفت و بعد به زن خود گفت: «عزیزم تو زینت‌های خود را فروخته و این اشیاء را تدارک کرده‌ای؟» او جواب داد که: «نه به خدا، آن چه برای من گران‌بهاتر از هر چیز می‌باشد، مانده و آن این است که تو خود را به دیگران چنان بنمایی که در نظر من هستی این بهترین زینت من است.» پان ته آ این بگفت و اسلحه را به دست خود بر تن شوهرش پوشید و سعی کرد اشک‌هایی را که مانند سیل به صورت او جاری بود پنهان دارد. (تاریخ ایران باستان، ۲۵۳-۲۵۲)

وقتی آبراداتس می‌خواست سوار بر اسب شود پان‌ته‌آ به شوهرش گفت: «آبراداتس، اگر زنانی هستند که شوهرشان را بیش از خودشان دوست دارند من گمان می‌کنم که یکی از آن‌ها باشم. سخن درازی برای استدلال زیادی است و چند کلمه در این باب به از نطق مفصل. حسنیات من نسبت به تو هرقدر رقیق باشد با وجود این قسم به عشق من نسبت به تو و عشقی که تو به من می‌پروری، من ترجیح می‌دهم که تو را زیر خاک مانند یک سرباز

نامی ببینم تا این که با یک مرد بی‌شرف زندگانی بی‌نام را به سر برم. به این درجه یقین دارم که تو و من برای جوان‌مردی ساخته شده‌ایم. کوروش به عقیده‌ی من حق دارد که ما را حق‌شناس ببیند. وقتی که من اسیر و از آن او شدم نه فقط او نخواست مرا برده خود بداند یا مرا با شرایط شرم‌آوری آزاد کند بلکه مرا برای تو حفظ کرد. مثل این که زن برادر او باشم بعد چون آراسپ که مستحفظ من بود فرار کرد من به کوروش وعده دادم که اگر اجازه دهد تو را بخواهم تا بیایی برای او متحدی باوفاتر و مفیدتر از آراسپ باشی.»

آبراداتس از سخنان پان ته‌آ مشعوف شده دست خود را به سر او گذاشت و چشمانش را به آسمان بلند کرده چنین گفت: «خدایا، چنان کن، که من شوهری لایق پان‌ته‌آ و دوستی در خور کوروش که با ما مردانه رفتار کرد باشم.»

پس از این استغاثه درعرابه را باز کرده و سوار شد و چون در گردونه جا گرفت و عرابه‌ران در را بست. پان‌ته‌آ که دیگر نمی‌توانست شوهر خود را ببوسد عرابه را چند بار بوسید پس از آن دیری نگذشت که عرابه دور شد و پان‌ته‌آ از عقب آن به راه افتاد بی این که او را ببیند. بالاخره آبراداتس برگشت و او را دید و گفت: «پان‌ته‌آ، دل قوی دار، وداع کنیم و از یکدیگر جدا شویم». (همان، ۳۵۴-۳۵۳)

مرگ پان‌ته‌آ بر بالین آبراداتس:

آبراداتس در جنگ کشته شد. وقتی کوروش شنید متأثر شد. یکی از خدمه به کوروش گفت: «آتا ابراداتس در جنگ با مصری‌ها کشته شد.» می‌گویند: «زنش جسد او را یافته برعرابه‌ی او گذارده و به کنار رود پاکتول برده. در آن جا خدمه دارند قبر می‌کنند. زنش روی خاک نشسته سر شوهر را به دامن گرفته بهترین لباس او را به تنش کرده.» کوروش که شنید اندوهناک به کنار جسد آبراداتس آمد. زنش را دید که روی خاک نشسته. کوروش گفت: «افسوس ای دوست خوب و باوفا، ما را گذاشتی و درگذشتی»، این بگفت و دست مرده را گرفت ولی این دست در دست کوروش بماند. زیرا یک نفر مصری آن را

با تبر از بدن جدا کرده بود. این منظره بر تأثر کوروش افزود. پان‌ته‌آ فریادهای دردناک برآورده دست را از کوروش گرفت و بوسید و به ساعد آبراداتس چسباند. گفت: «آخ، کوروش تأسف تو چه فایده‌ای برایت دارد. من سبب کشته شدن او شدم و شاید تو هم، شده باشی، دیوانه بودم که او را همواره تشجیع می‌کردم، لایق دوستی تو باشد. او هیچ‌گاه در فکر خود نبود بلکه می‌خواست همواره به تو خدمت کند. او مرد و بر او ملامتی نیست ولی من که به او این پندها را می‌دادم هنوز زنده‌ام و پهلوی او نشسته‌ام.» وقتی که پان‌ته‌آ، این سخنان را می‌گفت کوروش ساکت بود و همواره اشک می‌ریخت.

بالاخره کوروش خاموشی را قطع کرده، چنین گفت: «بلی او با بزرگ‌ترین نام درگذشت. او فاتح از دنیا رفت. چیزی را که من به تو می‌دهم و برای جسد اوست بپذیر.» در این وقت گاواتاس و گبریاس وارد شده مقداری زیاد زینت‌های گران‌بها آوردند. بعد کوروش سخن خود را دنبال کرده و گفت: «افتخارات دیگری برای او ذخیره شده برای او مقبره‌ای خواهند ساخت که در خور مقام تو و او باشد و قربانی‌هایی خواهند کرد که شایان یک نفر دلیر است. اما درباره‌ی خودت باید بدانی که بی‌کس نخواهی ماند من به عقل و سایر صفات حمیده‌ی تو با احترام می‌نگرم. من کسی را می‌گمارم که به هر جا خواهی بروی راهنمای تو باشد. همین قدر بگو که کجا می‌خواهی بروی؟»

پان‌ته‌آ گفت: «کوروش بیهوده به خود رنج مده. من از تو پنهان نخواهم داشت که کجا میل دارم بروم.»

پان‌ته‌آ پس از رفتن کوروش، خواجه‌هایش را به این بهانه که می‌خواهد برای همسرش سوگواری کند دور کرد. فقط دایه‌اش را نگه داشت و به او گفت: «پس از مرگ من، جسد من و شوهرم را با یک قالی بپوشان.» اصرار دایه مانع کار پان‌ته‌آ نشد. پان‌ته‌آ در حال خنجری را که از دیرگاه با خود داشت بیرون آورد. ضربتی بر خود زد. سر بر سینه‌ی شوهر گذارد و جان داد. (پیرنیا، ۳۶۷-۳۶۸)

ملاحظه می کنید که این داستان همهٔ ویژگی‌های داستانی و تراژدی‌های امروزی را دارا است.

زندگی و مرگ پان‌تهآ و همسرش اگرچه، در جستارهای تاریخی آمده است اما در شاهنامه‌ی فردوسی ما با دو زن آشنا می‌شویم که هر دو به همین شیوه جان داده‌اند: نخست زنی است به نام جریره، مادر فرود و سیاوش، دختر پیران ویسه که پس از کشته شدن فرزندش فرود بر روی نعش فرزند خودکشی می کند. این داستان مربوط به زمانی است که هنوز آیین زردشت به وجود نیامده است بنابراین داستان مربوط به دوره‌ای است که هنوز مادها و هخامنشی‌ها به شاهی نرسیده‌اند. ولی می‌توان گفت این داستان با افسانهٔ پانته آ ارتباطی داشته باشد.

زن دیگر شیرین نام دارد وی همسر خسروپرویز است. خسرو به دست فرزندش شیرویه کشته می‌شود. شیرویه می‌خواهد با شیرین که نامادری اوست ازدواج کند. شیرین به بهانهٔ وداع با جسد خسرو خود را بر روی جسد همسر با خنجر می کشد. در هر سه داستان بن‌مایه‌ی داستانی قوی است. این داستان از لحاظ بن‌مایه‌های تراژدی بسیار قوی است و سراسر پر است از پیام امانت‌داری و جوانمردی و نیکی و دلاوری که از خصایص ایرانیان قدیم بوده و هنوز هم هست. این داستان با داستان رومئوژولیت شکسپیر که از خسرو شیرین نظامی گرفته شده از نظر تکنیک‌های تراژدی برابری می کند.

می توان گفت که داستان خسرو شیرین و داستانهای مشابه دیگر ریشه در همین داستان داشته باشند. و نشان می‌دهد که ایران از قدیم‌ترین ایام در بن‌مایه های ادبی و شعر بسیار غنی بوده است.

بعضی دیگر از آثار ادبی به جا مانده از دوران هخامنشی

از دیگر داستان‌ها و آثار ادبی به جا مانده از دوران هخامنشی می‌توان به موارد زیر

اشاره کرد:

علاوه بر کتیبه‌های آرامگاه کورش و نقش رستم افسانه های:

آمی تیس مادر کمبوجیه

گاو آپیس

داستان گئومات به استناد سنگ نبشته‌های بیستون

اِستر و مُردخای (مربوط به زمان پادشاهی خشایارشا ۴۸۶-۴۶۶ پ. م.) که کتاب مقدس عهد عتیق آن را مربوط به سال هفتم پادشاهی خشایار می‌داند. وی از دختران یهودی اسیر شده در بابل و دختر عموی مردخای و در زیبایی و نیکومنظری بی نظیر بود. نام عبری او هَدَسه بود که در دربار به نام استر (ستاره) نامیده شد. استر از قتل عام یهودیان توسط هامان که مورد توجه شاه و دشمن یهودیان بود جلوگیری کرد و باعث شد هامان و ده فرزندش را به داربکشند. این برای یهودیان پیروزی بزرگی بود و هنوز روز ۱۴ ماه آذار را به همین مناسبت جشن می گیرند. (یوحنان: ۶۴-۵۰).

زبان و خط پهلوی

هنگامی که هخامنشیان بر ایران پادشاهی می کردند، زبان خود را رسمی کردند. زبان هخامنشی با زبان مادی یکی بود. زبان مردم ماد را مدی یا مای «ماه» می گفتند برخی از پژوهشگران بر این اعتقادند که زبان کردی از زبان مادی گرفته شده است. زبان هخامنشی را زبان پارسی باستان گویند این زبان در برگیرندهٔ زبان اوستایی نیز هست. «گات‌ها» به زبان هخامنشی است با زبان سانسکریت نزدیک است. در دورهٔ اشکانیان زبان پهلوی به وجود آمد زبانی که در زمان ساسانیان هم رواج داشت. زبان‌شناسان این زبان را فارسی میانه گویند. فارسی میانه یا پهلوی را بر سه گونه می‌نویسند:

۱ـ دین دبیره[1] که برای نوشتن اوستا به کار می‌رود، این خط را خط اوستایی یا زند، یا دین دبیری نیز گویند یعنی خط دینی.

۲ـ آم دبیره، یا هام دبیره که کتاب‌ها را به آن می‌نویسند.

۳ـ گشته دبیره که سکه‌ها و سنگ نبشته‌ها را به آن نوشته‌اند. (وزیری:۶۷).

ادبیات اوستایی نیز با وجود آن که در دورهٔ میانه ثبت شده است جزء آثار دورهٔ باستان به شمار می‌آید که به دو دورهٔ ادبیات گاهانی (گاهان کهن ترین اثر ادبی ایرانی است) و متون متاخر اوستایی تقسیم می‌شوند.

از ادبیات دورهٔ میانه (که به طور اعم برای آثار دورهٔ میانهٔ غربی و شمالی و جنوبی به کار می‌رود (آموزگار) می‌توان علاوه بر کتیبه‌های متعدد بازمانده از دوران ساسانی، آثار باقی ماندهٔ زیر را نام برد:

زند (تفسیرهای اوستا به پهلوی)، دینکرد (که نوعی دانشنامه به حساب می‌آید)، بُندَهشن (آغاز و انجام جهان و داستان کیومرث گاو نخستین و نبرد با اهریمن را روایت می‌کند. این کتاب از دلکش ترین و پرمطلب ترین آثار اساطیر کهن است که در بارهٔ ایزدان، دیوان، کوه‌ها و دریاهای اساطیری و جانوران و غیره بحث می‌کند.)، گزیده‌های زادسپرم (دربر دارندهٔ اساطیر کهن و اسطورهٔ زندگی زرتشت)، روایات پهلوی (با شست و پنج فصل از جمشید، کنگ دژ، گرشاسب، سرنوشت انسان پس از مرگ، ...)، شکند گمانیک وزار (از متون فلسفی و کلامی)، ارداویراف نامه، اندرزنامه‌ها (که بخش عظیمی از ادبیات پهلوی را در بر می‌گیرد)، مینوی خرد که در آن مباحث اندرزی فراوانی را دانا از

۱ـ مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف دربارهٔ‌ی دین دبیره می‌نویسد: «زردشت کتاب اوستای معروف خود را آورد و عدد سوره‌های آن بیست و یک بود و هر سوره‌ای در دویست ورق و عدد حروف و اصواتش شصت حرف و صوت، و هر حرف و صوتی شکلی جداگانه داشت و از آن‌ها حروفی تکرار و حروفی اسقاط می‌شوند زیرا که مخصوص زبان اوستا نیست. این خط را زردشت احداث کرده و مجوس آن را دین دبیره می‌گویند.» (ذبیح بهروز، ۲۱-۲۰)

مینویِ خرد می‌پرسد، مباحث اساطیری و سرنوشت روان پس از مرگ که کردار نیک به شکل دوشیزه ای زیبا به پیشواز روان می‌آید)، مناظرات چون درخت آسوریک که مناظرهٔ میان بز و درخت خرما است، و آثار حماسی و دیگر رساله‌ها در زمینهٔ تاریخ و متن‌های حماسه گونه و رساله‌های ارزندهٔ دیگر چون کارنامهٔ اردشیر بابکان و شهرستان‌های ایران و همچنین خدای نامه‌ها.

از کتاب عهد اردشیر ترجمهٔ عربی آن در دست است و رساله‌های مربوط به مسایل فقهی و حقوقی نیز کم نیست مانند رسالهٔ شایست و ناشایست، روایت امید اَشَوهشتان، دادستان دینیک و جزآن. (برای آگاهی از جزئیات جذاب این آثار نک: کتاب زبان، فرهنگ و اسطوره، صص.۴۵-۳۰).

آموزگار در کتاب مذکور می‌افزاید: می‌توان به رساله‌های کوچکی نیز اشاره کرد که اطلاعات کوتاه و شیرین و جالبی به خوانندگان می‌داده مانند گزارش تاریخچهٔ آمدن شطرنج از هند به ایران و این که بزرگمهر چگونه فورا معنی آن را در می‌یابد و در مقابل تخته نرد را عرضه می‌کند.

در این رساله همهٔ ابزار این دو بازی با دیدی نمادین نگریسته شده است. شاه و وزیر و پیاده و فیل و اسب و رخ در شطرنج از دید این رساله مفهومی خاص دارند و به خصوص در تخته نرد که تخته را نمادی از زمین سپندارمذ، مهره‌های سیاه و سپید نماد شب و روز، زدن مهره‌ها نمادی از نابودی آدمیان و باز چیدن مهره‌ها نمادی از رستاخیز تلقی شده است.

آن چه در این رساله جالب توجه است این است که به نحوی اختیارِ بازی شطرنج در برابرِ جبر و اختیار بازی تخته قرار می‌گیرد.

داستان دژنبشته‌ها[1] و دستبردهای اسکندر گجسته

اسکندر مقدونی به ایران آمد، آنچه برجای نهاد ویرانی بود و آن‌چه از ایران به یونان فرستاد، فرزان و دانش‌های گوناگونی بود که در دژنبشت‌های ایرانی وجود داشت. در کتاب چهارم دینکرت که نامه‌ی کارهای دینی "به دینان" است می‌خوانیم: دارای دارایان همه اوستا و زند، آن‌چنان که زردشت از اورمزد پذیرفت نوشته به دوپچین (=نسخه-رونویس) یکی به گنج شیزگان، یکی به دژنبشت داشتن فرمود.

درباره‌ی نگه‌داری کتاب اوستا در دژنبشت‌ها مورخان سخن بسیار گفته‌اند که برای نمونه به فشرده‌ای از نوشته‌های آنان به نقل از سعید وزیری اشاره می‌شود:

«مسعودی» در کتاب مروج الذهب آورده است: «این کتاب در هجده هزار پوست به زر نوشته شده بود و تا دوران اسکندر و کشته شدن دارای دارایان (وجود داشت) که اسکندر قسمتی از این کتاب را سوزانید.» (ایران‌ویج: ۹۸)

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه نوشته است: «اوستا را در خزانه دارا بن دارا پادشاه ایران نسخه‌ای بود طلاکاری شده که در دوازده جلد گاو نوشته شده بودو چون اسکندر آتشکده‌ی فارس را ویران کرد این نسخه را نیز بسوزانید و هیربدان را از دم شمشیر گذرانید و از آن وقت اوستا معدوم شد.»

بلعمی در ترجمه تاریخ طبری می‌نویسد: «گشتاسب دبیران را بنشاند تا آن‌چه زردشت می‌گفت که از آسمان به من وحی آمده است می‌نبشتند و به آب زر، و پوست‌های گاو را پیراست و از آن قرطاس کرد و مصحف‌ها ساخت و این سخنان زردشت که می‌گفت از آسمان بر من وحی آید در آن مصحف‌ها بفرمود تا ثبت کردند و دوازده هزار گاو را پوست بیاهیخته بود و پیراسته و آن همه پوست‌ها نبشته از سخن او به آب زر و آن همه

۱- دژنبشت به معنی دژ یا ساختمان نوشته‌هاست، در این دژها نوشته‌ها و سندهای دولتی نگهداری می‌شد.

بیاموخت و خلق را بر آویختن آن تحریض کرد و از آن سخن امروز بعضی به دست مغان اندر مانده است و بخوانند و بدانند». (همان، ۹۹)

در کتاب پهلوی "ارتای ویراف نامک" (= ارداویراف نامه) هم دربارهٔ اسکندر و سوزاندن کتاب‌ها چنین می‌خوانیم:

«پس گجسته اهریمن دروند، برای به تردید انداختن مردمانِ "به دین" آن گجسته اسکندر رومی مردمانش را فریفت به رنج گران و نبرد و ویرانی به ایران شهر فرستاد و او ایران «دهیویت» را کشت و در پادشاهی (پای نخست) را بیاشفت و ویران کرد و این دین و نیز همهٔ اوستا و زند که بر پوست گاوان پیراسته به آب زر نوشته‌اند را تسخر پاپکان به دژنبشت نهاده بود. او پتیارهٔ، بدبخت، بی‌دین، دروند، بدکردار، اسکندر رومی مصرمانش برآورد و بسوخت.» (همان، ۹۷، وزیری، ۶۶).

حمزه بن حسن اصفهانی نوشته است:

«آنگاه اسکندر کتاب‌های دینی و علمی را بررسی کرد و کتب فلسفی و نجوم و پزشکی و کشاورزی را از زبان فارسی به یونانی و قبطی نقل کرد و به اسکندریه فرستاد و باقی کتاب‌ها را سوزانید.» (ایران ویچ، ۱۰۳)

ابن ندیم هم در کتاب الفهرست سخنانی دارد که ساده شده آن چنین است: «آورده‌اند که در زمان تهمورث پیش‌بینی می‌شود که توفانی خواهد آمد این گفته در یکی از نوشته‌های بلخی آمده است موضوع مربوط به زمانی است که ما تاریخ نوشته‌ای در دست نداریم این گفته ما را به یاد طوفان نوح می‌اندازد طوفانی که نوح را بر آن می‌دارد تا برای بقای نسل جانوران کشتی بسازد و در آن از هر جنس جفتی با خود ببرد این داستان با باغ جمشید و بردن جفت‌های همهٔ حیوانات مطابقت دارد. اما در زمان تهمورث سخن از بقای نسل نیست، سخن از جاودانگی اندیشه هست زیرا تهمورث نگران از بین رفتن دانش‌هایی است که نتیجه‌ی تفکر و تجربه‌ی نسل‌های گذشتگان است از این روی با همکاری

اندیشمندان دستور می‌دهد تا آنچه را که دانسته‌ها و یافته‌های بشری می‌دانند بر روی چوب درخت نوز بنویسند و در سرزمینی که مناسب باشد به خاک بسپارند و بدین گونه پس از بررسی و کاوش نوشته‌های جمع‌آوری شده را در سرزمینی به نام «کهن دژ» به امانت می‌گذارند.» (الفهرست، نقل به مضمون)

بدون شک اگر توجه به حفظ دانش‌های گوناگون وجود نداشت بسیاری از اندیشه‌های متعالی اندیشمندان گران قدرمان از بین رفته بود. با این همه کشور ما در درازنای تاریخ ناظر از بین رفتن هنر و دانش و کتاب‌سوزی‌های فراوانی بوده است از اسکندر گجستک گرفته تا سلطان محمود غزنوی، ترکان غُز، مغول ها، عرب‌ها و دیگر بازماندگان غارت‌گرشان که دشمنان فرهنگ و اندیشه بودند. بنا به گفتهٔ ابن ندیم به هنگام حملهٔ اسکندر به ایران بسیاری از دانش‌ها مانند طب، نجوم، فلسفه، حساب رواج داشته است اما اسکندر دستور می‌دهد تا تمام کتاب‌هایی را که مربوط به دانش‌های گوناگون است از پارسی به زبان‌های قبطی، یونانی ترجمه کنند و بعد اصل کتاب‌ها را بسوزانند.

بنابراین حمله‌ی اسکندر به ایران علاوه بر کشتار و غارت و ویرانی و زیان‌های مالی که به دنبال داشت از بین بردن نشانه‌های اندیشه و فرهنگ را هم داشت. بنابراین از زمان اسکندر تا آغاز فرمانروایی اشکانیان ما چیزی جز شکست و ناکامی در دست نداریم. اما در سده‌ها ی بعد در نوشته‌های ایرانی چهره‌هایی از اسکندر در شعر و ادب ترسیم شد.

قصه‌ی داراب، رمان داراب نامه را از طرطوسی در سده ششم داریم و قصه اسکندر، دو داستان با دو نوع نگارش را زیر عنوان اسکندرنامه در سده‌ی ششم و دهم هجری.

یکی از بهترین و معتبرترین این کتابها، کتاب «اسکندر مقدونی، بچه تباه تاریخ» اثر پر ارج و مستند دکتر حسین الهی استاد دانشگاه فردوسی مشهد، از انتشارات نشر تا بران است که بسیاری از جنایات و فجایع اسکندر را آشکار ساخته است.

نوشته‌های هخامنشیان

استرابو، جغرافی‌دان معروف قدیم از قول اریستوبول که خود آرامگاه کوروش را دیده است می‌نویسد که سنگی بر آرامگاه بود که بر روی آن این سخن نوشته بود. «ای رهگذرا من کوروش هستم، من امپراتوری جهان را به پارسیان دادم

من بر آسیا فرمانروایی کردم. بر این گور رشک مبر». (ایران باستان، ۷۶)

«پلوتارک آورده است که چون اسکندر به آرامگاه کوروش رسید و دید که آن را باز کرده و به آن دستبرد زده‌اند برآشفت و عامل اینکار را که مرد سرشناسی به نام پلی مارک از اهالی شهر پلا در مقدونیه بود کشت و دستور داد کتیبه‌ها را که به خط ایرانی بر سنگ کنده شده بودند خواندند و فرمان داد که تا از همان کتیبه‌ها یک متن یونانی تهیه کنند ودر زیر متن ایرانی بکنند متن پارسی چنین بود: «ای مرد، هرکه باشی و از هر جا بیایی -چون می‌دانم که گذارت به این جا خواهد افتاد -بدان! من کوروش بنیان‌گذار شاهنشاهی پارس هستم. به این مشت خاکی که پیکرم را در بر گرفته رشک مبر!» (ایران ویج، ۷۸)

از این چند سطر که غیر ایرانیان نقل کرده‌اند، می‌توان به نحوهٔ تفکر عمیق و والای ایرانی پی برد.

کهن‌ترین نوشته‌ای که به زبان پارسی باستان و خط میخی به دست آمده است لوح زرینی است به نام آریارمنه. آریارمنه، نیای بزرگ داریوش شاه است به گفته‌ی تاریخ وی از ۶۴۰ تا ۵۹۰ پیش از میلاد در پارس پادشاهی می‌کرده است. پس از وی پسرش آرشام شاهی کرده است لوح زرین آرشام نیز برای ما مانده است و این دو لوح از همدان به دست آمده است (سعید وزیری ص ۴۶).

دکتر محمد مقدم در شماره‌ی ۲ ایران کوده چند نمونه از متن نوشته‌های فارسی باستان را به فارسی امروز برگردانده است و در مقدمه‌ی آن می‌نویسد: «تنها یادگاری که از زبان فارسی باستان به ما رسیده نوشتهٔ شاهنشاهان هخامنشی است که روی سنگ بر صخره‌ها و

ساختمان‌ها (روی دیوار، کنار در، برپایه‌ی ستون، کنار پلکان) بر قبرها و بر لوح‌های زرین و سنگ و گل و بر ظرف‌ها، وزنه‌ها، مهرها، کنده شده است بسیاری از این نوشته‌ها با پیکرهایی همراه است این نوشته‌ها از فارس تا ارمنستان و از مصر تا سغد پراکنده است و بیشتر آن‌ها در بهستان (بیستون) تخت جمشید، نقش رستم، شوش، همدان پیدا شده است».

کهن‌ترین سنگ نبشه از داریوش درباره‌ی شوش گئومات و مرگ کمبوجیه است ولی آن‌چه مسلم است ما از دوره‌ی هخامنشی، مانند اکثر دیگر کشورهای جهان، غیر از افسانه‌ها و داستان‌های شفاهی، نوشته‌ای که داستانی باشد نداریم اما با توجه به نوشته‌های مورخانی مانند هردوت و یا نوشته‌های تورات (که در آن ۲۸ بار نام کورش را با عنوان مسایا به معنی نجات دهنده آورده)، می‌توان بن‌مایه‌های داستان‌هایی را شناخت که یا ریشه در تاریخ دارند یا مذهب شاید به همین علت باشد که نخستین کسانی که به نوشتن رمان تاریخی دست زدند به زندگی کوروش یا مانی یا مزدک پرداختند. با توجه به سنگ نبشته‌ها داستان تاریخی گئومات مغ و به استناد حوادث تاریخی دوره‌ی کوروش، داستان پان‌ته‌آرا و با توجه به تورات، داستان استر و مردخای را می‌توان به عنوان نمونه نقل کرد. (همان ۴۷).

بد نیست در اینجا اشاره شود که مزدک اولین کسی بود که مرام اشتراکی و تقسیم ثروت را در جهان اعلام کرد. (پیش از مارکس و انگلس!) و گئومات اولین حکومت اشتراکی را (پیش از لنین و استالین!) عملا در جهان به وجود آورد!

همچنین گفته می‌شود گئومات مغ در مدت هفت ماه حکومت خود اموال ثروتمندان را گرفت و میان فقرا تقسیم کرد و ظاهرا نوعی جامعهٔ اشتراکی را در نظر داشت.

ادبیات باقی مانده از دوران هخامنشیان

از دوره‌ی فرمانروایی هخامنشیان، نوشته‌ای جز سنگ نبشته‌ها باقی نمانده است. اما مورخان بر این باورند که کتاب‌های فراوانی در همهٔ زمینه‌ها در کتابخانه‌های ایران که در

کنار آتشکده‌ها قرار داشتند، و در دژنبشته‌ها نگهداری می‌شدند، وجود داشته که بیشتر آن‌ها را اسکندر مقدونی آتش زد. در مجمل التواریخ و القصص آمده است: «در ایران هیچ دفتر علم قدیم نماند که اسکندر نسوخت و آنچ خواست به روم فرستاد» (مجمع التواریخ و القصص، ۶۱)

و در تاریخ طبری آمده است که: «گویند اسکندر کتب و علوم و حکمت از پارسیان گرفت که به سریانی و سپس به رومی برگردانیده شد». (تاریخ طبری، ج۲، ۲۹۳)

«آن گاه اسکندر کتاب‌های دینی و علمی را بررسی کرد و کتب فلسفی و نجوم و پزشکی و کشاورزی را از زبان فارسی به یونانی و قبطی نقل کرد و به اسکندریه، فرستاد و باقی کتاب‌ها را سوزاند.» (سنی ملوك الارض و الانبیا)

در اینجا به چند مورد از افسانه‌ها و داستان‌های مربوط به دورهٔ هخامنشی اشاره می‌کنیم:

درخت آسوریگ

درخت آسوریگ نام داستانی است منظوم به زبان پهلوی و در شمار متن‌های غیر دینی معدودی است که از این زبان برجای مانده است.

داستان از اولین داستان هایی است که به مناظره میان یک بز و درخت خرما مربوط می‌شود و هر یک از مفیدتر بودن خود سخن می‌گویند.

این متن را جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب اسانا از روی نسخه‌های خطی موجود، به نشانه‌های Ta, JE, DP, J1,MK تهیه کرده و در جزء «متن‌های پهلوی» در صفحه‌های ۱۰۹ تا ۱۱۴ به چاپ رسانده است. دراین مجموعه متن «ماه فروردین روز خرداد» پیش از آن و گزارش شترنگ پس از آن جای دارد.

ماهیار نوابی، منظومه‌ی درخت آسوریک را به فارسی ترجمه کرده و به وسیله‌ی سازمان انتشارات فَروَهْر به چاپ رسانده است این کتاب شامل مقدمه ای محققانه، متن پهلوی،

آوانوشت، ترجمه‌ی فارسی فهرست واژه‌ها و یادداشت‌ها است.

ادبیات دورهٔ اشکانی

آن‌چه از دورهٔ اشکانیان به جا مانده است زیاد نیست اما در همین نوشته‌های کم هم می‌بینیم که فرمانروایان پارتی برای آبادانی شهر و رفاه مردم کوشش می‌کرده‌اند. آن‌چه از کتاب و نوشته هم برجای مانده است نوشته‌هایی است که مربوط به دوره‌ی پارت‌هاست دور نیست که ساسانیان برای نابودی فرهنگ و هنر اشکانیان کوشش‌هایی کرده باشند.

از ۷۰ کتاب دورهٔ اشکانی تنها نام چهار کتاب به ما رسیده است: «مردک»، «سندباد»، «بوسیناس»، «سیماس» و کتابی هم به نام درخت آسوریک که داستانی است به گونهٔ نظم. به طور کلی می‌توان به ظن قریب به یقین گفت که داستان یا داستان‌واره‌هایی که به زبان و خط پهلوی در دست داریم تمامِ داستان‌هایی نیست که در بین مردم رواج داشته است علاوه بر این تاریخ نگارش بسیاری از داستان‌ها نیز به درستی روشن نیست وانگهی نام بسیاری از نویسندگان این کتاب‌ها نیز بر ما مجهول است. نام این کتاب‌ها عبارتند از:

۱ـ بندهش
۲ـ دینکرت
۳ـ کارنامک اردشیر پاپکان
۴ـ ایاتکار زریران
۵ـ مادیگان چترنگ
۶ـ خسرو کواتان وریتک
۷ـ اردی ویراف نامک
۸ـ شکند گمانیک ویژار
۹ـ زات اسپرم
۱۰ـ گجسته ابالیش
۱۱ـ ماتیکان یوشت فریان
۱۲ـ زند و هومن یسن
۱۳ـ یادگار جاماسب
۱۴ـ داریشن ئی اهرمن ئودیوان

ادبیات دورهٔ ساسانی

در دوران ساسانیان علم و ادب و دانش و هنر، مخصوصا شعر و موسیقی به اوج خود رسید و علم و ادبیات نظیر هزار افسان و کلیله و دمنه و بسیاری از فلسفه و علوم یونانی که خود ریشه در ایران داشت، گردآوری و به فارسی برگردانده شد که بعد از اسلام به زبان عربی ترجمه شده و آنچه را که در غرب از میان رفته بود زنده کرد و موجبات ایجاد تمدن با شکوه اسلامی را فراهم آورد.

با بررسی سادهٔ ادبیات به جا مانده از عهد کهن ایران زمین به عمق فلسفه و ریشه‌های عمیق تفکر و اندیشه‌های ایرانی پی می‌بریم و متوجه می‌شویم که اگر این اصالت و ریشه‌های سترگ وجود نداشت ادبیات وسیع و پرمایهٔ بعد از اسلام مانند شاهنامه و گلستان و بوستان هزاران اثر شگفت انگیز دیگر که اکثرا تاثیرات مستقیم بر ادبیات کشورهای اروپایی و امریکا گذاشته اند، خلق نمی‌شد و بدین حد در دنیا گستردگی پیدا نمی‌کرد و بر آثار بزرگان ادب جهان اثر گذار نمی‌بود.

با وجود این بسیاری از آثار علمی و ادبی کهن ایران با مرور زمان رو به نابودی گذاشت و بسیاری دیگر به خاطر جذابیت، سینه به سینه نقل شد و به نسل‌های بعدی رسید.

پیش از ساسانیان با وجود اینکه خط و نوشتن در ایران وجود داشت ولی دربارها بیشتر به نوشتن مطالب دینی اهتمام می‌ورزیدند.

سرنوشت آثار علمی و ادبی را که انگیزهٔ قوی برای ضبط شدن ندارند و عامل نیرومند سیاسی و دینی هم آن‌ها را حمایت نمی‌کند می‌توان حدس زد.

اما با همهٔ این‌ها از زمان انوشیروان به بعد کتاب‌های غیر دینی هم به کتابت در آمده و همین کتاب ها، بعدها اساس ترجمه‌های عربی و فارسی قرار گرفته اند. (آموزگار).

تغییر خط ایرانیان از پهلوی[۱] به عربی که همراه با تغییر آیین صورت گرفت و زبان فارسی دری که جایگزین زبان پهلوی شد، یکی دیگر از علت‌های فراموش شدن بسیاری از آثار ادبی کهن است.

برخی از این آثار به خاطر اهمیت هنری و علمی و جذابیت هایشان با وجود تعصب شدید اعراب و پست شمردن غیر عرب و عجم ها، در آغاز دوران اسلامی به عربی ترجمه شدند و اصل آن از میان رفت. اما بسیاری دیگر هم چنان به خط و زبان اصلی باقی ماندند و گذشت زمان و بی اطلاعی مردم از آن زبان و خط آن‌ها را به دست فراموشی سپرد.

یکی از سنت‌های بسیار رایج در کشور ما ادبیات شفاهی سینه به سینه و به خاطر سپردن شعرها، داستان‌ها و حماسه‌ها و سایر آثار هنری همچون اشعاری که گوسانان و لوریان به آواز می‌خواندند بود که تا مدت‌ها تداوم داشت. فردوسی و شاعران حماسه سرای دیگر و داستان پردازان از این سنت‌های شفاهی بهره بردند. فردوسی غالبا به گفتار دهقان که منظور حافظان این آثار است اشاره دارد.

این روایت‌ها نیز برای همیشه نمی‌توانستند در یادها بمانند. گذشت زمان بیشتر آنها را از حافظه‌ها زدود.

آموزگار می‌افزاید اما با این همه ادبیات کهن ما گفتنی‌های بسیار برای گفتن دارد. و کم لطفی‌ها شاید به دلیل نشناختن گستردگی و ریزه کاری این آثار است و کمی هم گناه متولیان آن است که نتوانسته اند چنان که باید در شناساندن آن‌ها به همگان بکوشند.

۱- این واژه منسوب به پَهلَو و برگرفته است از صورت ایرانی پرتاوا که به سرزمین پارت اطلاق می شده و در نوشته های مانوی پهلویگ و پهلوانیگ بوده است (آندره آس و هنینگ، ص. ۳۰۳)

فصل سوم

فلسفهٔ ایران باستان و زرتشت

دین زرتشتی که در قرآن کریم با نام مجوس از آن یاد شده و از ادیان صاحب کتاب شناخته شده است. (الحج: ۱۷).

زرتشت اولین ایرانی است که در مغرب زمین شناخته شد و اوستا، کتاب مقدس او جزو اولین آثار ایرانی است که تاثیر شگرف و عمیقی بر فلسفه و تمدن یونان داشته است.

در مورد تولد زرتشت تاریخ‌های گوناگونی را ذکر کرده اند:

دانشمندان نامدار یونان با دین و فلسفهٔ زردشت آشنا بوده اند. ارسطو و اُدُوخوس باور داشتند که زردشت شش هزار سال پیش از افلاتون می‌زیسته است. (همان،۱۱۶).

قدیم ترین سند موجود در حاشیهٔ کتاب الکیبیادس افلاتون است که نوشته شده: می گویند تولد زرتشت ششهزار سال پیش از افلاتون بوده است. که به حدود هشت هزار و پانصد سال پیش بر می گردد، و نباید درست باشد.

تولد زردشت را اودُخوس کلدانی (سدهٔ چهارم پیش از میلاد) ۶۰۰۰ سال پیش از افلاتون و خانتوس لیدیائی (سده ٔ پنجم پیش از میلاد) ۶۰۰۰ سال پیش از یورش خشایار

شاه به یونان ذکر کرده اند که چون یورش خشایار شاه به یونان ۴۸۰ پ.م. بوده تولد زرتشت ۶۴۸۰ تا ۶۴۱۰ پیش از میلاد می‌شود.

هرمودوروس تولد زردشت را ۵۰۰۰ سال پیش از جنگ تروی ذکر می کند که ۶۱۰۰ سال پیش از میلاد می‌شود.

پلوتارک مورخ مشهور یونانی که از ۴۶ تا ۱۲۵ قبل از میلاد می‌زیسته تاریخ زردشت را ۷۰۰۰ سال پیش از میلاد نوشته است.

امیل بنونیست می‌نویسد:

یونانیان مطابق آن چه از مغان آموخته بودند، سال کیهانی را دوازده هزار ساله می‌دانستند که به دو دورهٔ ششهزار ساله تقسیم می‌شد. که دورهٔ نخست آن با ظهور زرتشت مشخص شده بود. شاگردان افلاطون برای آن که افلاطون را مجدد و راس دورهٔ دوم وانمود کنند فاصلهٔ زرتشت و افلاطون را ششهزار سال قلمداد می کردند. (دین ایرانی: ص. ۱۱). که این ظاهرا با توجه به مدارک و شواهدی که مورخین بیش از دو هزار سال پیش از وی نوشته‌اند درست نیست.

در اینجا لازم است این توضیح داده شود که به خلاف آنچه که دانشمندانی نظیر کنت، داروین و گُردُن و چایلدز ذکر کرده بودند که بشر از ۵۰۰۰ تا ۳۵۰۰۰ سال پیش از میلاد وحشی و خانه به دوش بوده، مری رِستگاست در کتاب «افلاتون: دوران پیش از تاریخ از ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ سال پیش از مسیح در اسطوره و باستان شناسی» که در سال ۱۹۸۶ به چاپ رسید، می‌نویسد: حفریات جدید نشان می‌دهد که از ده هزار سال پیش از میلاد در نقاطی از جهان از جمله آسیای مرکزی و آسیای نزدیک (ایران، افغانستان، روسیه، فلسطین و عراق و ترکیه) و جنوب غربی اروپا (اسپانیا) شهرنشینی و زراعت وجود داشته است.

تزئینات داخل غارهای مربوط به تمدن ماگدالس در جنوب غربی اروپا به دوازده تا پانزده هزار سال پیش از میلاد بر می گردد... حفاری‌های آسیای مرکزی (در ایران،

افغانستان، تاجیکستان و خوارزم – که زادگاه زردشت هم در آن محدوده است) مربوط به یازده تا ده هزار سال پیش از میلاد است. خرابه‌های قصری در فلسطین و کتل هویوک در آناتولی به ده تا هفت هزار سال پیش از مسیح بر می گردد. (فرهنگ مهر:۱۱۹ – ۱۱۶).

گفته می‌شود اردشیر بابکان در ۲۴۰ میلادی دین زردشتی را دین رسمی ایران اعلام کرد.

فلسفهٔ ایران باستان بیشتر بر اساس کتاب اوستا ی زرتشت پیامبر دین توحیدی ایرانیان قرار دارد که اصل و اساس آن بر شعار کردار نیک، گفتار نیک و پندار نیک و راستی و درستی قرار دارد. راستگویی مهمترین اصل زندگی در این دین به شمار می‌آید. در این آیین رابطهٔ انسان و خدا یک رابطهٔ روشن و دوستانه و عاشقانه است.

در ایران در هزاره‌های پیش از میلاد آریایی هایی که در این قسمت از جهان ساکن شده بودند مظاهر طبیعت را مورد پرستش قرار می‌دادند زردشت مصلح بزرگ در صدد اصلاح مذهب ایرانیان (پارسیان) قدیم بر آمد و دین بهی را اعلام داشت و با پرستش ایزدان گوناگون مخالفت کرد و اهورامزدا (خدای واحد) را فقط در خور پرستش و ستایش دانست. (نائینی).

فرهنگ مهر می‌نویسد: اشو زرتشت خداوند را «جهان برونی»، «جهان درونی» و «اهورائی» توصیف می کند.

از جنبهٔ جهان برونی اهورا مزدا همه جا هست: در جهان و ماوراء آن، جهان وابسته به اهورامزدا است ولی او به جهان متکی نیست. او خارج از زمان و مکان است ولی زمان و مکان در او و با اوست. (۲۰-۱۹).

از جنبهٔ درونی خداوند در همه چیز جلوه گر است[1]: در سنگ ریزهٔ بیابان، در دانهٔ گیاه،

۱- به دریا بنگرم، دریا ته وینم　　به صحرا بنگرم صحرا ته وینم
به هرجا بنگرم کوه و در و دشت　　نشان از قامت زیبا ته وینم

در زندگی حیوان، و در اندیشه و روان. او در همهٔ هستی‌ها هست. هستی تنها بر اهورامزدا استوار است.

خداوند اهورا است: اندام و پیکره ندارد ولی از راه فروزه‌های خود – که منحصرا نیک و اخلاقی هستند – با افرادی که بخواهد ارتباط برقرار می‌کند... این ارتباط منحصرا از راه اندیشه، وجدان و بینش برقرار می‌شود.

از نظر زرتشت خداوند هستی بیکران، کمال اخلاق، خوبی افزاینده، راستی و داد مطلق و پیشرفت دهنده است که در آن آدمی، با داشتن پرتوی از همهٔ فروزه‌های اهورائی، بلکه همکار اهورامزدا در جنگ علیه اهرمن و بدی‌ها است... خداوند نیازی به قربانی و نذر ندارد و با مراسم ظاهری فریب نمی‌خورد. خشونت به انسان ها، آزار به حیوانات، صدمه به گیاهان و تخریب محیط زیست (آلوده کردن آب و خاک) نا سپاسی نسبت به اهورا مزدا است. (همان، ۲۱).

در تاثیر افکار زردشت بر فلسفهٔ یونان و بر سقراط و افلاتون تردید نمی‌توان کرد، به ویژه با شباهت زیادی که بین جهان فروهری مِنُگ زردشت و جهان ایدهٔ افلاطون (جهان مُثُل) وجود دارد.

بر اساس باورهای زرتشتی اهورامزدا در همه چیز هست و همه چیز در اهورامزدا است. (مقایسه شود با فلسفهٔ وحدت وجود ابن عربی).

انسان‌ها یاران و یاوران اهورامزدا در پیکار با اهریمن و نادرستی و ناپاکی هستند. رابطهٔ انسان با خدا رابطهٔ دوستی و به خاطر عشق و محبت است نه رابطهٔ بندگی. انسان دوستیِ «اهورامزدا» یا «پاکی مطللق» را به خاطر دوستی و عشق می‌خواهد نه برای بهشت و ترس از دوزخ.

۱- و نفختُ فیهه من روحی...

تاگور می گوید: زرتشت اولین کسی بود که دین را تا حدِّ دانش بالا برد.

اساس فلسفه و مذهب زرتشت بر این است که اهورا مزدا، آن هستی جهانی و کلی است که همهٔ هستی‌ها دادهٔ او و پایدار از اوست (مقایسه شود با عرفان اسلامی که از دین زرتشتی تاثیر پذیر بوده است). ازین رو اشو زرتشت آن سرچشمهٔ نادیده را «اهورا» یعنی هستی، سرچشمهٔ هستی و دهندهٔ هستی می‌خواند.

در فلسفهٔ زرتشتی، اهو یا گوهر هستی موجودات زنده در فَروَهر اهورامزدا است. فروهر نماد گوهر هستی است که در همهٔ زندگان، امشاسپندان (= فرشتگان برتر) و آدمیان هست. نادیدنی است و پیکره ای که از او ساخته اند پنداری (خیالی) است. اهورا مزدا جهان و همهٔ نعمت‌ها را از هستی خود داده است. از این رو جهان و هستی از خداوند جدا نیست. ولی اهورامزدا کلی و مطلق است و گیتی و سایر موجودات جزئی ونِسبی. (مقایسه شود با فلسفهٔ وحدت وجودِ ابن عربی!).

اهورا مزدا کلی است. بی آغاز و انجام است. سپنتا مینو یا گوهر هستی (ذات وجود) یکتا است و با اهورا مزدا یکی است. آفریدن اقتضای ذات اهورامزدا است. و آفرینندگی همیشه با او بوده است. گات‌ها اهورا مزدا را با فروزه هایش می‌شناسد (نشانه هایش). شناخت گوهر هستی تنها با خرد و وجدان میسر است. (فرهنگ مهر، ۱۳ – ۱۲).

زرتشت برای قرن‌های زیاد در اکثر کشورهای جهان مورد احترام و منبع تحقیق و پژوهش بوده است.

یکی از بزرگان فلسفه و ادبیات فرانسه ولتر است که مطالعات عمیقی در ادبیات، تاریخ و فلسفهٔ ایران زمین داشته است. وی به طوری که گفته شد، مطالعات عمیقی در بارهٔ ادبیات، تاریخ و فلسفهٔ ایران زمین داشته است. یکی از نتایج بزرگ این مطالعات آن بود که عقاید ولتر را درباره ایرانیان دگرگون کرد و افق جدیدی از تمدن و فرهنگ ایرانی بر او گشود. تا سال ۱۷۴۲ اطلاعات او و بسیاری از اروپائیان در این باره اندک بود و به نوشته-

های غرض‌آمیزی که در مدرسه "لوئی لو گران" که ولتر در آن درس خوانده بود، و در سایر مدارس اروپا، که زیر نفوذ کلیسا قرار داشتند فرا گرفته می‌شد و یا به گونه‌ای پراکنده در کتابها ی مختلف وجود داشت، محدود می‌شد. اینک ولتر به دنبال کاوشهای پیوسته خود دریافته بود که، «پارسیان هرگز آتش‌پرست نبوده اند، بلکه نادانی اروپائیان ایشان را به آتش‌پرستی متهم کرده است... موبدان نیز منشأ بدی، یعنی اهریمن را نمی‌پرستیدند. در نظر آنان اهریمن همچون شیطان در نظر اروپائیان بود، و این مطلب در کتاب مذهبیشان تصریح شده است.»[۱]

وی می‌افزاید: افزون بر این، ایرانیان نخستین قومی بودند که «به خدا و شیطان و بهشت و معاد و برزخ و دوزخ ایمان آوردند و این افکار را بر سراسر جهان گستردند»، و از این راه در تکامل و تحول ادیان دیگر مؤثر شدند، چنان که ریشهٔ بسیاری از باورهای دینی یهودیان و سپس مسیحیان را باید در آیین آنان جست‌وجو نمود. شیطان که سرچشمهٔ بدی و تبهکاری است، همان اهریمن زردشتیان است که به اروپا راەافت. یهودیان او را به خانه خود پذیرفتند، اما اندکی از اختیاراتش را کاستند. درباره دیوان و تنی چند از فرشتگان نیز که از قلمرو زردشت به سرزمین یهودیان رفتند، همین حادثه روی داد.

ولتر برای اثبات این مطلب به «سد در» بندهش استناد می‌جوید، بیست و یک باب از ابواب سدگانه را، همراه با توضیحاتی چند، به شرح می‌آورد و پس از مقابلهٔ گفته‌های موبدان با تعالیم قوم یهود، و نیز پس از بررسی اصول دین زردشت و تأثیر آن در تمدنهای کهن چنین نتیجه می‌گیرد:

«مهمترین واقعه‌ای که در تاریخ دنیای کهن روی داد پیدایش دین زردشت بود که

۱- برای اطلاع بیشتر از عقاید ولتر درباره دین زردشت، رک: «تاریخ جهانی» (Essni sur les moeurs...) جلد اول، بخش اول، فصل نهم، تحت عنوان «بابل در زمان تسلط ایرانیان» و بخش دوم فصل پنجم، تحت عنوان «ایران در زمان محمد [ص]، پیامبر اسلام، و بخشی درباره دین قدیم زردشت».

براساس اعتقاد به خداوند و جاودانگی روح بشر استوار شده بود. تمام اصول دین زردشت با اصول دین فطری که سرشت همهٔ مردم روی زمین بر آن نهاده شده برابر است.»[۱]

ولتر می‌افزاید: آنچه تاکنون دربارهٔ آتش‌پرستی و شرک زردشتیان گفته‌اند همه ساخته ذهن دروغ‌پردازان یونانی و رومی است که بیشتر اوقات در جنگ از ایرانیان شکست می‌خوردند و سپس برای جبران آن از ایشان بدگویی می کردند، همان گونه که مسیحیان قرون وسطایی بر زبان مسلمانان پیروز داستانها می‌ساختند و دروغها می‌پرداختند.

حاصل مطالعات ایران‌شناسی ولتر بعدها در تدوین «تاریخ جهانی» که بخشهایی از آن نیز مربوط به ایران است به کار رفت. (حدیدی: ۱۴۹-۱۴۴).

اوستا، به گونه ای که خواهد آمد مستقیم بر تالس، سقراط، افلاطون و ارستو (که ترجمهٔ کامل کتاب اوستا را در همهٔ سفرهای خود همراه داشته اند) و بر فلسفهٔ یونان تاثیر داشته و بر فلسفهٔ متالههٔ سهروردی و ملاصدرا و همچنین بر تشیع و عرفان اسلامی، یهودی و مسیحی نیز اثرگذار بوده است. (آشتیانی). فلسفهٔ زرتشت، به فلسفهٔ خسروانی یا حکمت ایرانی معروف است.

خامنه ای معتقد است آنچه را که بایستی یک اصل نظری در حکمت ایرانی دانست و به نظر می‌رسد حتا کسانی که در عمل به کار سیاست آلوده نبودند، نیز آن را در عقیده پذیرا بودند، اصل "حکومت حکیمان" بود که بعدها در آثار فیثاغوریان و حکمای ایونی و بعد از آن‌ها نزد سقراط و افلاطون نیز دیده شد. (۶۶).

(به طوری که خواهد آمد همهٔ این اصول تحت تاثیر مستقیم اوستا بر فلسفهٔ یونان بوده است).

وی می‌افزاید: موضوع "حکومت حقه" یا حکومت حکیمان (فیلسوفان) مسئله ای

۱- «تاریخ جهان»، جلد اول، بخش دوم، فصل پنجم، ص ۱۵۳. برای استخراج این مطالب، کلیات ولتر، چاپ Hachette، مورد استفاده بوده است. (حدیدی)

است که هرگز از حکمت عملی – که تحت عنوان "سیاست مُدُن" از آن بحث می‌شده – جدا نبوده است، و روشن است که حکمت عملی را نمی‌توان ساخته و پرداختهٔ اندیشه و ابتکار سقراط و افلاطون دانست، بلکه این بخش از حکمت نیز همراه حکمت نظری – که نوعی جهانبینی نزدیک به واقعیت است – از مشرق زمین و به ویژه از ایران به یونان و نقاط دیگر وارد شده است. و طبعا سیاست یا سیاست مدن، یعنی ادارهٔ عمومی کشور، نیز سابقهٔ بسیار داشته و در میان حکمای باستانی ایرانی معروف بوده است و آن‌ها این اصل مهم را از آیین و پیامبران خود (زرتشت) فرا گرفته بودند.

اصل حکومت حکیمان و فرزانگان یا "مدینهٔ فاضله" (که بعدها در غرب به نام حکومت نخبگان (یا Elit) در آمد ... در آیین زرتشتی وجود داشته، برای نمونه در یسنای ۴۸ می گوید، "باشد که شهریاران نیک به جای شهریاران بد بر ما فرمانروایی کنند". (خامنه ای، ۶۷).

تأثیر زرتشت بر فلسفهٔ یونان

آلبرت آوی می‌نویسد: زرتشت اولین کسی بود که دین را از جنبهٔ بت پرستی و قومی و محلی بیرون آورد و یک دین جهانی به عالم بشریت ارمغان داد. تا آن زمان دین‌ها مربوط به قبایل و گروه‌های محدود بود که هر کدام برای خود بتی از مظاهر طبیعت ویا موجودی دست ساز را خدا دانسته و پرستش می کردند.

در این دین که گفته می‌شود اولین دین توحیدی است، خداوند یکتا، خدای جان و خرد (اهورا مزدا) شناخته می‌شود و نشانه اش نور و راستی و درستی است. (الله نورالسموات و الارض).

در این دین یک مبارزهٔ دائمی میان خوبی و بدی وجود دارد و پیروان اهورا مزدا (خدای نیکی و روشنی) موظف هستند که بدون وقفه با بدی و سیاهی و تاریکی (نماد اهریمن) به

خصوص با دروغ پیکار کنند تا هنگامی که اهریمن نابود شود و دنیا روی خوشی ببیند.

بسیاری ثنویت در دین زرتشتی را قبول ندارند زیرا بر اساس مندرجات اوستا، اهورا مزدا آفرینندهٔ یکتا است و اهریمن وجود خارجی ندارد و فقط در ذهن بشر زنده می‌شود، ریشه می‌دواند، فعالیت می‌کند و تلاش در گمراهی او دارد (شیطان). (فرهنگ مهر، آشتیانی)

جالب این که امروزه هم بن مایهٔ همهٔ داستانهای ادبی، تراژدی ها، نمایشنامه‌ها و داستانهای واقعی زندگی انسان‌ها در همهٔ دنیا همین "تضاد" و همین مبارزهٔ بین خوبی و بدی است!

روسو در کتاب جهان کلاسیک می‌نویسد: "از میان همهٔ فرزندان شرق، زرتشت اولین کسی بود که غرب او را پذیرفت." (نک: از سعدی تا آراگون، ص.۱۲)، زیرا یونانیان با او آشنایی دیرینه ای داشتند و در بارهٔ آیینش کتابها نوشته و از نبردهای خود با پیروانش داستانها پرداخته و سپس این داستانها را، همراه دیگر آثار تاریخی و افسانه ای در سراسر اروپا گسترده بودند. (همان)

پرادیکوس از قول همسفر سقراط می‌نویسد که آنها (سقراط و شاگردانش) نسخهٔ کامل اوستا را همیشه همراه داشته اند. شواهدی هست که فلسفهٔ یونان به مقدار زیادی تحت تاثیر فلسفهٔ ایران باستان و زرتشت قرار داشته است و بزرگان و بنیانگذاران فلسفهٔ یونان به ایران و مشرق زمین سفر کرده و اغلب آنان مدتی نزد مغان، روحانیان زرتشتی که جامعهٔ بزرگ علمی زمان خود را تشکیل داده بودند، به تلمذ و شاگردی گذرانده اند . (طوسی، ۱۳۸۲). (نک: فرهنگ، ادبیات و فلسفهٔ یونان).

به طور خلاصه توضیح اینکه دراوستا و در فلسفهٔ زرتشت از همهٔ علوم آن زمان سخن گفته شده و بعد از آنکه این فلسفه به یونان رفت فلسفهٔ یونان نیز به همان صورت شکل گرفت که در آن سخن بر سر کلیهٔ علوم شناخته شده بود و قرن‌ها بعد فلسفه از سایر علوم جدا شد. ولی هنوز مدرک دکتری تخصصی در همهٔ رشته‌های علمی و ادبی و فنی و سایر

دانش‌های بشری (Ph.D) "دکتری فلسفه" (Philosophy Doctorate) نامیده می‌شود.

در اثر اوستا بود که رگه هایی از توحید در آثار سقراط و افلاطون که در محیطی پرورش یافته بودند که ارباب انواع و خدایان و الهه‌های متعدد حکومت می‌کردند و مورد باور مردم بودند، مشاهده می‌شود. نمونهٔ قابل توجه دیگر دنیای مُثُل افلاطون است که عینا از آفرینش جهان توسط اهورا مزدا در اوستا گرفته شده است. (فرهنگ مهر/ طوسی، ۱۳۸۲)

بدین ترتیب اوستای زردتشت و فلسفهٔ ایران باستان جزو اولین هدیه‌های علمی و فرهنگی ایران زمین بود که به ارمغان به مغرب رفت و تاثیر زیادی نیز بر فلسفه و طرزتفکر غرب گذاشت.

یونان نه تنها در فلسفه بلکه در سایر علوم نیز وامدار مشرق زمین، ایران، هند، و مصر و دیگر کشورها بوده است. امیل بریه در "تاریخ فلسفه" جلد ۱ می‌نویسد: میلو (Milhaud) در سال ۱۹۱۰ اظهار داشته که "مواد و مطالبی که شرقیان و مصریان در ریاضیات فراهم آورده بودند چنان مهم و چندان زیاد بوده که تا ده سال اخیر تصور آن هم نمی‌رفته است. یونانیان کمتر به کشف و ابداع دست یازیده اند و بیشتر به تفسیر و توضیح آراء متداول و ترجیح بعضی از آن‌ها بر بعضی دیگر پرداخته اند. (صص.۴-۳ – خامنه ای:۳۴).

گیمن نیز درکتاب «زرتشت» می‌نویسد: نظریهٔ افلاک هفتگانه که ناگهان در یونان ظاهر می‌شود...شاید توسط مکتب نیدوس (Cnidus) که از طریق پزشکان یونانی دربار هخامنشیان با ایران مربوط بودند، آورده شده است.

مغان

بررسی اوضاع و احوال تاریخ قرون نخستین تمدن بشری ـ نه تنها تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران بلکه حتی تاریخ تمدن و فرهنگ جهان قدیم، و تاریخ فلسفه و علم ـ بدون

شناخت نقش مهم و مؤثر مغان[۱] ناممکن و نارسا و غیر علمی است.

این مغان هر که و هر چه که بودند، قرنها در مشرق (یا دقیقتر بگوییم در سرزمینی که ایران ـ یعنی سرزمین آرياییها ـ نامیده می‌شد) نگهبان و مبلغ و معلم علوم و فلسفه بودند؛ یعنی آن چه که امروز ما به آن فلسفه و اخلاق و ریاضیات و نجوم و پزشکی و علوم طبیعی یا فیزیک و شیمی و مکانیک می گوییم و در قدیم معمولاً تمام این علوم زاییده و زیر مجموعه‌های حکمت شمرده می‌شدند، بگونه‌ای منظم و سازمان یافته در میان آنان آموزش داده می‌شد، رشد می کرد و بکار بسته می‌شد. (خامنه ای: ۵۴)

بررسی بیشتر تاریخچهٔ این گروه ـ که عمدهٔ مورخان آنان را یک طایفهٔ نژادی می‌دانند ـ و امید است پژوهش‌های مورخان و محققان آینده روشن سازد - که چگونه این پدیدهٔ شگفت آور در طی قرنها، در منطقه‌ای از آسیا، رخ داده، و چه خدماتی از این گروه به علم و فلسفه و به رشد تمدن و بشریت رسیده است؛ و اگر این گروه شگفت انگیز سازمان یافته، طی قرون و اعصار گذشته نمی‌بودند و به جهان متمدن و نیمه متمدن آن روزگار ـ از جمله یونان ـ علوم و فنون را صادر نمی کردند، امروز چهرهٔ جهان و وضع علوم و فنون چگونه بود؟ (همان)

با وجود آن چه که گفتیم، جای شگفت است که تاریخ، حق این قشر عظیم دانشمندان و حکمای تاریخ تمدن بشر را ادا نکرده و نتوانسته یا نخواسته غبار غفلت و فراموشی و ابهام را از روی آنان بزداید. شاید یکی از دقیق ترین منابع شناخت این طایفه، تاریخی مطالبی باشد که دیاکونوف در تاریخ ماد، دربارهٔ سلسله مادهای ایران نوشته است. (۲۴۶ به بعد) و آنان را یکی از شش طایفه‌ای دانسته که بر روی هم قوم «ماد» را تشکیل می‌داده‌اند و در طبقه بندی اجتماعی آن روزگار (که بعدها نیز ادامه یافت) منحصراً نقش روحانیت و امور

۱- جمع «مُغ» یا مَق (Mug_Mag). گاهی آن را به موق و موقان معرب کرده اند.

علمی و دینی را بر عهده داشته‌اند و در کنار شاهان سلسله به رایزنی و پزشکی و تنجیم و قضاوت و انجام امور تعلیم و تربیت و مانند اینها می‌پرداخته اند (خامنه ای: ۵۵).

اما شباهتهای بسیاری که میان مغان ایرانی و همنژادان هندی آنان، یعنی برهمنان وجود دارد، گواهی می‌دهد که سابقهٔ آنها بیش از اینهاست و محتمل است که همچنانکه اشتراکات دیگری مانند همنژادی و آریایی بودن، همریشه بودنِ زبان آنان با سانسکریت، داشته اند، طبقهٔ ممتازی مانند برهمنان هندو[۱] که علم و حکمت و خط و نوشتن در هندوستان در انحصار آنان بوده، در میان آنها دیده می‌شود، هر دو دارای سابقه و تاریخی مشترک باشند و علوم و حکمت و دین آن‌ها (هندو و آیین پیش از زردشت) از یک دین واقعی و آسمانی بسیار قدیم آریایی سرچشمه گرفته باشد.

سابقهٔ روشن این طایفه را از سه هزار سال پیش (هزار سال پیش از میلاد) و همراه با قوم ماد (در نواحی شمال غربی رو به جنوب سرزمین ایران) می‌توان جستجو و بررسی کرد. (خامنه ای:۵۶)

یکی از منابع قدیمی که از مغان نام برده هرودوت یا هرودوتوس (Herodotus) است که آنها را کاهن و غیبگو می‌شمارد و از جمله رؤیای آستیاک پسر هوخشتره را تعبیر می‌نمایند. (تاریخ هرودوت: ۸۳).

دیاکونوف معتقد است که «ظاهراً در عهد هرودوت در یونان همه می‌دانستند که مغان ـ یا مجوسان ـ کاهنانی از مادها می‌باشند و این حقیقت مسلم تر از آن بوده که هرودوت برای خوانندگان زمان خویش توضیحی بر آن بیفزاید».

هرودوت آورده که مغان قبیله‌ای هستند که معتقدات مذهبی و مراسم دینی خاصی

۱- «در ۲۸۰۰ تا ۲۵۰۰ سال ق. م. تمدنی در شرق ایران وجود داشته و از طریق سیستان و شوش با دنیای سومری مربوط بوده. در ۱۳۰۰ ق.م عده‌ای از نژاد ایرانیان به شمال غربی هندوستان آمدند لذا سانسکریت با زبان باستانی ایرانی ها بسیار نزدیک است ... طبقهٔ روحانی برهمای (مانند مغان) بر طبقات دیگر اجتماع برتری داشتند». (رنه گروسه، تاریخ آسیا، ص ۲۶).

دارند و پارسیان و مادها کاهنان خویش را از میان افراد آن قبیله انتخاب می کنند. محتملاً سرزمین قبیلهٔ مغان در ناحیه «رغـه» (ری) بـوده اسـت کـه از شـهرهای عمـدهٔ مـاد بـه شـمار می‌رفت. (دیاکونوف، تاریخ ماد: ۳۴۶)

گاهی به مغان «اثروان» گفته شده، و در اوستا این کلمه به جای مغان آمده است. از ایـن رو برخی معتقد شده‌اند که اینان دو گروه بـوده‌انـد (۳۴۷) رئیس کاهنـان یـا مغـان را «مسه مغان» می‌نامیده‌اند که مسلمین آن را «مسمغان» یا «مصمغان» می گفتند.

به نظر می‌رسد که مدتها مغان با مذهب «زروانی» به سر مـی‌بـرده‌انـد و ظهـور زرتشـت و آئین یکتا پرستی او سبب گردید که آنان را به بِهدینی بکشد، و تا مدتها بعد نیـز یکتاپرسـتی در میان آن‌ها رواج داشته اگر چه بعدها گروه هـایی از آنـان انـدک انـدک از آن منحـرف شده و خدایان دیگری مانند مهر (خورشید) و زهره را به اهورامزدا افزوده و تثلیـث معـروف و تاریخی ایرانی[1] را (که بعد به مسیحیان رسید) ساخته اند. (خامنه ای: ۵۷)

امّا آنچه که در تاریخ مسلم است آن است که همیشـه کلمـهٔ مغـان یـا اثـروان مـرادف از روحانی و کاهن زرتشتی شناخته می‌شده است، و دیاکونوف معتقـد اسـت کـه «... مغـان یـا دقیقتر بگوییم ـ کاهنان (آثروان) قبیلهٔ مغان، تعلیمات گاثـه‌هـا را بـه دربـار مادهـا آوردنـد و دربار مزبور آن کیش را رسمیت داد». (دیاکونوف، ۳۶۱)

> این موبدان مأموریت تبلیغ دین و آمـوزش حکمـت داشـته انـد، و محتمـل اسـت در دورهٔ هخامنشـیان بـه شـاگردان غیر ایرانـی مکتـب مغـان، کـه از سـایر کشـورها، بـه خصوص از یونان برای تلمذ به نزد آنان می‌آمدند، نیز مغ گفته می‌شده و شاید برخی

۱- خامنه ای می نویسد: به نظر می‌رسد که تثلیث قدیمی ایرانی شرک آمیز نبوده، بلکه مفهوم فلسفی داشته کـه بعـدها بـه عنـوان «خدا ـ عقل ـ نفس» با قبول ترتیب نزولی و عِلیّ آن ها در نزد فلوطین و در فلسفه اسلامی نیز پذیرفته شده، ولی عوام و روحـانیون قشری آنان این اقانیم را عَرَضی و مستقل پنداشته و برای آن مظاهری مانند خورشید و ماه و زهره «عشتار ـ ایستار ـ ونوس» مجسـم کردند و به عبادت آن پرداختنـد و مسیحیت نیـز آن را بـه گونـه‌ای دیگـر «اب، ابـن و روح القـدس» درآورد. تثلیـث در آیـین زروانی نیز وجود داشته: اهورامزدا پدر دو همزاد «سپنتامینو» و «انگره مینو» بوده است.

از مغان مقیم آسیای صغیر و سواحل دریای مدیترانه غیر ایرانی بوده اند، همانگونه که فیثاغورس را باید یک مغ به حساب آورد که از مغان دارای منصب نیابت بوده است. لازم به ذکر است که مغان دارای مراتب و درجه هایی بوده اند، نظیر تقسیمات و درجاتی که بعدها اسماعیلیان در ایران به نام حجت و قطب و رکن به وجود آوردند، و یا درجاتی که سالکان در راه عرفان به دست می‌آورند.

در زمان هخامنشیان نیز مغان محترم بودند، و برخی از آنان مناصب درباری و مقام رایزنی پادشاه را داشتند؛ ولی جا دارد بپذیریم با آن که شغل و مقام روحانیت یا کهانت و حکمت و علوم و نوشتن و آموزش دادن مختص و مخصوص به طایفهٔ مغان بوده، ولی همهٔ آنها را نبایستی در صف کارگزاران درباری یا کشوری بدانیم. از این رو می‌توان پذیرفت که عده ای یا اکثریت آنان اهل ریاضت و زهد وانزوا و آموزش علوم نظری و عملی و مردمی با صفا و اهل کشف و مراقبت بوده اند. و آلودهٔ شئون دولتی نمی‌شده اند.

حکمت نظری و عملی که بعدها از میان اشراقیون یونان (افلاطون و سقراط) و نوافلاطونیان اسکندریه (پیروان فلوطین) سربرآورد ظاهراً همه، مرده ریگ مغان بوده است، از این رو مغان در تاریخ فلسفه بزرگترین حکمای حکمت اشراق شمرده می‌شوند که بعدها از آنان به حکمای خسروانی یا «خسروانیّون» و «فهلویّون» یاد شده است. (همان: ۵۸)

با توسعهٔ قلمرو هخامنشیان (و سلسله‌های بعد) نفوذ مغان گسترش یافت و به آسیای صغیر هم رسید. و «مطابق روایت استرابو: در سرزمین «کاپادوسیه»، مغان بیشمار بودند و شهر زلا zela در (Cappodocia) در شمال غربی ایران و آسیای کوچک، از آنان پر بود.[۱]

۱- از بنونیست در کتاب دین ایرانی، ص. ۵۳- ۵۲ و نیز در کتاب آئین شهریاری در ایران از ساموئل کی. ادی (ص ۱۱۱ ترجمه فارسی) آمده: یک قرن پس از ختم دورهٔ هلنیگری ، پلینی اکبر نام سرزمینهایی را که مغان سکونت داشته‌اند به شرح زیر آورده : پارس ـ عربستان ـ اتیوپی ـ مصر». و از روی مآخذ یونانی می‌توان افزود: سوریه جنوبی (بقاع) ـ بابل ـ کاپادوکیه ـ تمام آناطولیای غربی ـ اِفِسوس ـ آلفانیتن در مصر ـ لودیا ـ دمشق ـ فروگیا ـ بین النهرین (عراق) شمالی. علم ما به طور محقق نشان می‌دهد که مغان در تمام سواحل شرقی مدیترانه پراکنده بوده‌اند». (خامنه ای: ۶۰).

آنان را «آذر مؤبدان» می‌نامیدند...» محققان از طریق مقایسه، یکسانی آئین‌های آسیای صغیر و دین اوستائی را ارایه می‌نمایند».

باید دانست که کلمهٔ «موبد» به نظر صاحبنظران برگرفته از «معبد» (مغپاد) و به همان معنا بوده است که در اواخر عهد ساسانی بر قدرت سیاسی آن‌ها افزوده شده، ولی به نظر می‌رسد از اوج علمی آنان کاسته شده بوده است، و دیده می‌شود که فلسفه در دوران ساسانیان همواره نظر به یونان و ارسطو دارد و اصالت پیشین خود را از دست داده است.

نفوذ حکومت ایران و شهرت و نفوذ علمی و اجتماعی و مذهبی مغان ایران در جهان آن زمان به گونه‌ای بوده که کلمه مغ یا Mogos یونانی و Maguos رومی و Magi و Magie در زبانهای اروپایی به عنوان روحانی و رهبر مذهبی ایران قدیم و برگزار کننده، مراسم دینی و قضاوت و داوری و حتی جادو و کهانت و کارها و معالجات ماورای عادت و طبیعت و یا منجم و پیشگو و غیبگو شناخته می‌شدند.

ممکن است بعدها به شاگردان مکتب مغان ایرانی که از ملل دیگر نزد آنها آموزش می‌دیدند و به کهانت و تنجیم و پزشکی و معلمی فلسفه و ریاضیات می‌پرداختند نیز مغ گفته می‌شد، از اینروست که گاهی به کلمه مغان بابلی یا سوری یا آسیای صغیر بر می‌خوریم. فیثاغورس نیز ـ همانگونه که خواهیم دید ـ آموزش بسیاری از آنان دیده و مانند مغان بوده و خواهیم گفت که مانند آنها حتی نظریه و مشی سیاسی داشته و همچون ادیان آسمانی و الهی خود را مسئول اصلاح جامعه به صورت رهبری سیاسی و مدیریت حکومت می‌دانسته، و دارای تقسیمات و مدارجی بودند نظیرتقسیماتی که بعدها اسماعیلیان در ایران به نام حجت و قطب و رکن به وجود آوردند.

به همانگونه سقراط و افلاطون و اخلاف آنان نیز درصدد اصلاح جامعه بودند، ولی تقریباً هیچیک در برابر فرمانروایان جبار یونانی تاب نیاوردند. (خامنه ای: ۶۰)

از مجموع نوشته‌های مورخان قدیم و جدید می‌توان نتیجه گرفت همانگونه که اشاره

رفت، مغان، همزادان و همنژادان آریائیان ماقبل تاریخ مدوّن هستند که روحانیان و رهبران دینی قبایل آریایی و شاگردان مکتب و وارثان علوم پیامبر یا پیامبرانی بوده‌اند که از میان آنان برخاسته و آیین جامع و گرانمایه‌ای را برای آنان آورده بوده اند که به جز جهانبینی توحیدی فلسفه گونهٔ آنان رموز و اسراری از آفرینش را ـ که در آن از خواص پزشکی مواد و نبات، خواص اعداد، و خواص «قرانات» و اوضاع نجوم (که به آن تنجیم می گوییم) و بالاتر از آن شیوه‌های سلوک معنوی برای وصول به حقیقت جهان هستی، وجود داشته ـ به جانشینان خود آموخته و برای جلوگیری از سوءاستفاده و تبهکاری‌های افراد ناشایست، آنان را سخت به رازداری و سکوت و پنهانسازی از نامحرمان وصیت نموده است.[۱] (همان).

این اصل رازداری و پنهانکاری در آنها سبب گردیده بود که مغان و عالمان دین، دانشها و تجربه‌های علمی و سلوکی خود را فقط به فرزندان خود بیاموزند تا بجایی که در دوران مادها این روحانیان یا مغان به صورت طایفه ای قبیله‌ای درآمده بودند با یک نژاد و از یک تیره؛ و چون درمان و پزشکی و نجوم و پیش بینی آینده و مانند آنها به دستشان بود، هم در نزد مردم و هم در نزد شاهان موقعیت و مقام و اعتبار بسیار یافته و از این راه به قدرت سیاسی و اجتماعی رسیده بودند تا بجایی که مورخان نام آنان را در کنار پنج قبیله دیگر مادی آورده اند. (همان: ۶۱).

برخی شباهتها و قرب و قران زمانی میان بودا و فیثاغورس نشان می‌دهد که هر دو از دین زرتشت متأثر بوده‌اند و هر دو از طرف مردم خود رانده شده و در میان مردمی بیگانه و دور از وطن خود بساط تبلیغ و آموزش خود را گسترده‌اند همچنان که خود زردشت نیز چنین بوده است. (همان : ۶۲)

۱ـ یکی از محققان غربی پیمان رازداری مغان را به قانون نامه مقدس لوی تیکوس تشبیه نموده می گوید: «مغان طبق قوانین خاص خود می‌زیستند که مانند قانون نامه مقدس لوی تیکوس ضامن پاکی گروه برگزیده‌ای برای انجام شعایر دینی بود...» (آیین شهریاری در شرق، ساموئل. ک. ادی).

در کنار این گونه مغان، گروهی دیگر از آنان به دنیا و مقام پشت پا زده و در اندیشه سلوک و کمال روانی خود دوران ریاضت و تأمل و مراقبت و تهذیب نفس را در پیش می‌گرفتند و در سلسله مراتب خود هر یک به انجام وظیفه درس و تربیت و ارشاد مشغول بودند و می‌توان گفت که مغ‌های راستین و نگهبانان و معلمان واقعی دانش و حکمت همین اشخاص بودند.

کلماتی همچون «پیر مغان» یا «مغبچه» و «دیر مغان» که در ادبیات فارسی و به خصوص در غزلیات حافظ هست اشاره به همین مراتب ظاهری دارد، زیرا مغان مرشد کل و اعظم داشتند که شاید همان «مس مغان» بوده و دیگر مغان هر یک به ترتیبی نزولی و سازمان یافته، عهده دار نقشی تعلیمی و تربیتی می‌بودند، تا مرتبهٔ نوآموزان و طلاب که به آنان مغبچه[1] نام داده اند؛ و در تشکیلات دیر مانند روحانی آنان، هر مرتبهٔ نازلتر وظیفهٔ خدمت به گروه خود و گروه بالاتر از خود را داشته تا از این راه زنگار خودبینی برطرف و بیماری‌های نفسانی درمان گردد.

ظاهراً زمینهٔ کشتن نفس و زهد و ریاضتی که بعدها در عرفان اسلامی نیز ظاهر شده ریشه در همین باورهای مغان، که نشات گرفته از زرتشت است، قرار دارد.

شکل ظاهری این سلسله مراتب را در دوران بعد از اسلام نخست اسماعیلیه معروف به باطنیه که در واقع همان شیعیان سیاسی بودند رعایت می‌نمودند، و بعدها به صوفیه رسید و خانقاه‌ها شبیه به همان دیر مغان و مجوسان بود، و در غرب نیز در عهد ساسانیان این تشکیلات همراه با بسیاری از آداب دیگر (همچون تعمید و صلیب و تثلیث و اعتقاد به اب و ابن) و دربار پاپ از یک طرف، و دیر و رهبانیت از طرف دیگر و در کنار آن مدارس علمی و دینی و فلسفه و علوم، به مسیحیت نوپا منتقل شد و این تشکیلات بعدها مورد تقلید

۱- بعضی برای کلماتی چون پیر مغان و می و ساغر و میخانه در ادبیات فارسی به غلط معانی دیگری نهاده‌اند که شایستهٔ مرتبه والای آن حکما نیست. (خامنه ای:۶۲). این واژه ها دارای مفاهیم نمادین عرفانی و روحانی می باشند.

ناقص قرار گرفت و در سازمان سری فراماسون‌ها ... (به عنوان حکمای مسیحی) سردرآورد. و همهٔ این تشکیلات مشابه، که در طول نزدیک به هفده قرن در جهان روی داده همه به نحوی همان الگوی باستانی مغان را داشته که تا ظهور اسلام و انقراض سلسله شاهان ساسانی همراه با نوسانهایی وجود داشته و نه فقط در ایران، بلکه در جهان متمدن آن روزگار نیز معروف و محترم بوده است. (خامنه ای: ۶۳). و ظاهرا هنوز هم به گونهٔ سرّی ادامه دارد!

افسانه‌ها در آیین زروانی

درباره آیین زروانی آگاهی چندانی نداریم در اوستا اشاره‌هایی به زروان شده است. در نوشته‌های پهلوی هم از زروان سخن گفته شده است با این همه، آن‌چه ما درباره‌ی این آیین می‌دانیم بسیار اندک است در اوستا زَروان zarvan و در پهلوی زُروان، به معنی زمان آمده است.

در رسالهٔ پهلوی مینوخرد، عقیده زروانی روشن است وچنین آمده است: «همهٔ کارهای جهان وابسته به اراده و خواست زروان است که دوران فرمان‌روایی‌اش بی نهایت بوده و قائم به ذات خود می‌باشد». (مینوخرد، فصل ۱۰). در ادیان ابراهیمی نیز این صفات از صفات خداوند آمده است. (ضمنا مقایسه شود با کرون در اساطیر یونان).

در رسالهٔ زات اسپرم آمده است که: زروان آفریده‌ی اهورامزدا است. در تأثیر آیین زروانی بر اندیشه‌ی مانی تردیدی نیست. (سعیدی صص ۶۹-۶۶)

از نظر مانی، زروان در راس همهٔ ایزدان قرار دارد. خورشید با همهٔ عظمتش بخشی از پاره‌های مینوی اوست. او مطلق زیبایی است. در ادبیات مانوی او را به صورت شبانی بی خواب و ناخدای کشتی نور تصویر کرده اند. زُروان تاجی از نور بر سر دارد و اطرافش را ذرات نورِ بهشتی گرفته اند. (اسماعیل پور: ۴۶).

در اسطوره‌های یونانی بعضی کرون را (که در لغت به معنی زمان است) خدای زمان

می‌دانند. وی جوان‌ترین فرزند اورانوس (آسمان) و گایا (زمین) محسوب می‌شود. بنا بر این از دودمان خدایان اولیه و مقدم بر زئوس و خدایان کوه المپ می‌باشد.

وی به تنهائی مادر خود را برای گرفتن انتقام از پدر خود کمک کرد و با داسی که مادر در اختیار او قرار داد، قسمتی از بدن پدر را قطع کرد!

این داستان یکی از داستان‌های معمول در سوریه نیز هست که فیلون دو بیبلوس آن را روایت کرده و ظاهراً از روایات قدیم هیتی و سوری است که به صورت یونانی درآمده است. (پیر گریمال، صص ۱۸-۲۱۷).

امیل بِنوَنیست می‌نویسد در میان روایات یونانی، متن‌های فراوانی هست که باستانی بودن آیین زروانیگری را نشان می‌دهد. از جمله بوسوس، قرن ۴ میلادی، می گوید پیروان مومن زروانی را گاه مگوسوس (مجوس Meguseaus) نیز می‌خواندند که به آسیای کوچک (صغیر) روی آورده و در آنجا انبوه شده بودند. یونانیان از دیرباز آیین زمان بیکران (کرون) را به زروانیگری و به زرتشت و مغان نسبت می‌داده اند. (دین ایرانی، ۷۰-۶۹ و ۱۰۷، به نقل از خامنه ای: ۳۳). (واژهٔ مجوس در عربی و قرآن کریم نیز باید معرب همین کلمهٔ مگوس باشد که به زرتشتیان اتلاق می‌شود).

در اوستا نیز زروان زمان لانهایه است.

قابل توجه است که چگونه افسانه‌ها و باورها و عقاید مختلف در همهٔ ادیان و مشرب‌های موجود از قدیمی‌ترین ایام از باوری به باور دیگر و از سرزمینی به سرزمین دیگر سرایت می کرده‌اند و ظاهراً همه از یک آبشخور سرچشمه می گرفته‌اند و هر یک بر مشرب و باورها و ادیان بعدی تاثیر گذار بوده و هنوز هم ادامه دارد! به خصوص در ادبیات این ردگیری‌ها در بسیاری از موارد برای پایان نامه‌ها سودمند و موضوعی در خور توجه است. و آگاهی از آن‌ها برای مترجم نیز بسیار لذت بخش و راهگشا تواند بود.

آیین‌های ایران باستان تقریبا در همهٔ دنیا باورهای مختلف بعد از خود را تحت تاثیر قرار

داده و حتا بر عرفان اسلامی وحکمت متالهه نیز اثر داشته است.

مطالب زیر به خوبی تاثیر شگرف باورهای ایران باستان در افکار و تصورات و نحله‌های بعدی تا قرن حاضر را نشان می‌دهد که دانستن آن خالی از لطف نیست:

میلز (Mills) بر آن است که ثنویت مزدایی در دیالکتیک هگل هم از طریق گنوسیانی چون ژاکوب بوهم و فیخته اثر گذاشته است، و در واقع بور در یکی از آثار خویش نشان داده است که ایدآلیسم آلمان، به ویژه هگل برای او گنوسی و همانند پدیدهٔ گنوسی کهن است. (گیمن، زردشت و جهان غرب: ۱۲۵ و ۱۵۸، به نقل از خامنه ای:۳۶).

سید احمد علوی، یکی از شاگردان برجستهٔ میرداماد (سده ۱۱هـ)، پیوندی میان زروان‌باوری کهن ایرانی و این عقیده یافت که با فاش کردن عقل اول، بُعدی سایه وش پدید می‌آید، سایه ای که تا عقل دهم رشد می کند. البته زروان در این جا فرشته است نه خدای ازلی زروانیان. این نکته به طور کلی نمایان‌گر تفاوت گنوس اسماعیلی با ثنویت است.

در این جا بحرانی که ظلمت را می‌زاید در خود گوهر آسمانی و جود دارد، اما ظلمت به محض پدیداری، مغلوب و از آسمان تبعید می‌شود. از این رو، عقل که در گنوس اسماعیلی، نقش خدای جهان آفرین (برابر دمیورژ گنوسیان یا مهرایزد مانوی) را بر عهده دارد، صفات ناشایست دیوی ندارد. بر عکس، تربیت فرشته وار دارد که در معراج نامه‌ی منسوب به ابن سینا آمده است و باعث می‌شود که فرشته‌ها به کمک عارف بشتابند تا وی از جهان خاکی بگریزد و به موطن اصلی خویش درآید و معراج روحانی داشته باشد. قوای دیوی بر روی زمین بمانند. (اسماعیل پور: ۳۷)

عقل دهم یا همان عقل فعال فلاسفه در کیش اسماعیلی نیز دیده می‌شود. در روایات عرفانی ابن سینا و سهروردی رابطهٔ شخصی این عقل با عارف و نقش تربیت آسمانی وی قطعی است. عقل دهم پایان زیارتی است که در رسالهٔ "غربهٔ الغربیه" آمده است. در این

اثر چند مضمون عرفان مانوی را می‌توان یافت: **جوانی که به ته چاه افکنده می‌شود. غریبه ای که از نو بیدار می‌شود،** به بیداری نفس خویش دست می‌یابد و این به واسطهٔ نامه ای انجام می‌شود که از طرف تبار آسمانی فرستاده می‌شود. از این قبیل مضامین بسیار است که در قصص باورهای بعدی نظیر داستان یوسف و اصحاب کهف نیز دیده می‌شود. (همان: ۳۸).

این مضامین درنزد دیگر فلاسفه، شعرا و نویسندگان و متفکران نظیر مولوی و پائولو کوئیلو (که تحت تاثیر مولوی بوده) و دیگران نیز مشاهده می‌شود.

یکی از فرشتگان یا عقول دهگانه در کلام فلاسفه، فرشته‌ی وحی یا جبرئیل، یا همان روح القدس در کلام سهروردی است. او را رب‌النوع انسانی خوانده اند. این عقل در کیش اسماعیلی، آدم روحانی نام دارد که همان آدم قدیم یا انسان نخستین معروف در نحله‌های مختلف گنوسی است. در کیهان شناختی فلاسفه، او از مرتبه سوم به مرتبه دهم ملائکه سقوط می کند (سقوط آدم) و سرچشمهٔ تاریخ مقدس و اساطیری است. این آدم روحانی همان مسیح آسمانی است که جلوهٔ زمینی هم دارد.

ابوحاتم رازی در "اعلام النبوۀ" و ابویعقوب سجستانی در "اثبات النُبواۀ" تفسیرهای گنوسی از اناجیل، به ویژه انجیل متی، ارائه داده اند و آن را به گونه ای درک می کرده اند که گنوسیان متقدم سدهٔ دوم و سوم میلادی می‌فهمیده اند.

ابن ندیم در الفهرست آورده که دیصانیان یا پیروان ابن دیصان، در خراسان و چین پراکنده بودند. ابن دیصان یا بردیصان یکی از گنوسیان پیش از مانی بود که تنها در چگونگی آمیزش نور و ظلمت با او اختلاف داشت. دیصانیان خود دو فرقه شدند. یک فرقه عقیده داشتند که نور از روی اختیار با ظلمت آمیخت تا آن را اصلاح کند ولی نتوانست؛ فرقه دیگر می گفتند که نور تا خشونت و بدبویی ظلمت را احساس کرد، خواست از آن درآید و بی اختیار با آن به کشمکش درآمد. بدیهی است که در سده دوم نیز دیصانیان در

بین النهرین حضور داشتند. یکی از مریدان نزدیک امام جعفر صادق (ع)، حسام بن حکم، از خاندان برمکی و در تماس نزدیک با فرقه‌های گنوسی دیصانی، مانوی، نسطوری و یهودی بود. او یکی از نخستین متألهان شیعی بود. به این ترتیب، راه نفوذ عرفان گنوسی در تشیع و تصوف از این طریق میسر گشت. (همان).

راه‌های نفوذ اندیشه‌های گنوسی، به ویژه در بعد عرفانی، در فرهنگ ایرانی –اسلامی به طور عام، ودر عرفان ایرانی به طور خاص، بسیار گسترده بود، به طوری که بازکاوی همهٔ تأثیرات و بازتاب‌های فرهنگی آن مستلزم پژوهشی همه جانبه است.

از سدهٔ چهارم هجری / دهم میلادی، نگرش عرفانی مانوی در بلغارستان و یوگوسلاوی به صورت آیین بوگومیلی، و در قرن ششم هجری / دوازدهم میلادی به صورت آیین کاتار در ایتالیا و فرانسه به حیات خود ادامه داد. بوگومیل‌ها (محبّان خدا) اندیشه ای ثنوی داشتند و پارسایی و گیاه خواری را ترویج می‌کردند و رنج مسیح را باور نداشتند. کیش بوگومیلی که در عمق خود مانوی بود، تا ترکیه و آسیای صغیر گسترش یافت و در قرن یازده میلادی در امپراتوری بیزانس به صورت کیش پنهانی و زیرزمینی درآمد.

در قرن دوازده میلادی،آیین کاتار زیر تأثیر کیش بوگومیلی شکل گرفت. این آیین نیز در عمق خود ثنوی و مانوی بود و بر ریاضت، پارسایی و گیاه خواری تأکید داشت. کاتارها ضد کلیسا بودند و به همین سبب تحت آزار، پی گرد و شکنجه قرار می‌گرفتند. (اسماعیل پور: ۳۹)

در سده ۹ هـ./ ۱۶م. از اندیشه‌های گنوسی ـ مانوی در آموزهٔ تأویلی اسحاق لوریه در صَفَد (فلسطین) به حیات خود ادامه داد. این آموزه در سدهٔ ۱۸ عرفان فریدریش اوئه تینگِر، مفسر رمزی لوتری بازتاب یافت و هگل را تحت تأثیر خود قرار داد. بایرون، ویکتور هوگو، لامارتین، آدورنو، آناتول فرانس، هرمان هسه و یونگ در زمرهٔ نویسندگان و شاعرانی هستند که در ذات خود گنوسی اند. (آیین گنوسی و مانوی:۶۷-۶۳).

بدین گونه، عرفان گنوسی ـ مانوی تا سدهٔ حاضر به بقای خود ادامه داد. بازتاب فرهنگی و عقیدتی آن در فرهنگ ایرانی اسلامی را اندیشمندانی چون لویی ماسینیون و هانری کُربَن به طور عمیق کاویده اند و در بعدی گسترده تر نام «گنوس اسلامی» بر آن نهاده اند. از این رو، بایسته است که بازتاب گنوس ایرانی ـ اسلامی در اندیشه وران، نویسندگان و شاعران معاصر ایران نیز بازکاوی شود. (اسماعیل پور:۳۹). هانری کربن رساله ای هم در مورد ملاصدرا دارد که با شرح و تفصیلاتی مبسوط توسط ذبیح الله منصوری .به فارسی برگردانده شده است.

کیش مهر(آیین میترا)

در ایران پیش از دین زرتشتی، آیین ستایش میترا یا مهرپرستی (کیش مهر) پیدا شد و از ایران به بابل و در سدهٔ اول پیش از میلاد، در دورهٔ پادشاهی اشکانیان به غرب آناطولی و آسیای صغیر و سپس با سربازان و لژیونرهای رومی به اروپا رفت (فرهنگ معین/ غیاث آبادی ص. ۱۵) و حدود دویست سال در سرتا سر اروپا گسترده بود. به خصوص در ایتالیا که هنوز باقیمانده‌های "خرّابه"ها که همان عبادتگاههای میترایی هاست باقی مانده. خرابات و خرابات مغان که در اصطلاح عرفانی جایگاه خاصی دارد، گفته می‌شود باید از همین کلمه آمده باشد، به معنای "عبادت گاه".

بد نیست در اینجا اشاره کنیم که میترا که واسطهٔ بین آفریدگارو آفریدگان و ایزد محافظ عهد و پیمان و فرشتهٔ مهر و فروغ و روشنایی است تا چیزی بر او پوشیده نماند، از مادری "باکره" به نام آناهیتا در غاری تاریک متولد شد. شب یلدا شب تولد میترا و رو به نابودی نهادن سیاهی و تاریکی است زیرا از روز بعد روزها هر روز کوتاه تر شده و عمر تاریکی روز به روز کمتر و کمتر می‌شود.

در شب یلدا ایرانیان به "تزیین درختهای کاج و سرو" در خانه هایشان می‌پرداختند و با یکدیگر هدیه رد و بدل می کردند. بعدها این رسم همراه با آیین میترایی به اروپا منتقل شد و به صورتی گسترده جای خود را باز کرد و امروزه نیز هنوز در بیشتر کشورهای مسیحی اروپا، امریکا، استرالیا و کشورهای آسیا و کشورهای اسلامی که تقویم میلادی را به کار می گیرند، متداول است.

توضیح داده خواهد شد تقویم میلادی بر پایهٔ تقویم قدیم ایرانی و شروع سال با تولد میترا (حدود شب چله و اول ژانویه) تنظیم شده است.

میترائیان در شب یلدا در غاری تاریک گرد آمده و تکه‌های نان با شراب می‌خوردند که ظاهرا این رسم نیز از پیش از مسیحیت باقی مانده و با آن همراه شده است و امروزه در دعاهای عشای ربانی و دیگر مراسم روحانی در کلیساها انجام می‌شود.

در کتاب باکز تراویک آمده که مسیحیت در ابتدا رسم و آیین خاصی نداشت و مردم به تدریج در طول سالیان دراز به این دین گرویدند در حالی که رسوم و عادات اجتماعی و تشریفات و باورهای پیشین در جای خود باقی بود. بیشتر رسوم مردم در زمان ظهور مسیحیت آداب و تشریفات میترایی بود که طبیعتا مانند آداب و رسوم ایرانی بعد از اسلام باقی ماند و هنوز هم پا برجا است و هیچ گونه منافاتی با تشریفات دینی ندارد.

در این زمینه در بخش بعدی بیشتر سخن گفته خواهد شد.

پیشینهٔ تقویم میلادی

ابو ریحان بیرونی در "آثار الباقیه" می‌نویسد: منظور از میلاد "میلاد خورشید" [میترا] دانسته شده و آشکار است که این نام با شب چله و جشن زایش خورشید در پیوند است. [ارتباطی با میلاد حضرت مسیح ندارد]

جالب تر این که در یکی از تقویم‌های قدیم ایرانیان که در سیستان تنظیم می‌شد سال از اول دی ماه شروع می‌شد و نام آخرین ماه سال "کریست" بود که گمان می‌رود واژهٔ کریسمس نیز از آن گرفته شده باشد!

در تقویم میلادی تولد حضرت مسیح بیست و پنجم دسامبر برابر با پنجم دیماه (پنج روز پیش از شروع سال میلادی و در ماه کریست ایرانی!) قرار دارد. ارتدکس‌ها ششم ژانویه، شش روز بعد از شروع سال، و ارامنهٔ گریگوری شانزدهم ژانویه را تولد مسیح می‌دانند. در اسپانیا روز پنجم ژانویه را به عنوان تولد مسیح جشن می گیرند.

ظاهرا تولد حقیقی حضرت مسیح ششم ژانویه است و در بِت لَهِم، اورشلیم، یهودیه، رُم و ارمنستان (اولین کشوری که دین مسیح را رسمی اعلام کرد) روز پنجم ژانویه، شب تولد را جشن می گیرند.

از قراین چنین بر می‌آید که شروع سال میلادی زیاد با تولد مسیح (Jesus Christ) مربوط نمی‌شود. بنا بر این تنها کلمهٔ "میلاد" برای تقویم میلادی کافی است "زیرا منسوب کردن میلاد به "میلاد مسیح" در اواخر قرن چهارم میلادی [چهارصد سال بعد از تولد حضرت مسیح] از سوی دستگاه روحانیت مسیحی روم روی داد" (غیاث آبادی). و ظاهرا کریسمس و میلاد و سال نو و تزیین کاج و هدیه دادن، همه و همه از رسوم و عادات ایرانیان باستان بوده که با گسترش میترائیسم در اروپا، که برای حدود دویست سال در آنجا متداول بود، رواج پیدا کرد و بعد از آنکه افراد به تدریج شروع به مسیحی شدن کردند، به شکل طبیعی آداب و رسوم سنتی آن‌ها محفوظ ماند. پس از آن چهار صد سال طول کشید تا کلیسا مبدا تاریخ را بر سال میلادی قرار دهد. طبیعی است که همهٔ مردم اروپا، مانند هر جای دیگر، یک شبه تغییر دین ندادند و از سوی دیگر، تغییر دین تعارضی با بسیاری از آداب و رسوم رایج میان مردم ندارد.

مخصوصا اینکه در سده‌های سوم تا نهم میلادی مسیحیت در اروپا، علاوه بر میترائیسم و یهودیت با کیش مانی نیز در تعارض بود. علاوه بر آن، همان طور که گفته شد، مسیحیت فقط یک باور و تغییر عقیدهٔ تدریجی بود و خود از ابتدا رسم و عادات خاصی را نداشت که جایگزین رسوم و آداب اجتماعی مردم کند و در طول زمان طبیعتا بسیاری از آداب پیشین مردم باقی مانده و حفظ شد. مانند بسیاری از آداب و سنت‌های ایرانی که با مسلمان شدن ایرانیان هنوز باقی مانده است.

بنا بر این سنت‌ها و عیدها و رسم‌های قدیم به طریق گفته شده در بالا بعد از گسترش مسیحیت در اروپا ماندگار شده و از آنجا به امریکا و استرالیا و نقاط دیگر نیز منتقل گردید.

در مورد تقویم باید اشاره کنیم که خیام و گروه هشت نفرهٔ همراهش تقویم جلالی را با توجه به تقویم قدیم ایرانی تنظیم کردند. در تقویم قدیم ایرانی، سال را به ۱۲ ماه سی روزه تقسیم می‌کردند و پنج روز آخر را به نام پنجهٔ دزدیده شده (پنجهٔ مسترقه) به نظافت خانه ها، جهت آماده شدن برای پذیرایی از ارواح پدر و مادر و نیاکان و درگذشتگان، که معتقد بودند در این ایام به بازماندگان خود سر می‌زنند، و برای گرامی داشت عید نوروز، به جشن و پایکوبی و دید و بازدید می‌گذراندند. خیام و گروه همراهش با سی و یک روزه کردن شش ماه اول سال مشکل پنجهٔ دزدیده شده را حل کرده و دقیق ترین تقویم دنیا را با نام تقویم جلالی به وجود آوردند. سالها بعد، کشیشی به نام گریگوری از روی این تقویم، تقویم میلادی را تنظیم کرد که بدون آگاهی از ظرایف و نکات ریز علم نجوم که در تقویم خیام لحاظ شده بود، بدون توجه با تقسیم تعداد روزهای هرماه به طور متفاوت نتوانست تقویمی به وجود آورد که به اندازهٔ تقویم جلالی دقیق باشد.

گفته می‌شود که تقویم میلادی هردویست سال یک روز تفاوت پیدا می‌کند در حالی

که این وضعیت در تقویم جلالی هر دو هزار سال یکبار پیش می‌آید[۱].

مانی

ظهور مانویت در سدهٔ سوم میلادی در پهنهٔ فرهنگ بشری جلوه‌ها و بازتاب‌های چندگانه ای داشته است، به طوری که تاثیرات این باور را در ابعاد دینی، عرفانی، اجتماعی، فرهنگی، هنری و ادبی می‌توان مشاهده کرد. مهمترین و دیرنده ترین بازتاب مانویت همان بعد عرفانی آن است که در عرفان اسلامی نیز موثر افتاده و هنوز هم به عنوان نگرشی عرفانی قابل توجه است. (اسماعیل پور، ۱۳۸۱ :۱۳).

در آغاز جهان ما نبود تنها دو گوهر بود. گوهر روشنایی و گوهر تاریکی. گوهر روشنایی در شمال بود و پایان نداشت. قلمرو تاریکی در جنوب بود و به قلمرو روشنایی می‌پیوست.

شهریار جهان روشنایی زروان بود و در جهانی از فروغ و صفا و آرامش حکم می‌راند. در این جهان مرگ، بیماری و تیرگی و ستیزه نبود. همه نیکی و روشنی بود. در جهان تاریکی «آز»[۲] دیو بدخوی بدنهاد فرمانروایی داشت قلمرو آز به دیوان پلید و بدکار و ستیزه‌جو آکنده بود.

این دو عنصر جدا می‌زیستند و جهان روشنایی از آسیب دیوان جهان تاریکی در امان بود. تا آن‌گاه که حادثه‌ای روی داد.

۱- برای شمردن تعداد روزهای هرماه در تقویم میلادی دست خود را مشت کنید. برجستگی های انتهای انگشتان به شما کمک خواهد کرد. از یک طرف شروع کنید. با انگشت اشارهٔ دست دیگرروی برجستگی ها و بلافاصله گودی ها بزنید. برجسته ۳۱ روز و فرو رفتگی کنار آن ۳۰ روز است. فقط در برجستگی طرف مقابل دو ماه ۳۱ روزه می شود. اگر از سمت انگشت کوچک شروع کنیم ژانویه ۳۱ روز و فوریه ۲۸ روز (برابر اسفند) کنار آن مارس ۳۱ روز و آوریل ۳۰ روز، ماه مه ۳۱ روز، ژوئن ۳۰ روز، ژوئیه ۳۱ روز و در برگشت آگوست باز روی انتهای انگشت نشانه ۳۱ روز و بر می گردیم. ماه بعد سپتامبر در گودی ۳۰ روز، اکتبر ۳۱، نوامبر ۳۰ و دسامبر ۳۱ روز. توضیح کامل با شکل در کتاب مهارت های آموزش زبان خارجی از همین نویسنده آمده است.

۲- آز در لغت به معنی حرص و در متون مانوی نام مادر دیوان و همسر اهریمن است.

یک روز، «آز» در ضمن حرکات دیوآسای خود به جهان روشنایی برخورد. جهانی دید روشن و زیبا و آراسته. خیره شد و دل در نور بست و درصدد برآمد تا جهان روشنایی را تسخیر کند و گوهر نور را در بر گیرد. پس با گروهی از دیوان به جهان روشنایی حمله برد.

زروان شهریار جهان روشنایی آمادهٔ جدال نبود. برای نبرد با دیوان تاریکی و بازداشتن آنان دو خدای دیگر از خود پدید آورد. از آن دو، هرمزد را که خداوندی جنگ‌آزما بود برای راندن دیوان فرستاد. هرمزد پنج عنصر نورانی آب، باد، آتش، نسیم و نور را سلاح جنگ کرد. آب و باد و نور و نسیم را به خود پوشید و آتش را چون تیغ در دست گرفت و به نبرد دیوان شتافت اما آز بدکنش زورمند بود و یاران فراوان داشت. آز در نبرد چیره شد و هرمزد شکست دید. آز و دیوانش پنج عنصر نورانی را که به جای فرزندان هرمزد و در حکم سلاح وی بودند بلعیدند و هرمزد شکسته و بی یاور در قعر تاریکی مدهوش افتاد. پس از زمانی هرمزد به خود آمد و خود را مغلوب و بی‌کس و بی‌یاور یافت. از قعر جهان تاریکی خروش برآورد و از مادر خود که یکی از خدایان و آفریدهٔ زروان بود یاری خواست. «خروش» هرمزد جان گرفت و از پایگاه دیوان تا بارگاه خدایان را در اندک زمانی پیمود و پیام هرمزد را به مام وی رسانید مام هرمزد نزد زروان رفت و سرفرود آورد و گفت ای شهریار جهان روشنایی فرزندم هرمزد را یاری کن که شکسته و بی‌یاور در دست دیوان اسیر است.

آن‌گاه زروان برای رهایی هرمزد، خدایان دیگر از خود پدید آورد، مهرایزد نیرومندترین این خدایان بود. مهرایزد برای نجات هرمزد به مرز جهان تاریکی روان شد و وی را ندا داد. چون از هرمزد پاسخ رسید برای پیکار با دیوان پنج فرزند از خود پدید آورد که نبردآورترین آنان «ویس بد» بود. ویس بد سلاح پوشید و به فرمان مهرایزد به پیکار دیوان رفت و به زودی آنان را درهم شکست و در زیر پا نرم کرد و پوست از تنشان جدا ساخت. بسیاراز دیوان را در آسمان به زنجیر کشید.

آن‌گاه مهرایزد به بنای جهان ما پرداخت یازده آسمان را از پوست دیوان ساخت از گوشت ایشان هشت طبقه زمین و از استخوان آن ها، کوه‌ها را پدید آورد. یکی از فرزندان خود «پاهرک بد» را فرمان داد تا بر سر آسمان‌ها بنشیند و رشته‌ی آن‌ها را در دست بگیرد تا درهم نریزد. دیگری از فرزندان خود «مان‌بد» را بر آن گماشت تا طبقات زمین را بر دوش خویش نگاه دارد تا فرود نیاید.

دیوان هنگامی که بر هرمزد چیره شدند فرزندان او، آب، باد، آ تش، نور و نسیم را که همه از گوهر روشنایی بودند بلعیدند. وقتی دیوان به دست مهرایزد شکست دیدند بیش‌تر این عناصر نورانی از چنگ آن‌ها رها شد و آزاد گردید. مهرایزد از این عناصر نورانی ستارگان آسمان را پدید آورد. گردونه‌ی آفتاب را از آ تش، و گردونهٔ ماه را از باد و آب، و ستارگان دیگر را از نوری که از آفت دیوان آسیب دیده بود پدیدار کرد. اما همه‌ی نوری که دیوان بعلیده بودند آزاد نشد و با آن که بیش‌تر آن نور رهایی یافت قسمتی از آن در بند دیوان ماند. بازگذاشتن نور در دل دیوان روا نبود چاره‌ای می‌بایست کرد. هرمزد و مهرایزد و دیگر خدایان جهان روشنایی فراهم آمدند و به سوی زروان شهریار عالم روشنایی رهسپار گردیدند. همه پیش تخت وی سر فرود آوردند و گفتند «ای شهریار عالم روشنایی، ای آن که ما را به نیروی شگرف خویش آفریدی و آز و دیوان و پریان را به وسیله ما، درهم شکستی و در بند کشیدی هنوز بهره‌ای از گوهر نور در زندان دیوان به رنج است. چاره‌ای ساز تا گوهر نور از بند دیوان رها شود و به جهان روشنایی بازگردد.

آن‌گاه زروان سومین بار خدایان دیگر از خود پدید آورد و «روشن شهرایزد» را که از این خدایان بود به اداره‌ی جهان ما گمارد تا همان طور که زروان شهریار عالم بالاست «روشن شهرایزد» نیز بر زمین و آسمان و این جهان خداوند و پادشاه باشد و جهان را روشن بدارد و روز و شب را پدید آورد و چرخ‌های آفتاب و ماه و ستارگان را به گردش اندازد و گوهر نور را که به تدریج از چنگ دیوان رها می‌شود به سوی بهشت زروان رهبری کند.

روشن شهرایزد، این جهان را که مهرایزد ساخته بود به گردش درآورد و چرخ‌های آفتاب و ماه و ستارگان را به کار انداخت و بدین گونه جهانی که ما در آنیم پرداخته شد و به حرکت درآمد و زندگی آغاز کرد. در این جهان ذرات نور که از زندان ظلمت رهایی می‌یابند در ستونی نورانی گرد می‌آیند و از آن‌جا، روز به روز به گردونهٔ ماه می‌روند و در آن جا، انباشته می‌شوند. این که ماه در آغاز به صورت هلال است و پس از آن روز به روز بزرگ‌تر و نورانی‌تر می‌شود ازاین جاست که ماه پس از آن که دایره‌ی تمام شد روز به روز کاسته می‌شود تا به کلی از نور خالی می‌گردد و دیگر به چشم نمی‌آ ید.

ذرات نور که در آفتاب گرد می‌آیند از آن جا، سرانجام به بهشت روشنایی که مسکن زروان است می‌روند و به منزل‌گاه نخستین خویش می‌پیوندند. دیوان و پریانی که ویس‌بد، فرزند مهرایزد مغلوب کرد و در آسمان به زنجیر کشید هنوز پاره‌ای از عناصر روشنایی را در دل خود پنهان داشتند روشن شهرایزد برای آن که ذرات نور را از وجود ایشان بیرون کند تدبیری اندیشید چنان کرد تا از این دیوان موجودات دیگر پدیدار شوند. از تخمه‌ی دیوان نر در زمین پنج درخت رویید درختان و گیاهان دیگر همه از این پنج درخت پدید آمدند. از تخمه‌ی دیوان ماده پنج جانور پدید آمد. جانوران این عالم از دوپا و چارپا و پرنده و خزنده و آبی از آنان به وجود آمدند. (به تئوری داروین توجه شود!)

در هریک از گیاه و حیوان شراره‌ای از گوهر نور پنهان است. این همان نوری است که دیوان پس از مغلوب ساختن هرمزد بلعیده بودند و اینک از وجود آنان به گیاه و حیوان انتقال یافته بود.

این نور است که به تدریج رها می‌شود و در ستون نور گرد می‌آید و به ماه می‌رود. گردش عالم برای آن است که ذرات روشنایی را کم کم از دل گیاهان و دیگر موجودات بیرون بکشد و به سرمنزل نخستین باز گرداند.

چون کار جهان منظم شد و چرخ‌ها به گردش افتاد، روشن شهرایزد به یکی از خدایان

که «سازندهٔ بزرگ» نام دارد فرمان داد تا همان گونه که سرمنزلی برای گرد آمدن نوری که از این جهان رهایی می‌یابد ساخته بود، زندانی نیز خارج از طبقات آسمان و زمین برای دیوان بنا کند. این زندان برای آن است که چون پایان کار عالم فرا رسد و گوهر نور یکسره از وجود دیوان بیرون رود دیوان در آن زندان محبوس باشند تا از دست‌رسی به جهان نور تا ابد محروم بمانند. در چنین روزی «پاهرگ بد» که رشته‌ی آسمان‌ها را به دست دارد. رشته‌ها را از دست رها می‌سازد. آسمان‌ها درهم فرو می‌ریزد. «مان بد» که زمین را به دوش دارد. آن را از دوش می‌اندازد و آ تش مهیب درمی گیرد و همه‌ی جهان ما در این آتش می‌سوزد و از آن جز تل خاکستری باقی نمی‌ماند. دیوان همه در بند می‌افتند و گوهر روشنایی از چنگال ظلمت رهایی می‌یابد. (داستان‌های ایران باستان، ۷۳-۶۵).

این بود اسطوره‌ی مانوی درباره‌ی آفرینش: آیین مانی آیینی است که از ترکیب آیین‌های ایرانی و آیین‌های بزرگ جهان به وجود آمده است، و "ریشه در کیش گنوسی در مسیحیت دارد که بنیان گذاران آن شمعون مُغ، مرقیون، بازیلیدس و والنتین در سده‌های دوم و سوم میلادی بودند. آنها روشنفکران دینی صدر مسیحیت بودند که بیشتر به نو اندیشی دینی –عرفانی نظر داشتند. (اسماعیل پور: ۱۴).

شمعونیان معتقد بودند که خداوند نیروی واحدی است. او زایندهٔ خویش است. این وجودِ یکتا بوده و هست و خواهد بود. و ریشهٔ همه اوست... بدین گونه نخستین نگرش عرفانی صدر مسیحیت بیش تر بر ریشهٔ واحد قلمرو روح و جاودانگی آن تاکید دارد که بعدها هبوط می کند و در این جهان پست مادی اسیر می‌شود. غربت گنوسیان در واقع همان غریبگی روح ازلی در این جهان خاکی است:

کز نیستان تا مراببریده اند　　از نفیرم مرد و زن نالیده اند

البته این بدان معنا نیست که خداوند ازلی هبوط می کند. بلکه عنصر ازلی وجود

مادینه‌ای از خود برون می‌زاید به نام اِپیتوئیا (= تفکر) که به صورت پاره ای از وجود ازلی خداوند در این جهان – در وجود ما انسان‌ها – هبوط می کند... هر کس روح ازلی خود را از تن رها کند (حجاب‌ها را براندازد) به گنوسیس (= معرفت) دست خواهد یافت و گنوستیک (= عارف، شناسا) خواهد شد. هر عارف می‌تواند به شکل روح القدس در این جهان ظاهر شود (همان، ۱۵)، (خداگونه شدن).

سعیدی می‌نویسد برخی نیز آیین زروانی را با مذهب دهری یکی می‌دانند. (۶۹-۶۶).

آثار اصیلی که مجموعهٔ دینی مانی و متعلق به او شمرده می‌شود شامل هفت کتاب است که به زبان بومی مانی- سریانی نوشته شده اند. مانی زبان پارسی را برای نوشته‌های خود – به جز شاپورگان – بر نگزید. شاید بدان سبب است که در آن زمان زبان سریانی زبان مهم بین النهرین بود. (همان، ۷۷). (مانند عربی که برای بسیاری از بزرگان علم و اندیشهٔ زمان ابن سینا و دیگران زبان علمی به شمار می‌آمد).

مجموعهٔ دست نوشته‌های آثار دینی مانی به زبان‌های قبطی، فارسی میانه و پارتی، سغدی، چینی، اویغوری، ترکی اکثرا در سدهٔ بیست میلادی کشف شد و به زبان‌های اروپایی ترجمه و منتشر گردید.

علاوه بر آن، آثار مانی به زبان‌های عربی، فارسی، سریانی، یونانی و لاتینی، ترجمه شده و مورد نقد و تایید و تکذیب قرار گرفته و کتاب‌های زیادی در بارهٔ آن نوشته شده است. ولی نمی‌توان منکر بازتاب گستردهٔ عرفانی، فرهنگی، ادبی آن در سطح آسیا و اروپا شد.

مانویت در آسیا و اروپا

غیر از کیش میترایی که در اروپا به میترائیسم تبدیل شد و حدود دویست سال دوام آورد، "مانویت"، که آن هم یکی دیگر از ادیان ایرانی است، در بُعد دینی به گونهٔ کیش فراگیر در سده‌های سوم تا نهم میلادی عرض اندام کرد و گسترهٔ جغرافیایی وسیعی را فرا

گرفت که از سمت شرق تا چین و از سمت غرب تا بیزانس و روم امتداد داشت و بعدها تا قرون وسطی به صورت فرقه‌های پراکنده در ایران، سوریه، مصر، آفریقا، بلغارستان، یوگوسلاوی و فرانسه به حیات دینی خود ادامه داد. (اسماعیل پور، ص. ۱۳).

ظهور مانویت در سدهٔ سوم میلادی، در پهنهٔ فرهنگ بشری جلوه‌ها و بازتاب چندگانه و گسترده داشته است، به طوری که تاثیرات این باور را در ابعاد دینی، عرفانی، اجتماعی، فرهنگی، هنری، و ادبی می‌توان مشاهده کرد. به گمان نگارنده مهم ترین و دیرنده ترین بازتاب مانویت همان بعد عرفانی آن است که (در عرفان مسیحی) و عرفان ایرانی بعد از اسلام نیز موثر افتاد و هنوز هم به عنوان نگرشی عرفانی قابل توجه است. عر فان مانی بر پایهٔ معرفت و خرد و آگاهی استوار است . خرد و دانش را شرط رستگاری می‌داند نه ایمان و فیض الهی را. وی معتقد بود که انسان صرفا با تلاش شخصی و از راه تطهیر روح به رستگاری می‌رسد.

خاستگاه فرهنگی مانویت نخست بابِل و بین النهرین بود. مانی خود در جامعهٔ گنوسی بابل پرورش یافت و با اصول دین مسیحی نیز آشنا شد. اما چون تباری ایرانی داشت طبعا اسطوره‌ها و باورهای دینی –عرفانی اش صبغهٔ ایرانی گرفت. این نکته را در نامگذاری ایزدان مانوی هم چون زروان، هرمزد بغ، مهر ایزد و غیره می‌توان به وضوح دید. عرفان گنوسی-مانوی تا سدهٔ حاضر به بقای خود ادامه داد و در عرفان اسلامی نیز بی تاثیر نبوده است. (همان).

در سدهٔ ۹ ه. / ۱۶ م. اندیشه‌های گنوسی-مانوی در آموزهٔ تاویلی اسحاق لوریه در صَفَد (فلسطین) به حیات خود ادامه داد. این آموزه در سدهٔ ۱۸ میلادی در عرفان فردریش اوئه تینگِر، مفسر رمزی لوتری بازتاب یافت و هگل را تحت تاثیر خود قرار داد، بایرون، ویکتور هوگو، لامارتین، آدورنو، آناتول فرانس، هرمان هسه و یونگ در زمرهٔ نویسندگان و شاعرانی هستند که در ذات خود گنوسی اند. (نک: اسماعیل پور،ص.۳۹)

مانی یکی از پیام آوران نـور و روشـنایی اسـت و کتـاب ارژنـگ او جـزو شـاهکارهای هنری ایران و یک پدیدهٔ بی نظیر جهانی به شمار می‌آید.

مانی در شمار هنرمندانی بود که برای اشاعه و حفظ و بقای دین خود دسـت بـه نقاشـی، خوش نویسی، نِبیگان نگـاری (اصـطلاح ویـژهٔ مانویـان بـرای هنـر تـذهیب) زده بـود. گفتـه می‌شود که مانویان اولین دستگاههایی را که شبیه کلیشه سـازی و کپـی بـرداری اسـت تهیـه کرده و کتاب ارژنگ را به تعداد زیاد نسخه برداری کرده بودند.

"ارژنگ" مانی نگارنامه ای بود در بارهٔ آفرینش و تکوین عالم، جهان نـور و ظلمـت، و چگونگی آزاد شدن پاره‌های نور و رسیدن آن به کشتی ماه و خورشـید بـا درون مایـه‌هـای رستگاری روح و روان آدمی، مفهوم رهایی روح، آزاد شدن از جهان خـاکی و رسـیدن بـه بهشت نور ازلی که از زیبـا تـرین هنرهـای تصـویری ایرانیـان در گذشـته اسـت و راجـع بـه آموزه‌های کیهان شناختی، آفرینش، رونـد تکـوین جهـان، سـاختار کیهـان، پایـان جهـان و رستاخیز بوده و در چندین پرده به شکل طومار یا پرده‌های گرانبها نقاشی شده بود.

سنت پرده خوانی در ملا عام کـه تـا ادوار بعـد از اسـلام در ایـران و آسـیای میانـه ادامـه داشت ریشه در هنر مانوی دارد. (همان، صص. ۴۱-۴۰).

ارژنگ مانی تصویر گر بهشت، ایزدان و فرشتگان چند گانهٔ مانوی بود. نقش چهره هـایی چون زروان، هرمزدبغ، مادر زند گی، مهرایزد و دیگر چهـره‌هـای آسـمانی، تصـویر بهشـت، جنگ دیوان و اهریمن با ایزدان نور، اسارت نـور، آفـرینش نخسـتین انسـان و رسـتاخیز در زمرهٔ مضامین تصویری هنر مانی بوده است. (همان، ص.۴۱).

این کار را بعدها در اوایل قرن شانزدهم میکـل آنـژ در ایتالیـا انجـام داد و بـا خلـق تـابلو ترسـناک محشـر و تصـویر عـرش الهـی بـا فرشـتگان روی سـقف کلیسـای سیسـتِنی (آرش طوسی، ۱۳۹۰، مقدمـه: محمـد خـانی) یـک تصـور ذهنـی از خداونـد و فرشـته و شـیطان بـه اروپائیان ارایه داد.

تصویر فرشتگان به صورت دختران زیبای بالدار و چهره‌های دورخی و کریه شیطان و اذناب متعلقه اش که در کتابهای مذهبی ادیان مختلف – منجمله در ایران - تصویر می‌شد، باید یادگار و حاصل ذهن‌های خلاق این دو بزرگوار باشد.

قبلا اشاره شد که بسیاری از فلاسفهٔ قرن‌های ۱۶ به بعد اروپا تحت تاثیر زرتشت قرار داشتند. برای نمونه دو تن از بزرگترین فلاسفهٔ قرن ۱۸ و ۱۹ اروپا فردریک ویلهلم نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰ Friedrich Wilhelm Nietzsche) در کتاب "چنین گفت زرتشت"، وهمچنین امانوئل کانت (Emanuel Kant ۱۷۲۴-۱۸۰۴) عنوان چند کتاب خود را با نام این بزرگ زینت داده اند.

"کانت در سال‌های فرجامین عمر خود به اندیشه‌های زرتشت پیامبر ایرانی علاقمند شد و به این فکر افتاد نام زرتشت را در عنوان دو اثر خود یاد کند. (سنجش خرد ناب، ص.XII)

عنوان این دو کتاب عبارتند از:

"زرتشت: یا فلسفه، به گونه ای که در اساس بنیاد آن تحت یک اصل مضبوط است" و "زرتشت: مینوگان خرد فیزیکی و همهنگام خرد اخلاقی عملی، چنانکه در برون آختهٔ شعور یگانه شده است" (همان / طوسی ۱۳۸۰)

به طوری که می‌دانیم فلسفهٔ کانت و دیگر فلاسفهٔ عقل گرای اروپا بر اساس قانون اخلاقیِ نهادینه شده در فطرت بشر قرار دارد. از عنوان دو کتاب بالا ملاحظه می‌شود که زرتشت در چند هزار سال پیش از میلاد این مسائل اخلاق و وجدان و نیک و بد را که اروپای حدود دو هزار سال بعد از میلاد به آن رسیده (آنهم ظاهرا با راهنمایی‌های زرتشت) مطرح کرده بوده است.

در کتاب "چنین گفت زرتشت"، نیچه زرتشت را به عنوان یک "ابرمرد" و یک "انسان برتر" معرفی می کند.

"ابر مردِ فلسفهٔ نیچه زادهٔ ارادهٔ انسان و بالاتر از همهٔ ارزش‌ها و خوب و بدها است. اساس فلسفهٔ نیچه در کتاب "چنین گفت زرتشت" او آمده است. (فرهنگ عمید)

گفته شده این کتاب تاثیر فراوان و عمیقی بر فلسفه در اروپا گذاشت به گونه ای که بسیاری از فلاسفهٔ بعد از نیچه در قرن نوزدهم و بیستم، رگه هایی از احساس برتری نژاد در آثارشان پیدا شد و داستان "نژاد برتر" و "انسان برتر" در اروپا پا به عرصهٔ هستی گذاشت که به برتری نژاد ژرمن و نژاد سفید تکیه دارد. این طرز تفکر اساس ایدئولژی حزب "نازی" در آلمان و حزب فاشیست در ایتالیا بود. نازی مختصر شدهٔ "ناسیونال سوسیالیسم" یا سوسیالیزم ملی، می‌باشد.

با این ایدئولژی، در نیمهٔ اول قرن بیستم آدولف هیتلر در آلمان و موسولینی در ایتالیا به قدرت رسیدند و برای به قدرت رسانیدن نژاد ژرمن (که ایرانی‌ها هم جزو این نژاد به شمار می‌آیند) دست به کشورگشایی و پاک سازی نژادها و نابود کردن یهودیان (از نژاد سامی) زدند که حاصل آن جنگ دوم جهانی از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ بود.

فصل چهارم

زبان فارسی

این که زبان کی و کجا پیدا شده و نخستین زبان کدام است، پرسش بی پاسخی است که شاید هرگز معلوم نشود. قدر مسلم این است که زبان یک پدیدهٔ اجتماعی است و بشر از هنگامی که احساس کرد باید به گونهٔ اجتماعی زیست کند نیاز به ایجاد ارتباط و زبان را نیز حس کرد و این قدمت زبان را به بیش از یک میلیون سال قبل پیش می‌برد. در حالی که قدیم ترین مدارک مکتوبی که شاید بتواند به حل این معما کمک کند به حدود ده هزار سال قبل بر می گردد.

زبان شاید اول با حرکات دست و پا و بدن، مانند زبان زنبور عسل که با نوعی رقص بیان می‌شود و برای همهٔ جامعهٔ زنبورهای یک کندو کاملا قابل فهم است، همراه با رقص و صداهای نامفهوم و بی معنا شروع شده و به تدریج کلمات معنا دار شکل گرفته اند و با گسترش در پهنهٔ گیتی به تدریج تکامل یافته و زبان‌های مختلف پیدا شده اند.

اگر این تئوری را بپذیریم، باید قبول کنیم که این اتفاق همزمان در چند جا پیش آمده و زبان هایی که باهم هم خانواده نیستند شکل گرفته اند.

در دنیای کنونی حدود چهار هزار زبان وجود دارد

نقل داستان‌های زیر از قول کورش صفوی بد نیست تا دانشجویان و پژوهشگران جوان ما بدانند که علیرغم اینکه در پژوهشهای علمی نباید به هیچ عنوان تعصب به کار برد، متاسفانه بعضی از کارهای انجام شده در طول تاریخ زیاد از تعصبات مختلف در امان نبوده به خصوص در علوم انسانی و در جاهایی که تحقیق یک نتیجهٔ ملموس و عینی در پی نداشته است.

صفوی می‌نویسد: انسان در طول تاریخ همواره در پی دست یافتن به این پیشینهٔ ناشناختهٔ خود بوده است. در کتاب‌های تاریخی می‌خوانیم پامتیخوس فرعون مصر دستور داد دو کودک را از پدر و مادر جدا سازند و دور از اجتماع بپرورند تا دریابند که زبان نخستین فرزند آدم چه بوده است.نتیجهٔ این کار برای ما روشن نیست. ولی در قرن چهاردهم میلادی جیمز چهارم پادشاه اسکاتلند به تقلید از پامتیخوس به چنین کاری دست زد و گزارش شده است که به تشخیص او، دو کودک چون زبان گشودند به عبری بسیار فصیح سخن گفتند!

آندره اس کمکهٔ سوئدی، دانشمند قرن پانزدهم در کتابی عریض و طویل ثابت می کند که در باغ عدن خداوند به زبان سوئدی، حضرت آدم به زبان دانمارکی و مار به زبان فرانسوی سخن می گفتند! در مقابل ما انبوهی از چنین مدارکی قرار دارد که با وجود بی اعتباری از ارزشی والا برخوردار است و آن این که انسان همواره به دنبال کشف چنین ناشناخته ای بوده و هست. (صص. ۹ و ۱۰).

کشور ایران از اقوام مختلف تشکیل شده و ده‌ها زبان و صدها لهجهٔ مختلف سراسر کشور را در بر گرفته است.

همهٔ این اقوام و صاحبان همهٔ ادیان و باورهای مختلفی که در این سر زمین وسیع ز ندگی می کنند به حق کشور را از آن خود می‌دانند و در تهاجمات خارجی و زورگویی‌های داخلی بارها به پا خاسته و دوشادوش یکدیگر مردانه از خاک و ملیت و

آزادی خود دفاع کرده‌اند.

زبان فارسی زبان همگانی و زبان مشترک ارتباطی در قسمت هایی از چین، سراسر هندوستان، تاجیکستان، پاکستان، افغانستان، قرقیزستان، ترکمنستان ، و قسمت‌های وسیعی از خاور میانه و همچنین بین اقوام مختلف و صاحبان زبان‌های گوناگون کشور فعلی ایران بوده که باعث انسجام وحدت و هم بستگی و یگانگی مردم کشور است و اتفاقا همهٔ این اقوام در تکامل این زبان دست داشته و از میان همهٔ آنها نویسندگان و شاعران و بزرگان علم و ادب بسیار برخاسته اند و همه زبان را مانند میهنشان از آن خود می‌دانند.

نویسنده در چند کنفرانس پیشنهاد کرده است که این زبان به جای فارسی "زبان ایرانی" نامیده شود. زیرا زبان ارتباطی میانِ همهٔ اقوام ایرانی بوده و ارتباط خاصی با استان فارس ندارد و حتا با بسیاری از لهجه‌های فارسی نیز نامانوس به نظر می‌رسد![1] این زبان زبان نظامی گنجوی، شیخ محمود شبستری، سعدی و حافظ و از همه مهم تر رودکی و فردوسی وصدها سخنگوی دیگر حتا یهودی و ارمنی و ترک و عرب زبان و سمنانی و بلوچ و گیلک و کرد و لر و دیگران، که همه از اقوام ایرانی هستند، می‌باشد. کدام ایرانی می‌تواند یکی از این بزرگان را از آن خود نداند؟

از سوی دیگر زبان فارسی در حقیقت سند زندهٔ تمامیت ارضی و استقلال کشور ما است. و دارای قدرت کم نظیری میان زبان‌های زندهٔ جهان می‌باشد. به خلاف بعضی غرب زده‌ها و افراد بی اطلاع از غنای زبان فارسی که آن را برای واژگان علمی نا رسا می‌دانند، همان گونه که قبلا اشاره شد بسیاری از علوم و دانش‌ها طی جنگ‌های صلیبی به اروپا منتقل شد. اگر این علم‌ها در این کشور وجود داشته پس اصطلاحات آن‌ها نیز ریشه در همین کشور دارد و بیان آن‌ها سخت نیست.

۱- شِلغَمون دُمبُل باریکو اُوِش صِفایی دَردی / وَر دَرِ سِرا نَریزدی، خدا زِوال نیاردی (بیرجندی).
بِزِش گُفتُم سِلّه رَ بِ چُختِ خَنه دِلَنگون کُن. گُفت یَک چُقُکِ عَدَد دَده دِ مینِش بِزارعَدِل مِرَ (مشهدی!).

پروفسور هارولد والتر بیلی رئیس انجمن واژه‌شناسی انگلستان بارها گفته است:

«زبان‌های هند و اروپایی در طی قرون مختلف، از چین (زبان ایرانی در دوره مغولان حتی در پکن هم به وسیله آلانان گفتگو می‌شد) تا جزایر ایرلند بدانها تکلم می‌کردند. بنابراین یک دانشجوی انگلیسی هم که بخواهد زبان مادری خود را نیک تحصیل کند، باید از (زبان) و کتیبه‌های فارسی باستان اطلاعاتی بدست آورد».

زبان فارسی دری پردامنه‌ترین، ژرف‌ترین، ساده‌ترین، زیباترین زبانهای جهان است که فرزندان این مرز و بوم در درازنای سده‌ها و هزاره‌ها زیباترین گفتارها و والاترین اندیشه‌های مردمی را در کالبد جادویی واژه‌های پالایش یافته و خوش آهنگ و ریشه‌دار آن به جهانیان پیش‌کش کرده‌اند و هیچ زبان را در جهان یارای برابری و هماهنگی با آن نیست و چند برابر زبان‌های نوپائی چون انگلیسی و فرانسه توان باز نمودن رمز و راز اندیشه‌ها و اندریافت‌های مردمان را دارد و در زمینهٔ دانش‌ها نیز برخوردار از گسترده‌ترین گروه واژه‌ها است و هیچ نیازی به زبان‌های دیگر ندارد و برای پدیده‌های تازهٔ جهان دانش نیز می‌تواند با برخورداری از ریشه‌های کهن خویش زیباترین واژه‌های ساده یا آمیخته را به پژوهندگان پیش‌کش کند. روانشاد دهخدا دو (و به روایتی شش) میلیون برگه برای کار بزرگ خویش گرد کرد که اگر از این همه نیمی از آن نام‌ها باشد نیمهٔ دیگر واژه‌ها را در بر می‌گیرد، و این انبوه واژه‌ها ده برابر واژه‌های انگلیسی در یکصد سال پیش و پنج برابر واژه‌های کنونی آن است. تازه در «لغت‌نامه» همهٔ واژه‌ها در گویش‌های گونه‌گون این مرز بی‌مرز نیامده است. در زبان‌های سنگسری و سمنانی از آمیختن هشت رنگ تن بز و چهار گونه‌گوش این جانور و شش رنگ چهرهٔ آن و چگونگی شاخ‌ها و نرینه و مادینه و هشت رنگ گوسفند و سه گونه گوش و رنگ چهره و شاخ گوسفند پانصد و هفتاد و شش نام برای شناختن گوسفند و همین اندازه برای بز پدید می‌آید که برای او ۱۱۵۲ نام می‌شود و باز آنکه در میان گوسفندان تنها یکصد و هجده گونه از این گونه‌ها پدید می‌آید و در میان

بزان دویست و سیزده گونه! بدین ترتیب یک شبان سنگسری ۸۲۱ نام برای گوسفندان گوناگون دارد.[1]!(فریدون جنیدی)

زبان فارسی همیشه مورد تهاجم زبان‌های بیگانه بوده ولی در طول قرن‌ها استقامت حیرت انگیز خود را به نمایش گذارده است. از قرن چهارم هجری، حدود یکهزار سال قبل، ترکان غزنوی بر این کشور مسلط شدند و بعد از آن‌ها سلجوقیان و مغول‌ها که اکثر سربازان آن‌ها ترک زبان بودند. قره قویونلوها و آق قویونلو ها، صفویه و قاجاریه بیش از یکهزار سال بر این کشور حکومت کردند، خود به زبان ترکی سخن می‌گفتند ولی در بارهایشان مرکز شعر و ادب فارسی بود و کمتر کلمات ترکی توانست وارد زبان فارسی شود و در همین حال در دربار پادشاهان عثمانی نیز زبان فارسی رایج بود و روزنامه‌های فارسی زبان نظیر اختر و چند روزنامهٔ دیگر به چاپ می‌رسید. شاید از همین رو باشد که در زبان ترکی استامبولی امروز واژه‌های فارسی زیادی به چشم می‌خورد.

زبان فارسی از شاخهٔ هند و ایرانی از خانوادهٔ زبان‌های هند و اروپایی است. زبان‌های هند و اروپایی از هزارهٔ اول قبل از میلاد در بخش بزرگی از اروپا وجنوب و جنوب غربی آسیا رایج بوده و از نیمهٔ دوم سدهٔ پانزدهم میلادی در امریکا، افریقا و اقیانوسیه هم رایج گشته است. (تاریخ زبان فارسی.ص. ۵).

از گروه زبان‌های هند و ایرانی، شاخهٔ ایرانی در هزارهٔ اول پیش از میلاد در ایران، افغانستان و در شمال در منطقهٔ میان مجارستان و ترکستان و قسمت هایی از چین رایج بود. این زبان مانند فرانسه و انگلیسی دارای سه دورهٔ تکاملی مشخص شامل فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی نو می‌باشد. قدیمی ترین گونه‌های شاخهٔ ایرانی "اوستایی" و "فارسی باستان" است. اوستایی زبان کتاب مقدس زردشتیان و فارسی باستان زبان رسمی داریوش

۱- در جاهائی که خرما کاشته می‌شود حدود سی نام برای خرما دارند. و اسکیموها حدود ۲۴ نام برای حالات مختلف برف به کار می‌برند.

کبیر (سلطنت از ۵۲۲ تا ۴۸۶ پیش از میلاد) و خشایار شاه (سلطنت از ۴۸۶ تا ۴۶۵ پیش از میلاد) و جانشینان آنان است. (قدیانی. صص. ۱۵-۱۱۴).

برای زبان فارسی از حدود یکهزار سال پیش از میلاد، زمان مهاجرت آریائیان به ایران،[۱] تا ۳۳۱ پیش از میلاد، زمان سقوط دولت هخامنشی فارسی باستان به شمار می‌رود.

در مورد زبان اوستایی «جلیل دوست‌خواه» در پیشگفتار کتاب اوستا می‌نویسد: زبانی که اوستا بدان نگاشته آمده و به سبب وجود اوستا به نام زبان اوستایی نامیده شده است یکی از زبان‌های کهن ایران خاوری است که دورهٔ رواج و زمان از رواج افتادن آن به درستی دانسته نیست... در هر حال زبان اوستایی یکی از زبان‌های مهم ایرانی کهن بوده و با دیگر زبان‌های کهن آریایی چون سانسکریت و پارسی باستان خویشاوندی نزدیک داشته است و بسیاری از واژه‌های آن با اندک دگرگونی تا به امروز در زبان فارسی باقی مانده است. (اوستا، ص ۵).

آچار یادهر میندرتات در بارهٔ ریشهٔ مشترک زبان فارسی و هندی می‌نویسد: ریشه‌های هر کدام از یک سو ودائی (پرکریت Perkrit) و سانسکریت و از سوی دیگر اوستایی، پهلوی و پارسی است. حقیقت این است که این زبان‌ها در واژه بندی و ساختمان مانند یکدیگراند و بی گمان می‌توان گفت که زبان‌های ما همچون نیاکان ما از یک ریشه اند. (۳).

بعضی از مدعیان اظهار می‌دارند که زبان کهن فارسی زبان علم نیست در حالی که این زبان دارای مطالب بسیار دقیق فلسفی و بحث‌ها و جدل‌های کلامی است که نمونه‌های آن در کتاب‌های پهلوی کم نیست و بهترین دلیل و شاهد بر رد این مدعا است.

نا گفته نماند که گستردگی و قابلیت انعطاف زبان فارسی آن را برای بیان همهٔ

۱- این زمان را در منابع مختلف از بیشتر از ششهزارسال تا ششصد سال پیش از میلاد ذکر کرده اند.

واقعیت‌های علمی و ادبی کاملا سازگار کرده است.

دکتر آموزگار در کتاب پرمحتوای "زبان، فرهنگ و اسطوره" مدارک فراوانی را در مورد آثار فرهنگی و علمی و ادبی دوران کهن و میانۀ زبان فارسی بیان کرده اند که فقط به جزئی از آن‌ها برای نمونه اشاره می کنیم.

دوران زبان فارسی به سه دورۀ باستان، میانه و نو تقسیم شده است.

بازمانده‌های دوران پارت‌ها و هخامنشی‌ها و همچنین سروده‌های اوستا جزء دوران باستان به شمار می‌آیند و آثار پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی و به عبارت دیگر متن‌های پهلوی زردشتی و آثار بازماندۀ مانوی جزء دوران میانه هستند. و آغاز ادبیات دری دوران نو نامیده می‌شود.(ص.۳۱).

زبان فارسی باستان که نیای زبان فارسی کنونی ما است تنها در آثار مکتوب کتیبه‌های هخامنشی که از نظر تاریخی و زبانشناسی اسناد بسیار پر ارزشی هستند، بر جای مانده، به ویژه در سنگ نوشتۀ پنج ستونی بیستون که ما با شرح مبسوطی از تاریخ روبه رو هستیم.[۱]

زبان فارسی از روانی و رسایی و استواری برخوردار است به گونه ای که توانست طی دویست سال تسلط اعراب و رواج زبان تازی استقلال خود را حفظ کند و واژه هایی را که نیاز داشت قرض گرفت و بسیاری را با تغییر تلفظ و معنی ایرانی کرد. و بسیار دیگر را با معنی غیر از معنی عربی به کار برد مانند تماشا که در عربی باهم گردش کردن است.

این زبان همچون زبان‌های دیگر، گویای مفاهیم علمی و ادبی و اخلاقی و فلسفی می‌باشد[۲]. دانشمندان اسلامی تصریح کرده‌اند که رسائل و خطب و الفاظ و معانی فارسی

۱- در کتیبۀ پاسارگاد دو سطر اول به فارسی باستان، سطرسوم به ایلامی و سطر چهارم به بابلی است. از هخامنشیان کتیبه های دیگری در بابل (استوانۀ کورش که نخستین منشورحقوق بشر نام گرفته)، درهمدان، سوئز، شوش تخت جمشید، نقش رستم و دیگرجاها باقی مانده که اغلب به سه زبان بالا و ندرتا به آرامی نوشته شده اند. (پی یر لوکوک).

۲- رجوع شود به مقاله دکتر سید جعفر شهیدی تحت عنوان «قابلیت زبان فارسی برای تعبیر از مفهومهای مختلف علمی» در گزارش نخستین مجلس علمی انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی (تهران ۱۳۵۴)، ص ۶۵-۵۹. (همان)

نموداری از بیان و بلاغت است. جاحظ نویسندهٔ عرب می گوید آنکه می‌خواهد به صناعت بلاغت رسد و تبحر در لغت و زبان پیدا کند باید کتاب «کاروند» را بخواند و به موجب همین امتیاز بود که از پیش از اسلام زبان فارسی در عربی راه پیدا کرد و شاعرانی همچون اعشی که در رفت و آمد با ایران بودند الفاظ و تعبیرات فارسی را در شعر عربی بکار می‌بردند.[۱] با ظهور اسلام نه تنها برخی از کلمات فارسی در قرآن دیده می‌شود[۲] بلکه در سخنان پیغمبر اکرم (ص) نیز برخی از لغات فارسی به کار رفته است مانند کلمهٔ «سور» در حدیث سلمان، و شکم درد در حدیث ابوهریره «یا اباهریره اشکنب درد؟». سلمان فارسی که از یاران نزدیک پیغمبر بود هرچند در شبه جزیره عربستان به زبان قوم یعنی عربی سخن می گفت ولی جسته گریخته خاصه هنگام ابراز امری مهم به زبان اصلی خود یعنی فارسی تعبیر می‌نمود و همین سلمان سوره فاتحه را برای ایرانیان به زبان فارسی فرستاد تا آنان در نماز بخوانند و حتی برخی از فقها رساله‌هایی درباره خواندن نماز به زبان فارسی نوشتند و برخی از جمله‌های فارسی که مردم بخارا هنگام رکوع و سجود بر زبان می‌آورده‌اند در کتاب خود یاد کرده اند. فتوی گرفتن امیر سامانی از دانشمندان خراسان و ماوراءالنهر برای ترجمهٔ قرآن به زبان فارسی نشانه اهمیت این زبان بوده است. تجویز برخی از فقها برای ادای صیغهٔ طلاق به زبان فارسی و به کار بردن اصطلاحات فارسی در برخی از کتب کلامی نشانه پایداری این زبان بوده است.

نویسندگان و شاعران ایرانی، زبان فارسی را حامل علوم و فرهنگ اسلامی گردانیدند. ادب فارسی مجموعه‌ای از قرآن و حدیث و تاریخ و فلسفه و کلام است.

۱- اعشی میمون ابن قیس ملقب به صناجه العرب (چنگ زدن عرب) (صنج معرب چنگ است) با ایرانیان در رفت و آمد بود. او الفاظ و کلمات فارسی را در دیوان خود بسیار به کار برده از جمله نام گل‌هایی از قبیل بنفسج = بنفشه، شاهسفرم = شاه اسپرم، سیسنبر = سوسن‌بر، نرجس = نرگس و مانند اینها. رجوع شود به الصبح المنیر فی شعر ابی بصیر (لندن ۱۹۲۸)، ص ۲۰۱.

۲- مانند استبرق = استبرک، اباریق جمع ابریق = آبریز، و کنز = گنج، فردوس = پردیس و ...

(نمونه‌های خوبی از کاربرد زبان و لغت فارسی در ضمن گفتار عربی در کتاب دکتر محقق صفحات ۳۱ به بعد آمده است (نک: منابع).

بنا بر این، زبان فارسی در طول قرن‌ها علاوه بر استواری و پایداری در برابر حوادث گوناگون که بسیاری از زبان‌ها را نابود ساخته، ضمن برگرداندن علوم و معارف دیگر زبان‌ها و مخصوصا زبان‌های مسلط، علاوه بر حفظ کیان خود، حتا در بیش از دویست سالی که مستعمرهٔ اعراب بوده است، با استفاده از فنون و معارف دیگر زبانها به غنای بیشتری دست یافته است. و این رسمی بود که در زمان ساسانیان نیز پیوسته دوام داشت.

با این حال بزرگان ادب ما با هوشیاری تمام، بعد از استیلای اسلام بر ایران ضمن اخذ مطالب و مضامین تازه از فرهنگ اسلامی به آیین‌ها و سنت‌ها و فرهنگهای غیر اسلامی بی‌توجه نبودند. مضامین تورات و انجیل و اوستا و همچنین تعبیراتی که در یونانی و هندی به کار می‌رفته در ادب فارسی فراوان دیده می‌شود که زبان فارسی را به صورت یکی از غنی ترین زبان‌های زندهٔ دنیا در آورده است. لذا هر مجموعه‌ای از هریک از پیشوایان ادب دربردارندهٔ محتوای فرهنگی زمان و مکان گسترده‌ای است که خواننده را بر مقایسه و تطبیق وادار می کند و به او وسعت بینش می‌دهد. بنابراین برای یک ایرانی که بخواهد آگاه از هویت جامع فرهنگی خود باشد ضروری است که با آثار این بزرگان آشنا باشد و به لطایف و رموز آنها پی ببرد و آنچه را که زنده و ارزنده و برجسته می‌یابد بیاموزد و در زندگی علمی و عملی خود به کار بندد. بدین جهت است که استادان ادب فارسی باید متون پرمایه نظم و نثر فارسی را به صورت تحقیقی و با توضیح دشواری‌ها و بیان مفاهیم آنها در دسترس معلمان و متعلمان بگذارند تا این رشته فرهنگی بیش از پیش استوار گردد. (دکتر محقق، صص ۸۹-۸۸).

در حال حاضر زبان فارسی علاوه بر این که در بسیاری از کشورها متکلمینی دارد و در برخی جاها زبان دوم گروه‌ها و اقوام مختلف، به خصوص در کشورهای خاور میانه است

در کشورهای افغانستان و تاجیکستان زبان رسمی و مادری مردم است که با گویش‌ها و لهجه‌های گوناگون به کار برده می‌شود و ادبیات این کشورها تحت تاثیر شاعران و بزرگان ادبی ایران و نویسندگان و آهنگ سازان و خوانندگان معاصر قرار دارد.

در این مورد شکوفه اکبرزاده می‌نویسد: زبان فارسی زبان اجدادی و زبان رایج درافغانستان است و شاهنامه (و سایر آثار) گهربار فارسی، با زبان و فرهنگ مردم این سرزمین عجین شده است. می‌توان گفت با وجود دور ماندن مردم افغانستان از شاهنامه خوانی ، تا وقتی که زبان فارسی رواج و دوام دارد فردوسی و شاهنامه، سعدی، حافظ، مولوی و سایر بزرگان شعر و ادب ایران، در مثلث ایران کهن، یعنی افغانستان ، ایران و تاجیکستان زنده و پایدار باقی خواهند ماند. و هرگز از خاطر مردم ایران زمین بزرگ دور نخواهدشد. (ص. ۹۹).

امروز ه نیز شعرها و کتاب‌های شاعران و نویسندگان معاصر و همچنین موسیقی و آهنگهای روحبخش خوانندگان ایران در این دو کشور و سایر کشورهای منطقه، با وجودی که زبانشان فارسی نیست، هواخواهان فراوان دارد.

به یقین مردمی که زبان فارسی زبان تکلم آنها می‌باشد ادبیات گذشته شان را هرگز فراموش نخواهندکرد و امثال وحکم فارسی در زبان آن‌ها جاری خواهد بود. ضرب المثل‌هایی چون :«بی پیر مرو تو در خرابات، هرچند سکندر جهانی»،«شاهنامه آخرش خوش است»،«نوشداروی بعداز مرگ سهراب»از جملهٔ این مثل هاست که در بین مردم افغانستان متداول است. اصطلاحاتی چون "کمان رستم" به معنای "رنگین کمان" بیانگر الفت مردم این سرزمین با جهان پهلوان اسطوره ای شاهنامه و مردم هم ریشهٔ خودشان، ایرانیان، می‌باشد (۱۰۱).

تاثیر زبان فارسی در عربی

در مقدمهٔ چاپ اول بوستان تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی آمده است که زبان فارسی از رسایی و استواری برخوردار است که توانست با وجود رواج زبان تازی در طول دویست سال، استوار بماند. ده‌ها کشور در شمال افریقا مانند مصر و مغرب و الجزایر و تونس و لیبی و دیگران به خاطر نداشتن زبان مشترک و فرهنگ منسجم قوی تاب نیاورده و تسلیم گویش عربی شدند. ولی علیرغم حکومت جابرانهٔ عرب زبان‌ها بر ایران، زبان فارسی استقلال ما را نجات داد.

نه تنها زبان فارسی در کنار زبان عربی پایدار ماند بلکه آن زبان را تحت تاثیر قرار داد. سجادیه می‌نویسد: "زبان عربی پر از واژه‌های پارسی و ایرانی است و به همین دلیل ادبیات فارسی را در دورهٔ دکترای عربی تدریس می‌کنند. (۱۰۹).[۱]

ابوالاسود دئلی علت وضع نحو را برای عربی چنین ذکر می‌کند که اعراب ساکن بصره در نتیجهٔ معاشرت با ایرانیان دچار لحن در کلام شدند به طوری که این لحن را در سخنان دختر خود هم مشاهده کرده است. (الایضاح فی علل نحو، قاهره، ۱۹۷۸،ص. ۸۹).

پس از وضع علم نحو هم نفوذ زبان فارسی در عربی دوام داشت نه تنها در بصره بلکه در مدینه هم به جای بطّیخ (خربز= خربزه) و به جای سمیط (روذق = روده) می گفتند و اهل کوفه به جای مربّعه (جهارسوک = چهارسو) و به جای سوق (وازار = بازار) به کار می‌بردند. (رک: البیان و التبیین از جاحظ، ج.۱، صص. ۲۰ و ۴۹ – به نقل از محقق: ۸۶).

به خلاف نظر بعضی افراد کم اطلاع که زبان فارسی را برای ادای مفاهیم علمی نا رسا می‌دانند، "زبان فارسی کاملا از قابلیت بیان و تعبیر مفاهیم علمی برخوردار است. و به خوبی گویای مفاهیم علمی، ادبی، اخلاقی و فلسفی می‌باشد". (دکتر سید جعفر شهیدی، ۱۳۵۴).

۱- ناگفته نماند که به قول دکتر شریعتی زبان ما "پارسی" است، ولی چون عرب ها "پ" ندارند ما ناچار زبان خود را "فارسی" می نامیم!

دانشمندان اسلامی تصریح کرده اند که رسائل و خطب و الفاظ و معانی فارسی نموداری از بیان و بلاغت است. گفته می‌شود علم صرف و نحو عربی را نیز ایرانیان تنظیم کرده اند.

بسیاری از شاعران عرب مانند اعشی که در رفت و آمد با ایران بودند الفاظ و تعبیرات فارسی نظیر نام گلها را در اشعار خود بسیار به کار برده اند.

دکتر خالصی می‌نویسد: تلاقی تمدن ایران و دین اسلام آبشخوری زلال و سیال و ساری شد تا تاریخ بشریت را سیراب کند. به هر کجای پای نهاد آبادانی به ارمغان آورد. هرچند اندکی بعد اعراب سیادت تازیان را مطرح ساختند و نژاد خویش را برتر شمردند و آتش عصبیت جاهلی را دوباره افروختند. توسن کین لگام کردند و این قوم بخرد را (ایرانیان را) موالی خواندند و شانه‌هایشان را نشان بردگی زدند.

لو کان حیا له الحجاج ما سلمت   صحیحه یده من وسم حجاج[1]

ترجمه: (اگر حجاج زنده بود، دست موالی از نشان و داغش سالم نمی‌ماند.)

نامشان را با لقب خواندند و چون تازیان با کنیه خطابشان نمی‌کردند، با آنها در یک صف نمی‌ایستادند و بر سر خوان‌شان نمی‌نشاندند و بر کارهای پست‌شان می‌گماردند. (خالصی: ۱۱۵).

کار بدان‌جا کشید که پارسیان نیز تازیان را دشمن شمردند و بر قتل‌شان پای فشردند. فشار و تحقیر ایرانیان تا بدانجا رسید که شاعری در این زمینه گفته:

فمن یکن سائلا من اصل دینهم   فان دینهم: ان تقتل العرب[2]

(اگر از آیین‌شان پرسی، آیین آنها مرگ تازیان است.) (همان).

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج. ۴، ص. ۱۳۳.

۲- عقدالفرید، ج. ۲، ص. ۳۵۳.

در مقابل عجم و موالی، عرب‌ها را تازی خواندند. به عبارتی، تازی مخفف تاجیک به معنی شهروند پست و درجهٔ دو می‌باشد. کار تا بدان جا کشید که ایرانیان در برابر آن‌ها شمشیر بر کشیدند و خود را و کشور خود را آزاد ساختند. این کین‌ورزی‌ها و نایره‌ها هرچند تاریخ را آلوده است، اما این یک روی سکه است. روی دیگر سکه، تأثیر و تأثر متقابل فرهنگ ایرانی اسلامی است و بهره‌برداری اندیشمندان تازی و پارسی از آثار، افکار و اندیشه‌های یکدیگر است. زبان عربی واژه‌های بسیاری را از فارسی وام گرفته و ادبیات فارسی، به خصوص با ترجمه‌های فراوانی که بعد از اسلام به عربی انجام شد در همه جا ریشه دواند، در عوض زبان و ادبیات ایران بعد از اسلام نیز تحت تاثیر قرآن و حدیث و شعر و سایر مسایل مذهبی و ادبی تاثیر فراوانی از عربی فراگرفت به گونه ای که در ادبیات هر دو زبان مواردی پیدا می‌شود که جز با ریشه یابی مفهوم نمی‌باشد.

آرتور کریستنسن در مقاله ای که به زبان فارسی نوشته معتقد است که در اوایل قرون اسلام کتب تاریخی قدیمه به جد و جهد مسلمانان عالمی که زبان پهلوی می‌دانستند به زبان عربی ترجمه شده است، مانند کارنامهٔ اردشیر پاپکان و خداینامک‌ها و ده‌ها اثر دیگر که به این ترتیب از نابودی حفظ شدند. (شعر و موسیقی در ایران، ۳۵)

اگر چه بسیاری از این ترجمه‌ها بعدها گم شدند ولی مشخصات آن‌ها در سایر منابع ذکر شده و تاثیرشان بدون شک در همه جا پراکنده شد. برای نمونه می‌توان به منابع فراوانی اشاره کرد که جمع آوری شد و شاهنامه را پدید آورد و یا سایر آثار باقی مانده از آن عهد.

دکتر خالصی همچنین می‌نویسد: از این میان، خواجه‌ی پارسیان، حافظ بهرهٔ فراوان برده است و بسیار برخه بخشیده است. و در برابر بسیاری از ادیبان و شاعران عرب از خوان گسترده و پر بار فارسی بهره گرفتند.

فراوان شماری از ادیبان تازی از منهل اندیشه‌های خواجه حافظ بهره برده‌اند. و همچنین

خواجه نیز از خوان گستردهٔ ادب تازی (قرآن، حدیث و شعر و غیره) سود گرفته است (همان: ۱۷-۱۱۶).

زبان فارسی در پاکستان و شبه قاره

در قرن چهاردهم میلادی (حدود قرن هشتم هجری) به همراه گسترش اسلام در بلتستان، از مناطق شمالی پاکستان، آشنایی بازبان عربی و فارسی آغاز شد و چون مبلغین مسلمان اکثراً ایرانی بودند ، درس و تدریس و ارشاد به فارسی صورت می گرفت. رفته رفته همچون دیگر مناطق شبه قاره فارسی زبان درباری و آموزشی و تجاری گردید. چنانکه راجاها (حکمرانان و اربابان) آن خطّه فرمان ها، وثیقه نامه ها، مبایعه نامه‌ها و هبه نامه‌ها را به فارسی می نگاشتند. کار و کاسبی و داد و ستد نیز به فارسی انجام می شد. (رییس السادات).

شباهت اردو به زبان فارسی در شبه قارهٔ هند و پاکستان زبانزد عام و خاص است. وجود شعرای بزرگی چون امیرخسرو، اقبال، بیدل، ابوالفرج رونی، ادیب پیشاوری و... که به فارسی شعر سروده‌اند بر این باور همگانی مهر تایید زده است. به ویژه در ایالت خیبر پختونخواه (سرحدشمال غربی) تنوع زبانی در زبان‌های پشتو، هندکو، سرائیکی، کهوار، کوهستانی وجود دارد که همه با زبان فارسی الفت دیرینه دارند و شعرا و ادبای فارسی گوی بسیاری به این زبان‌ها سخن می گویند.

حضور ایرانیان در سند و در دربار فرمانروایان این منطقه ، نام ایالت پنجاب (از دو کلمهٔ فارسی پنج وآب به مناسبت وجود پنج رود جاری در این ایالت) و بلوچستان (ترکیبی از نام بلوچ و پسوند فارسی -ستان) بیانگر این واقعیت است که زبان فارسی در پاکستان گستره ای فراتر از زبان اردو دارد.

تاریخ حضور زبان فارسی به پیش از فتح هند توسط سلطان محمود غزنوی باز می گردد

و در زمان وی و حکومت ترکان پس از او، این حضور تثبیت می گردد و در نتیجهٔ امتزاج فارسی با زبان های بومی شبه قاره، به ویژه زبان هندی زبان اردو پدید می آید. (۹۳).

علبرغم تلاش انگلیسی‌ها برای جانشین کردن زبان انگلیسی به جای فارسی، پیوند این زبان با زبان‌های محلی به حدی بود که واژهای فارسی اکثرا در جای خود استوار باقی ماندند. ظاهرا مردم هم چندان علاقه ای به حذف زبان فارسی نشان نمی‌دادند.

ارباب یوسف رضا چشتی از قول محققان می گوید: پدر جواهر لعل نهرو برای کارت ازدواج او (۱۹۱۵م) از دو زبان انگلیسی و فارسی استفاده کرد.

ظاهرا، تاثیر زبان فارسی بر اردو همراه با گسترش دامنهٔ ادبیات در این زبان بوده ولی این اثر گذاری به دایرهٔ گسترده تری شامل اسامی، افعال، حروف، زبان محاوه ای، تشبیهات، استعاره ها، ترکیب‌ها و ضرب المثل‌ها نیز کشانده می شود.

برای مثال: شادی، افسردگی، غم، خوشی، دروغ، دل، و نام پرندگان مثل بلبل، مرغ، طاووس، کبوتر، مینا،... و همچنین نام جانوران مثل شیر، خر، خرگوش، ... و نام درختان مثل شمشاد، سرو، توت، چنار،...، نام گل‌ها مثل لاله، نرگس، شب بو، نسترن، نیلوفر، صدبرگ ، سوسن، سنبل،...، اطلاحات مذهبی مثل نماز، روزه، پیغمبر، خدا، چارانداm ،پرستش، جای نماز،... .

افعال مفرد مثل آزمانا (ازآزمودن)، فرمانا (از فرمودن)، بخشانا (از بخشیدن)، لرزانا (از لرزیدن)، تراشانا (از تراشیدن)، خریدنا (از خریدن)،...

افعال مرکب مثل خوش هونا، فریاد کرنا، غم دینا، غم زده هونا، شاباش دینا، گفتگو کرنا، دل جدانا، شادی کرنا، خاموش هونا،... (همان).

بسیاری از واژه‌های فارسی در زبان اردو با تغییر معنا به کار می‌رود به گونه ای که به نظر می‌رسد این واژه‌ها در زبان فارسی تغییر مفهوم داده و در زبان اردو اصالت خود را حفظ کرده اند مانند: آرام گاه به معنی استراحت گاه، پریشان یعنی نگران و تلاش کرنا یعنی

جست وجو کردن.

حروف مانند: چونکه، از، تا، مگر.

در استفاده از ضرب‌المثل‌ها گاهی خود ضرب المثل استفاده می شود مثلاً: کند همجنس باهمجنس پرواز، یا حساب دوستان دردل، هم خرما هم ثواب، عذر گناه بدتر از گناه. گاهی هم ضرب المثل عیناً به اردو ترجمه شده است.

گفته می‌شود زمانی بیش از هشتاد تا نود در صد کلمات زبان اردو فارسی و عربی بوده و امروزه، تا حد زیادی به خاطر تاثیر زبان انگلیسی و زبان‌های محلی این نسبت بین شصت در صد تا بیست و پنج در صد (در کتاب فرهنگ لغت اردوی فیروزاللغات) تخمین زده می‌شود. (همان).

دکتر نعمت الحق، رئیس اسبق بخش اردوی دانشگاه پیشاور، در مقاله "اردو لسانیات پس منظر و پیش منظر" می نویسد: قرن نوزدهم تا به آخر زبان های رسمی مسلمانان، فرهنگ و تاریخ آن‌ها از زبان و ادبیات سانسکریت فاصله گرفت و با فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان وادب عربی پیوند خورد و استوار گردید . زبان اردواز مروارید های زبان فارسی رشته هایی ساخت و به لباس خویش دوخت تا فصاحت و بلاغت بیابد. تا آنجا که در بازارهای عمومی و برسردر دکان‌ها یا بر پشت جلد کتاب‌ها تا همین دو دهه قبل از ترکیب های فارسی و اضافه و عطف آن‌ها بهره برد. مثلاً اصلاح گیسو، چای فروش یا ظروف ساز یا نام کتاب‌ها همچون مهر نیم روز، آتش و گل، جلال وجمال، جان جانان، شعله و شبنم و نام های بیشمار دیگر. باید گفت که مشترکات فارسی و اردو بسیار زیاد است.

زبان فارسی نه تنها بر پشتو و اردو بلکه بر دیگر زبان های پاکستان تاثیر مستقیم بر جای نهاده است. نخستین زبانی که از فارسی بسیار متاثر گردید، زبان پنجابی است. پیرامون ورود فارسی به هند و پاکستان باید بدانیم که فارسی که واردشد از مراکز فارسی ایران یعنی

خراسان و فارس نیامد بلکه این فارسی از ماوراءالنهر و از طریق افغانستان به شبه قاره راه یافت که در برابر فارسی ایرانی به آن فارسی تورانی گفته می شود. این گونه فارسی هم از نظر تلفظ و هم از نظرلغات با فارسی ایرانی تفاوت دارد. تاثیر فارسی ایرانی از دورهٔ مغولان هند آغاز شد. پیش ازآن غلبه بر فارسی تورانی بوده است[۱].

در پاکستان مانند هندوستان زبان‌های گوناگونی رواج دارد که همه متاثر از زبان فارسی هستند. در زیر به چند مورد آن اشاره می‌شود.

فارسی و پشتو - پشتو حدود بیست و پنج میلیون (آماری که پشتونها مدعی آنند) جمعیتی است که در ایالت خیبر پختونخواه (سرحد) و بلوچستان پاکستان، افغانستان و مناطق قبایلی در مرزهای بین این دو کشور ساکن هستند. زبان پشتو شاخه ای از زبان فارسی باستان است که به دلیل مهجور افتادن از مادر خویش و رشد و نمو در مناطق سخت جغرافیایی در نگاه اول با فارسی بیگانه به نظر می آید. ارتباط زبان فارسی و پشتو و زبان کردی و پشتو زمینهٔ خوبی برای پژوهش می‌باشد. (همان).

بر اساس نوشتهٔ سلیم راز[۲] قدیمی ترین نوشته هایی که در شناخت زبان‌ها وتمدن‌ها برجای مانده در کتاب های مقدس هندوها یعنی "وداها" آمده است. از این وداها مستندترین آنها که به ادب و تمدن و مذهب پرداخته است" ریگ ودا" است که محققین زمان تحریر آن را هزاروپانصد سال قبل از میلاد مسیح می دانند. قدیمی ترین تمدن هایی که در "ریگ ودا"ها ازآن‌ها نام برده شده تمدن های ایرانی، هندی و افغانی هستند.

حضور زبان فارسی درپشتو به گونه ای غیر از زبان اردوست. میان اردو زبانان شعرایی هستند که دیوان شعر فارسی دارند. در پشتو زبانان به چنین مواردی برخورد نمی کنیم. ولی

۱- دکتر نعمت الحق،رئیس بخش اردوی دانشگاه پیشاور

۲- نویسنده وپژوهشگر و روزنامه نگارپشتو زبان پیشاور، پاکستان. ۱

خود زبان پشتو مالامال از واژه‌های فارسی است. برای مثال، شعر زیر که از خوشحال خان به زبان پشتو است ارتباط میان این زبان با زبان فارسی را نشان می دهد. ملاحظه می شود که در همین یک بیت شعر، حدود هشت کلمهٔ آن فارسی است:

مَ خوشحال چه په پشتو شعر بیان کر — د پشتو به به اوس په آب و تاب شی

(من خوشحال که به پشتو شعر سرودم — از آن زبان پشتو آب و تاب خواهد یافت.)

جز کلمات و عبارات فارسی که یا عیناً و یا به شکل مسخ شده آن‌ها (مانند ناویانه، نام دختران، که تغییر شکل یافتهٔ نایافته به معنی بیتا است) در زبان پشتو استفاده می شود، ضرب المثل های فارسی هم در زبان پشتو بسیار کاربرد دارند. ضرب المثل‌ها هم یا عیناً استفاده می شوند مثل: آفتاب آمد دلیل آفتاب، آن دفترها را گاو برد،... یا عیناً ترجمه می شوند. مثل: آب برآتش زدن ،آدم گرسنه ایمان ندارد، ارزان به علت، گران به حکمت، ... ویا مفهوم ضرب المثل فارسی به پشتو می آید. مثل: آفتاب را به گلی نتوان اندود، آواز سگان کم نکند رزق گدا را، پا از گلیم خویش بیرون نهادن و...[1].

فارسی و پنجابی - ایالت پنجاب پر جمعیت ترین ایالت پاکستان است. تاثیر فارسی بر زبان پنجابی همانند اردوست. بدین معنی که کلمات و عبارات فارسی بدون تغییر ظاهری عیناً در محاورات روزمرهٔ مردم ، در نوشته‌ها و در اشعار به کار برده می شود.

پروفسورصوفی غلام مصطفی تبسم می گوید: فارسی زبان فاتحان این سرزمین بوده که حامل صدها سال روایات باستانی بوده اند. زبان تازه واردان علاوه براینکه زبان اداری و حکومتی شد، زبان علمی و ادبی هم گردید. کتاب‌ها به زبانشان نوشته شد. مثل هم اکنون هزاران لغت انگلیسی وارد اردو شده است.

وضع فارسی و پنجابی مانند وضع فارسی و عربی است. همان طور که الآن جدا کردن

۱- پروفسور جمیل یوسف، پاکستان.

کلمات عربی از زبان فارسی سهل نیست و تمیز دادن این که کلمه ای فارسی است یا عربی مشکل است ، نسبتِ زبان پنجابی و فارسی هم چنین می باشد. او می افزاید: اگرچه در مناطق مختلف پنجاب به لهجه‌ها و حتی کلمات متفاوت پنجابی سخن می گویند ولی کاربرد لغات فارسی و مفهومی که از آن‌ها درک می کنند در همه جا یکسان است.

آقای تبسم به شعری بلند با نام " هیر" به شاعری به نام وارث شاه اشاره می کند و می گوید شاهکاری ادبی و از نظر زبان پنجابی دارای اعتبار استناد است وهر شاعر متبحّر آن را میزان مقایسهٔ شعرخویش قرار می دهد. او با آوردن چهار بیت از شعر مذکوربیست و پنج کلمهٔ آن را که فارسی است نشان می دهد.

فارسی و زبان کهوار - منطقهٔ چترال در شمال از مناطق مرکزی پاکستان بسیار دور افتاده و کوه های سر به فلک کشیده از چهار سو آنرا محاصره کرده اند. مردم جای جای این منطقه به چهارده گویش مختلف از جمله کهوار و فارسی سخن می گویند. هر زبان تشخص جداگانه خویش را دارد وتنها زبانی که بر دیگر زبان‌ها بیشترین تاثیر را گذاشته و درآن حضور دارد زبان فارسی است زیرا در دو طرف منطقه چترال فارسی زبانان زندگی می کنند. از زمانی که نوشتن در اینجا رایج شده است به زبان فارسی نوشته شده. این نوشته‌ها شامل اسناد زمین، نکاح و وصیت نامه و غیره می شود. به همین خاطر اگر مطلبی را هم به زبان محلی می نویسند از حروف و رسم‌الخط فارسی استفاده می کنند. درپژوهشی که آقای پروفسور پادشاه منیر بخاری استاد بخش اردوی دانشگاه پیشاور انجام داده است می گوید: نیت نماز به فارسی است. پیش از این زبان اداری و نامه نگاری فارسی بوده است و به همین خاطر زبان های بومی اینجا از نظر قواعد دستوری ، لغات، و ترکیب زبانی متاثر از زبان فارسی هستند. قوانین مربوط به حروف عله ، حرکات سه گانه زبر، زیر و پیش، تنوین، مدّوشدّ و غیره همه برگرفته از فارسی است. تذکر این نکته لازم است که در عین حال به طور طبیعی به کلمات فارسی برخورد می کنیم که تغییراتی در تلفظ آن‌ها داده شده

است. مثلاً پیراهن را پیرن، گندم را گوم ، زانو را زان، آواز را اهواز تلفظ می کنند. در کلمه سازی لغات غیر فارسی پسوندها، پیشوندها و ترکیبات برگرفته از زبان فارسی است. همچون دیگر زبان های پیش گفته، در زبان کهوار هم ضرب المثل‌ها و محاورات یا مستقیماً استفاده می شوند یا لغت به لغت ترجمه شده اند یا مفهوم آن‌ها ترجمه شده است. مثل زبان اردو ،در منطقه چترال شاعران ونویسندگانی هستند که نظم و نثرفارسی از آن‌ها منتشر شده است. محمدشکور غریب، مولانا محمدسیر، شهزاده تجمل شاه محوی، معظم خان اعظم، میرزا غفران غفران، محمد ناصرالملک ناصر حبیب‌الله فدا و شهزاده عزیزالرحمان بیغش از جمله شاعران صاحب دیوان هستند.

از میان ایشان مولانا محمدسیر علاوه بردیوان فارسی دارای یک شاهنامه هم هست. قاضی اقرارالدین، غلام مرتضی و تعداد زیاد دیگری هستند که از نثرنگاران فارسی به شمار می روند.

فارسی و سرائیکی - یکی از نظریه‌ها درباره زبان سرائیکی این است که خود این کلمه ترکیبی است فارسی از کلمهٔ سرا و پسوند ئیگی و علت نام گذاری آن بوده است که تجار و صوفیان کرام ایرانی ابتدا در سرایی گرد می آمده اند و مشتریان، بازرگانان وپیروان، صوفیان را ملاقات می‌کردند. از ترکیب فارسی و زبان محلی سرائیکی را به وجود آورده اند. (دکتر طارق رحمان).

این زبان هم مخلوطی از فارسی و زبان بومی است. مرکزیت این ناحیه مولتان است که در نقطه ای تقریباً مرکزی و متصل به چهارایالت فعلی پاکستان واقع شده است. شهری تاریخی است که قدمت آن به پیش از هخامنشیان باز می گردد و ازجملهٔ ایالت های وابسته به دربار هخامنشی بوده است.

دکتر یحیی احمد می گوید: زبان سرائیکی قدیمی ترین زبان در میان زبان های پاکستانی است، بخش هایی ازهر ایالت و اکثریت جمعیت سند به این زبان سخن می گویند

و در کل ۴۷ درصد مناطق مسکونی پاکستان به این زبان گفتگو می کنند و ۱۸ درصد نیز کم وبیش این زبان را می دانند و به نسبت دیگر زبان ها، استعداد جذب لغات بیشتری دارد.

فارسی از دو راه وارد مناطق سرائیکی زبان شده است؛ یکی ازطریق مکران و دیگری از طریق سرزمین گومل (Gumal) سند. یک عامل بسیار عمدهٔ نزدیکی سرائیکی به فارسی صوفیان کرام بوده اند که در مولتان رحل اقامت گزیده و آن شهررا به شهر اولیا تبدیل کرده اند. ازجمله صوفیانی که در قرن های دهم و یازدهم میلادی به منطقه مولتان آمدند می توان از شاه شمس قرمطی، رکن الدین معروف به رکن عالم، بهاءالدین زکریا، سخی سرور، شاه حسین معین الدین حمیری " سچل سرمست" و لال[لعل] حسین نام برد.این صوفیان فارسی زبان بودند و البته با مردمان محلی به زبان محلی سخن می گفتند. اینان اغلب شعرای فارسی زبان بودند ازجمله آن‌ها می توان از سلطان یاهو و علی هجویری " داتا گنج‌بخش" نام برد.

از دیگر عوامل گسترش فارسی تجار و بازرگانان بوده اند. هم اکنون نیز اصطلاحات، لغات و ترکیب های بازاری در بازار مولتان فارسی است.

عامل مهم دیگر تاسیس کتابخانه‌ها بود که از ایران آمد. هم اکنون نیز در مدارس دینی کتاب‌ها به زبان فارسی است و برای یادگیری فارسی گلستان، بوستان، پندنامه سایر کتاب‌های فارسی رواج دارد. کتاب های حکمت مثل "طب الابدان" به فارسی خوانده می شود. نام داروهای قدیمی یا افلاطونی به فارسی است مثلاً: گاوزبان، قندق، سنگراج، مرده سنگ، صندل سفید، زرشک، حب قاقل، ثعلب، پنجه ابریشم، گوگل، مغزنیم، انجار، بوزیران، گل پسته، زعفران، گل انار و غیره.

این داروها هم از ایران آمده است و شاهدی تاریخی بر ارتباط سرائیکی و فارسی است. پس از قرن‌ها که فارسی زبان رسمی و دولتی مولتان بود، لردهاوزی در سال ۱۸۴۹ مولتان را فتح کرد و زبان فارسی را از رسمیت انداخت.

در زبان سرائیکی هم مانند زبان های پشتو و کهوار علاوه بر لغات ، عبارات و اصطلاحاتی که عیناً از فارسی گرفته شده و به کار برده می شوند، لغاتی هم هستند که در اصل فارسی بوده اند و به دلایل گوناگون تغییر شکل و تلفظ داده اند.

فارسی و سندی - سعیدنفیسی در مقدمهٔ دیوان کامل امیرخسرو دهلوی می‌نویسد رابطهٔ سند و ایران، رابطه ای در حدود نه هزارساله است. دکتر نواز علی شوق، استاد و رئیس بخش زبان سندی دانشگاه سند می گوید: زبان فارسی از زمان ارغون خان مغول تا اوایل دورهٔ حاکمیت انگلیس‌ها برای صدها سال زبان رسمی سند بوده است و این یک حقیقت تاریخی است که زبان قوم حاکم بی تردید برزبان قوم تحت سلطه اثرگذار است. بنابراین به یقین باید گفت که تاثیر زبان فارسی چنان ژرف بوده که تا کنون برقرار است. (رییس السادات).

در تاریخ کمتر نمونه ای چون ایران و پاکستان وجود دارد که تا به این حد فرهنگ یک کشور برفرهنگ دیگری تاثیر عمیق و پایه دار گذاشته باشد. آثار حضور ایران باستان در دوره سند یعنی پاکستان فعلی و ایران بعدازاسلام خود مقوله ای مفصل است. هنگامی که در نیمهٔ دوم قرن اول هجری محمدبن قاسم وارد سند شد لشکریان اورا اهالی فارس کنونی و بنادر خلیج ارس تشکیل می‌دادند وشاید این نخستین گام در ورود فارسی به شبه قاره بوده است. در دورهٔ فرمانروایی یعقوب لیث صفاری زبان رسمی سند زبان فارسی بوده و درکنار آن سندی هم رواج داشته است. در قرن پنجم هجری سند تحت سلطه غزنویان بوده که مولتان مرکز استقرارآن‌ها بوده است و خطبه‌های نمازجمعه به فارسی ایراد می‌شده است و در پنجاب و سند با تاسی از دربار غزنویان شعر ونثر فارسی رواج کامل یافت و سرودن اشعار حماسی و نگارش افسانه‌ها و داستان‌های عاشقانه و غیره به زبان سندی هم آغاز گردید که ازجمله آن هاسسئی پنؤن، قصهٔ سیف الملوک، مومل رانو و... از آثار مشهور به جا مانده اند.

در دورهٔ مغولان نظم فارسی شامل غزل، مثنوی، قصیده، قطعه، رباعی و نثر فارسی شامل تاریخ، ادب، تذکره نویسی، پندنامه‌ها ونصایح، ترجمهٔ قرآن مجید و ترجمه احادیث وروایات به زبان فارسی، حاشیهٔ فارسی برصحیح بخاری، فقه و سیرت رسول الله(ص) و صرف ونحو فارسی گسترش یافت.

در این دوره نظم ونثر فارسی تاثیری عمیق بر زبان محاوره ای وادبیات سندی بر جای گذاشت.

گنجینهٔ لغات، محاورات و ضرب المثل ها، قالب‌های شعری، افکار و اندیشه‌های عرفانی و روحانی فارسی از این دوره به بعد سرمایهٔ زبان سندی گردید.

در زبان سندی همچون دیگر زبان‌های موجود پاکستان یا لغات و عبارات فارسی عیناً وجود دارند و یا برای هماهنگی با تلفظ سندی تغییر شکل داده اند. مثلاً کشکول به کچکول، غنچه به گونچ، گنج به گند، بیچاره به ویچاره و... تبدیل شده است.

پیشوندها و پسوندهای فارسی هم با کلمات فارسی و هم در ترکیب با کلمات سندی یا سانسکریت کاربرد زیادی در گفتگوهای روزمره و نظم و نثر سندی پیدا کرده اند.

اندیشه‌ها وعرفان فارسی تاثیر عمیقی بر شعر وادب سندی داشته است. از جمله شعرای مشهوری که این اثرپذیری را در آثار خویش به نمایش گذاشته اند عبارتند از شاه عبدالکریم بلوی (م۱۰۳۷ه) شاه لطف الله قادری(م۱۰۹۰ه)، مهیون شاه عنایت رضوی (م۱۱۳۳ه)، خواجه محمدزمان لنواری شریف (م۱۱۸۸ه) و ازهمه مشهورتر شاه عبداللطیف بهتائی است. وی از مریدان مولانا بود و قرآن شریف ومثنوی مولانا را در سفر و حضر به همراه داشته. اثر او که سراسر متاثر از فکر و عرفان مولاناست، ابیات نامیده می‌شود و به زبان سندی سروده شده است.

دکترنواز علی شوق، استاد دانشگاه سند می گوید: در دوره حاکمیت انگلیس‌ها (۱۹۴۷-۱۸۴۳) زوال فارسی آغاز گردید. انگلیس‌ها به جای زبان فارسی که ششصدسال زبان

رسمی و دولتی بود، زبان انگلیسی را مسلط ساختند. با این وجود افرادی که نسبت به زبان فارسی عشق و علاقه داشتند آن را آبیاری نمودند. میرصابرعلی، فقیر قادربخش بیدل سندی، قاضی غلامعلی جعفری، پیرحزب الله شاه مسکین، سیدجان الله شاه، مخدوم ابراهیم خلیل، منشی رسول بخش رهی، میر علی نواز علوی آخرین پروانه‌های شمع شاعری زبان فارسی بودند. غزل سرایان سندی بیشترین تاثیر را از نظامی ، جامی، سعدی، مولوی، فردوسی و حافظ گرفته اند. اگرچه در تضمین شعری به همهٔ شعرای فارسی زبان رو آورده اند ولی بیشترین تضمین مربوط به حافظ علیه الرّحمه است.

فارسی و هیندکو - هیندکو از زبان‌های رایج بین مردم بومی پیشاور، منطقه وسیع هزاره جات (شامل ایبت آباد، مانسهره، هریپور، حسن ابدال) است . در زبان هندکو هم هزران لغت، عبارت و ضرب المثل فارسی رایج است. در این زبان هم مثل دیگر زبان‌های بومی پاکستان لغات فارسی یا طی گذشت قرن‌ها با تغییرات شدیدی همراه شده اند یا عیناً به کار برده می‌شوند.برای نمونه تعدادی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

در زیورآلات: وزن، آویزه، طلائی، نقری، نوشیروانی، تعویذ، زنجیری، گلوبند، تاج، امام ضامن و...

در مراسم ازدواج: نکاح، آیینه بندی، گل پاش، خوانچه سلامی

ظروف مانند پیاله، طباخ، غوری، کوزه، دیگ، دیگچه، دسته، سماوار، شمعدان، چراغدان، مجمر، جام، آفتابه، منقل، چای جوش، سرمه دانی، کارگاه، خورجین، سنگ پا، چلوصاف و...

ساختمان: دیوال [دیوار]، ریت [ریگ]، ریگمال، گل مال، گز، پیمانه، گلگاری، گلکار، دروازه، زنجیر، فرش، چینی، خانه، کرسی دار، پرده، میخ، باره دری[بالادری]، چمن ، سبزه، گلستان، باغ، باغچه، شاخ [شاخه]، درخت، جنگل، خاک، خاکدان، چوب و...

دیگر لغاتی که در محاورهٔ روزمرهٔ هندکو زبانان استفاده می‌شوند به هزاران می‌رسد

مانند: زمین ، آسمان، هوا، توفان، ستاره، روز، ماه، مهر، گفتگو، ملاقات، آرام، آزاد، شب برات، شب بیداری، آشنا، شناس، آب وتاب، گوشت، سبزی، برادر، خاله ، چشم، ابرو، شعله، بلند، بلندی، هفت روزه، ماهانه، ماهنامه، گوشه، گوشه نشین، کفن، گور، گورکند [گورکن]، دربدر، خاک بسر، بیزار، وفادار، وفاداری، بی وفایی، بیخود، بیخودی، سینه زنی، زنجیرزن، شرم، گرم، سرد، شیروان، شیروانی و...

برخی ترکیب ها: سرخور، درد بی دوا، درد دندان کندن به، شنیده کی بود مانند دیده، جمال همنشین برمن اثرکرد، جوانا مرگ(جوان مرگ)، آمدن به ارادت رفتن به اجازت، نان جوین، سنگ و خشت، سگ اصحاب کهف، گربه کشتن روز اول به، زبانزد عالم ، پیرزاده،...

مانند دیگر مناطق، منطقهٔ هندکو زبان شعرایی دارد که به فارسی هم شعر سروده اند. ازجمله: استاد احمد علی سائین، محمودالحسن کوکب، ملک ناصرعلی خان، آقا سید جگر کاظمی، آقاسیدرعنا شاه کاظمی،آخونزاده قمرعلی سرحدی، میرزارضا حسین همدانی (همه مرحوم)، نازسیتیّ و آخونزاده مختارعلی نیّر.

جناب مختار علی نیّر از محققین و شعرای هندکو ملقب به بابای هندکو می‌نویسد: هرجا می‌رویم قدم به قدم نام‌ها و لغات و اصطلاحات فارسی پیش از ما حرکت می کنند و همین مارا مجبور کرده است که بالا دستی فارسی را بپذیریم. ازجمله نام هایی که در جوار ما هستند و روزانه به کار می‌بریم و بر گرد آن‌ها می گردیم مثلاً: محله، کوچه، چاه، شاهراه، کوچهٔ بسته، محلّه دار، رسالدار، مقامی در ارتش صفویه یا افشاریه بوده است مثل سرتیپ، بازار نالبندی (نعلبندی)، دروازه، محله مروی ها، محله خداداد (ساکنان این دو محله فارسی گو هستند)، بالخانه، سرآسیه (سرآسیاب)، قبرستان، گنبد، منارخانه، امام بارگاه، قصاب خانه، دریچه ، دستار،...

گفته می‌شود اگر فردوسی نبود شاید زبان فارسی دوام نمی‌یافت و اگر این زبان

درگستره ای فراتر از جغرافیای ایران کنونی گسترش یافته است، تاثیر گسترش شاهنامه و جذابیت آن است که از آن زمان تا امروز شعرا و اندیشمندان و مردم عادی را با زبان فارسی مانوس کرده است. همین امر وسیلهٔ استحکام حلقه های وحدت مسلمانان در حوزه های جغرافیایی گسترده ای شده است و شاعران پس از فردوسی که خود وام دار زبان اویند در شعر شبه قاره و پاکستان تاثیر جدی داشته اند.

آنچه همهٔ اساتید حوزه‌های اردو، پنجابی، سندی وهیندکو ذکر کرده اند این است که علاوه بر حکومت مستقیم فارسی زبانان و حضور صوفیان ورهبران دینی و روحانی، عامل دیگری که موجب ماندگاری زبان فارسی طی قرون متمادی شده است مراسم مختلف عزاداری در ماه محرم و روضه و نوحه خوانی، سینه زنی ها، نذری دادن‌های تاسوعا، عاشورا و اربعین و دسته‌های سینه زنی را می‌توان ذکر کرد که تنها مختص شیعیان نیست و اهل سنت هم در این مراسم شرکت می‌کرده اند یا خودشان مستقلاً مراسم داشته اند و هنوز در بعضی مناطق این مراسم پابرجاست.

فارسی زبانان تبعهٔ پاکستان در این کشور مانند شیرازی‌ها و یزدی‌ها در کراچی، هزاره‌ها در کویته و بازماندگان ارتش نادری و احتمالا صفوی و رهبران و روحانیون شیعه در پیشاور و اقوام فارس(دری) افغانستان در مناطق قبایلی هم مرز با پاکستان، به خصوص شیعیان در منطقهٔ پاچنار از جمله گروه هایی هستند که درون خانه‌های خویش فارسی سخن می‌گویند و در ماه‌های محرم وصفر و مجالس هفتگی نوحه و روضه خوانی به زبان فارسی دارند. در اغلب کتاب‌های نوحه خوانی به زبان اردو، نوحه‌ها به زبان فارسی نوشته می‌شوند.

از جمله عوامل دیگر مهم ماندگاری زبان و ادب فارسی وجود مدارس دینی شیعه و سنی است که در آن‌ها صرف و نحو ابتدایی و مجموعه ای به نام پنج گنج (ویژهٔ حوزه‌های دینی اهل سنت) به فارسی تدریس می‌شود. آمار جدیدی از این مدارس دینی در دست نیست ولی آماری که آقای دکتر طارق رحمان در کتاب خویش «زبان ،آموزش و فرهنگ»

ذکر می کند حدود چهار هزار باب تا سال ۱۹۸۸ است که قطعا در هر دو حوزه و مخصوصاً شیعه افزایش بسیار یافته است. بر این عامل می‌توان بخش‌های فارسی دانشگاه‌های مختلف پاکستان و کلاس‌های آموزش زبان فارسی سفارت جمهوری اسلامی را افزود که در هر دو مورد از رونق چندانی برخوردارنیستند. (رییس السادات: ۹۵-۹۳).

مروری بر ریشه‌های مشترک و واژه های فارسی در انگلیسی و بعضی دیگر از زبان ها

زبان‌ها در طول زمان در اثر مراودات تجاری، فرهنگی، سیاسی و غیره به تدریج بر یکدیگر تاثیر و تاثر داشته اند. و علاوه بر ریشه‌های مشترک در بسیاری از موارد تسلط کشوری بر کشور دیگر زبان‌ها را به شدت تحت تاثیر متقابل قرار داده است. بنا بر این تعصب‌های نژادپرستانه و یا ملی گرائی افراطی و کاذب و ادعاهای برتری یک زبان بر زبان دیگر درست نمی‌باشد.

بررسی‌ها نشان داده است که همهٔ زبان‌های دنیا برای مقاصد خودکامل هستند و هیچ زبانی را نمی‌توان بر زبان دیگر برتری داد حتا زبان‌های قبایل کوچک نیز به اندازهٔ بزرگ ترین کشورها برای ادای اهداف زبان خودشان کامل هستند.

زبان فارسی را می‌توان گفت به علت قدمت چند هزارساله و تسلط امپراتوری‌های این کشور بر گسترهٔ جهان قدیم و همچنین غنای واژگانی و ادبی، از تاثیرگذار ترین زبان‌های دنیا بر سایر زبان‌ها بوده است.

در اینجا بدون هیچ تعصب تاثیر زبان فارسی را بر سایر زبان‌ها از روی شواهد و دلایل و واژه‌های موجود بررسی می کنیم و به مشابهت‌های ریشه ای نیز اشاره ای کوتاه خواهیم داشت. (مشابهت‌های دستوری و سایر مسایل می‌تواند در جای دیگری بررسی شود).

میان بسی از واژه‌های زبان‌های اروپائی با واژه‌های هندی و ایرانی شباهت وجود دارد. با

توجه به این شباهت‌ها به خوبی درمی‌یابیم که این اقوام روزگاری خاستگاه واحد داشته و سپس پراکنده شده‌اند، نمونه‌ای از این یادگاری‌های نخستین به شرح زیر می‌باشند:

Mother انگلیسی Mathair زبان ولش (زبان کشور ویلز در غرب انگلستان)، مادرِ فارسی، ماتایر سانسکریت و هندی، Mer فرانسه، Mutter آلمانی، مات روسی، مار ارمنی، مار لُری و کردی، گیلکی و خراسانی، Mata ایتالیائی اسپانیولی و پرتقالی Mata اوستائی، ماس بلوچی.

Father انگلیسی، پدر فارسی، Padre اسپانیولی ایتالیائی، Pere فرانسه و گیلکی و پی یَر در گویش خراسانی، Pitha اوستائی، Vater (فاتر) آلمانی (حرف V در آلمانی فاو تلفظ شده برابر حرف F انگلیسی است).

واژه‌های بالا را نمی‌توان گفت از کدام زبان به کدام یک راه یافته‌اند لذا آن‌ها را هم‌ریشه و هم‌پایه می‌نامیم.

ترکیبات واژهٔ پارسی Perse در زبان انگلیسی

از واژهٔ پارسی ده‌ها کلمه و اشتقاق در زبان انگلیسی به وجود آمده که به بعضی از آنها توجه می کنیم:

Persia ایران، نام قبلی ایران، Persian ایرانی، **زبان فارسی** و محصول ایران. توجه داشته باشید در زبان انگلیسی به زبان فارسی Persian گفته می‌شود مانند ترکیب‌های زیر. اخیرا بعضی کلمهٔ Farsi را که در انگلیسی نا مانوس است به کار می‌برند که گفته می‌شود برای کمرنگ کردن ترکیب‌های زیر است که قرن‌ها در زبان انگلیسی وجود داشته (مانند Persian Gulf) و در ادبیات آن زبان نیز شناخته شده است. Persian carpet (Persian rug) قالی ایرانی، Persian berries نوعی میوه که از نظر علمی به Rhamnus infectorius معروف است Persian drill.

Persian carth رنگ قرمز هندی- Persian fire = سیاه زخم و نیز داروی ضد حشره که از گلهای Pyrethrum Roseum به دست می‌آید و با این ترتیب به نظر می‌رسد که محصول ایران بوده است.

Persian lamb پوست قره کل (پوست برهٔ ایرانی).

Persimmon خرمالو، درخت خرمالو.

Persian Lily گلِ Frillitaria Persica نوعی سوسن، Persian Merrecle نوعی پشم بز که از مراکش به دست می‌آید ولی به علت شباهت به پشم‌های خوب ایرانی به این نام خوانده می‌شود. Persian Character خط فارسی که طبق نگاشتهٔ انجیل، غیر از خط فارسی به نوشتار زبان‌های متعدد دیگر نیز اشاره می کند.

Persian Judaeic خط و زبان فارسی یهودی، همین طور به زبان فارسیان گجراتی (زبان زرتشتیان هند) اشاره شده و انجیل به آن زبان هم ترجمه گردیده است.

Persic زبان فارسی. Persica هلو و persica Iaevis شلیل.

در لاتین و فرانسه و ایتالیایی لغات مشابه به کار می‌رود

Persienne پرده پنجره. (اکسفورد ۱۹۷۸ تأئید می کند که لغت ایرانی است).

(Persiflage)، و همچنین Persian blinds کرکره و نورگیرهای چوبی کرکره مانند که اتاق را کاملاً تاریک می کند – حصیر.

Persea درخت مقدس در مصر و ایران که نوعی از آن در آمریکا و آنتیل غربی هم وجود دارد.

(سجادیه: ۱۳۴).

Persipicel شیشه مینایی- تلسکوپ- میکروسکوپ.

احتمال دارد نخست شیشه در ایران به کار می‌رفته و یا اگر هم در جای دیگری سابقه داشته رومیان از طریق ایران با آن آشنا شده‌اند و یا از نوشته‌های دانشمندان ایرانی چنین

واژه‌ای را به کار برده‌اند.

Perspicuous آشکار - شفاف (از همان ریشه)

Persian fever ترجمهٔ تب پارسی (ابن سینا) در کتاب قانون

Persism اصطلاح فارسی و دین قدیم ایرانی مخصوصا مغ ها.

Parse تجزیه، ترکیب و تقطیع کردن جمله - شرح و بررسی کلمه به طور دستوری

Parser - شارح و بررسی کننده کتاب (با توجه به علم ایرانیان قدیم) - تجزیه گر در کامپیوتر

Parsee و parsi پارسیان زرتشتی و پهلوی.

Persian Gulf خلیج فارس Parsumash و Parsua نام شهر و ایالتی در عیلام باستان این دو نام به خوبی از ریشهٔ مشترک عیلامیان و دیگر مردم ایران پرده برمی‌دارند.

Medes ماد و مادی. یونانیان قدیم جنگ‌های ایران و یونان را مادی می‌خواندند در تورات موجود به داریوش مادی اشاره شده است.

بسیاری از واژه‌های پایه و همانند و کلمات دیگر در دوره‌های بعدی تاریخ از زبان مردم ایران وارد زبان انگلیسی شده است بعضی از این واژه‌ها از زبان‌های اوستائی و پهلوی و فارسی باستان و بعضی واژه‌ها از زبانهای سومری و ایلامی و غیره و بعضی واژه‌ها از زبان‌ها و گویش‌های دیگر سرزمین ایران مثل آذری، کردی، بلوچی به زبان انگلیسی و زبان‌های دیگر مردم انگلستان (ولش، اسکاتلندی، ایرلندی و غیره) راه یافته‌اند.

و همچنین دیگر زبان‌های اروپائی از جمله زبان‌های یونانی، لاتین، فرانسه و آلمانی که در انگلیسی تاثیر بسیار نهاده‌اند، نیز در طول تاریخ از این تأثیر مصون نبوده‌اند. در زبان‌های افریقایی نیز همین مورد را می‌توان مشاهده کرد.

بسیاری واژه‌ها بعد از قرون وسطی و رنسانس از طریق ترجمه‌های ادبی و تاریخی و رفت و آمد مبلغین مذهبی و میسیونرها جابه‌جا شده است. اگر چه واژه‌های هم ریشه در

زبان‌های فارسی و انگلیسی فراوان بوده ولی هر چه زمان به جلوتر می‌رود تفاوت‌ها در ساختار فارسی و انگلیسی بیشتر می‌شود، و واژه‌های جدیدی را پدید می‌آورد که دیگر شباهت ندارند اما شاید اگر تحقیق و غور عمیقی دربارهٔ آنها صورت گیرد باز هم بتوان ریشهٔ مشترک بعضی از آنها را یافت. بعضی از واژه‌های کهن و مشترک انگلیسی و فارسی در حقیقت واژهٔ پایه نیستند و از راه فلات ایران به انگلستان راه یافته‌اند، نمودار این واژه‌ها کلمات خدا و دیو هستند.

آریائیان پس از مهاجرت به خدایان متعددی معتقد بودند بعضی خدا را تحت عنوان دیو (daeva) پرستش می‌نمودند و گروه دیگری این نام را تخطئه کرده کلمه خدا یا اسامی دیگر به کار می‌بردند. در اوستا Daveyasna دیویسنا در برابر Mazda Yasna خداپرست به کار می‌رود. در زبان‌های هندی و سانسکریت دیوها موجودات مقدسی هستند. به عکس در فلات ایران دیو نمودار زشتی و شرارت بوده است (تو مر دیو را مردم بدشناس فردوسی) و جز در شمال ایران که مدتها مردم دیویسنا بوده‌اند در سایر مناطق از دیو به پلیدی یاد می‌شد. در زبان‌های لاتین اروپا از جمله فرانسه، ایتالیائی، پرتقالی، کاتالان، لاتین و نیز در زبان یونانی واژهٔ Dio به معنی خدا به کار می‌رود. به عکس در انگلیسی God که شباهت لفظی با خدا دارد (تبدیل خ به گ) به مفهوم خداست و کلماتی که با Dev آغاز می‌شوند مثل devil نشانه بدی و شیطنت هستند. (سجادیه :۱۴)

همان طور که می‌دانیم گُل‌های فرانسه شاخه ای از گیل‌ها یا گیلک‌های شمال ایران می‌باشند، فریدون جنیدی معتقد است که Saxonها نیز دنبالهٔ سگزیان هستند.

در هر حال در اینجا می‌بینیم که انگلیسیان همانند ساکنان فلات ایران و از جمله همان سگزیان دیوها را نکوهیده و از خدا به صورت God یاد کرده‌اند. این نکته دلیل قوی است که اجداد انگلیسیان در زمان مهاجرت از آسیا تحت تأثیر فرهنگ فلات ایران بوده و این واژه‌ها از این سوی دنیا به مجمع الجزایر بریتانیا راه یافته اند. به بعضی از این واژه‌ها

می‌نگریم.

God خدا (واژه خدا علاوه بر فارسی در بسیاری گویش‌های ایران مثل بلوچی، کردی و در زبان بسیاری از ملل به کار می‌رود چنانچه در زبان‌های ولشی، بنگالی، براهوئی، داخینی، کاچی، کشمیری، خاسی، گاندا، هیندگو، پنجابی، شینا، گودرزی، سندی، تأمیل، ترکی اویغور، ترکی تازان، ترکی قرقیزی شرقی (به صورت خدا دین)- ترکی قرقیزی غربی (خدای) و در ازبکی، اردو، ترکی باشقیر، اُستی به گونهٔ Khutzai به کار می‌رود که ریشهٔ همه آنها ایرانی است.

God که از همان مأخذ به وجود آمده علاوه بر انگلیسی با کمی تفاوت لفظی در آلمانی، هلندی، دانمارکی، ایسلندی، گروئنلندی، مستقیماً و در زبان‌های متعدد دیگر دنیا از راه انگلیسی راه یافته مثلاً در زبان اسکیمو هم به خاطر نفوذ فرهنگ انگلیسی به کار می‌رود. در زبان مردم جزایر اقیانوسیه و بسیاری زبان‌های آفریقایی هم راه یافته است.

در اینجا به وضوح یک ریشهٔ ایرانی را می‌یابیم که در سراسر دنیا از قطب شمال گرفته تا قطب جنوب و از اقیانوسیه گرفته تا قارهٔ آمریکا پراکنده شده است. ریشه‌های مربوط به Divagate انحراف و Diva زن نامی و ستارهٔ آوازه خوان در اُپرا شاید از معنی خدائی دیو گرفته شده باشد شیطان Devilkin شیطان کوچک و احتمالاً Divorce طلاق (که عملی پلیدست) همه از این ریشهٔ دیو آمده‌اند.

بنابراین به صرف اینکه بعضی واژه‌ها پایه و مشترک هستند نباید غفلت ورزیم و خیال کنیم این واژه‌ها از ابتدا در میان اجداد انگلیسیان متداول بوده است، البته اصولاً بیشتر واژه‌های پایه در میان دو زبان مشترکند، بعضی واژه‌های پایه انگلیسی در فارسی دیده نمی‌شوند ولی در زبان‌های دیگر ایرانی مانند کردی، لری، گرینکانی، سمنانی ... مشاهده می‌شود، که بررسی این هم ریشگی‌ها با برخی از گویش‌های محلی ایرانی درخور توجه است، به عنوان مثال: کلمهٔ Mariage انگلیسی به معنی ازدواج که در کردی ماره کردن یا

ماری برین (عقد بستن) را گویند در فرانسه Marrier به معنی ازدواج کردن است.

Desire در انگلیسی خواستن و آرزو کردن در فرانسه Desirer به مفهوم مشابه آمده است و در کردی نامزد را Desire «دزیره» گویند. در فرانسه دزیره نام معشوقهٔ ناپلئون بناپارت و قهرمان کتابی معروف اثر آن ماری سلینکو است که به فارسی برگردانده شده است. وی بعداً همسر برنادوت و ملکهٔ سوئد گردید.

Cat انگلیسی به معنی گربه که در کردی گرینکانی Ketek خوانده می‌شود. No انگلیسی به معنی (حرف نفی) که در فیروزکوه و مازندران به همین گونه به کار می‌رود.

Towel انگلیسی به معنی حوله که در گیلکی توال Towal است و نوز انگلیسی به معنی بینی که در سبزوار نوس است و ...

بعضی واژه‌ها از این زبان به زبان دیگر تفاوت مفهوم می‌یابند همانطور که آلو در فارسی به آلو و در اردو و گویش شیرازی به سیب‌زمینی گفته می‌شود، پنجرهٔ فارسی در زبان مالزی به زندان اطلاق می‌شود. کارد در اوستائی و در زبان مجاری (شمشیر) در فارسی به کارد آشپزخانه و نظایر آن اطلاق می گردد. (سجادیه: ۱۶- ۱۵).

یک نکتهٔ اساسی اینکه ریشهٔ بسیاری کلمات انگلیسی با مراجعه به اوستا و سانسکریت مشخص می‌شود مثلاً زبان شناسان عقیده دارند Daughter انگلیسی و دختر فارسی هر دو از ریشه اوستائی دوغ‌دار و دوهی ترِ سانسکریت به معنی «دوشندهٔ شیر» آمده است زیرا در روزگاران کهن دختر خانواده دوشیدن شیر را به عهده داشته است (نگاه کنید به خودآموز سانسکریت داعی الاسلام و دیگر منابع معتبر).

این گونه واژه‌ها و اصطلاحات در همهٔ زمینه‌ها زیاد است. به چند نمونه از گلها- گیاهان و محصولات کشاورزی اشاره می کنیم.

در روزگاری که سراسر اروپا گرفتار یخ بندان بود فلات ایران سرزمینی خرم به شمار می‌رفت و کویر لوت امروز به گونه دریائی با حاشیه‌های پر از درخت از زیباترین مناطق

کره زمین محسوب می‌گردید، پس از تغییرات جوی و زمین‌شناسی کم‌کم نواحی مرکزی ایران کنونی رو به خشک شدن نهاد و به عکس اروپا به سرسبزی و خرمی گرایید. شاید به همین علت اقوام ساکن فلات ایران و پیرامون آن در آغاز تمدن از پیش‌گامان کشاورزی بوده‌اند. در این مورد بسیاری از نویسندگان انگلیسی مثل هنری فیلد (کتاب مردم شناسی ایران) تصریح دارند که ایران از نظر کشاورزی بر اروپا تقدم داشته و از بابت پرورش گیاهان داروئی و گل‌های زینتی و زیبا کمک‌های برجسته‌ای به تمدن بشری نموده است. از همین روست که نام واژه‌های ایرانی فراوان، در وصف گل‌ها و گیاهان در زبان انگلیسی می‌یابیم.

نمونه‌ها : پیش از هر چیز به Persin wheel چرخاب، چرخ چاه و چرخ آب کشی اشاره می‌کنیم که نشان می‌دهد اختراع ایرانیان بوده و از شرق به غرب رفته است.

- jasmine = یاسمن، یاس سفید، در ارمنی یاسمیک.
- narcossis = همان نرگس فارسی است که در عربی نرجس شده (دکتر سجادیه، ۱۸).
- pistacchio = پسته که در اغلب زبان‌های اروپائی و زبان ترکی از فارسی وارد شده
- هلو در زبان عربی فارسک (فارسی) در آلمانی پرزیش (ایرانی) در ایتالیائی Persico (ایرانی).- Susan = همان سوسن فارسی است و Susie (Susanna)
- sugar = در اکثر زبان‌های اروپائی و امریکائی ترکی و عربی همان شکر فارسی است.
- wine = انگور سیاه فارسی (رک: برهان قاطع ص. ۱۱۸۹). اسقف دانشمند ادی‌شیر در کتاب پژوهشی واژه‌های فارسی در زبان عربی اصل کلمه را انگور سیاه فارسی دانسته است.
- pepper = فلفل فارسی / گویا در پارسی پلپل بوده که معرب شده. در بعضی از گویش‌ها پلپل است.
- spinach به اکثر زبان‌های اروپائی وارد شد و در واقع معرب سپاناج فارسی است که در فرهنگ‌های کهن فارسی چون "البلغه" ابویعقوب کردی نیشابوری و "السامی فی

الاسامی" میدانی نیشابوری به همین صورت ذکر شده (سجادیه: ۲۲-۲۰)

- lemon = لیمو
- orange = پرتغال و نارنج
- ginger = زنجبیل، رنگ حنائی
- jungle = جنگل

واژه‌های مذهبی مانند paradise فردوس.

بعضی از ریشه‌های مشابه انگلیسی با پهلوی و دیگر زبان‌های کهن ایرانی: (سجادیه: ۲۷-۱۲۶)

خدا = God (خودا)

fresh تازه / frash پهلوی و frash اوستایی.

frashkert به تعبیر مؤبد آذر گشسب به معنی تازه‌کننده‌ی جهان (سوشیانس) و در متون مانوی به رستاخیز اطلاق می‌شود (تازه شدن عالم).

most انگلیسی در پهلوی masis

واژه‌ی یونانی Masist اسم پهلوان افسانه‌ای یونان نیز از همین ریشه است.

gonad انگلیسی = غدهٔ جنسی، غدد مترشحه.

gund پهلوی و دزفولی و شوشتری و gond خراسانی و کردی.

kard وسیله‌ی برنده با ریشهٔ اوستائی = cut انگلیسی

karp جسم = corp انگلیسی (جسم) corpum لاتین

desire انگلیسی و desirer در فرانسه به معنی خواستن و آرزو کردن و desire (دزیره) در کردی به معنی نامزد و نام معروف معشوقه‌ی ناپلئون بناپارت و کتابی به همین نام به قلم

ahreman ریشه‌ی دخیل در انگلیسی. در برخی متون انگلیسی به معنی شیطان آورده شده.

nam پهلوی name انگلیسی

lap = لب lip انگلیسی (سجادیه: ۲۷-۱۲۶)

divan = بارگاه، تالار، اتاق شورا، دیوان شعر، مجموعه شعر.

estatan = ایستادن / stand انگلیسی

fairy = پری که در اوستا پیریکا آمده است.

Shah = شاه - با S بزرگ و حرف تعریف The = شاه ایران. این کلمه در متون تاریخی و ادبی به وفور آمده است. ده‌ها واژهٔ نظامی فارسی نیز در انگلیسی و زبان‌های اروپائی هست.

Divan = اموری اداری، بارگاه، کتاب شعر ... – khaki لباس سربازی به رنگ خاک برای استتار لذا احتمالاً ایرانیان پیش‌گامان استتار در امور نظامی بوده‌اند.

Nav = ناو فارسی به معنی کشتی که در انگلیسی Navy و Navigate و غیره آمده.

Caravan = کاروان، قافله، ارابه، واگن... و Caravansray = Caravanserai = کاروانسرا و فعل Caravanning به معنی سفر کردن در کاروان. (دو قسمت گذشتهٔ آن Caravanned می‌شود)

Spear احتمالاً از سپر فارسی گرفته شده.

Partisan از کلمه پارت، نام امپراتوری ایرانی، که جنگجویان جنگ‌های چریکی و سوارکاران معروفی بوده‌اند.

این واژه در زبان پهلوی پارتیکان = پارتیان آمده و تبدیل ک به ز در زبانشناسی بررسی شده است.

همچنین رک: آثار مرحوم حبیب‌الله نوبخت و کتاب فقه اللغه ایرانی ترجمه کریم کشاورز.

کتاب دکتر سجادیه بیش از ۲۴۰ صفحه صدها مثال دیگر را آورده است.

واژه‌های فارسی در زبان‌های مالزی و اندونزی

پنجره = زندان / سوداگر / پاسار = بازار

هوا = هوا/ انگور = شراب، دفتر انگور = لیست شراب ...

و صدها مورد دیگر.

واژه‌های فارسی درزبان‌های افریقایی

در این مورد یک نمونهٔ خوب زبان سواحیلی است:

hewa = هوا / pumba = پنبه / sabuni = صابون

dini = دین / dibaji = مقدمه، دیباچه

Pilipili = فلفل / daftari = دفتر / johari = جوهر، گوهر

meza = میز / basi = خوب، تمام (بس فارسی)

Bandari = بندر/ و بسیاری دیگر

فصل پنجم

فردوسی و شاهنامه

بنـــام خداونـــد جـــان و خـــرد　　　کـــزین برتـــر اندیشـــه بـــر نگـــذرد
خداونـــد نـــام و خداونـــد جـــای　　　خداونـــــد روزی ده رهنمـــــای
خداونـــد کیـــوان و گـــردان سپهر　　　فروزنـــدهٔ مـــاه و ناهیـــد و مهـــر
زنـــام و نشـــان و گمـــان برتـــر است　　　نگارنـــدهٔ بـــر شـــده گـــوهر اســـت
بـــه بیننـــدگان آفریننـــده را　　　نبینـــی، مرنجـــان دو بیننـــده را!
نـــه اندیشـــه یابـــد بـــدو نیـــز راه　　　کـــه او برتـــر از نـــام و از جایگـــاه
توانـــا بـــود هرکـــه دانـــا بـــود　　　ز دانـــش دل پیـــر برنـــا بـــود
کنـــون ای خردمنـــد ارج خـــرد　　　بـــدین جایگـــه گفـــتن انـــدر خـــورد
خـــرد رهنمـــای و خـــرد دلگشـــای　　　خـــرد دســـت گیـــرد بـــه هـــردو سرای
کســـی کـــو خـــرد را نـــدارد ز پـــیش　　　دلش گـــردد از کـــردهٔ خـــویش ریـــش
ازیـــن پـــرده برتـــر ســـخن گـــاه نیســـت　　　بـــه هســـتیش اندیشـــه را راه نیســـت

فردوسی (تولد ۳۲۹ یا ۳۳۰ – وفات ۴۱۱ یا ۴۱۶ هجری قمری) شاعر بزرگ حماسه سرای ایرانی در قریهٔ پاژ یا پاز در تابران طوس متولد شد. در سی و پنج سالگی حدود ۳۶۵ ه.ق. سرودن شاهنامه را آغاز کرد و حدود سال ۴۰۰ در هفتاد سالگی آن را به پایان برد. (معین).

تولد دقیق تر فردوسی با توجه به محتویات شعری موجود در شاهنامه سوم دیماه ۳۲۹ هجری قمری برابر ۱۳۰۸ یزدگردی و سوم ژانویه ۹۴۰ میلادی است.

شاهنامه شامل تاریخ و داستان‌های ایران باستان از آغاز تمدن نژاد ایرانی و سرگذشت پادشاهان ایران (چهار سلسلهٔ پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان) تا انقراض سلسلهٔ تاریخی ساسانی به دست اعراب است. در موردسلسلهٔ اشکانی فقط چند بیتی سروده شده است.

این سرگذشت‌ها ی ممتد شامل سه دورهٔ متفاوت است:

۱. دورهٔ اساطیری عهد کیومرث تا ظهور فریدون،
۲. دورهٔ پهلوانی از قیام کاوه تا قتل رستم،
۳. دورهٔ تاریخی از اواخر عهد کیان به بعد که در آن افسانه، تاریخ و داستان‌های پهلوانی به هم آمیخته است.

فردوسی در نقل روایات از مآخذ خود نهایت دقت و امانت را به کار برده و در وصف مناظر طبیعی و میدان‌های جنگ و خصایص پهلوانان کمال مهارت را نشان داده است (معین)

وی معانی دقیق و مطالب عالی فلسفی و اجتماعی و اخلاقی را در طی داستان‌های خود آورده است و یکی از علل جهانگیر شدن شهرت کتاب شاهنامه همین امر است. شاهنامه حکایت پهلوانی ها، مردانگی ها، مروت و عشق و انسانیت مردان و زنان بزرگ همراه با نامردمی و خیانت و جنایات افراد ذبون و نابخرد است که با به کار بردن همهٔ اصول داستان

نویسی تراژدی و روایی به بهترین نحوی تصویر شده است. شاهنامه داستان سیر و سلوک هنرمندانه و روانشناسانه در درون روح انسان‌ها و سند اعتبار قومی و ملی مردمی است که در طول سده‌های متمادی با سربلندی از بوتهٔ آزمایش مقاومت و بودن در برابر نابودن بیرون آمده اند. و این سند مقاومت ملی بارها وطن و هستی آنان را از اضمحلال و نابودی نجات داده است.

از خصایص عمدهٔ فردوسی پاکی زبان و عفت بیان اوست. در تمام شاهنامهٔ ک لفظ زشت یا یک عبارت مستهجن دیده نمی‌شود. پیداست که این حکیم بزرگ، چون غالب شعرای ما نخواسته است زبان خود را به هزل بیالاید. اگر ناگزیر شده که مطالبی شرم آور را در گفتار خود بیاورد، با بیتی کنایه آمیز و کوتاه آن مطلب را گفته و گذشته است. فردوسی مردی اخلاقی، بلند نظر، رقیق القلب، دارای ذوق سلیم و طبع حکیم و عفت طلب است. خود از قصه‌های خود تنبه حاصل می کند و خواننده اش را متوجه می کند که بار کج هرگز به مقصد نمی‌رسد. فردوسی معتقد به خرد و دانش است و شاهنامهٔ خود را با این مصرع آغاز می کند: "به نام خداوند جان و خرد". (آیتی، شش).

شاهکارهای ادبی ایران بعد اسلام متکی بر روح شعر و شاعری ایرانیان سده‌های پیشین بوده است. روح شاعری و سلحشوری در وجود ایرانیان نهادینه بوده است. به قول ماگالی تودوآ رییس فرهنگستان گه لاتی گرجستان و رییس کرسی ایران شناسی دانشگاه کوتائیسی:

در ایران نیز مثل بسیاری از سرزمین‌های دیگر شعر پیش از نثر به وجود آمد. بخشهای قدیمی اوستا را سرودها تشکیل می‌دهند. (هانری ماسه، ۲۲). بر اساس اطلاعاتی که از منابع عربی به دست آمده است، در دربار خسرو پرویز شاعرانی به کار نظم مشغول بودند. (تقی زاده، ۱۳۰).

ادبیات فارسی که پس از غلبهٔ اعراب در ایرن متروک شده بود، مدتی پیش از فردوسی

دوباره رواج یافت و نضج گرفت. فردوسی و شاعران همعصر او بر تجربیات شعرای پیش از خود متکی بودند. رودکی مهمترین نمایندهٔ شعرای پیش از فردوسی و پدر شعر فارسی است. رودکی و شاعران همعصر او پایه‌های شعر فارسی دری را مستحکم کردند. اهمیت رودکی در پی ریزی سنت‌های شعر فارسی به اندازه ای است که می‌توان فردوسی را نبیرهٔ او شمرد. (تودوآ، ۱۳۳).

وی در ادامه از قول توماس مان، نویسندهٔ آلمانی می‌نویسد، ساده لوحانه است اگر بگوییم که تاریخ نویسی کار آسانی است. زیرا بیان دانسته‌های تاریخی کاری است که از همه کس بر می‌آید. اما وظیفهٔ نویسنده آن است که کاری کند تا خواننده شاهد ماجراهای تاریخی باشد و با شخصیت‌های آن آشنا شود. و این کاری است که فردوسی به بهترین وجهی در انجام آن موفق شده است. (همان).

در شاهنامه خواننده شاهد تاریخ و اسطوره‌های ایران می‌شود. فردوسی هم مورخ بود و هم هنرمند. وی با استفاده از منابع باستانی هم تاریخ وقایع و هم داستان‌های هنری را جمع آوری و انتخاب کرد. آن‌ها را با یکدیگر مقایسه نمود و به ترتیب تاریخی در جای خود قرار داد. او به عنوان یک نویسندهٔ هنرمند، مواد اولیهٔ منابع را در کورهٔ ذوق خود گداخت، تراش داد، به نظم کشید، سبک زبان آن‌ها را تجدید کرد و در همهٔ این مواد روح فنا ناپذیر ایرانی را دمید.

فردوسی استاد نقل است. برخی از داستان‌های او به نوع ادبیات ماجراجویانه نزدیک است. موضوعات این داستان ها، جریان حوادث آن ها، نوع توسعهٔ طرح و زمینهٔ داستان‌ها برای خوانندگان امروزی نیز جالب توجه است. در منظومهٔ او صحنه‌های نمایشی (dramatic) دیده می‌شود که برای فیلم‌های حادثه ای امروز قابل پیروی و اقتباس است، مثل داستان‌های گشتاسب و خسروپرویز. (همان، ۱۳۴).

شاهنامه از همان آغاز پیدایش خود چنان مورد توجه نویسندگان و شاعران شد که

نظامی عروضی سمرقندی می گفت که دبیر باید تا "از شعر عجم رود کی و مثنوی فردوسی را مطالعه کند".

وی همچنین می‌افزاید فردوسی سخن را "در عذوبت به ماء معین رسانید. کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است؟ من در عجبم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم و در بسیاری از سخن عرب هم. (چهار مقاله، ۲۴۸).

برتلس هم می گوید زبان شاهنامهٔ فردوسی "سخت سادگی" دارد.

ی. مارّ می گفت که شعر فردوسی با ساده ترین کلمات به صورت سهل و ممتنع بیان شده و به قدری طبیعی و روشن است که حتا ابیات آن را نمی‌توان به نثر ساده تر باز گردانید. (همان، ۱۳۴).

مثلا این شعر که کلا با کلمات فارسی بیان شده:

این خماهنگون که چون ریماهنم پالود و سود

شد سگاهن پوش از دود دل دروای من

و یا این مصرع عنصری: "خدای سخت و قوی باش گفت آهن را"

مقایسه کنید با :

توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود

و یا:

که گفتت برو دست رستم ببند؟ نبندد مرا دست چرخ بلند

از نظر هنری و زیبا شناختی و اصول ادبی در کامل بودن شاهنامه نویسندگان و نقادان شرق و غرب اکثرا هیچ شکی نکرده اند. اگر غیر این بود دلیلی نداشت که شاهنامه تا این حدِ گسترده در سراسر جهان رونق پیدا کند.

به قول اسلامی ندوشن طی یکهزار سالی که از مرگ فردوسی می گذرد حوادث بسیار

بر مردم این کشور گذشته، ولی در هیچ خانه ای نبوده است که به نحو مستقیم یا غیر مستقیم، وزش نسیم شاهنامه راه نیافته باشد، بدانگونه که می‌توان گفت در این هزار سال، فردوسی حاضر ترین فرد در ساخت تاریخ ایران بوده است. روح ایران کهنسال از طریق شاهنامه چون شبح هملت، چون هلندی سرگردان اپرای معروف واگنر[1] لاینقطع بر این سرزمین در رفت و آمد بوده است. لازم نبوده که همهٔ مردم با شاهنامه سر و کار یافته باشند، همانگونه که هوا دیده نمی‌شود، آن نیز ولو در برابر چشم کسانی نمی‌آمده، از بودن باز نمی‌ایستاده. (پنج).

فردوسی به کرات توسط بزرگان ادب ایران و سایر کشورهای دنیا با بزرگترین شاعران و حماسه سرایان جهان نظیر شکسپیر و هومر مقایسه شده و برتری او به اثبات رسیده است.

برتراند راسل، عالم و فیلسوف نامدار انگلیسی می‌نویسد، " ایرانیان شعرای بزرگی بوده اند، فردوسی مصنف شاهنامه را، کسانی که کتابش را خوانده اند، همسر و همبر اومیروس (هومر) یونانی می‌دانند." (آیتی، شش).

خاور شناسی راستین و نقد ادبی نوین در سطح جهان، با حماسهٔ فردوسی بیشتر به عنوان یک پدیدهٔ ادبی جهانی و متعلق به نوع انسان برخورد کرده تا اثری سرزمینی و متعلق به قومی خاص. (قریب: ۴۱). این زیبا ترین و با ارزش ترین قضاوتی است که می‌توان در مورد یک اثر ادبی انجام داد.

تاثیر فردوسی در ایران، شبیه به تاثیر همر در یونان قدیم است. بعد از همر همهٔ آثار ادبی و فرهنگی یونان و کردارها و ماجراها از ایلیاد و ادیسه الهام پذیرفت و این تاثیر تا انقراض یونان ادامه داشت. آنگاه به روم که جانشین تمدن یونان بود انتقال پیدا کرد و سپس به اروپا. این برای آن است که گاهی یک کتاب "جانِ جهانِ" یک تمدن می‌شود. (اسلامی

۱- هلندی سرگردان، اپرای معروف واگنر، سرگذشت ناخدایی است که بر اثر ملعنتی محکوم به سرگردانی ابدی بر روی دریا است، نمی تواند پا برخشکی بگذارد، مگر آن که زنی از طریق عشق گناه او را باز خرد و تا آخر عمر به او وفادار بماند.

ندوشن).

ناگفته نماند که تمدن یونان با وجود همر منقرض شد، ولی فردوسی "جانِ جهان" ایران، چند بار ایران را از انقراض محفوظ داشت و هنوز دارد!

مقام فردوسی و جایگاه شاهنامه در فرهنگ ایرانی پیوسته مورد توجه ایرانیان و ایران شناسان بوده است. پژوهش‌های بیشمار در بارهٔ شاهنامه طی قرن‌های گذشته در ایران و در جهان انجام شده است و هنوز انجام می‌شود.....علاوه بر ایرانیان، پژوهشگران خارجی چون ژول مول، نولدکه و کریستنسن [و ده‌ها نفر دیگر] در اروپا و امریکا و هندوستان و سایر کشورهای جهان به این اثر پرداخته اند. (شاعر و پهلوان در شاهنامه.ص. ۵).

الگا دیویدسن، استاد زبان‌های فارسی و عربی دانشگاه بزندایس امریکا شاهنامه را اثری حماسی از آغاز تا فتح اعراب دانسته و آنرا بزرگتر از ایلیاد و ادیسهٔ هومر شاعر بزرگ یونانی می‌داند. که به تلویح امپراتوری فروپاشیدهٔ ایران را احیا می کند. (همان. ص.۷)

در حقیقت، شاهنامهٔ فردوسی سند هویت ملی ایرانیان است و بارها توانسته زبان فارسی و استقلال ما را از نابودی نجات دهد، "کتابی است سرشار از انواع گوهرهای گرانبهای پند و مثل و حکمت و عبرت که فردوسی بزرگ آن را با زبانی بس استوار و سخت دلنشین به دانه‌های مروارید گونهٔ شعر بدل کرده است.".

این کتاب از سه دیدگاه حایز اهمیت است: اول اینکهٔ کی از آثار بسیار بزرگ هنری و ادبی بشر است. دوم اینکه تاریخ داستانی و حکایات قوم ایرانی را در بر می گیرد و در حکم نسب نامهٔ قوم ایرانی است. سوم آنکه زبان آن فارسی است و فارسی محکم ترین زنجیر علقه و ارتباط طوایفی است که در سرزمین ایران بزرگ ساکن اند. (پیشگفتار انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، شاهنامه)

به طوری که گفته شد، شاهنامه دارای سه بخش مشخص دورهٔ اساطیری، دورهٔ پهلوانی یا حماسی و دورهٔ تاریخی است.

دورهٔ اساطیری مربوط است به داستان‌های کهن که از نیاکان بهٔادگار مانده و مربوط می‌شود به افسانه‌های ماقبل تاریخ که سینه به سینه نقل می‌شده است. چنانکه فردوسی خود می‌فرماید:

یکی نامه بود از گهِ باستان — فراوان بدو اندرون داستان
پراکنده در دست هر مؤبدی — ازو بهره ای نزد هر بخردی
پژوهندهٔ روزگار نخست — گذشته سخن‌ها همه باز جست
ز هر کشوری مؤبدی سالخورد/بیاورد کین نامه را گرد کرد

جالب این است که در شاهنامه، تمام علوم و فنون و کشاورزی و تربیت دام و صناعات اولیهٔ بشری را که بر اساس کاوشهای باستان شناسی و مدارک و شواهد موجود تاریخی در ایران پیدا شده و به ایران زمین نسبت می‌دهند در افسانه‌های دوران اساطیری ایران با ذکر جزئیات از آنها نام برده شده است.

به اعتقاد دکتر الگا کریستنسن با وجود آنکه شاهنامه اثری حماسی به معنای اثری منظوم در بارهٔ پهلوانان است "اما در عین حال خیلی بیشتر از یک اثر حماسی است،...بدان معنی که درشاهنامه شاهد تاریخ مدون هستیم نه حماسه و اسطوره. شاهنامه چنین می‌نماید که روایت تاریخ ایران یعنی سلطنت همهٔ پادشاهان ملی ایران، از روزگار نخستین بنیانگذاری آن تا واپسین روزهای دودمان ساسانی (۶۵۱ م) است. انگار با آمیزه ای از اساطیر و تاریخ رو به رو هستیم. (ص.۹).

ماخذ عمدهٔ شاهنامهٔ فردوسی شاهنامهٔ منثور ابو منصوری است که در اواسط قرن چهارم هجری قمری به حکم ابو منصور محمدبن عبدالرزاق طوسی فرمانروای طوس تدوین شد و شرح آن در زیر از قول کریستنسن آمده است. معین معتقد است که علاوه بر شاهنامهٔ ابو منصوری روایات مختلف شفاهی و کتبی نیز به دست فردوسی افتاده که شاهکار جاویدان

خود را بر آن اساس قرار داده است.

فردوسی در شاهنامه اش روایت می کند چگونه شاهنامهٔ کهن که در طی زمان پراکنده شده و از میان رفته بود عملا در یک نوبت توسط نقالان احیا گردید – نقالان شاهنامه مؤبدان بودند، مردانِ حکیمی که وزیری دانشمند آنان را که هر یک قطعه ای از شاهنامهٔ گمشده را در اختیار داشتند، از هر گوشهٔ امپراتوری فرا می‌خوانَد و از آنان میخواهد، به ترتیب قطعه ای را که در اختیار دارند قرائت کنند – بدین ترتیب، کتاب کهن احیا می گردد. فردوسی ادعا می کند این کتاب را مبنای سرودن شاهنامه اش قرار داده و با این کار اعتبار خود را به عنوان سرایندهٔ نهایی شاهنامه احراز کرده است. (همان، ص.۷)

با این حساب، بسیاری از ادبیات و یافته‌های باستانی و اساطیری ایران مکتوب بوده و می‌بایستی بر ریشه هایی از حقایق تاریخی استوار بوده باشد.

شکوفایی شاهنامه و ادبیات ایران در اروپا

شاهنامه یکی از شاهکارهای بزرگ جهانی به شمار می‌آید که بارها به زبان‌های مختلف ترجمه شده و مورد توجه و تقدیر قرار گرفته است منجمله ترجمهٔ منظوم رستم و سهراب توسط جیمز اتکینسون (۱۹۱۴) با عنوان «سهراب» و تقدیر از داستان رستم و سهراب در کتاب تاریخ ایران به قلم سرجان ملکم و ترجمهٔ بلند و منثور رستم و سهراب توسط سنت بووُ.

در کتابشناسی فردوسی ایرج افشار آمده که شاهنامه تا سال ۱۳۵۵ حدود ۲۲۵ بار به قریب ۲۷ زبان ترجمه شده است. و ظاهرا اولین ترجمهٔ آن به زبان عربی توسط قوام الدین فتح بن علی بن محمد اصفهانی بین سال‌های ۶۲۴-۶۱۵ ه. ق. به الملک المعظم ایّوبی تقدیم کرده است. قدیمی ترین نسخه‌های این ترجمه در کتابخانه‌های برلین و بریتانیا موجود است. (آیتی).

توجه عمومی در اروپا، در آغاز قرن هیجدهم به سعدی و در اواخر قرن به حافظ بود. ولی فردوسی نیز توجه خاص اروپائیان را به خود جلب کرده بود و در ۱۸۸۶ شاهنامه به عنوان یکی از صد شاهکار بزرگ ادبی جهان معرفی شد. تودوآ معتقد است که "نسیم رنسانس در اروپا از شاهنامهٔ فردوسی شروع شد".

اگرچه ترجمه‌های مختلفی از قسمت‌هائی از شاهنامه مانند رستم و سهراب به کرات چاپ شده بود، انجمن ادبی جاندوس ترجمه آزاد اتکینسون را در ۱۸۸۶ و بار دیگر در ۱۸۹۳ منتشر کرد.

ودر قرن بیستم جرج وارنر و ادموند وانر برای ترجمه‌ی کامل این اثر به زبان انگلیسی اقدام کردند و ظرف بیست سال این کار را به انجام رساندند.

ماتیو آرنولد نیز روی ترجمه‌ی سهراب و رستم از روی شاهنامه و روی تعزیه‌ی ایرانی کار کرده بود.

قرن هیجدهم و نوزدهم که دوران شکوفائی ادبیات وشعر فارسی در اروپا است فلسفه برتری نژاد آریائی در اروپا قوت گرفت و احساسات ملیت‌گرائی و نژادپرستی اروپائی‌ها تحریک شده بود و اروپائیان رابه سمت برتری دادن قوم هند و اروپائی به نژاد سامی در فلسفه و ادبیات اروپائی کشاند تاجائی که گفته شد موسی را در برابر شکوه زرتشت حقیر می‌انگارند و کتب پنج‌گانه‌ی تورات را در برابر اوستا کوچک می‌شمارند. (یوحنان: ۱۱۵).

ادوارد براون دانشمند فارسی‌دان می‌نویسد: احساسات هلنیستی و کلاسیک اروپائیان برای تفوق قریحه و استعداد آریائی‌ها و بی‌ارزشی نژادهای سامی پرورش می‌شود با تمایل به تحسین بیش از حد شاهنامه! زرتشت نیز در این هنگام به قول نیچه سمبل "ابرمرد" از نژاد خالص بود. این طرز تفکر که رگه‌هائی از آن در افکار فلاسفه بزرگ این دوران اروپا نیز دیده می‌شود منجر به فلسفه و تفکر برتری نژادی و ایجاد حزب نازی در آلمان و حزب فاشیست در ایتالیا و تصفیه‌های نژادی گسترده (یهودیان — از نژاد سامی) در اروپا و نهایتاً

جنگ هولناک جهانی دوم شد.

نا گفته نماند که فردوسی به هیچ عنوان تبعیض نژادی را تبلیغ نمی‌کرد ولی خود او یک ایرانی و از نژاد آریا بود و شاهکار او، شاهنامه، در اروپای آن زمان به عنوان شاهکاری بی نظیر از آثار "آریایی"ها برای نشان دادن برتری فکری نژاد آریایی در برابر نژاد سامی و عبری معرفی شده بود، *به همان گونه که اروپائیان برای خلاصی* از بار فشارهای شدید مذهبی که طی هزارسال قرون وسطی از طرف کلیسا به آن‌ها تحمیل شده بود، به شعر خیام و حافظ، با جنبهٔ آناکرئونی[۱] آن متوسل شده بودند و با کمک این شاهکارهای ایرانی فشارهای مذهبی را که از رنسانس متزلزل شده بود به شدت کاهش دادند.

در این مورد یوحنان می‌نویسد: با این حال صدای مبلغان انجیل با پژواکی کمرنگ به گوش می‌رسید زیرا از لحاظ فلسفی تنها مخالفت ناتمام خود را با تمایلاتی که زمانه را دگرگون ساخته بود، اعلام می‌کردند. (۱۱۲).

همیشه در طول تاریخ تعصب از هر نوع آن برای نسل بشر مصیبت‌بار بوده است. این تعصب‌ها نسبت به ادبیات و ریشه‌های هلنی و هند و اروپائی تا جائی بود که آرنولد می‌نویسد تمدن هلنی دست آورد نژاد هند و اروپائی است و تمدن عبری از توسعهٔ نژاد سامی پدیدار گشته است، ما انگلیسی‌ها ملتی از ریشه هند و اروپائی به شمار می‌آییم و به نظر می‌رسد که طبعاً به جنبش هلنی تعلق داشته باشیم. (یوحنان: ۱۵-۱۱۴).

بعضی دیگر از ادیبان فارسی‌دان نیز این موضوع را تایید کرده و علت اقبال شدید اروپائیان را به شاهنامه و ادبیات ایرانی به خاطر روحیهٔ آریائی و نشان دادن تفوق و برتری قریحه و استعداد هلنیستی در برابر نژادهای سامی می‌دانند.

۱- آناکرئونی به آن جنبه از شعر گفته می شود که از گل و می و معشوق تنها به معنی ظاهری و لغوی و دنیایی آن توجه می شود و از مفاهیم عالی نمادین و معنوی آن توجه و درکی ندارد.

شاهنامه در هند

پروفسور حسن عابدی که از اجله‌ی اساتید زبان و ادبیات فارسی در هندوستان و ملقب به «بابای فارسی» است (پدر زبان فارسی) در مورد شاهنامه در هند می‌نویسد:

شاهنامهٔ فردوسی جزو فرهنگ مشترک [ایران و هند] و داخل درس دانشگاهی ما می‌باشد. در خود شاهنامه چند جا از روابط فرهنگی این دو کشور دوست و همجوار ذکر شده است. مثلا خواندن بهرام لوریان را از هندوستان، فرستادن رای هند شطرنج را نزد انوشیروان، ساختن بوذرجمهر نرد را و فرستادن آن را با نامه نزد رای هند، پیدا شدن شطرنج و داستان آوردن کلیله و دمنه از هندوستان. (سیمای عابدی: ۱۹).

وی می‌افزاید: تذکره نویسان هند از حکیم فردوسی توصیف و تجلیل کرده، نقادان و محققان ما در این زمینه دامنه دار مطالعات عمیق و فرهنگ و دستور نویسان ما از ابیات وی استشهاد نموده اند. (همان).

دکتر عابدی همچنین در مقاله ای که در کنگرهٔ بزرگداشت فردوسی ارایه داد می گوید: ادبیات پارسی که از ارزنده‌ترین ارمغانهای گنجینه‌ی فرهنگ هند و ایرانی است. این سخن آفریده‌ی دستاوردهایی است که در طی سده‌ها به دست آمده است. برخورد دو جریان ایرانی و هندی توان و سرشاری این فرهنگ آمیخته را پدید آورد. این دو سنت، که در تار و پود رنگارنگ فرهنگ و هند و ایرانی «بافته شده است، در تمدنهای کهنسال ایران و هند ریشه‌هایی دارد که در گذشته سهم بسیار بزرگی به تمدن جهان داده است. هنگامی که به هم پیوستند با هم کار کردند و بر یکدیگر نشان نهادند، نیروی تازه‌ای در این جریان به دست آوردند و ترکیبی آفریدند که نشان ژرفی بر زندگی ما گذاشتند. زیر تأثیر این پدیده، روح آفریننده‌ی ایران و هند دمیده شد و قالبها و سبکهایی را در نقاشی، معماری، موسیقی، خوش‌نویسی، تصوف و شعر شکوفان ساخت. (ساکت: ۲۹)

در سراسر روزگار سده‌های میانه، زبان پارسی نه تنها به نام زبان رسمی و درباری، بلکه

زبان اندیشمندی، در هند به کار آمده است. از آن گذشته، این زبان در زنده ساختن یادبودهای دوستی دیرینه و توان بخشیدن به خویشاوندی میان وارثان وداها و اوستا یاریگر است.

در طول مدت درازی، نزدیک ۸۰۰ سال، هند زیر نفوذ عمیق روشها و آداب و رسوم، ادبیات و هنر ایرانی قرار داشت. ولی فردوسی یکی از ارزشمندترین گنجینه‌های نگارستانها، موزه‌ها و کتابخانه‌های شبه قاره‌ی هند بوده است.

شاهنامه را پادشاهان و بزرگان دوست می‌داشتند و شاعران و ادیبان آن را رونویسی می‌کردند و می‌خواندند و به دست خوش‌نویسان و صورتگران نوشته و نقاشی می‌شد. شاهنامه به سادگی با مهابهاراتا و رامایانا، دو آفریده‌ی حماسی بزرگ آریایی در هند در خور سنجش است.

فردوسی در کشور شعری به جای گذاشت که همه‌ی شاعران بعدی فقط می‌توانستند تقلید کنند و هرگز نتوانستند از آن برتری و پیشی گیرند.

فردوسی مهتر شاعران پارسی است. او افسانه‌ها را بازگو کرده است و رویدادهای میهنش را از آغاز گذشته‌ای دور تا روزگار چیرگی عرب نقل کرده است. شاهنامه بازگویی یکنواخت رخدادها نیست، حماسه‌ای است سترگ و بی‌نظیر، درامی بلند و شعری والاست که شخصیت‌هایی چون رستم آفریده است. در هر کشوری که زبان و ادبیات پارسی در آن رونق داشته است رستم نامی آشنا و خودمانی شده است.

همه‌ی شاهکارهای ادبیات دراماتیک، غمنامه‌هایی (تراژدی) دارند. همین گونه است در شاهنامه. آیا کسی می‌تواند رویدادی سوزناک‌تر از مرگ سهراب به دست رستم تصور کند؟ و این درام بزرگ، خود به غمنامه‌ای زنده پایان می‌یابد ـ سقوط شاهنشاهی نیرومند ساسانی به دست اعراب. (عابدی: ۳۱)

در طول یکهزار سالی که از تالیف شاهنامه می گذرد، شاعرام بی شماری در همهٔ دوره‌ها

کوشیده اند از آن پیروی کرده و مانند آن را به وجود آورند.

تودوآ می‌نویسد: در قرون ۱۶ تا ۱۸ میلادی در ایران و هند، کسانی چون تقی‌الدین محمد شوشتری، توکل بیگ، خورشید اسفندیاری و دیگران، تعدادی از داستان های شاهنامه را که در فرهنگ عامیانه رایج بود، با رنگ آمیزی خیال، تألیف می کنند که بسیاری از آن‌ها امروز موجود است.

جز داستانهای ادبی، داستانهای تاریخی نیز به پیروی از شاهنامه به نظم کشیده شده است. مانند: تاریخ مغول از شمس الدین کاشانی، چنگیزنامه از احمد تبریزی، ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی، تیمورنامهٔ شرف الدین علی یزدی، شهرخ نامهٔ قاسمی گنابادی، شاهنامهٔ نادری اثر محمدعلی فردوسی ثانی وشاهنامهٔ میرزاتقی (تودوآ، ۸۰) و صدها اثر دیگر.

دستنویس‌های مصور و مهم و بی‌شماری از شاهنامه در کتابخانه‌ها و موزه‌ها و مجموعه های خصوصی در هند هست که بسیاری از آنها برای دانشمندان و فردوسی‌پژوهان ناشناخته مانده است. برای نمونه شش دستنویس مصور در موزهٔ حیدرآباد، هشت دستنویس مصور در موزهٔ ملی دهلی نو، شش دستنویس مصور در موزه و کتابخانهٔ سالار جنگ حیدرآباد، شش دستنویس مصور در کتابخانه عمومی شرقی خدابخش در بانکی‌پور، پاتنا، دو دستنویس مصور در موزهٔ دولتی در الوار راجستان و یک دستنویس مصور در انجمن آسیائی بنگال کلکته وجود دارد.

مهمترین و ارزشمندترین این دستنویس‌ها در کتابخانه‌ی کاخ محمود آباد قیصر باغ در لکنهو است که در سال (۸۲۹ هـ‌ق برابر ۲۶-۱۴۲۵ م) برای شاهرخ پسر تیمور رونویسی شده است و دارای بیست تصویر غنی از مکتب هرات است. (عابدی: ۳۳-۳۲).

شاهنامه چندین بار در هند به چاپ رسیده است و برای نخستین بار در سال ۱۲۲۹ (۱۸۱۱ م) در کالج فورت ویلام کلکته به وسیلهٔ پی.ام. لمبتون چاپ شد که بر پایهٔ بیست دستنویس ایرانی و هندی قرار دارد.(همان)

شاهنامه همچنین چندین بار در هند خلاصه شده است که مهمترین آنها شاهنامهٔ شمشیرخان یا تاریخ دلگشای شمشیرخانی و خلاصهٔ شاهنامه است.

در مقاله‌ی مذکور پروفسور عابدی اطلاعات زیادی درباره چاپ‌های متعدد شاهنامه و ترجمه‌ی آن به چندین زبان بومی هندوستان به ویژه گجراتی، هندی و اردو و نقدهای متعددی که توسط نویسندگان بزرگ راجع به شاهنامه نوشته شده است به دست می‌دهند که از حوصلهٔ این کتاب خارج است.

شاهنامه در افغانستان

عنوان بالا زیاد معنایی ندارد زیرا فردوسی در زمانی می‌زیسته که نامی و کشوری با عنوان افغانستان وجود نداشته بلکه این سرزمین به همراه بلخ و بخارا و سمرقند و تاجیکستان و قرقیزستان و ازبکستان و ترکمنستان خود جزیی از ایران و در واقع خود ایران بوده است. در زمان فردوسی کشورهای آران (آذربایجان شوروی) وبقیهٔ ناحیهٔ قفقاز ارمنستان و عراق و... نیز بخشی از ایران بود. بنابر این، وقتی در کشورهای اروپایی و امریکا و سایرکشورهای جهان شاهنامه را یک اثر جهانی می‌شناسند، فردوسی ناچار متعلق به همهٔ این کشور هاست و علیرغم جغرافیای سیاسی موجود، همهٔ این کشورها خود ایرانند[1] و فردوسی و شاهنامه میراث مشترک همهٔ ما است!

فردوسی بیش از یک هزار سال پیش شاهکار خود را به وجود آورد. ولی کشور افغانستان سابقه ای جز کمی بیش از ۱۵۰ سال ندارد. ولی به قول شکوفه اکبرزاده: وقتی

۱- نگارنده معتقد است این کشورهای منطقه که دارای فرهنگ و سابقهٔ تاریخی مشترک هستند و زبان فارسی نیز روزی زبان مشترک آن ها بوده و برای بسیاری از تودهٔ مردم مفهوم دارد، می بایستی هر چه زودتر اتحادیهٔ کشورهای منطقه را تشکیل دهند تا بتوانند از هویت ملی و تاریخی خود در برابر تهاجمات "جهانی سازی" - و نه جهانی شدن که امری طبیعی است! - پیش گیری کنند. تاریخ نشان می دهد که ما فرزندان خلف مام میهن نبوده ایم و به جای همبستگی به چند دستگی روی آورده ایم که حاصلی جز تضعیف منطقه ندارد!

سخن از شاهنامه فردوسی به میان می‌آید جغرافیای تاریخی این کتاب گهربار بیش از هرچیز دیگر ذهن خواننده را با خود همراه می‌سازد. فردوسی در زمانی می‌زیسته که غزنی پایتخت ایران زمین بوده و او با وجود سکونت در توس، با درایت کامل از تمام مناطق پادشاهی غزنویان آگاه بوده و کتاب خود را بر اساس واقعیت‌های موجود زمان و تداخل اسطوره و افسانه با تاریخ گذشتگان بنا کرده است. هرچند بیش از دویست سال از پیدایش نام افغانستان برسرزمین کنونی نمی‌گذرد اما وجود جنگ‌های متعدد و مشکلات ناشی ازآن باعث شده تا تعداد اندکی از ادیبان و مورخان این سرزمین و سایر نقاط ایران کهن، به نقش اساسی این منطقه در تاریخ و ادب ایران توجه کنند. بنا بر نظریهٔ ادیب و تاریخ نویس افغانستان ، احمدعلی کهزاد: «افغانستان یک نام تازه و جدید است و فردسی شاعر بزرگ و حماسه سرا از عدم استعمال آن معذور است.

کلمهٔ افغان به شهادت شاهنامه، عنوان عشایری است که سابقهٔ هزار ساله دارد ولی اسم ترکیبی و وطن افغان ها، یعنی افغانستان، از ۱۵۰سال تجاوز نمی‌کند.» کسی که شاهنامه را ازسر تا آخر یک بار مرور کرده باشد و با عقل سلیم کمی در اطراف نام‌های خاص اماکن دقت نموده باشد، می‌داند که ایران فردوسی کجاست! در میان اسم‌های یادشده در شاهنامه ۹۵ درصد آن نام‌های نقاط مختلف افغانستان است...، مملکت افغانستان در طول تاریخ و در دورهٔ اسلامی " خراسان بزرگ" بود و به طور کلی، در دوره‌های قدیم پیش از اسلام آریانا و ایران یاد می‌شد.... » (روئین ۱۳۶۱:۲۰).

در شاهنامه از مکان‌های مختلفی نام برده شده که اکنون بعداز گذشت قریب به هزارسال از تاریخ تالیف آن این مناطق با همین نام و یا نزدیک به آن در سرزمین افغانستان موجود است. کابل، زابل، سمنگان، بلخ، البرزکوه، معبد نوبهار و دیگر مناطقی که نیاز به شمردن اسامی تمام آن‌ها نیست. فقط می‌توان گفت در شاهنامه زابلستان ، سیستان، و نیمروز روی هم رفته ۱۵۰ بار ، زابل و هیرمند ۶۰ بار و کابلستان ۴۰ بار و کابل ۷۰ بار آمده و همه وابسته

به داستان رستم است (جعفری،۱۳۵۷:۳۱۶)

وضعیت شاهنامه پژوهی و شاهنامه خوانی در افغانستان معاصر

با وجود تمام مشکلات هم چون حمایت نکردن از زبان فارسی و پراکندگی فارسی پژوهان در کشورهای دیگر دردورهٔ معاصر، ادیب و پژوهشگر افغانستانی رسول رحیم در مقالهٔ «کتابشناسی‌های افغانستان» تعداد دوازده کتاب تحقیقی و پنجاه مقالهٔ تحقیقی در بارهٔ شاهنامه، پهلوانان و قهرمانان آن و زندگینامه ابوالقاسم فردوسی را گزارش می‌دهد»(رحیم،۱۳۸۹).

البته این گزارش مربوط به مقالاتی است که در افغانستان به نشر رسیده اند به یقین مقالات ادبای افغانستانی که در سایر کشورها مهاجر شده اند از این امر مستثنا می‌باشند از جمله شاهنامه پژوهان معاصر افغانستان می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

احمدعلی کهزاد،

غلام فاروق نیلاب رحیمی : کتاب «دیدگاه‌های نوین در شاهنامه»را با شانزده مقاله با عناوینی ازجمله «انگیزه‌های شهنامه سرایی در خراسان »،«بلخ در شاهنامه»،«سیمیندخت زن مدبّر و آگاه»، «جای ناپدیدشدن کیخسرو» در «خاواک پنجشیر» نوشته است.

عبدالحی حبیبی : حبیبی دانشمند نامی افغانستان که آثار او به تعداد زیادی در ایران موجود می‌باشد مقدمه، تحشیه و ترجمهٔ کتاب چهارده مقاله بر فردوسی اثر پروفسور محمود خان شیرانی را از زبان اردو به دری انجام داده است.

عبدالرحمان محمودی : از اولین کسانی بود که در دوره معاصر به شاهنامه پژوهی روی آورد و کتاب «افغانستان و شاهنامه» را تالیف کرد.

محمدحیدر ژوبل: در سال ۱۳۳۶ مطلب تحقیقی تحت عنوان «شالودهٔ مثنوی و شاهنامه نگاری» نگاشته است که در مجله عرفان چاپ کابل نشر گردیده است.

رازق روئین: از صاحب نظران شمال افغانستان که مقالات متعددی در زمینه شاهنامه پژوهی دارد. کتاب «از فردوسی بیاموزیم»، چاپ ۱۳۶۱ کابل، نیز از این نویسندهٔ تواناست.

عبدالغفور روان فرهادی : ادیب و اندیشمند افغانستان علاوه بر کتاب‌ها و مقالات ادبی در زمینهٔ ادبیات کهن، کتابی تحت عنوان یاری شاهنامهٔ فردوسی در پژوهش واژه‌های فارسی دارد که در تهران چاپ شده است.

محمد یونس طغیان ساکایی: کتاب «خانواده‌های گودرز و پیران» از جملهٔ آثار او در زمینهٔ شاهنامه پژوهی است که در سال‌های اخیر به اهتمام رایزنی جمهوری اسلامی ایران در کابل چاپ گردیده است.

به جز افراد نام برده کسان دیگر چون پرتونادری، صالح محمدخلیق و دکتراسدالله حبیب و دکتر احمد جاوید نیز مطالبی در مورد شاهنامه و فردوسی نگاشته اند. امروزه شاهنامه خوانی به جز در مناطق شمال افغانستان، به خصوص در منطقهٔ پنجشیر در سایر بخش‌های افغانستان کم تر رواج دارد.

فردوسی ،شاهنامه و شخصیت‌های صاحب نام آن در ادبیات افغانستان جایگاه ویژه ای دارند. چنان که رستم دستان شخصیت اصلی شاهنامه فردوسی به عنوان مردی تمام عیار از لحاظ اخلاق و قدرت در ادبیات نظم ونثر معاصر به عنوان الگوی رفتاری در هیبت شخصیت‌های داستانی نویسندگان معاصر جای گرفته است از جمله در داستان «مردها را قول است» از اکرم عثمان. شخصیت کاکه رستم سیمای مردی را نشان می‌دهد که از تبار رستم است و دروغ نمی گوید و به قول وپیمان خودش ایستاده است و سرانجام به دست شغادی دیگر به نامردی کشته می‌شود.

خانم سپوژمی زریاب، داستان نویس شهیر افغانستان نیز در داستان «رستم‌ها وسهراب ها»، تراژدی رستم وسهراب را بازسازی کرده و با فاجعه‌های امروزی در آمیخته است. در ادبیات منظوم افغانستان به نقل از دکتر رازق روئین در مقالهٔ «رستم نماد ماندگاری ملت»،

رستم الگوی رفتاری مردم ایران است و سرنوشت او سراسر با زندگی مردم این سرزمین آمیخته است.(اکبرزاده، صص:۱۰۱-۹۸)

از سوی دیگر، با نگاهی به شاهنامه و جغرافیای افغانستان، نقش مهم این سرزمین را در سرایش کتاب مذکور می‌توان مشاهده کرد. «به گواهی کهن ترین منابع یعنی سروده‌های ویدی و کتاب اوستا، شاهان آریایی نژاد پیشدادی و کیانی در عصر پیش از تاریخ، قبل از مهاجرت آریایی‌های باختر، در بلخ فرمانروایی داشتند بنیانگذار دولت پیشدادی بلخ جمشید (جم، یم، یما، یاما) بوده است». (خلیق ۱۳۸۷:۲۱).

علاوه بر بلخ اغلب شهرهای کهن افغانستان در شاهنامه جای دارند. مکان هایی که در اینجا به آن‌ها اشاره می‌شود مکان هایی است که به تاسی ازشاهنامه از دیرباز در افغانستان نام گذاری شده اند.

تخت رستم : این مکان که به توپ رستم هم مشهور است در حوالی شهر ایبک سمنگان قرار دارد. به اعتقاد عامه این جا مکان استراحت رستم در زمان ورودش به سمنگان می‌باشد.

دهکدۀ سهرابیه : نزدیک سمنگان، افراد محلی معتقدند قبلاً قبر بزرگی منسوب به سهراب در این مکان وجود داشته است.

منطقه ای به نام قلعۀ زال در شمال غربی ولایت کندر (کهن دژ)، و نزدیک به شیرخان بندر.

سیاه گرد: در چند منطقه افغانستان و در شمال مزارشریف که منسوب به سیاوش گرد است. (- گِرد در زبان فارسی به معنی شهر است مانند سوسنگرد و خسروگرد. این واژه در زبان روسی نیز به شکل گراد وارد شده و همین معنا را دارد مانند لنین گراد).

آخور رخش رستم : در ده قرنین ولایت نیمروز. در استان سیستان و بلوچستان ایران هم منطقه ای به نام جای پای رستم وجود دارد.

شهر ضحاک : در ولایت با میان و البرزکوه ، معبد نوبهار و دره گز در ولایت بلخ و

بسیاری دیگر. (اکبرزاده، ص:۱۰۰).

این‌ها همه نشان می‌دهد که کشورهای منطقه همه یکی بوده و جدائی ناپذیر می‌باشند. امید است مرزبندی‌های سیاسی فعلی که بازماندهٔ دوران رواج رقابت‌های استعماری چند قرن اخیر است زیاد پایدار نماند ویک پارچگی کشورهای منطقه را به دنبال داشته باشد.

سیده شکوفه اکبر زاده همچنین می‌نویسد:

اغلب اسامی موجود در شاهنامه بین مردم افغانستان رواج دارد. نام هایی چون سکندر، بهرام، رستم، سهراب، بیژن، فرامرز، برزو، رودابه، تهمینه، گردآفرید، فرنگیس وبرخی دیگر از نام‌های شاهنامه هنوز در افغانستان مرسوم و متداول است و فامیل‌هایی هم با این اسامی موجود و منسوب می‌باشند. به گفتهٔ آقای کهزاد در کتاب «افغانستان در شاهنامه» تا ۵۰ سال قبل نام برزو پسر سهراب از محبوب ترین نام‌های مناطق پنجشیر و شغنان بوده است. در کتیبهٔ بغلان که از آثار باستانی افغانستان محسوب می‌شود این اسم به عنوان نام امپراتور کوشانی آمده که بیانگر قدمت این اسم است (کهزاد،۳۵۳:۱۳۵۵).

در سال‌های اخیر با پایان یافتن نسبی جنگ در افغانستان و بازسازی کشور،در مناطق مختلف آن علاوه بر برپایی مراسم بزرگداشت شعرای بزرگ ادب پارسی از جمله فردوسی، مناطقی نیز به نام ایشان نام گذاری شده است ازجمله مجموعهٔ ورزشی حکیم ابوالقاسم فردوسی و زورخانهٔ رستم دستان در کابل، جادهٔ فردوسی در هرات ، جاده و میدان بزرگ شهر مزار شریف به نام فردوسی که در سال ۱۳۸۸ توسط وزرای خارجه سه کشور همسایه عضو سازمان اکو: جمهوری‌های اسلامی ایران و افغانستان و تاجیکستان افتتاح گردید. هم چنین در پی کشف قدیمی ترین آتشکده در اطراف مزارشریف در ولایت بلخ، با این رویکرد که بنیان شهر بلخ به وسیلهٔ جمشید شاه بوده است، این منطقه را جمشید شهر نامیده اند. (همان)

شاهنامه در پاکستان

در پاکستان که تا سال ۱۹۴۷ با هندوستان جزو متصرفات تحت الحمایهٔ انگلیس بود و در این سال به صورت دو کشور جدا استقلال پیدا کردند، شاهنامه به خوبی شناخته شده است به خصوص در میان قوم پشتوها یا پختونها.

خوشحال خان ختک نامدارترین شاعر پشتو است (م.۱۰۲۲ه). وی غزل سراست و شعر حماسی هم سروده و در عین حال خود مرد میدان جنگ بوده است. بیشترین قصاید و بخش عمده ای از غزلیات این شاعر رنگ حماسی دارد و اغلب مربوط به نبردهای خود وی است. دکتر قزلباش در مقاله هایی با عنوان " حماسه سرایان عشق نژاد" به مقایسهٔ اشعار خوشحال خان با اشعار فردوسی پرداخته تا تاثیر فردوسی را بر این شاعر پرآوازه که به " بابای پشتو " (پدر زبان پشتو) مشهور است، نشان دهد.

در بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لاهور نیز کرسی فردوسی شناسی دایر است.

فردوسی و ادبیات فارسی در لهستان

لهستان یکی از کشورهای اروپایی است که، در طول سده‌های گذشته، پیوندهای بسیار نزدیکی با کشورهای خاوری اسلامی و از آن میان: ایران داشته است. پیوندهای دوستانه و دوجانبهٔ لهستان و ایران بسیار قدیمی است و تاریخ آن به روزگار پادشاهان «آق قویونلو» بر می گردد.

در لهستان از سدهٔ هجدهم، یا عصر روشنگری مردم این کشور بزرگ شاعر حماسه‌سرای ایرانی و شاهکار او شاهنامه را، به خوبی، شناخته‌اند. (ساکت: ۵۲)

درین روزگار «ایگناس کراسیسکی، اسقف و شاعر برجسته در کتاب «تاریخ ادبیات جهان» خود، دانسته‌هایی درباره‌ی فردوسی و شاهنامه‌ی او به دست می لوسین سیمینسکی، شاعر، منتقد ادبی و مترجم، درسال ۱۸۵۵، ترجمهٔ «بیژن و منیژه» را به چاپ رسانید. این

نخستین بررسی دقیق تاریخ و ارزش هنری حماسه‌ی ایرانی است که مترجم آن را وارد ادبیات لهستان کرده است. ترجمه‌ی با آهنگ و قافیه‌دار او، به شیوه‌ی شاهنامه، از تعبیرهای شاعرانه تهی نیست.

دیگر تحصیل کردگان لهستانی و دانشمندان و شاعران به زندگی و آثار فردوسی دلبستگی زیاد نشان داده اند.

فرانسیچک ماخالسکی استاد دانشگاه «کراکوی» لهستان در مورد شاهنامه در لهستان در مقاله‌ای که در جشن هزاره‌ی فردوسی ارایه داد ضمن اشاره به گسترش ادبیات فارسی در لهستان از بیش از پنج قرن قبل می‌نویسد:

در سال ۱۹۷۴ میلادی جمهوری خلق لهستان پانصدمین سالگرد پیوندهای [ادبی و سیاسی] خود را با ایران جشن گرفت.

تأثیر تاریخ فرهنگی و ادبی ایران بر فرهنگ لهستان موضوعی است بسیار گسترده و تاکنون، درباره‌ی آن، پژوهش و بررسی بسنده‌ای نشده است از این رو درین موضوع می‌توانیم اشاره‌ای کنیم که مبلغان دینی (مسیحی) لهستانی که، بیشتر، سالیانی دراز در ایران می‌ماندند آشنایی خوبی به زبان پارسی داشتند. از این رهگذر بود که اینان توانستند شاهکارهای ادبیات پارسی را ترجمه کنند. اینان با کار دانشی خود، نخستین تبلیغ کننده و فرستادگان فرهنگ ایرانی، نزد ملت لهستان، بودند. پیوندهای گسترده‌تر ایران و لهستان، در روزگار پادشاهی صفویان، (سده‌ی شانزده تا هجدهم) برقرار گردید. این پیوستگی‌ها، پیش از هر چیز، برپایه‌ی کوششهای فرهنگی، سفارتی و سیاسی استوار بود.

تأثیر ادبیات پارسی، بر ادبیات لهستانی، در سه زمینه آشکار می‌شود:

۱ـ ترجمه‌ی شاهکارهای ادبیات پارسی به زبان لهستانی،

۲- مطالعه‌ی تاریخ ادبیات پارسی،

۳- راه یافتن پاره‌ای مضمونها و واژه‌های پارسی در شعر و یا ادبیات لهستانی.

برای نمونه از سده‌ی هجدهم، یا عصر روشنگری مردم لهستان بزرگ شاعر حماسه‌سرای ایرنی: ابوالقاسم فردوسی و شاهکار او: شاهنامه را، به خوبی، شناخته‌اند. درین روزگار «ایگناس کراسیسکی متولد ۱۷۳۵، اسقف و شاعر برجسته در کتاب «تاریخ ادبیات جهان» خود، دانسته‌هایی درباره‌ی فردوسی و شاهنامه‌ی او به دست می‌دهد. (چک ماخالسکی: ۵۲)

در نیمه‌ی نخست سده‌ی نوزدهم بود که خاور زمین، در ادبیات لهستان، به خوبی آشکار و نمودار گردید و این همان دوره‌ی «رمانتیسم» بود. «آ دام میستکویچ» نامبردارترین شاعران لهستانی در جُنگ اشعار خود به نام «غزلهای کریمه»، برای نخستین بار، واژه‌های پارسی: «دیو»، «منار»، «جمشید»، نماز»، «مسلمین» و بسیاری دیگر را وارد شعرهای لهستانی کرد. آدام میستکویچ که استاد «ادبیات سنجشی» دانشگاه «لوزان» هم بود به تفسیر شاهنامه‌ی فردوسی، در سخنرانی‌های خود، پرداخت.

ذوق شعر شوقی، به ویژه از ایران، به گونه ای محسوس‌تر، در روزگار پس از «رمانتیسم»، که به عبارت دیگر «رئالیسم» نام گرفت و شناخته شد و در میانه‌ی نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم در ادبیات لهستانی، نمودار گردید. در اینجا دیگر بار گرایشی به شاهنامۀ فردوسی شکفتن گرفت. (همان: ۵۳).

لوسین سیمینسکی، شاعر، منتقد ادبی و مترجم، درسال ۱۸۵۵، ترجمه‌ی شعری ناب از بهترین داستانهای شاهنامه به نام «بیژن و منیژه» را به چاپ رسانید. این نخستین بررسی دقیق تاریخ و ارزش هنری حماسه‌ی ایرانی است که مترجم آن را وارد ادبیات لهستان کرده است. ترجمه‌ی با آهنگ و قافیه‌دار او، به شیوه‌ی شاهنامه، از تعبیرهای شاعرانه تهی نیست.

دیگر تحصیل کردگان لهستانی و دانشمندان و شاعران به زندگی و آثار فردوسی دلبستگی داشتند. یوسف شویسکی سیاستمداری تاریخدان و معروف و شاعری نمایشنامه‌نویس و مترجمی کارآزموده بود که داستان «رستم و سهراب» شاهنامه را به زبان

لهستانی درآورد. او هم چون پارسی نمی‌دانست از شاهنامه های ترجمه شده به دیگر زبانهای اروپایی، که در آن زمان فراوان بود، در ترجمه به زبان لهستانی بهره‌ور می گردید. فردوسی و ادبیات فارسی خیلی پیشتر از لهستان در انگلیس و فرانسه جای خود را باز کرده بود. چند سال بعد زندگی افسانه‌ای فردوسی پایه‌ی یک نمایشنامه‌ی کوتاه به نام «فردوسی» گردید. این نمایشنامه را ژولِن لِتووسکی، با نام مستعار لادیسلاس کزیاچک نگاشت. این نمایشنامه به سال ۱۸۸۴ در ورشو منتشر شد.

طرح این نمایشنامه‌ی بسیار ساده وبی پیرایه در بارگاه سلطان محمود غزنوی، در سده‌ی یازدهم میلادی، روی می‌دهد. شخصیت اصلی و قهرمان نمایشنامه، خود سراینده‌ی شاهنامه است.

ژولین سوینتسیسکی متولد ۱۸۴۸، که تاریخ ادبی شرق را می‌دانست نخستین نویسنده‌ی تاریخ ادبیات پارسی، به مقیاسی گسترده در لهستان است. کتاب «تاریخ ادبیات پارسی» او که به سال ۱۹۰۲ در ورشو منتشر شد سرشارست از مطالب سودمندی درباره فردوسی و ادبیات فارسی.

در آستانه‌ی دوران نوین که «نئورمانتیسم» یا «عصر نوین لهستان» هم خوانده شده است (پایان سده‌ی نوزدهم و آغاز سده‌ی بیستم) ادبیات لهستان، به تقلید از سایر کشورهای باختری، به اندازه‌ای فراوان، از ادبیات خاور زمین الهام می گیرد. برابر یک اصطلاح معروف که می گوید:

نور از شرق است (Ex Orient)، خاورزمین سرچشمه‌ی تازه‌ای از الهام شعری گردید که اندیشه‌ها را فریفته و شیدا می‌ساخت. کوشش‌ها و آفرینش های ادبی «عصر جوان لهستان» با موج نو شرق گرایی و بیگانه گرایی، برجسته و نمودار است. بسیاری از آثار ادبی هندی (سانسکریت)، تازی، چینی و ایرانی به زبان لهستانی درمی‌آید و یا اندیشه‌ها و مضمونهای ایرانی در ادبیات لهستانی به کار گرفته می‌شوند. روزنامه‌ی لاویستول در ۱۹۰۱

و ۱۹۰۴ ترجمه‌ی دیگری از داستان شاهنامه به نام «بیژن و منیژه» را منتشر ساخت. این دومین ترجمه به دست «الکساندر فرایمن» لهستانی ایرانی شده، نوشته شده بود. او، سپس، استاد دانشگاه لنینگراد شوروی گردید و داستان دیگری از شاهنامه‌ی فردوسی به نام «داستان زال و رودابه»، در آنجا، به نثر ترجمه کرد. (ماخالسکی: ۵۵)

ولی روزگار «نئورمانتیسم» شاید به وسیلهٔ کوششهای ادبی یک شاعر و خاورشناس غیر حرفه‌ای (= آماتور) و مترجم زبردست به نام آنتوان لانژ، متولد ۱۸۶۱، به بهترین گونه نشان داده شد. ترجمه‌های بسیار او از آثار شرقی، چندین قطعه از ادبیات پارسی را در بر می گیرد. مجموعهٔ ادبی او با نام «دیوان وِچودنی» یا قالی شرقی که در ۱۹۲۱ در ورشو به چاپ رسید، حاوی بخش هایی از شاهنامه به قلم خودِ اوست. (ساکت: ۵۶).

آنگاه «آنتوان لانژ» در روزنامه‌ی «پیک ورشو» قطعه‌ی جداگانه‌ای از اثر پارسی به نام «فریدون پسرانش را می آزماید» منتشر ساخت.

پس از جنگ جهانی اول «تاده کووالسکی»، متولد ۱۸۸۹، که دانشمند خاورشناس حرفه‌ای در زبانشناسی تازی، ترکی و پارسی و استاد دانشگاه «یاگلونی Yaguellonee» «کراکوی» بود، بررسی و پژوهشی عالی درباره‌ی شاهنامه به عمل آورد. این آثار در دو جلد منتشر گردید: جلد نخست شامل کوتاه شده‌ای مفصل از مندرجات شاهنامه است و جلد دوم را تجزیه و تحلیل‌های درازی از اثر فردوسی، از دیدگاه هنری، در بر می گیرد.

در ۱۹۳۴ که هزاره‌ی فردوسی در لهستان و ایران جشن گرفته شد مجله‌های لهستانی مقاله‌هایی درباره‌ی فردوسی نگاشتند و ترجمهٔ بخشهای تازه‌ای از شاهنامه را نشر دادند. پس از جنگ جهانی دوم و در دوره‌ی «نئورئالیسم»، که «روزگار رئالیسم اجتماعی» نیز خوانده شده، افزایش و گسترش یک دلبستگی جهانی به مطالعات شرقی و از آن میان: مطالعات ایرانی، در لهستان، دیده می‌شود. در «کراکوی» و «ورشو» که کانونهای اصلی مطالعات یاد شده در لهستان‌اند هم‌اکنون جوانان ایران‌شناس به تفسیر و ترجمه‌ی ادبیات پارسی

می‌پردازد. کار بنیادی این ترجمه‌ها به عهده‌ی ایران‌شناسان متخصص و کاردان است که ترجمه هایی از متون اصلی را انجام می‌دهند.

برای نمونه، نویسنده‌ی این گفتار (مخالسکی) در سال ۱۹۶۱ ترجمه‌ای از داستان «زال و رودابه»ی فردوسی، به نثر لهستانی، منتشر ساخت. این دومین باری بود که این داستان، به زبان لهستانی، ترجمه گردیده بود و در این ترجمه دیباچه‌ی مفصلی پیرامون زندگی فردوسی و داستان او نگاشته شده بود. (همان: ۵۷-۵۳).

همین مترجم به همکاری «تاده کوالسکی» مقدار زیادی از ضرب‌المثل‌ها و سخنان کوتاه شاهنامه را به زبان لهستانی درآوردند و منتشر ساختند به تازگی «لادیلاس دولمبا» ایران‌شناس و شاعر، قسمتهای فراوانی از شاهنامه را به نثر ترجمه کرد و به چاپ رساند.

باید اضافه کنیم که ادبیات فارسی و حماسه‌ی والای ملی ایران در سراسر لهستان شناخته شده است. گُل خارجی شعر پارسی از ایران آورده شد ودر بوستان شعر لهستانی کاشته شد که اینک زیبایی تازه‌ای می‌آفریند. (ماخاسکی، ص ۵۷).

شاهنامه در قفقاز و آسیای میانه

تعداد فراوان نسخ شاهنامه مزین به نگارگری‌های جذاب فارسی که در کتابخانه‌های تمام جهان محفوظ می‌باشند، بر شهرت جهانی بودن این اثر گواهی می‌دهند. کشورهای آسیای میانه نیز از این امر مستثنا نیستند و علاوه بر آن ترجمه‌های زیادی نیز از این شاهکار بزرگ حماسی در این کشورها انجام شده که به بعضی از آنها و بعضی از تقلیدهای ماهرانه ای که بزرگان ادب از این اثر جاودانی به عمل آورده اند به طور خلاصه اشاره خواهد شد.

افکار عمیق زندگی دوستی شاهنامه، انسان دوستی و نبرد آن علیه بدی، ظلم وستم، انسانیتِ قهرمانان آن از قدیم توجه شعرا، نویسندگان و محققین مشرق را به خود معطوف داشته است.

شاهنامه و بخش‌های جداگانه و قهرمانان آن از قدیم در میان اقوام آسیای میانه از چنان شهرت فراوانی برخوردار بوده است که پژوهشگران اتحاد شوروی در زمینهٔ فردوسی و گسترش آثار او در آسیای میانه آثار زیادی تالیف کرده اند و این موضوع به ویژه در آثار پژوهشگران ا. اکرم اف و ح. حامد اف بازتاب مفصلی داشته است. البته، منبع اساسی داستان‌های مردمی قبل از شاه اثر بی زوال فردوسی بود که افکار وطن دوستی در سراسر آن موج می‌زند و این ایده که در بطن شاهنامه جای گرفته همیشه داستان سرایان و اجراکنندگان داستان‌ها را الهام می‌بخشیده است. مردم و در مجموع قصه گوها همواره بر پیروزی نیکی بر بدی و صداقت بر خیانت ایمان داشتند. بدین طریق شاهنامه منبع اصلی آفرینش داستان‌ها و قصه‌های جدید و دستکاری شدهٔ گویندگان فارسی زبان و ترکی زبان گردید. حکایت خاموشی شاعر و مترجم قرن ۱۸ ازبکی به طوری که مرسوم بود با نعت پیامبر و خلفای راشدین آغاز می‌گردد و طرح و ساختار و قسمت بندیِ محورِ افکار، بخش‌های جداگانهٔ آن را تشکیل می‌دهد.

خاموشی نیز مثل گذشتگان توجه مخصوص به رستم داشته و تمامی حوادث با داستان قهرمانی او ربط دارند. وی با مهارت ادبی خاص خود، علاقهٔ رستم را بر مردم و نفرت و آشتی ناپذیری او را با دشمنان، خودخواهی کیکاووس، استبداد افراسیاب، دورویی سودابه، نیرنگ شغاد و دیگران را به تصویر کشیده است و سیمای جمشید، کاوه، رستم و گرد آفرید را با استادی ترسیم نموده است.

در ترجمهٔ «بخاری» بخشی به گسترش آیین زرتشتی در ایران اختصاص یافته است. (کومیسبایف:۸۶)

داستان عشقی «بیژن و منیژه» یکی از بهترین داستان‌های شاهنامه محسوب می‌شود. عشق حقیقی و صداقت، نحوهٔ تحمل هرگونه سختی در اثر «خاموشی» با مهارت تصویر شده است که دوستی مردمان بخش عمده ای از آن را تشکیل می‌دهد. بدین معنی که اگر قومی

دچار بدبختی شد همسایگان به کمک او می‌شتابند که در عملی دسته جمعی خطر را رفع کنند. فردوسی و خاموشی به طورهمسان دورویی و نیرنگ را نکوهش کرده و دوستی و وفا و راستی را ستوده اند.

در ترجمهٔ نور محمد بخاری موضوع داستان بیژن و منیژه با برخی تغییرات مواجه شده و قهرمانان جدیدی برآن افزوده شده‌اند. از لحاظ زبان وسبک این ترجمه از کار خاموشی کم ندارد، هرچند ترجمهٔ خاموشی در محافل ادبی ازبکی خیلی معروف است. مترجمان در کار خود از سبک نثر عامیانه ازبکی و ادبیات شفاهی و مکتب ازبکی استفاده کرده اند. محققان اسم رستم داستان (فرزند زال) را که منسوب به سیستان و سگستان است با داستان‌های ملی سغدیان قدیم که در قلمرو ایران معاصر و تاجیکستان به سر می‌برند، ربط داده اند. «ا. براگیسنکی»می نویسد: بسیاری از دلایل و انگیزه‌ها و ایده‌های آثار شفاهی قدیمی در اوستا، ادبیات مکتوب اقوام آسیای میانه، فولکلور تاجیکان و به طور عالی در شاهنامهٔ فردوسی مجسم شده اند. در کتاب‌های ازبکی «رستم دستان»، «شاه جمشید»، «کتاب افراسیاب»، «پادشاه تهمورث»، سیمای رستم، فریدون و جمشید به عنوان چهره ای عادل، وطن دوست، دلاور ولی سیماهای خاقان چین، افراسیاب، ضحاک و دیگران به عنوان افراد مکار، ظالم و بی ترحم تجسم یافته اند.

ادبای کلاسیک ادبیات ازبکی در پیروی از شاهنامه آثاری خلق کرده اند. درآثار نظم ونثر، رساله‌های علمی و آثار جغرافیایی و تاریخی هر از گاه از قهرمانان شاهنامه یاد می‌شود. در محبت نامه خوارزمی، خسرو و شیرین قطبه، مخزن الاسرار حیدر خوارزمی و در غزل و قصیده و داستان‌های عطایی، لطفی و سکاکی نیز از قهرمانان شاهنامه یاد شده است. خوارزمی در اثر خود- محبت نامه- حامی خود محمدبیک را با جمشید مقایسه می کند، و حیدر خوارزمی در مخزن الاسرار نبوغ فردوسی را می‌ستاید.

اسکندر در ادبیات فولکلورشرق دو شاخ و گاهی یک شاخ دارد و گاه با صفت خدایان

شرقی ستوده شده است. (همان:۸۶)

نقش و تاثیر ادبیات فارسی تاجیکی و آذربایجانی در افسانه‌های ترکمنی که پیرامون اسکندر می‌باشند به خوبی مشاهده می‌شود. تاثیر داستان‌های شاهنامه فردوسی و اسکندرنامهٔ نظامی در سدّ سکندری علی شیر نوایی به وضوح به چشم می‌رسد.

در افسانهٔ ترکمنی اسکندر پادشاه نیز عین این مطلب دیده می‌شود. محقق «ا. و. استیبلیف» می‌نویسد: با توجه به خدمات اسکندر مقدونی در بخش اجتماعی کشور نمی‌توان او را در ردیف پادشاهان صاحب نعمت گذاشت و او را وارث قانونی سلاله هخامنشیان قرارداد.

در بطن افسانه ترکمنی «اسکندر پادشاه» پیرامون زاده شدن اسکندر سخن می‌رود که کاملاً با حکایت شاهنامه موافقت می‌کند و مانند فردوسی گذشتگان اسکندر را به قوم ایرانی نسبت می‌دهد: او پسر داراب و برادر دارا اعلام شده است. فیلقوس(پلکوس) به اجبار دختر خود را به همسری داراب می‌فرستد که بعداز رجوع وی، اسکندرتولد می‌یابد. (کومیسبایف، ۸۷).

آنچه از ادبیات مسیحی و مانوی به زبان سغدی باقی مانده است گویای روابط مستقیم ایرانیان و ملل ترک زبان به قدمت دوهزار سال است.

از سوی دیگر، شکی نیست که مولفان افسانه‌های ترکمنی با شاهنامهٔ فردوسی کاملا آشنا بوده اند و تاثیر این شاه اثر بر ادبیات اقوام آسیای میانه و از جمله اقوام ترک زبان از قرن‌های ۱۱-۱۰م آغاز شده است. صرف نظراز دسترسی مردم این منطقه به کتاب فردوسی، قهرمانان شاهنامه در میان اقوام این منطقه نیز شهرت فراوان داشته اند.

در داستان عشقی غنایی «شاه صنم وغریب» که در میان مردم ترکی زبان از محبوبیت زیادی برخوردار بوده و در قرون ۱۸-۱۷م تالیف شده، تاثیر و نفوذ ادبیات کلاسیک ایران به طور واضح آشکار است. این داستان مجموعهٔ اشعار فراوانی را در بر می گیرد که دارای

موضوع واحدی هستند دارای نمونه‌های تخیلی، آموزشی، غنایی و روانشناسی و ایده‌های انسان دوستی بوده که تاثیرپذیری ادبیات مردم شرق به خصوص ایرانی‌ها در آن‌ها کاملا مشاهده می‌شود.

ماجرای بهرام گور شاهنامه فردوسی در خمسه نظامی(۱۱۴۱-۱۲۰۹)، امیرخسرو دهلوی(۱۳۲۵-۱۲۵۳)، جامی(۱۴۱۴-۱۴۹۲)، نوایی(۱۵۰۱-۱۴۴۱) و ده‌ها اثر دیگر شعرای مشهور و گمنام به عنوان بخش اصلی قرار گرفته و این تاثیر درادبیات مکتوب و شفاهی مردم ترکمن استثنا نیست.

دولت مند آزادی (۱۷۶۰-۱۷۰۰) قسمت کامل اثر نظمی خود-«گری آزات» را به بهرام گور نسبت داده است. شاعر معاصر او شبندی (۱۸۰۰-۱۷۲۰) که شاعر بدیهه گو و سرایندهٔ داستان‌های مردمی بود، نیز داستانی را درباره بهرام گور انشا کرده است. شبندی فارغ التحصیل مدرسه خیوه بوده و از ادبیات شرق آگاهی کامل داشت.شبندی در داستان«شاه بهرام» از یکی از گزینه‌های معروف بهرام که در میان مردم آسیای میانه صاحب شهرت می‌باشد، استفاده کرده است. در میان مردم ازبک ، ترکمن، قزاق و ادبیات ترکی زبان داستان و افسانه‌های فراوانی را در باره بهرام گور می‌توان به مشاهده گرفت.

داستان «شاه بهرام» نوشته شبندی یکی از نمونه‌های بهترین داستان در ادبیات ترکمن محسوب می‌شود که براساس شاهنامه و خمسه نویسی(نظامی،امیرخسرو دهلوی،جامی ونوایی) شکل گرفته اند.آثار مختوم قلی،بنیانگذار ادبیات ترکمن نیز جدا از تاثیر ادبیات کلاسیک مشرق نیست که آثار فردوسی ، عمرخیام،سعدی، جامی منبع و سرچشمه الهام جهت خلق آثار او شده اند مختوم قلی در قرن ۱۸ به سر برده درخانواده تحصیل کرده به کمال رسیده که به سخن توجه ویژه داشتند.شاعر در مدرسه خیوه تحصیل کرده و سفرهای زیادی کرده است.

از گفته‌های آکادیمسین و.و. بارتولو مدد جوییم که نوشته بود: ادبیات ترکمن با اینکه

هم مرزبا فارس بودند دچار رکود و تقلید محض نشد و تازگی و اصالت خود را حفظ کرد. ترکمن‌ها تنها قومی بودند که شاعر ملی خود را دارند و او کسی نبود جز مختوم قلی که در قرن ۱۸ به سر برده بود واز استان استاورپول تا سواحل آمودریا نظیری نداشت.

مختوم قلی از میان آثار فراوان کلاسیک شرق توجه ویژه ای بر شاهنامه داشت و قهرمانان این حماسه ایرانی هر از گاهی در آثار این ا دیب کلاسیک ترکمن یاد می‌شوند. از جمله درشعر «قسمت تلخ». بسیاری از اشعار غنایی مختوم قلی گواه است که او دانندهٔ خوب ادبیات کلاسیک شرق اسلامی و داستان‌های ملی و روایات بوده است. به عنوان نمونه قطعه ای از شعر« کاش می‌بودم» او را می‌آوریم:

در کنارابوسعید، عمرخیام و همدانی
فردوسی و نظامی و حافظ
همراه جلال الدین رومی و جامی
کاش می‌بودم دریک صف.

قهرمانان شاهنامه در آثار دیگر شعرای ترکمن - کمینه، ملانفس، ذلیلی، عبدالستارقاضی، محتاجی، کرملا و غیره نیز به کار رفته است. در اشعار ملا نفس (شاعرقرن۱۹) که استاد اشعار عاشقانه است می‌خوانیم:

زیبا صنمی مثل تو در حور وپری نیست
در باغ بهشت حوران را با تو قیاس می کنند
لیلی و شیرین شبیه تو بوده اند
این حرف‌ها پیشِ الف قامت تو
مثل کمان خم می‌شوند.

عبدالستار قاضی(قرن ۱۹م) به عنوان مولف منظومهٔ تاریخی «جان نامه» (داستان مبارزه تکین‌ها علیه ایران) مشهور است. با مطالعهٔ عمیق این منظومهٔ ترکمنی به آسانی می‌توان

دریافت که در این اثر تاثیر شاهنامه فردوسی به وضوح مشاهده می‌شود. این تاثیر در وزن اثر بحر متقارب و صحنه‌های نبرد و توصیف سیمای قهرمانان اصلی نیز دیده می‌شود. مولف، شخصیت‌های مشهور اثرش را با سهراب، رستم و بهرام گور قیاس می کند و هرگاه سخن از عدالت به میان آید، از انوشیروان نام می‌برد. نام مشهور رستم هنوز در نظم ترکمن ابتدای قرن ۲۰ در آثار شاعر کرملا (۱۹۳۴-۱۸۷۲) که ادامه دهندهٔ مسیر ادبای کلاسیک ترکمن بود، به نظر می‌رسد.

حماسه فردوسی اززمان‌های دور در میان اقوام قراقلپاق محبوبیت داشت

«ک. ممبیت اف» محقق ادبیات ترکی زبان می‌نویسد: «در گذشته دور قراقلپاق‌ها تحت تاثیر تمدن قدیم خوارزم قرارداشتند. بسیاری از کلاسیک‌های ادبیات قراقلپاق در شهرهای بزرگ مشرق مثل خیوه و بخارا تحصیل نموده و از چشمه سار فیاض بزرگانی چون فردوسی، نظامی، حافظ، سعدی، نوایی، فضولی، بیدل، مختوم قلی و آثار دیگر بزرگان شرقی بهره مند شده اند و آثار این فرهیختگان تا انقلاب ۱۹۱۷ درمدارس و مکتب‌های قراقلپاق به عنوان کتاب‌های درسی تدریس می‌شد و خطاطان با عشق و محبت بی اندازه شاهکارهای نظم فارسی را نسخه برداری می کردند.»

کلیله و دمنه، طوطی نامه و دیگرآثار منثور در میان اقوام قراقلپاق شهرت زیادی کسب نموده اند و اززمان‌های قدیم حماسه فردوسی در میان این قوم محبوبیت فراوانی داشت و به آثار حماسی آن‌ها مثل الپامیش، داستان شهریار، چهل دختر، ماسپادشاه و غیره تاثیر قابل ذکر گذاشت. در میان قراقلپاق‌ها داستان‌های شاه ماران، اسکندر شاخدار، رستم نامه، بهرام و گلندام، بهرام و دلارام که سینه به سینه نقل شده اند صاحب شهرت می‌باشند. آثارکلاسیک‌های شرق در غنی شدن فولکلور وادبیات قراقلپاق نیز نقش ناستردنی دارد. به نحوی که اگر افسانهٔ مردمی قراقلپاق‌ها —بهرام و دلارام— شکل دگرگون شده هفت اقلیم نوایی باشد، در داستان‌های شاه ماران و رستم نامه مجددا قهرمانان شاهنامه فردوسی را

مشاهده می کنیم . درنیمهٔ قرن دوم ۱۹ نمونه‌های ترجمه شاهنامه توسط ملا مومن به عرصهٔ ظهور آمدند که متاسفانه تاکنون اثری از آن‌ها در دست نیست. (کومیسبایف:۸۷)

تاثیر شاهنامه را نیز در ادبیات ایغوری ، به ویژه نمایندگان ادبیات مکتوب می‌توان به وضوح دید که یکی از آن‌ها عبدالرحیم نظاری است که در ابتدای قرن ۱۹ به سر برده است وآثاری مثل لیلی و مجنون، فرهاد وشیرین، رابعه سعدین تالیف نموده و مخمس‌های خود را در پیروی از غزلیات علی شیر نوایی نوشته است. شاعران ایغور- نظاری، محمد صادق قاشغری و غریبی که نیمهٔ اول قرن ۱۹ به سر برده اند، میراث غنی نظمی از خود به یادگار گذاشته اند. در قرن ۱۹ شاعران ایغور به ترجمهٔ شاهنامه فردوسی با زبان ملی خود پرداختند.

ادبیات شناس اهل ایرکنت، علیم آخون ملا شاه هجرانی و شاعر خاموش آخون شاهنامه را به زبان ایغوری ترجمه نمودند که ترجمهٔ آنان هم اکنون در انستیتوی اقوام آسیای میانه شهر لنین گراد محفوظ می‌باشد. ترجمهٔ این دوشاعر که در سال ۱۸۳۷-۱۸۳۸ انجام شده توسط سلطان ملا قاضی زاده شهر قریقاش نسخه برداری شده است. این مثال‌ها از شهرت فراوان شاهنامه در میان ادبای ایغوری شهادت می‌دهند. با یک کلام، راویان وصحافان قزاق، قصه خوانان ازبک و شعرای ایغوری در واقع میان ادبیات مشرق زمین و ادیات ترکی زبان منطقه آسیای میانه میانجیگری می کردند. (کومیسبایف، ۸۸).

ملا بلال، یکی از نمایندگان برجستهٔ ادبیات قرن ۱۹ ایغور در سال ۱۸۲۴ به دنیا آمده است. «ا. ن. ساموویلاچ» می‌نویسد: اثر بلال (کتاب جنگ مقدس در سرزمین چین) نیز در وزن شاهنامه می‌باشد. در اثر ملا بلال، «کتاب جنگ مقدس در چین» قهرمانی مردم عادی و سیمای قهرمان مردمی-صادر پالوان- ترسیم شده است.

شاهنامه در گرجستان

گرجستان سرزمینی فرهنگ‌پرور است و روشنفکران گرجی از دیرباز با متن اصلی

شاهنامه آشنائی داشته‌اند. برخی از دانشمندان گرجی نوشته‌اند که نیاکان گرجیان، شاهنامه را در قرن ۱۲ میلادی به زبان گرجی ترجمه کرده بوده‌اند. (ن. مار رستمیانی، روزنامه پویریا، ۱۸۹۱ و که که لیدزه، تاریخ ادبیات گرجی، تفلیس، ۱۹۵۸ و ا. بارامیدزه، مقالات، تفلیس (به نقل از تودوآ ص ۱۵۴).

به طور قاطع می‌توانیم بگوییم مدارک تاریخی و اساطیری شاهنامه برای گرجیان از قرن دوازدهم آشنا بوده است و آنان دورهٔ «خدای نامک‌ها» را به زبان پهلوی می خوانده‌اند. اینکه در منظومهٔ پلنگینهٔ پوش، اثر شوتا روستا وِلی، از قهرمانان شاهنامه یاد می‌شود که دلیلی بر وجود ترجمهٔ شاهنامه به زبان گرجی نیست. در منابع تاریخی گرجی، نام این قهرمانان، نزدیک به صورت پهلوی آمده است: که کاپُس (کی کاووس)، شیوش (سیاوش)، و شتاسپ (گشتاسپ)، سپندیات (اسفندیار) و .... این نکته نشان می‌دهد که گرجیان با منابع فردوسی به زبان پهلوی آشنایی داشته‌اند. ترجمهٔ شاهنامه از آن وقت تا امروز همچنان در گرجستان ادامه دارد. در قرنهای پانزدهم تا هجدهم میلادی، یعنی دورهٔ تجدید ادبیات گرجی، گرجیان برای دستیابی به جامعیت معنوی، رویکردی آشکار به ادبیات فارسی، به ویژه منظومه‌های قهرمانی، از خود نشان دادند. امروزه ترجمه‌های گرجی، نه تنها از شاهنامه، بلکه حتی از مقلدان منظومهٔ استاد طوس، به نظم و نثر گرجی باقی مانده است. مترجمان قدیم گرجی عبارتند از: سه راپیون ساباش ویلی (قرن ۱۵ میلادی)، خسرو تورمانیدزده (قرن ۱۶ میلادی) و ماموکا تاوا کالاش ویلی (قرن ۱۷ میلادی). ترجمه‌ها نیز عبارتند از: رستمیانی (داستان رستم)، زاکیانی (داستان ضحاک)، اوتروتیان سامیانی (داستان سام)، سام پالاوانی (داستان سام پهلوان) ۲۴. (تودو آ. ص. ۶).

(به شباهت واژه‌های گرجی و فارسی توجه شود).

کومیسبایف معتقد است:

که در ادبیات گرجی توجه به شاهنامه اثر فردوسی از قرن ۱۵ میلادی شروع شد.

کیدیل آوری نویسندهٔ گرجی از نسخهٔ اصلی شاهنامه ترجمه ای به نثر ا نجام داد که تا دوران پادشاهی کیخسرو را فرا می گرفت. توجه به این داستان دلاوری و قهرمانی خیلی زیاد بود. ترجمه منثور کیدیل آوری به سرعت موضوع ایجاد چندین اثر منظوم گردید که بیشتر موضوع این اشعار وصف قهرمانی‌های رستم بود که روحیه فولکلور مردم گرجی را به نوعی بیان می‌نمود و بعدها آثار همگون کارنامه رستم تولید شد که این سلسله را «راستامیانی» می‌نامیدند و «این کار فردی نبود، بلکه کار دسته جمعی چندین نفر محسوب می‌شد که دنبال یکدیگر انشا شده بودند.»

لازم به ذکر است که داستان‌های شاهنامه از قدیم بدین سو در فولکلور مردم گرجی اثر به سزا گذاشته اند. داستان‌های «راستامیانی» و یا رستم نامه در نظم و نثراز این جمله می‌باشند و این داستان‌ها که درقرن ۱۶-۱۵ میلادی تالیف شده بودند دردو مجلد، جلد اول در سال ۱۹۱۶ توسط انجمن تاریخ و مردم شناسی گرجی و جلد دوم درسال۱۹۳۴ از سوی دانشگاه دولتی تفلیس منتشر شدند.

هم زمان با گزینه‌های رستم وسهراب نمونه هایی از بیژن و منیژه در ادبیات گرجی روی کار آمد که با اسم «بیژنینه» معروفند و تا کنون ۱۲ داستان از این سلسله در دسترس قرار دارد وآن‌ها را در منابع دست نوشتهٔ قرون۱۷ - ۱۶ می‌توان پیدا نمود. اما ذکر این نکته لازم است که اشعار و منظومه هایی که در پیروی از شاهنامه ایجاد شده محبوبیت و شهرت بیشتری در مقایسه با آثار منثور کسب کرده اند. (۸۸).

شاهنامهٔ فردوسی نه تنها در ایران، بلکه در همهٔ کشورهای خاورمیانه، منجمله در قفقاز، از دیرباز شهرتی فراگیر داشته است. به عنوان مثال حتی قهرمان ملی روس، یروسلان لازاره‌ویچ، همان رستم زال زر است. (تودوآ، ص ۸۰).

شاهنامه در آذربایجان

سیمای حماسهٔ ایرانی، شاهنامه را می‌توان در داستان، افسانه و حکایات شفاهی و مکتوب آذربایجانی نیز مشاهده نمود که این از ادبیات کلاسیک آذربایجان به ارث رسیده است. میرزافتحعلی آخونداُف، مولف چندین کتاب و مقاله با ارزش در نوشته‌های خود همواره فردوسی و شاهنامه او را ستوده از جمله در مطلبی می‌نویسد: « نظمی که مملو ازهماهنگی و همواره با ظرافت ادبی و زیبایی و نفاست و محتوای بلند باشد، مثل شاهنامهٔ فردوسی، خمسه نظامی و دیوان حافظ در خواننده شور وشوق ایجاد می کند و اور ا متهیج تر می کند و می‌تواند مقبول همهٔ خوانندگان باشد. چنین شعرایی بی شک مرتبه پیامبری دارند و از ذات انسان بالا و برترند و آثار آن‌ها سرشته از الهام و اندیشه‌های فلسفی است.»

شاهنامه فردوسی به طور پراکنده به زبان آذری ترجمه شده است. رشیدافندی زاده نویسنده و معلم داستان رستم و سهراب فردوسی را در سبک داستان‌های ملی آذری ترجمه کرده است. در سال ۱۹۰۸عباس آقا- -غایب اف شاعر آذربایجانی نیز این داستان را ترجمه و منتشر نمود. کاوه درام نویس آذربایجانی در سال ۱۹۰۶ بر اساس داستان مذکور نمایش نامه نوشت ودر صحنه تئاتر ملی کشور به نمایش گذاشته شد. اوزیرحاجی بیک اف آهنگساز مشهور این کشور نیز در سال ۱۹۰۸ اپرای رستم دستان را در ۴ بخش تالیف نمود و۲ سال بعد به روی صحنه رفت. (کومیسبایف، ۸۹)

شاهنامه در قزاقستان

شاهنامه به عنوان شاهکار ادبیات جهان تا کنون ارزش خود و جایگاه خود را در میان مردم قزاق از دست نداده است. «ابرای آلتین سارین» شاعر و روشنفکر قزاق با شاهنامه فردوسی آشنایی کامل داشت ودر یکی از اشعارش از دلاوری ایرج یاد می کند. عارض ملا نخستین شاعر قزاق بود که ترجمه شاهنامه را انجام داده است. وی اشعاری از نظامی، نوایی

و فضولی را نیز به زبان قزاقی ترجمه کرده است، عارض ملا از همان دوره نورسی علاقه شدید به تحصیل علم داشت و این علاقه اورا به بخارا آورد. وی در دوران تحصیل با آثار بزرگان ادبیات فارسی آشناشد.خود او میز شعر می‌نوشت. وی نخستین شاعر قزاقی بود که دیوان اشعارش را مرتب ساخته بود. ولی متاسفانه به ترجمه شاهنامه به قلم عارض ملا در دوران زندگی او توجه چندانی صورت نگرفت. در بخش دست نوشته‌های علمی کتابخانه آکادمی علوم قزاقستان تحت شماره ۱۱۸۷از این ترجمه عارض ملا سه نسخه موجود بوده که از سرنوشت دو نسخه دیگر آن اطلاعی در دست نیست.

پس از عارض ملا در ادبیات قزاق شاعر سیردلی به شاهنامه توجه ظاهر نمود. ترجمه او تحت عنوان «قصه رستم» درسال ۱۸۸۸در قازان چاپ شده است. در سال هی ۱۹۱۴-۱۹۱۵در مجله قزاقی «آیکاپ» بخش هایی از شاهنامه توسط م.سیرالین شاعر و روزنامه نگار قزاق به طبع رسید. وی در ترجمه خود از ترجمه‌های و. ا. ژوفسکی و ف. ریوکارت استفاده کرده است.

در ترجمه او رستم در مرکز توجه قرار دارد و مترجم توانسته افکار عقیدتی و بدیع و بشر دوستانه شاهنامه را ارایه دهد. در سال ۱۹۳۴ مجید دولت بایف نویسنده قزاق ۱۰۰ سطر از شاهنامه را ترجمه کرد و در مجلهٔ «ادبیات میدانی» (شماره ۱۰) به نشر رساند که نبرد رستم و سهراب را فرا می گرفت. این ترجمه در وزن مثنوی و بحر شاهنامه صورت گرفته بود.

در سال ۱۹۳۴ جامعهٔ جهانی از فردوسی تجلیل کرد. به این مناسبت در مطبوعات رساله و مقاله هایی دربارهٔ فردوسی و شاهنامه چاپ و نشر شد. ازجمله کلمکن عبداقادروف دانشمند و نویسندهٔ مشهور قزاق که «هزارو یکشب» را هم به زبان قزاقی ترجمه نموده بود، در مجلهٔ «ادبیات میدانی» ترجمهٔ بخشی از شاهنامه را همراه با شرح حال فردوسی و تاریخ تالیف شاهنامه به طبع رساند. خانم ایمان گل تاجی بایوا شاعر قزاق نیز به حماسهٔ بی زوال

فردوسی توجه نموده و براساس نسخهٔ شاهنامه که در سال ۱۹۰۸ در تاشکند منتشر شده بود، ترجمه خود را نشر داد.

جمبول ، قصه گوی قزاق نیز با تکیه بر داستان رستم فردوسی منظومه رستم خود را به طور شفاهی آفرید که متاسفانه پس از در گذشت او آثاری از آن باقی نمانده است.سلسله بانو، مترجم شاهنامه با زبان روسی این منظومه را شنید و آن را «الیادشرق» نامید.

بعدها در ادبیات قزاق در پیروی از حماسه بی نظیرحکیم توس رستم نامه‌ها و آثار زیادی به وجود آمد که در آن‌ها روح قهرمانی و دلاوری و خرد ورزی موج می‌زند. (کومیسبایف: ۸۷-۸۶)

شاهنامه در قرقیزستان

ماناس حماسهٔ بزرگ ملت قرقیز با بیش از نیم میلیون بیت شعر در هیجده جلد و بیش از دومیلیون وچهارصد هزار واژه از لحاظ حجم بیست برابر و ادیسه، پنج برابر شاهنامه و دو برابر مهابهاراتا (علی اف و دیگران، ۱۹۹۵:۱۹) و هفت دوره از تاریخ قرقیزها را در بر دارد. بنا به نوشتهٔ آیدا قالدیرعلیووا میان داستان‌های شاهنامه و این حماسه مشترکات فراوانی وجود دارد و مانند شاهنامه در بر دارندهٔ حوادث از ابتدای عهد اساطیری تا زمان ورود اسلام است. داستان‌های هشت نسل از خانوادهٔ ماناس را توصیف می کند که به منظور وحدت اقوام پراکنده و همبستگی ملل دیگر و مقابله با تجاوز خارجی صورت گرفته است. قهرمانانی مانند ماناس- رستم و سمه تئی – سهراب دارای منش و شخصیت‌های والای انسانی هستند.

بعضی از مشترکات دیگر دو حماسه به طور خلاصه عبارتند از:

سام نریمان سردار دلاور و شجاع شاه منوچهر به میانسالی رسیده است و صاحب فرزندی نمی‌شود و مورد طعن و بدگویی دیگران قرار می گیرد بسیار ناراحت است (رک:

شاهنامه ج. اول ۱۳۴۸:۱۳۸). در ماناس نیز این بن مایه سرآغاز چندین داستان است.

جاقیپ (یعقوب) تا چهل و هشت سالگی با ثروتی کوه به کوه وصولتی با شکوه همین سرنوشت را دارد. همچنین عزیز خان یکی از قدرتمند ترین و قوی ترین خان‌های چینی با وجود داشتن شصت زن صاحب فرزند نمی‌شود و مورد توهین و زورگویی قرار می گیرد.

ماناس نیز مدتی بی فرزند می‌ماند و تصمیم می گیرد برای طلب فرزند از خداوند عازم زیارت مکه شود که می‌شنود همسرش، خانی کئی، باردار است. (علیووا، ۹۰).

شباهت دیگر زایمان سنگین مادر و تولد معجز آسا، نشانه‌ها در زمان زایمان، در یک ماهگی چون یکسالگان بودن و ... از ویژگی‌های عمدهٔ قهرمانان دو حماسه است.

پهلوانان حماسی معمولاً مانند ماناس قرقیزی، داوید ارمنی، رستم ایرانی و هرکول یونانی پرخور و پرآشامند. ماناس و هرکول به تنهایی می‌توانستند یک گاو را بخورند و رستم به تنهایی گوری را بریان کرده می‌خورد. (ژیرمونسکی، ۱۹۶۲).

در حماسهٔ ماناس نیز مانند شاهنامه قهرمانان از هنرهای خارق العاده ای برخوردارند و از دست آن‌ها کارهایی بر می‌آید که از دست مردم عادی ساخته نیست. بن مایه هایی چون جادوگری، رویین تنی، هنرآموختن از اژدها و دیو و جز آن، مثال‌های آشکار این امر هستند (علیووا، ۹۱).

جادوگرها به کرات به شکل‌های گوناگون از جمله زنان زیبا روی ظاهر می‌شوند ولی پهلوان فریب نمی‌خورد. در شاهنامه تهمورث از دیوان ده‌ها نوع خط می‌آموزد (شاهنامه ج.۱: ۳۷).

کاجی بای، یکی از پهلوانان ماناس، از اژدها هنر آموخت و می‌توانست به هفتاد زبان سخن بگوید. (همان، به نقل از علی یف، ۱۹۹۵:۸۴). آلمانبت از شش سالگی تا ده سالگی همهٔ علوم را از اژدها آموخت (همان، ۷۳) و دارای علم غیب شد. جمشید نیز با کمک جام جهان نما می‌توانست از حوادث با خبر شود!

خط اصلی افسانه‌های دو حماسه مبارزه بین دو نیروی خوبی و بدی است و هر دو گروه علیه بدی و ظلم و ستم می‌جنگند.

حماسهٔ ماناس، مانند شاهنامه، در بارهٔ دلاوری‌های قهرمانان ملی است و درگیری‌های ملی بخش بزرگی از کتاب را تشکیل داده است.

در کشورهای فارسی زبان شاهنامه خوانی رسم بود و در نزد قرقیزها نیز ماناسچی‌ها با هوش و ذکاوت خاص خود ساعت‌ها داستان‌های ماناس را از حفظ می‌خواندند که بهترین روایت‌ها را ساخته اند و سهم عظیمی در توسعه و پیشرفت آن ادا کرده اند. (آیدا قالدیر علیووا، ۹۱).

در اینجا بد نیست اشاره کنیم رستم اولین نوزادی است که به طریق "رستمینه" با شکافتن پهلوی مادر متولد می‌شود و ظاهرا واژهٔ سزارین که امروز متداول است حق مطلب را به درستی و به حق ادا نمی‌کند و پیش از سزار رستم به این طریق متولد شده است.

از ویژگی‌های دیگر دو حماسه پیوند میان اسب و پهلوان است که تائبوورول اسب نجیب ماناس مانند رخش رستم سرکش و مهربان است و در طول عمر پهلوان در جنگ ها، در خوشی‌ها و سختی‌ها همواره همراز و همراه و هم صحبت اوست و پس از مرگ ماناس از حال طبیعی خارج می‌شود و در کنار او جان می‌سپارد. رخش نیز همراه با ولینعمت خود در بن چاه به دسیسهٔ ناجوانمردانهٔ شغاد، نابرادری رستم، از میان می‌رود.

دست نویس‌ها و چاپ‌های گوناگون شاهنامه

دکتر جلال خالقی مطلق- شاهنامه شناس برجسته و استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هامبورگ آلمان – نسخه برگردانی از دستنویس فلورانس را فراهم آورد و پس از سنجش آن ۴۵ دستنویس دیگر ، دفتر نخست شاهنامه ویراسته اش را ۸ سال پس از پیداشدن

دستنویس فلورانس در سال ۱۳۶۶ و در نیویورک منتشر کرد. انتشار ۷ جلد دیگر شاهنامه ۲۰ سال به درازا انجامید (دفتر هشتم، ۱۳۸۶). محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی، همکاران خالقی مطلق در ویرایش جلدهای ششم و هفتم شاهنامه بودند.

یکی از شگفت انگیزترین شاهکارهای هنر کتاب آرایی جهان، دست نویسی از شاهنامه فردوسی است به نام «شاهنامه بایسنقری» که در کتابخانهٔ گلستان نگهداری می‌شود. این کتابخانه در زمان فتحعلی شاه قاجار بنیان گذاری و به نام «کتابخانه شاهنشاهی» نامیده شد. پس از آن، ناصرالدین شاه در سراسر زمان پادشاهی اش ریاست کتابخانه را بر عهده داشت. در زمان جانشین او- مظفرالدین شاه قاجار- مرد دون مایه ای به نام میرزا علی لسان الدوله به ریاست کتابخانه و کتابدارباشی آن جا برگزیده شد. لسان الدوله در همهٔ دوره ای که این وظیفه را داشت، دست به چپاول بسیاری از دست نویس‌های کتابخانه زد.

در سال ۱۴۲۶ میلادی شاهزاده بایسنقر میرزای تیموری، از هنرمندان ایرانی که در کتابخانه او در شهر هرات سرگرم کتاب آرایی بودند، خواست تا دست نویسی از شاهنامه فردوسی فراهم کنند و برگه‌های آن را با نقش‌های مینیاتور بیارایند.

پس چهل تن از بهترین هنرمندان ایران به سرپرستی استاد جعفر تبریزی، دست به کار شدند و سه سال پس از آن اثری را به شاهزاده تیموری و کتابخانه او پیشکش کردند که از دید خوشنویسی، جلدسازی، زرافشانی، جدول کشی،سرلوح نگاری،زرینه کاری و طلا اندازی ، همانندی بر آن نمی‌توان یافت.

اهتمام به تصحیح و چاپ شاهنامه در دوران متاخر نخستین بار در قرن نوزدهم در هندوستان صورت گرفت که زبان و ادب فارسی هنوز در آن جا رواجی تمام داشت. در سال‌های نخستین این قرن یکی از استادان زبان فارسی در هند به نام " لامسدن" به کمک چند تن از ادبای هند، به تصحیح متنی از شاهنامه دست یازید و درسال ۱۸۱۱ میلادی ، جلد اول تصحیح خود را به نستعلیق منتشر کرد ولی به دلیل قطع کمک مالی دولت هند به ادامه

این کار که به ۸ جلد پیش بینی شده بود توفیق نیافت. پس از وی یک افسر انگلیسی به نام "ترکامان" دنبال کار لامسدن را گرفت و چاپ کامل شاهنامه را در ۴ جلد با مقدمه ای در آغاز و اشاره ای به ابیات الحاقی و فهرستی از کلمات دشواردر پایان، با حروف سربی و خط نسخ در سال ۱۸۲۹ میلادی منتشر کرد.

"ژول مول" مستشرق جوان فرانسوی از طرف دولت فرانسه مامور تهیهٔ متنی انتقادی از شاهنامه به همراه ترجمهٔ آن به فرانسه شد. شاید این دانشمند جوان هرگز تصور نمی‌کرد که این ماموریت خطیر تمام عمر او را در بر خواهد گرفت و زمانی نزدیک به دو برابر آن چه فردوسی صرف سرودن آن کرده بود طول خواهد کشید. سرانجام در سال ۱۸۷۶ میلادی ژول مول به نشر ۶ جلداز تصحیح خود به همراه مقدمه ای مبسوط دربارهٔ زندگی فردوسی توفیق یافت. بدین ترتیب باید اورا از پیشگامان شاهنامه شناسانی چون فریتس وولف و دکتر خالقی مطلق دانست که دهه‌های متمادی از عمر خود را وقف فردوسی و شاهنامه کرده اند.

پس از برگزاری جشن هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳ خورشیدی ادیبان ایرانی هم بر آن شدند که در داخل ایران نیز مقدمات چاپ شاهنامه را فراهم کنند. نخستین چاپ‌ها توسط انتشارات بر وخیم در تهران صورت پذیرفت که اساس آن چاپ فلورانس بود. تهیه کنندگان مجلدات مختلف این تصحیح افراد ناهمگنی مانند مجتبی مینوی، عباس اقبال، سلیمان حیّم و سعید نفیسی بودند که از این میان تنها استاد مینوی بود که سال‌ها بعد کار تصحیح شاهنامه را به صورت جدی تری در بنیاد شاهنامه پی گرفت.

بعضی دیگر از ترجمه‌ها و نسخه‌های خطی شاهنامه

فهرست نسخه‌های خطی احمد منزوی ۵۲۵ نسخه ضبط شده است. پروفسور تودوآ می‌نویسد: علاوه بر آن صدها نسخهٔ دیگر در کتابخانه‌های شخصی و در جاهای مختلف، منجمله در کتابخانه‌های فرهنگستان گرجستان وجود دارد (۲۰).

قدیمترین نسخهٔ خطی شاهنامه، نسخهٔ فلورانس است (۱۲۱۷ میلادی، ۶۱۴ هـ ق.)

برای تهیه و تدوین متن انتقادی و علمی شاهنامه دانشمندان کشورهای مختلف در ایران هند، اروپا، روسیه، تاجیکستان...، بسیار کوشیده‌اند.

نخستین متن انتقادی شاهنامه در ۱۸۲۹ در کلکته چاپ شد. در سالهای ۲۶-۱۴۲۵ به دستور بایسنقر میرزا نسخه‌های خطی شاهنامه را با یکدیگر مقایسه و متنی انتقادی تدوین کردند.

اولین متن علمی شاهنامه به کوشش م. لومسدین، ۱۸۱۱ در کلکته. ژ. مول ۱۸۳۸ تا ۱۸۷۸ ترجمه فرانسوی، پاریس و صدها چاپ و ترجمهٔ دیگر در لیدن، آکادمی شوروی ۱۹۶۰ تا ۷۱ در نه جلد ـ جلال خالقی در نیویورک ۱۹۸۷. (تودو آمی)

در سال ۱۲۲۶ م شاهنامه در مشق به نثر عربی توسط قوام الدین البنداری ترجمه شد و خوشبختانه تا امروز حفظ شده و دوبار به چاپ رسیده است.

ترجمهٔ متن کامل شاهنامه در قرن شانزدهم میلادی به وجود آمده است.

در کتاب از پانزده دریچه اثر پروفسور ماگالی تودوآ صفحات ۳ تا ۱۰ ده‌ها مورد دیگر آمده است و همچنین آثار دیگری که به تقلید از شاهنامه و از روی داستان‌ها دیگر فولکور و ادبیات ایران به نظم کشیده شده با نام مؤلفین ذکر شده است.

در دورهٔ معاصر شاهنامه به انگلیسی، فرانه، ایتالیایی، روسی و تقریبا به همهٔ زبان‌های زندهٔ دنیا – لا اقل بعضی از قسمت‌های آن - ترجمه شده است.

ترجمه‌های گرجی شاهنامه در قرن‌های ۱۵ و ۱۷ میلادی انجام شده است.

شاهنامه خوانی

از چیزهایی که علاقهٔ تاریخی مردم ایران را به شاهنامه نشان می‌دهد، رواج شاهنامه خوانی است که در اجتماعات صورت می‌گرفت. توضیح اینکه از دیرباز در قهوه‌خانه‌ها و مجامع ایرانیان، افرادی که نقال نامیده می‌شدند، داستانهای ملی، دینی و اخلاقی را برای

مردم بازگو می کردند. از همان زمان فردوسی، آنچه در این گونه مجامع و مجالس برتری داشت، گزارش داستانهای شاهنامه بود. این نکته خود نشان دهندهٔ عمق علاقهٔ مردم ایران به این شاهکار ادبیات دنیاست. نقالان در گزارش خود سیر داستان را به زبانی گویا و رسا باز می گفتند و گه گاه در خلال روایت، سخن را به ابیاتی از داستان مورد نظر می‌آراستند.

بدین گونه شاهنامه خوانی رواج گرفت و حتی به صورت یک «پیشه» در آمد. از مدارک تاریخی بر می آید که در دربار محمود غزنوی نیز به او علاقه، بسیار داشت و او را از نزدیکان خود کرده بود. شاهنامه خوانی در دربارهای شاهان دیگر نیز واج داشت. شاه عباس اول این کتاب را بسیار دوست می‌داشت و چند شاهنامه خوان را در دربار خود به کار گرفته بود. یکی از این شاهنامه خوانان عبدالرزاق قزوینی، که خوشنویسی چابک قلم نیز بود. سالانه سیصد تومان از شاه، مواجب می گرفت. از شاهنامه خوانان دورهٔ صفوی، ایلدوزیک، سهراب همدانی، مولانا فتحی، ملابی خودی، نجاتی، باقفی، ملامؤمن و ... شهرتی دارند.

در سال ۱۳۶۹ بررسی برای شناسایی نقالان انجام شد و تعداد زیادی شناسانی شدند که اکثراً پیر و از کار افتاده شده بود.

داستان جالبی وجود دارد که بخوبی از عمق تأثیری که نقالان بر شنوندگان خود می گذاشتند پرده بر می‌دارد. ماجرا که در قهوه‌خانه اتفاق افتاد از این قرار است که یکی از خادمان دربار، مرشد رحیم، از نقالان وقت، را تهدید می کند که: امشب از زخم خنجر من در امان نخواهی بود! نقال که بشدت ترسیده بود، با شگفتی می‌پرسد که مگر از او چه گناهی سرزده است؟ درباری در پاسخ می گوید که تو زمینه را برای قتل سهراب فراهم کرده‌ای! آری رستم، فرزند خود را به جا نیاورد و از اصل و نسب او بی‌خبر بود، اما تو که سهراب را می‌شناختی، بی‌رحمانه او را در پیش چشم ما به کشتن دادی!

نقال مرشد، خداوند را سپاس می گزارد که گزارش او توانسته است اینچنین در

شنوندگان نفوذ کند و آنان را تحت تأثیر قرار دهد (جا بر عناصری مجله فردوسی ش ۴).

گاهی چون شاهنامه خوان در گزارش داستان رستم و سهراب به حادثهٔ کشته شدن سهراب نزدیک می‌شد، گروهی از حاضران، از شدت تأثر از مجلس بیرون می‌رفتند و گاه در روستاها شنوندگان داستان، گوسفندی یا گاوی را به نقال پیشکش می‌کردند تا او از کشته شدن سهراب جلوگیری کند (بهرام بیضائی تاریخ نمایش ص ۸۰).

پروفسور تودوآ می‌نویسد: باور داشتن اینگونه وقایع برای خوانندگان امروز دشوار است. اما باید گفت که حوادثی اینچنین گاه در گرجستان نیز پیش می‌آمد. هرگز فراموشم نخواهد شد که خود در کودکی، بارها داستان رستم و سهراب را شنیده بودم، با این همه وقتی برادرم این داستان را برای روستاییان نقل می‌کرد، چون به فاجعهٔ قتل سهراب نزدیک می‌شد، من از شدت تأثر می‌گریختم و در کنجی زار زار می‌گریستم. در این لحظات، تنها دستهای نوازشگر و آهنگ روح نواز سخنان مادرم بود که آرامم می‌کرد. (ص ۹).

شاهنامه خوانی البته تنها در قهوه‌خانه‌ها و مجامعی از این دست رایج نبود در ایران امروز نیز آغاز و انجام هر تمرینی در زورخانه‌ها با ابیاتی از شاهنامه همراه است. در میدانهای نبرد نیز پیش از شروع جنگ، ابیات شاهنامه را برای سربازان می‌خواندند. از جمله می‌گویند که پیش از شروع جنگ در چالداران «فرمانده قزلباش، خان محمد استاجلو، که صدایی رسا و قوی داشت و یکی از بهترین شاهنامه خوانان سپاه ایران بود، با خواندن اشعار شاهنامه، روح دلاوری وجانبازی را درایرانیان برانگیخت.(حسین لسان، شاهنامه خوانی، هنر و مردم ص۱۲).

شاهنامه به زبان فارسی دری نوشته شده است. در قرن سوم هجری در ایران دو زبان رایج بود در جنوب ایران، زبان فارسی میانه، که زبان رسمی دربار ساسانیان بود و در شمال، زبان پهلوی یا پهلوانی. زبانی فردوسی. زبان فارسی است که با گذشت زمان، تغییراتی در آن راه یافته بود. (ژیلبرلازار، فارسی دری در عصر فردوسی، مجله ایران شناسی، ش ۱۰، ص ۲۱۴).

تأثیر شاهنامه در هنرهای گوناگون نیز مشهود است. از جمله بر اساس این کتاب، چندین

نمایشنامه نوشته شده ودر سالنهای نمایش به اجرا در آمده است. برخی از داستانهای آن نیز به صورت فیلم بر پرده‌های سینما نقش بسته است. از همان زمان که شاهنامه به نظم کشیده شد تا امروز، داستانهای این کتاب، الهام بخش نقاشان و مینیاتورسازان بوده است. بسیاری از وقایع این منظومه نیز بر روی اسباب و اثاثیهٔ خانگی. نقش و نگارهای دیواری و منسوجات ایرانی، تصویر شده است (منوچهر کلانتری رزم و بزم شاهنامه مهر و مردم‌شناسی ۱۳۴۰)

فردوسی همچون تمامی بزرگان ادبیات کلاسیک، مانند همر، شکسپیر، روستا ولی، دانته و ... به همهٔ جهانیان تعلق دارد. جز ایرانیان، فردوسی محبوبترین شاعر در سرزمینهای فارسی زبان (همچون تاجیکستان وافغانستان) است. وی شاعر وطن دوستی بود که تا آنجا که برایش ممکن بود از به کارگیری واژگان عربی، خودداری می‌کرد (در این زمینه ده‌ها مقاله نوشته شده رک: تودوآ ص ۱۵۶).

کاملاً طبیعی است که همهٔ خوانندگان شاهنامه، فردوسی را دوست بدارند. اما باید اعتراف کرد که فردوسی «ایرانی» بوده است.

تودوآ معتقد است باید به ایرانیان حق داد که از نژادهای غیر ایرانی که می‌کوشند تا فردوسی را از آن خود بشمارند، رنجیده خاطر شوند. افغانیان در این ادعا تا جایی پیش رفته‌اند که نه تنها فردوسی، بلکه رودکی، ناصر خسرو، سنایی، مولانا جلال‌الدین، ابن‌سینا، بیرونی و... را نیز «افغانی» می‌شمارند. بی‌پایه بودن این سخنان از آنجا روشن می‌شود که در شاهنامه هیچ نامی از افغانستان نیامده، در حالی که حدود هفتصد بار از ایران نام برده شده است. (در این مورد در بخش بعدی این کتاب (شاهنامه در افغانستان) سخن به میان آمده است).

ایران شناس لهستانی، تادیوش کووالسکی می‌گوید که اگر چه در شاهنامه، همه جا از جنگ و خونریزی سخن رفته است، اما به هیچ‌گونه این منظومه، تیره وتار از کار در نیامده است. آری، منظومهٔ فردوسی، درست مانند خود ایران، پر از نور و روشنایی است.

فصل ششم

علم و تمدن در ایران باستان

موارد مشخص و زنده‌ای از علم و تمدن ایران که بر جهان تاثیر گذار بوده و به چند قرن اخیر باز می گردد و کاملا آشکار است، شاهکارهای ریاضی، هندسه، نجوم، راه حل‌های معادلات چند مجهولی، علم نجوم و خیام نیشابوری و دیگر دانشمندان ایرانی را می‌توان نام برد که در اروپای متمدن پایهٔ پیشرفتهای علمی زیادی شد. (در این مورد سخن گفته خواهد شد). نظیر این تاثیرات عمیق را علم و فلسفه از عهد باستان چند بار دیگر نیز داشته است که به یونان قدیم و اروپای بعد از رنسانس و نفوذ تدریجی تمدن ایران در طول جنگ‌های صلیبی می‌توان اشاره کرد.

در کتاب بررسی هنر ایران پروفسور هرتسفلد می‌نویسد:

از اینکه فلات سمت شرقی بین النهرین یعنی ایران در آخرین مرحلهٔ عصر حجر یعنی در اواخر هزارهٔ پنجم قبل از میلاد دارای یک تمدن پیشرفته بوده هیچ شکی نیست. (قدیانی، ۴۳).

ابن خلدون در مقدمهٔ کتاب خود می‌نویسد: و اما ایرانیان بر شیوه ای بودند که بر علوم عقلی اهمیتی بسزا می‌دادند و دایرهٔ این علوم در کشور ایشان توسعه یافته بود زیرا دولتهای آنها در نهایت پهناوری و عظمت بود و هم گویند که این علوم، پس از اینکه اسکندر دارا را کشت و بر کشور کیان غلبه کرد از ایران به یونان رسیده است چه اسکندر بر کتب و علوم بیشمار و بی حد و حصر ایشان دست یافت. (مقدمه ابن خلدون).

بنا به گفتهٔ پروفسور پوپ:

اولین شهرهای بین النهرین از قبیل آنانی که در قلعهٔ جومو (متعلق به ۴۷۰۰ سال پیش از میلاد) و تپهٔ حسونه و تپهٔ گوره کشف کردند، در کوهستان‌های ایران بر پا شده بودند. از چند جهت اساسی تمدن در این ناحیه از تمدن مصر لااقل پنج قرن و از تمدن هند بیش از هزار سال و از تمدن چین دوهزار سال پیشتر بوده است.

در تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران آمده است: "حفاری هایی که در قسمت‌های مختلف ایران به عمل آمده عقیدهٔ آن دسته از باستان شناسان را که معتقد بودند تمدن ایران از بین النهرین اخذ شده تغییر داده و به طور صریح اظهار نظر شده است که تمدن از فلات ایران به مغرب و جلگهٔ بین النهرین رفته است. (ص. ۲).

از آن زمان که دانش ایرانیان و شرقیان به یاوری جنگهای صلیبی روی به سوی اروپا نهاد و آنان به ترجمه و آموزش دفترهای ایرانی پرداختند، زمانی نمی گذرد، ایران ۴۲۰۰ سال پیش دستگاه پالایش آب داشته است و «قانون ظروف مرتبط» را دست کم چهل سده پیش از لاپلاس می‌شناخته‌اند. و ۷۰۰ سال پیش از گالیله شکست نور و گذشت آنرا از شیشهٔ برجسته و گرد آمدن پرتوهای آنرا در کانون با یکدیگر در میان می گذاشته‌اند و چهار هزار سال پیش از اروپائیان «خرپا» در ساختمان‌های خویش به کار می‌برده‌اند و یکهزار و هفتصد سال پیش از آنان با کایت پرواز کرده‌اند.

متأسفانه نویسندگان ناآگاه کتاب‌های درسی یکبار هم در دفترهایشان ننوشتند که جبر

از ایران به اروپا رفت، مثلثات را یک ایرانی پدید آورد با پیشنهادهایی که خوارزمی ایرانی کرد، لگاریتم در جهان پدید آمد. (واژهٔ «لگاریتم» شکل تغییر یافتهٔ «الخوارزمی» است).

نام شیمی از کیمیای ایرانی گرفته شده است، از میکروب تباه کنندهٔ پیکر در اوستا یاد شده است و ایرانیان ۲۵۰۰ سال پیش آب را در سرزمین‌های ناشناخته می‌جوشانیدند و آنگاه می‌خوردند و برای پیشگیری از گندیدن خوراکی‌ها بدان نمک می‌زده‌اند، و نام فارسی میکروب «گند» است و گندزدایی شیوه‌ای آشنا برای کشتن میکروب بوده است. به جای نام آوران بلند پایهٔ ایرانی چون جاماسب، بزرگمهر، خیام، ابن سینا، ابوریحان، ابوالوفا، خوارزمی، جابر بن حیات طوسی، ابن فقیه، نامهای ماریت، گیلو، ساک، آت وود، ارشمیدس، پاستور را آورده‌اند.

پی آمد گفتار ما نباید آن باشد که ایرانیان می‌بایستی همهٔ کوششهای اروپائیان را نادیده بگیرند و در هیچ زمینه پژوهش‌های آنان را نپذیرند و هیچ یک از آن مردان و زنان نیک اندیش را که برای جهانیان شب و روز آرام نداشتند دانشمند و پژوهشگر ندانند!

نه! اما باید بدانند که بهر ایرانیان در پیدایی پدیده‌های دانش چیست و زبان فارسی را تا چه اندازه یارای بازگویی و بازنمایی زمینه‌های گونه‌گون دانش است.

ماشین در جهان باستان پیشینهٔ دور و ریشهٔ فارسی دارد. و در ایران جهت بهره‌وری از توان (انرژی) آب و باد و نیروی کشش زمین، ماشین‌های گونه‌گون ساخته شده است و پیشرفته‌ترین ماشینها آن بود که در آن گردش یکنواخت به گردشی که کوبه می‌زد، دگرگون شده بود و نام این ماشین دنگ بود که دنگ آبی آن برای کوبیدن خرمن برنج و گندم به کار می‌رفت. دیگر از ماشینهای پیشرفته ساعت‌های بزرگ روزشمار و ماه شمار و سال شمار بود که گردش اختران دوازده گانه و ماه و آفتاب نیز در آن گنجانیده شده بود و این ساعتها همگی به نیروی کشش زمین و نیروی آب کار می‌کردند.

بدین روی هنگامی که ماشین اروپایی که به نیروی نفت کار می‌کند به ایران آمد

کارگر ایرانی از روی دستگاههایی که پیش از آن در ماشین‌های ایرانی دیده بود برای اندام‌های گونه‌گون آن نامهای ایرانی به کار برد چون بالشتک، دنده، چرخ دنده، چرخ، رکاب، دسته، کاسه نمد، میل لنگ، فنر، کمک فنر، توپی، تویی، رویی، پل، پروانه، تسمه پروانه، سیبک و ... و بدین سان کارگر ایرانی شایستگی خویش را در برخورد با واژه‌های اروپایی و گزینش واژه‌های برابر به فرهنگستان‌ها و استادان زبان آن دوران نشان داد!

کشف کروی بودن زمین و حرکت آن به دور خورشید به یوهان کپلر (سده هفدهم میلادی) و پیش از او به گالیله و کوپرنیک (سدهٔ شانزدهم میلادی) منسوب است.

"کوپرنیک در کتاب "دربارهٔ گردش افلاک آسمانی" صادقانه بیان می‌کند که تحت تأثیر افکار «ابن شاطر» قرار دارد. (مرادی ص ۳۵).

ابن رسته اصفهانی (قرن سوم هجری / نهم میلادی) در کتاب «اعلاق النفیسه» هفتصد سال پیش از کوپرنیک مجموعه‌ای از نظریات دانشمندان ایرانی را گرد آورده است که برخی از آنان قائل بر یک یا دو حرکت وضعی و انتقالی زمین بوده‌اند. (همان، ۳۷-۳۶).

ابوریحان بیرونی نیز در کتاب «قانون مسعودی» عبدالجلیل سجزی (سیستانی) را معرفی می‌کند که به نظریهٔ گردش زمین به دور خورشید اعتقاد دارد.

وقتی گالیله ریاضی دان و فیزیک دان ایتالیایی (۱۶۴۲-۱۵۶۴ م) بعد از بیشتر از ۷۰۰ سال بعد از عبدالجلیل سجزی، در حدود ۳۵۰ سال قبل، این موضوع را در اروپا مطرح کرد از طرف پاپ و بزرگان کلیسا مُلحد شناخته شد زیرا برخلاف نوشته‌های کتاب مقدس که زمین را مسطح و ساکن دانسته، سخن گفته بود و لذا محکوم به زنده سوزانده شدن بر روی آتش شد که مجازات متداول آن زمان برای هرکسی بود که از علم و دانش سخن می‌گفت و به هر مخالفت دیگری با رای پاپ کافر و مرتد شناخته می‌شد. " پاپ او را به رُم خواست و عقیدهٔ او را در بارهٔ حرکت زمین به دور آفتاب کفر شمرد، ولی به خاطر کِبَرِ سن از زنده سوزانده شدن معافش کرد به شرط آن که به زانو در آید و از آن عقیده استغفار کند.

معروف است که چون گالیله از جا برخاست و بیرون رفت دیدند که با انگشت روی زمین نوشته: با این همه می‌دانم که تو حرکت می کنی!" (معین).

در حالی که در دنیای آزاد ایران با فضای باز علمی آن زمان که در همهٔ دنیا نظیر نداشت، و شاید هنوز نظیر نداشته باشد، بیان این مطالب جرم به حساب نمی‌آمد. و وقتی دانشمندان ایرانی در این زمینه سخن می گفتند، در چند مورد پادشاه قدرت مدار وقت و امرای زورمند با کمال بزرگواری و بلند نظری از آنان خواستند که ثابت کنند و اغلب کمک کردند تا رصدخانه‌ها بر پا دارند و به نظاره بنشینند به چشم خود ببینند!

در شهر سوختهٔ سیستان آثار تمدن باشکوهی پیدا شده که عمل جراحی و کارهای پیشرفته علمی می کرده‌اند. منجمله ایجاد اولین تقویم‌های خورشیدی میترائی که الگوی اصلی تقویم جلالی و تقویم میلادی است در سیستان تهیه می‌شد و داستان حیرت‌آور آن و نفوذش در اروپا و دنیای مسیحیت در بخش تقویم میلادی آمده است.

پروفسور هارولد والتر بیلی رئیس انجمن واژه‌شناسی انگلستان بارها گفته است:

«زبان‌های هند و اروپایی که در طی قرون مختلف،از چین (زبان ایرانی در دوره مغولان حتی در پکن هم به وسیلهٔ «آلانان» گفتگو می‌شد) تا جزایر ایرلند بدانها تکلم می کردند. بنابراین یک دانشجوی انگلیسی هم که بخواهد زبان مادری خود را نیک تحصیل کند، باید از کتیبه‌های فارسی باستان اطلاعاتی بدست آورد.

صدها سال پیش از بیرونی و سجزی و ابن رسته یعنی در دوره ساسانی گروهی از سیستانیان پیرو آئین میترا (احتمالاً به دلیل سخت‌گیری موبدان ساسانی) به سرزمین‌های پیرامون رود سند مهاجرت می‌کنند. در میان آنان ورازمهر (به هندی وراه‌میهر) کتاب نجومی دارد با عنوان «سیدهانتا» که عموماً اثری هندی شناخته شده و در آن با دلایلی ثابت می کند که زمین متحرک و آسمان ثابت است. (همان ص ۳۶)

به طور کلی، اولین نشانه‌های تمدن در جهان در آسیا و خاور نزدیک تا مصر و لبنان و

فلسطین پیدا شد در هنگامی که اروپا به حال نیمه وحشی بود و امریکا هنوز کشف نشده بود.

باکزتراویک در کتاب تاریخ ادبیات جهان می‌نویسد: «کهن ترین ادبیات جهان را به مردمی نسبت می‌دهند که در نواحی باروَر کرانه نیل و دجله و فرات ساکن بوده اند. مصری ها، آشوری ها، بابلی‌ها و ایرانی‌ها همه در ادبیات زمانهای قدیم سهمی دارند». (ص۳).

باید توجه داشت که آداب و رسوم و ادبیات و هنر و سایر مسائل فرهنگی بشری هرگز در محیط بسته اتفاق نیفتاده و به صورت موجی به طور مرتب در سایر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها تأثیر گذار و تاثیر پذیر بوده و هست. به همین علت است که در طول تاریخ هر وقت قدرت مداران خواسته اند افکار و منویات خاصِ خود را بر مردم تحمیل کنند هیچوقت موفق نشده اند.

اگر چه در قدیم ارتباط میان کشورها بسیار محدود و کند بوده ولی هرگز تأثیر و تأثر متوقف نشده است. به خصوص در زمان هایی که پادشاهانی با فراست در کشوری حکومت می‌کرده‌اند و دربار آنان مراکز تجمع هنرمندان و ادیبان و دانشمندان بوده و یا ترجمه و گردآوری علوم و ادبیات و هنر را تشویق می‌کرده‌اند، باعث غنای تمدن و فرهنگ مردم خود می‌شده‌اند و علوم و ادبیات اخذ شده را گاه نوابغ و اهل فن در کشورهای مقصد نهادینه و کامل تر کرده و انواع جدیدی را ارائه می‌داده اند. مناسبات تجاری و سیاسی نیز باعث انتقال بسیاری از افسانه‌ها و قصه‌ها و شعرها و سایر علوم و فنون از کشوری به کشور دیگر می‌بوده اند.

جنگ‌ها نیز از طریق تماس‌های میان طرف‌های درگیر، به خصوص از طریق اسرا که گاه تأثیرات قابل توجهی در میان جامعهٔ دیگر می‌گذارده‌اند، خود باعث تداخل و تأثیرات فرهنگی بوده است. در یک مورد گفته می‌شود پیامبر اسلام از اسرا خواسته بودند هر کدام ده مسلمان را با سواد کند، آزاد خواهد شد.

صدها علت دیگر شاهد تداخل‌های فرهنگی و تأثیر ادبیات کشورها بر یکدیگر بوده و هست. در این میان کشورهایی مانند ایران که دارای تمدن و فرهنگ پیشرفته تر بوده اند، تاثیرگذار تر بوده اند.

برای مثال اکتشافات و تحقیقات باستان شناسی نشان می‌دهد که ایرانیان یکی از کهن ترین ملل جهان به شمار می‌آیند که با موسیقی و شعر آشنا بوده و اکثر ابزار و آلات موسیقی را ایرانیان ابداع و اختراع کرده اند. (همایون فرخ: ۲۴).

ولی امروزه مشاهده می کنیم که همهٔ این ابزار و آلات در سراسر دنیا متداول بوده و همهٔ مردم دنیا از آن استفاده می کنند و موسیقی‌های متفاوت خود را با همان سازها ـ که بعضی را تغییر شکل داده و کاملتر کرده‌اند ـ می‌نوازند.

در این مورد پروفسور عابدی می‌نویسد:

در هند دو نوع موسیقی وجود دارد. یکی موسیقی جنوب که موسیقی کرناتک (Carnatac) نامیده شده و بیشتر تحت تاثیر دراویدی‌ها (Dravidians) به وجود آمده است. اما نوع مهم و دامنه دار و وسیع و پهناور که هندوستانی موسیقی یا موسیقی شمال نامیده می‌شود تحت تاثیر کشورهای همسایه بالخصوص ایران و افغانستان و آسیای مرکزی بوده است. به علاوه در این زمینه هر دو از یکدیگر استفاده نموده اند. (۴).

علی اصغر حکمت معتقد است:

مکتب شمال [در هندوستان] از موسیقی ایران بسیار متاثر بوده و ساز و آواز ایرانی از یمن نفس اساتید فن که از طریق مغرب به هندوستان سفر کرده اند رواج گرفته ... آلات موسیقی ایران نیز به همین قیاس در شمال بسیار انتشار یافته... موسیقی هند بر روی ملایمت آهنگ (Melody) ساخته شده و از این حیث با موسیقی ایران شبیه و از یک نوع می‌باشد. موسیقی مشرق (هند و ایران و ترک و عرب) کاملا بر اساس آهنگ فردی است. (همان: ۴).

وینـا (Vina) الههٔ علـم و معرفـت سَرَسـوَتی (Saraswati) بـه نـواختن وینـای خـود مشغول است که آن را عود ترجمه می‌کنند با آلات قدیمهٔ ایـران ماننـد چنـگ و تـار شباهت دارد... یکی دیگر از آلات سرود (Sarod) است که آن نیـز ... اصـل ایرانـی دارد.

تاثیر و نفوذ موسیقی هند درایران قبل از اسلام و عکس آن در عصر سلاطین اسلامی ... بعد از تاسیس سلطنت‌های اسلامی در هند، استادان هنر موسیقی پیوسته از ایـران و آسیای مرکزی رهسپار دربار شاهان هندوستان شده و آلات موسـیقی خـود را همـراه داشته... چون آن جماعت در هندوستان متوجه بـه نغمـات و الحـان ملـی هنـد شـدند انواع راگها و سرودهای مذهبی هنود را استماع کردند، اندکی بر نیامد که از ترکیـب آوازها و سرودهای خود با نواها و الحان هندی سرودهای جدید به ظهور آوردند.

عامل دیگری که در انتشار موسیقی اسلامی در هندوسـتان تـاثیر فـراوان داشـته اسـت همانا مجالس وجد و حال و محافل رقص و سماع صوفیه بوده اسـت... ایـن جماعـت را هنوز به تقلید از ایران «قوّال» می‌گویند.

نام بسیاری از ادوات موسـیقی جدیـد کـه در قـرون اسـلامی در هندوسـتان متـداول گردید مانند رباب، سرود، سه تار، طنبور، طبلک، دلربا همه کلمات فارسـی اسـت و نشان می‌دهد که اجداد این ادوات از ایران و آسیای مرکـزی بـه آن دیـار آمـده انـد. (عابدی، ص. ۵، به نقل از علی اصغر حکمت)[۱].

در مورد شعر بعضی از افراد «عرب ستا» نوشته‌اند که ایرانیان تا قرن دوم هجـری بـا شـعر آشنایی نداشته اند. در حالی که مآخذ و منابع فراوانی هست که تأیید می‌کنـد نـه فقـط زبـان ایرانیان آهنگین بوده است بلکه «... از ده‌ها قرن پیش از میلاد با شعر موزون و حتا نثر مقفـی

۱- علی اصغر حکمت، سرزمین هند. چاپخانه دانشگاه تهران. (۱۳۳۷)، صص.۱۲۸-۱۳۰-۳۱۷-۳۲۲.

آشنایی داشته و آثار منظوم فراوان سروده اند» (همایون فرخ).

پروفسور ماگالی تودوآ می‌نویسد:

در ایران نیز مثل بسیاری از سرزمین‌های دیگر شعر پیش از نثر به وجود آمد. بخشهای قدیمی اوستا را سرودها تشکیل می‌دهند. بر اساس اطلاعاتی که از منابع عربی به دست آمده است، در دربار خسرو پرویز شاعرانی به کار نظم مشغول بودند. از باربد و نکیسا و ده‌ها نوازنده و سرایندهٔ دیگر در دربار خسرو پرویز ساسانی نام برده شده که حدود هفتاد آهنگ (لحن) مختلف از آن‌ها به جا ی مانده است. آیا نوازنده ای هست که بدون شعر آهنگ‌ها را بخواند؟

اسناد و مدارکی که ما امروز به آن‌ها اشاره می کنیم اکثراً مدارک مکتوب موجود مانند اوستا و نوشته‌های مورخین و محققین و دانشمندان غربی متقدم و متاخر می‌باشد. (۱۳۳).

مختصری از تأثیر علوم و تمدن ایران بر جهان

ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن جلد ۱ صفحه ۴۱ می‌نویسد:

حقیقت این است که یونان و روم گهواره‌ی تمدن دنیا نبوده‌اند. ما (غربی‌ها) نتیجه‌ی سه هزار سال اختراعات و اکتشافات و تمدن شرق را از طریق جنگ و تجارت و روابط دیگر غارت کردیم و تمدن خود را بر آن پایه بنا نهادیم.

وی در جلد دوم تاریخ تمدن می‌نویسد:

در پیرامون یونان تمدن هایی چون تمدن مصر، کِرِت، و بین النهرین (که قسمتی از ایران آن زمان بود) وجود داشت که‌ونان اساس صنعت و علم و دانش و هنر را از آنها گرفت، کامل کرد و به شکل درخشانی در تاریخ در آورد (ص.۸۵)

قدیانی معتقد است که قرنها پیش از آنکه یونان تمدنی داشته باشد، در بین النهرین و در سر زمینی که اکنون ایران نامیده می‌شود علوم مختلف از جمله پزشکی و دامپزشکی رواج

داشته است. حملهٔ اسکندر باعث شد که شیرازهٔ حکومت و تشکیلات اجتماعی ایران فرو ریزد. بسیاری از دانشمندان کشته شدند و منابع علمی از ایران به یونان انتقال یافت.

در آن زمان دانش در ایران در اختیار روحانیون زردشتی یعنی مغان قرار داشت و آتشکده‌ها در عین حال محل کتابخانه‌ها بود. کتاب‌ها را بر روی پوست گاو می‌نوشتند و در محل مخصوصی در آتشکده ها، مخصوصا در استخر فارس و در "گنج شاپیکان"، در آذربایجان نگهداری می کردند. کتاب‌های علمی در مجموعهٔ اوستایی جای خود را داشت که گویند روی ۱۲۰ هزار پوست گاو نوشته شده بود. اسکندر علاوه بر آتش زدن تخت جمشید دستور داد مطالب مربوط به طب و نجوم را از مجموعهٔ اوستایی جدا کرده و ترجمه کرده و به یونان بفرستند و اصل این مجموعه را سوزاند. مسلم است که در چنین شرایطی علوم و هویت علمی ایران از بین می‌رود و بعدها آنچه به اسم یونان است جایگزین آن می‌شود. این منابع بؤونانی ترجمه شد و علم در یونان شکوفا شد آنان صاحب همه چیز شدند و ما بی چیز! (همان)

خوشبختانه این فرهنگ بعدها در زمان سلوکیه به تدریج به ایران باز گشته و در دوران طولانی اشکانیان ادامه داشته و دوباره به فارسی ترجمه شده. بعدها میراث خود ما را به عنوان هدیهٔ یونانی تحویلمان دادند. تمدنی که امروزه به دستیاری اروپائیان در جهان نمود دارد، دنبالهٔ تمدنی است که یونانیان قدیم بنا نهادند، و آنها نیز مبانی این تمدن را از ملل باستانی مشرق زمین یعنی ایران، مصر، کلده، آشور و هند اخذ نمودند. (قدیانی، ص. ۲۶۴).

قرن‌ها پیش از ساختن پاپیروس در مصر ایرانیان کاغذ را اختراع کرده و عطاری‌ها داروها و دیگر کالاها را در کاغذ می‌پیچیدند و به مشتری می‌دادند.

باروت در چین، فلسفه به صورت مکتوب در هند و ایران (وداها و اوستا) پیدا شد.

مدارک مکتوب و شواهد زیادی هست که تقریبا همهٔ فلاسفهٔ بزرگ و نامدار اولیهٔ یونان یا به ایران و هند و مصر سفر کرده بودند و یا با مغان، روحانیون زردشتی که محافظان علم و

دانش وقت بودند مراوده داشته اند. (محمد خامنه ای)

محمد علی فروغی می‌نویسد:

هرچند هنوز این مسئله حل نشده و شاید هیچ گاه به درستی روشن نشود که تمدن و حکمت در کدام نقطهٔ روی زمین آغاز کرده است، ولیکن تمدنی که امروز به دستیاری اروپائیان در جهان برتری یافته بی گمان دنبالهٔ آن است که یونانی‌های قدیم بنیاد نموده و آنها خود مبانی و اصول آن را از ملل باستانی مشرق زمین یعنی مصر و سوریه و کلده و ایران و هندوستان در یافت نموده اند.

هنگامی که یونانیان در خط علم و هنر افتادند و بنا گذاشتند که آن را از ملل مشرق فراگیرند، آن اقوام (شرقی ها) از دیرگاهی در راه تمدن قدم زده و معلومات بسیار فراهم کرده و مراحل مهم پیموده بودند. ولیکن قوم پر استعداد یونان جمله و ماحصلِ آن معلومات را گرفتند و در قالب ذوق سرشار خود ریخته و تحقیقات عمیق نیز بر آن افزوده به همهٔ رشته‌های ذوقیات و معقولات صورتی چنان بدیع دادند که اقوام دیگر خاصه مردم اروپا و آسیای غربی خوشه چین خرمن آنها گردیدند و از آن چشمهٔ زلال بهره بردند. (سیر حکمت در اروپا، ۱۳۷۹:۵)

امروزه در کاوش‌های باستانی در بسیاری از نقاط ایران منجمله در جنوب و جنوب غربی و در جنوب شرقی ایران در سیستان و بلوچستان، شهر سوخته[۱]، گنج درهٔ همدان، تپهٔ حسن

۱- شهر سوخته در ساحل رودخانهٔ هیلمند و ۵۶ کیلومتری شهر باستانی زابل قرار دارد. زادگاه رستم و پهلوانان نامی ایران زمین، دارای مردمانی بسیار بلند قامت، شهری است که نقش بسیار مهمی در ایران باستان داشته است. ابزارها و علوم پیشرفته ای که در شهر سوخته وجود دارد حکایت از شهری بزرگ و تجاری در ۶۰۰۰ سال پیش می کند. سراسر شهر سوخته دارای سیستم پیشرفته ای برای انتقال آب به منازل و سطح شهر و سیستم فاضل آب است و جنس لوله ها از سفال خاصی است. چیزی که در تمدنهای بسیار پیشرفته مانند ایلامیها و هخامنشیان می بینیم. شهر سوخته در منطقه ای کاملا غیر زلزله خیز بنا شده است. این شهر دو بار به طور کامل سوخته شده اما باز از نو ساخته شده است. پروتز یا چشم مصنوعی که در داخل جمجمهٔ یک اسکلت زن ۴ هزار ساله که به تازگی کشف گردید جهانیان را شگفت زده کرد. جنس این کره ی چشم نا مشخص است و توسط تارهای بسیار باریکی از طلا به عصبهای چشم متصل شده بوده است.

لو، مارلیک، دشت قزوین، جاهای مختلف خراسان ، تخت جمشید، و صدها نقطهٔ دیگر آثار و مدارک و شواهدی کشف شده که نشان می‌دهد افسانه‌های باستانی و اساطیری ما که در شاهنامهٔ فردوسی (که یکی از منابع تاثیر گذار در ادب اروپا و جهان است) از آن‌ها یاد شده پر بیراه و بی پایه و اساس نبوده است و ایران را می‌توان مهد تمدن و پایه گذار کشاورزی، طب، هنر، نقاشی، قالی بافی و پارچه بافی، سفالگری (حدود ده هزار سال قبل)، و از اولین بنیان گذاران ذوب فلزات، شیشه گری، اختراع چرخ آب و چرخ سفالگری، مبتکر حفر قنات‌های ده‌ها کیلومتری در زیر زمین، نجوم، ریاضی، فلسفه، نظام اداری کشوری (تقسیم کشور به ۳۰ ایالت یا ساتراپی (پیرنیا) و ایجاد اولین سیستم کامل اداری که هنوز در همه جای دنیای امروز متداول است)، و شعر و داستان سرایی و ادبیات و عرفانی و بسیاری دیگر دانست.

در مورد ادبیات که موضوع اصلی این کتاب است، برای نمونه می‌توان علاوه بر آثار جهان شمول فردوسی، سعدی، خیام، جامی و نظامی و سایر شاعران سخن سنج پارسی، از "هزار داستان یا هزار افسان" که به زبان فارسی میانه نوشته شده بود و همچنین از کلیله و دمنه، که آن نیز از آثار باقی مانده از دوران ساسانیان است، نام برد. (این کتاب‌ها احتمالا از سانسکریت به فارسی بر گردانده شده و از بلایای حوادث روزگار محفوظ مانده بود). بعدها کتاب هزار افسان تحت عنوان "هزار و یک شب" به عربی ترجمه شده و به اروپا

یک اسکلت دیگر از جمجمهٔ دختری ۱۴ ساله کشف شده که مورد جراحی مغز قرار گرفته است. با کشف این اثر پیشین پزشکی در ایران به بیش از ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ سال می رسد. جراحی مغز به این شکل هنوز در هیچ جایی از کره زمین با ساده ترین وسایل موجود و بدون تجهیزات اتاق عمل دیده نشده است. بعضی از اشیائی که تاکنون در منازل و قبرهای شهر سوخته پیدا شده عبارتند از: سفال های لعاب داده شده با امضای سفالگر بر روی آن - مهرهایی از جنس لاجورد و صدف و فیروزه - کوره های سفالگری - کوره‌های ذوب فلزات - کاسه های مرمری - چکش های مسی و مفرغی - النگوهاو مهره ها و پیکره های انسانی - سوزن - بذر خربزه - حبوبات - ماهی خشک کرده - برنج برای خوراکی بذر زیرهٔ کرمانی - طناب - سبد- لباس- تکمه- تبر - بند کفش- قلاب- شانهٔ سر- خط کش با دقت نیم میلیمتر تخته نرد دارای ۲۰ خانهٔ بازی و ۶۰ مهرهٔ ساخته شده از سنگ های رایج در شهر سوخته یعنی از لاجورد، عقیق و فیروزه و هزاران مورد دیگر.

رفت وتأثیر بسزائی بر ادبیات آن قاره و به دنبال آن بر امریکا و بر اکثر شاعران و نویسندگان بنام جهان غرب گذاشت.

یکی دیگر از پایگاه‌های انتقال شعر و ادب فارسی به اروپا هندوستان را می‌توان نام برد. که زبان و شعر و ادب فارسی در آنجا، می‌توان گفت به شکل بومی، شکوفه داد و به گُل نشست و خود یکی از منابع بدیع و غنی شعر و ادبیات فارسی شد.

تاثیر فرهنگ و فلسفهٔ ایران بر یونان

در قرن پنجم پیش از میلاد یونانیها در علم و حکمت و هنر و ذوقیات پیشرفتهای مهم نمودند.

بنا بر همهٔ مدارک موجود، فلاسفه و دانشمندان یونان قدیم تحت تاثیر مستقیم زرتشت، مغان و فلسفه و فرهنگ ایران و هند و مشرق زمین قرار داشته اند.

خامنه ای می‌نویسد: ... بی آنکه بخواهیم در اصالت عمقی اندیشهٔ یونان تردید کنیم... ناگزیر از پذیرفتن این حقیقت هستیم که اندیشهٔ شرق بر فلسفهٔ یونان تاثیری کلی داشته است و یونانیان خود را مدیون شرق می‌دانستند و بر این نکته آگاه بودند و هرگاه از علوم و تمدن شرق سخن رانده اند همراه با احترام بسیار بوده است. (۲۶).

هرودوت می‌پنداشت که دین و تمدن یونان از مصر آمده است.

همچنین یونانیان گمان می کردند طالس و فیثاغورث ریاضی را از مصریان آموخته اند. شارل ورنر در کتاب حکمت یونان می‌نویسد: اودموس (Eudemos) در بارهٔ طالس و (Isocrate) در بارهٔ فیثاغورث به صراحت می‌نویسند که دانش بسیار وسیع داشته اند و معاصرانشان گفته اند که به هند و سایر نقاط عالم سفر کرده و این همه کمالات را از آنجاها کسب کرده اند. (۵ و ۶ – به نقل از خامنه ای ص. ۲۷).

اولین محصول آمیزش نبوغ یونانی با نبوغ شرقی را می توان در نام بلند فیثاغورث یافت.

طبق روایات کهن که در کتاب زرتشت پیامبر ایران باستان، به قلم پروفسور جکسون، نقل شده، فیثاغورس، ریاضی دان بزرگ یونان باستان زیر دست استادان مغ تعلیم یافته است. وی همچنین می گوید ما می‌دانیم که افلاطون آرزو داشت برای تحصیل علم نزد مغان به شرق برود، جنگهای ایران و یونان مانع شد.

پیروان پرادیکوس –معاصر سقراط –به داشتن آثار زرتشت مباهات می کردند. حتا دارمستر گفته است که استاد سقراط یکی از فرزانگان مغ به نام گُبریاس (احتمالا همان کلمهٔ گبر در پارسی قدیم به معنی مرد) بوده است. (خامنه ای: ۷۴، به نقل از سرگذشت قانون، علی پاشا صالح، ص. ۸۴).

حتا در محبوب القلوب قطب الدین اشکوری، شاگرد میرداماد، نقل شده است که اصل علم منطق و حکمتی که ارسطو تالیف و تهذیب کرده به هنگام غلبهٔ اسکندر بر دارا، از خزاین ایران گرفته شده است (علی پاشا صالح).

می دانیم ارسطو استاد اسکندر و در سفرها همراه وی بوده و می‌توان گفت همو باعث شده که علوم مختلف ایرانی را از آتشکده‌ها برگرفته و به یونان منتقل کردند. هرگونه بهره برداری از این خزاین توسط دانشمند بزرگی مانند او دور از نظر نیست.

با توجه به مدارکی که در بارهٔ سفر فیثاغورث به مشرق و سرزمین ایران و آموزش نزد مغان وجود دارد، می‌توان ادعا کرد که رابطه و واسطهٔ عمدهٔ انتقال حکمت و علوم ریاضی و طبیعی و مانند آن‌ها از ایران (و به طور کلی مشرق زمین) به نواحی مدیترانه و سرایت آن به آتن و دیگر شهرهای یونانی نشین، فیثاغورث بوده است. (خامنه ای: ۷۵).

فیثاغورس پس از فراگرفتن حکمت ایرانی و آداب و سنن مغان، همچون یک مغ ایرانی به شهر خود بازگشت و در شهر کرونا، از شهرهای روم که گویا مهاجر نشین یونانی نیز بوده است، رفت و در آنجا شاگردانی گرد آورد و مکتب پارسی را به همان شیوهٔ ایرانیان در آنجا برپا کرد. (همان: ۷۶).

فیثاغورس، که سال‌ها در ایران و در نزد مغان آموزش دیده بود، و پیروان او ریاضیدان خوانده می‌شوند و دیگران، طبیعیان یا مادّیان، زیرا همه نظر به عالم طبیعت دارند و به وجهی از وجوه ماده و جسم را اصل و حقیقت اشیاء می‌دانند و در پی توجیه و کشف چگونگی آثار طبیعت و تظاهرات آن می‌باشند. در هر حال همه متوجه هستند به اینکه عالم در تغییر و تبدیل است.

ولیکن در قرن پنجم پیش از میلاد، دانشمندانی هم بوده‌اند که نظرشان از عالم صوری و ظاهری تجاوز کرده و محسوسات را بی‌اعتبار دانسته و در توجیه و تحقیق مسائل معقولات را بیشتر مدخلیت داده‌اند و به توحید نزدیکتر شده‌اند. مقدم همهٔ آنان گزنوفانوس نام دارد که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن پنجم می‌زیسته. او کاملاً موحد است و همگنان خود را که قائل به خداوندان چندند و درباره آنها صفات و حالات بشری فرض می کنند، استهزا کرده و پند می‌دهد که خدای یگانه را بپرستید و او را از آلایشهای بشری و نفسانیت و جسمانیت و توالد و تغییر و تبدیل و مانند آن پاک بدانید، چه او ازلی و ابدی و بی‌تغییر است. همه بینش است و همه دانش ساکن است، و بی‌نیاز از حرکت، و جهان را تنها به قوه دانش خود می گرداند و آنچه شما درباره او می‌پندارند قیاس به نفس است. اگر اسب و گوسفند هم‌چنین استدلال می کردند، خداوند را به شکل خود فرض می‌نمودند و هیچ کس به شناخت حق نایل نمی‌شود. انسان از خاک برآمده و دوباره به خاک برمی گردد. و وجودی ناچیز و زبون است. (عین این افکار ایرانی در سایر ادیان بعدی نیز مطرح شده است). همهٔ فلاسفهٔ پیش از وی، و خود وی، در جامعه ای پرورش یافته بودند که به خدایان متعدد و ارباب انواع معتقد بودند لذا نمی‌توان فرض کرد که این گونه افکار توحیدی به طور ناگهانی در مغز وی جوشیده باشد به خصوص که پیش از او در ایران افکار یکتا پرستی گسترش یافته و یونانیان در سفرهای مستقیم خود به ایران با آن آشنا شده بودند.

شاگرد گزنوفانوس یکی از معتبرترین حکمای باستان است و پارمنیدس نام دارد. او

برخلاف هراکلیتوس به وجود معتقد است و تغییر و تبدیل و حرکت را بکلی خطا و غیر واقع می‌پندارد. وی می گوید: وجود نه آغاز دارد نه انجام. همچنین انجام یعنی مرگ و فنا و تغییر و تبدیل ندارد.... وجود یکی است و پیوسته و نامحدود و ازلی و ابدی و بی‌تغییر و ساکن و پایدار و قائم به خود. این عقیده برای انسان از تعقل حاصل می‌شود و شخص خردمند جز به وجود واحد که کل وجود و وجود کلّ است قائل نتواند شد و به محسوسات نباید اعتماد کرد که انسان را به خطا می‌اندازند.

اولرود معتقد بود کیهانشناسی اورفیزم فیثاغورس از ایران وام گرفته و «کرونوس» یا زمان – که پایگاه خدایی یافته – و در اورفیزم نیز هست (معادل زروان ایرانی و ترجمهٔ آن) یادآور نفوذ ایران می‌تواند باشد. و افکار هراکلیتوس را که بر اساس پیکار دو ضد در جهان است، بر گرفته از منابع ایرانی دانسته و استلا نیز – ضمن بر شمردن بعضی از نکات موجود در افکار این فیلسوف یونانی مانند به مسخره گرفتن خدایان متعدد که صورت انسانی دارند و خونریزی در مراسم مذهبی- بر این امر تاکید دارد. (خامنه ای:۳۲).

لاسال در کتاب «هراکلیت» نوشته که وی به ایران سفر کرده و نزد مغان فلسفه می‌آموخته است.

در اواخر سدهٔ پنجم جماعتی هم از اهل نظر در یونان پیدا شدند که جست‌وجوی کشف حقیقت را ضرور ندانسته، بلکه آموزگاری فنون را برعهده گرفته شاگردان خویش را در فن جدل و مناظره ماهر می‌ساختند تا در هر مقام خاصه در مورد مشاجرات سیاسی بتوانند بر خصم غالب شوند. این جماعت به واسطه تتبع و تبحر در فنون شتی که لازمه معلمی بود «سوفیست» معروف شدند، یعنی دانشور؛ و چون برای غلبه بر مدعی در مباحثه به هر وسیله متشبث بودند لفظ «سوفیست» که ما آن را سوفسطائی می گوئیم علم شد برای کسانی که به جدل می‌پردازند؛ و شیوه ایشان سفسطه نامیده شده است.

یکی از معروف ترین آن‌ها گورگیاس نام دارد که با استدلالاتی شبیه به مباحثات زنون

و پارمنیدس مدعی بود که وجود موجود نیست. نمونه آن این است: کسی نمی‌تواند منکر شود که عدم عدم است (یا به عبارت دیگر لاوجود لاوجود است). ولیکن همین که این عبارت را گفتیم و تصدیق کردیم ناچار تصدیق کرده‌ایم به اینکه عدم موجود است. پس، یک جا تصدیق داریم که وجود موجود است و جائی دیگر ثابت کردیم که عدم موجود است. بنابراین محقق می‌شود که میان وجود و عدم (لاوجود) فرقی نیست. پس وجود موجود نیست.

معتبرترین حکمای سوفسطائی پروتاگوراس است که به سبب تبحر و حسن بیانی که داشت جوانان طالب به صحبتش بودند و بلندمرتبه‌اش می‌دانستند. ولیکن چون نسبت به عقاید مذهبی عامه ایمان راسخ اظهار نمی‌کرد، عاقبت تبعیدش کردند و نوشته‌هایش را سوزانیدند. عبارتی که در حکمت از او به یادگار مانده این است که «میزان همه چیز انسان است». تفسیر این عبارت را چنین کرده‌اند که در واقع حقیقتی نیست، چه انسان برای ادراک امور جز حواس خود وسیله‌ای ندارد. زیرا که تعقل نیز مبنی بر مدرکات حسیه است، و ادراک حواس هم در اشخاص مختلف می‌باشد. پس چاره نیست جز اینکه هرکس هرچه را حس می‌کند معتبر بداند، در عین این که می‌داند که دیگران همان را قسم دیگر درک می‌کنند. اموری هم که به حس درمی‌آید ثابت و بی‌تغییر نیستند، بلکه ناپایدار و متحول می‌باشند. این است که یک‌جا ناچار باید ذهن انسان را میزان همهٔ امور بدانیم و یک‌جا معتقد باشیم که آنچه درک می‌کنیم حقیقت نیست، یعنی به حقیقتی قائل نباشیم.

این بود سیر حکمت در یونان از زمان باستان تا اواخر سدهٔ پنجم پیش از میلادی. چنانکه ملاحظه می‌شود، در ظرف دویست یا دویست و پنجاه سال که از زمان طالس تا این هنگام می‌گذرد، در یونان مردمان فوق‌العاده در حکمت و معرفت ظهور نموده‌اند. ولیکن از ایشان آثار کتبی بسیار کم باقی مانده؛ و تقریباً آنچه از افکارشان می‌دانیم به نقل قول متأخرین است، مخصوصاً ارسطو که در بیان مسائل علمی همواره این شیوه را داشته است که به

عقاید قدما اشاره می کرده است. ولیکن این اشارات کافی نیست که به درستی بـه عقایـد آن بزرگان پی ببریم. بعلاوه سقراط و پیروان او در کسب معرفت بساطی تازه گسـترده‌انـد، و بـا استفاده از پیشینیان حکمت را منقلب ساخته‌اند.

فلسفه در یونان قدیم بعدها با ظهور نوابغی چون سقراط و افلاطون و ارسطو (که آنها نیز به انحای مختلف تحت تاثیر فلسفۀ ایران باستان قرار داشتند) به تکامل رسید.

اولین دانشگاههای دنیا

اولین دانشگاه دنیا در ایران در زمان مادها ایجاد شـد کـه دانشـگاهی در کاپادوکیـه (در آسیای صغیر که در آن زمان جزو امپراتوری ایران بود) تشکیل شد که بدون تعصب از همـه جا استاد جذب می کردند و دانشجویان همه‌ی ملت‌ها برای استفاده آزاد بودند.

استاد ابریشم و رنگرزی از چین می‌آوردند. به همـین علـت اولـین دارالترجمـه‌هـا در آن زمان تشکیل شده و ترجمه متون بسیار رواج داشته است.

نخستین مدرسۀ طب را داریوش در یکی از ممالک تابعۀ مصر تاسیس کرد. علم پزشکی به تدریج بسط حاصل کرد و در زمان اردشیر دوم هخامنشی سازمانی بـرای اطبـا و جراحـان وجود داشت. این ایرانیان بودند که برای پزشک مقامی ارجمند قائل شدند و ایـن میـراث را برای نوع بشر باقی گذاشتند. (قدیانی ص. ۱۳۵)

در زمان ساسانیان دانشـگاه هـائی در ایـران تأسیس شـد کـه معروفتـرین آن‌هـا دانشـگاه گندی‌شاپور یا جندی‌شاپور به قول عرب‌ها! در خوزستان بود که قریب ششصـد سـال مرکـز تعلیم علم طب بود. نخستین بار در آنجا ایرانیان به تاسیس بیمارستان پرداختند و این موسسـه را برای جهانیان به ارث گذاشتند. (دکتـر عیسـی صـدیق، تـاریخ فرهنـگ ایـران، بـه نقـل از میـراث ایـران،ص.۴۲۸، نـک: قـدیانی) الگـوی ایـن دانشـگاه بعـد از اسـلام توسـط خواجـه نظام‌الملک برداشته شد و هفت دانشگاه با نام نظامیه در هفت کـلان شـهر ایـران منجملـه در

بغداد که هنوز با همان نام و تابلو نظامیه موجود و فعال است، تأسیس شد. نظامیه‌ها اولین دانشگاههای اسلامی به شمار می‌روند.

در دوران دویست سالهٔ جنگهای صلیبی (قرنهای ۱۱ تا ۱۳ میلادی) این الگو به اروپا منتقل شد و دانشگاههای بزرگی را به وجود آورد که اغلب آنها هنوز دایر است و جالب این که الگوی این دانشگاه‌های اروپائی اولین بار در سال ۱۳۱۴ با تأسیس دانشگاه تهران دوباره به ایران برگشت و دانشگاه‌های فعلی ما را و دانشگاه‌های امریکا و استرالیا و سایر کشورهای جهان را تشکیل داد.

کتاب قانون ابن‌سینا تا یکصد سال پیش متن اصلی درس دانشگاههای علوم پزشکی اروپا بود و بارها تجدید چاپ شد.

همچنین کتاب الحاوی رازی در بیست جلد و دائرة المعارف که فرهنگنامهٔ بزرگی است از علوم پزشکی و قرنها از بهترین کتاب‌های پزشکی دنیا بود و نفوذ بسیار در طب اروپا داشت، به دستور شارل اول پادشاه ناپل و سیسیل توسط فرج بن سالم از اهالی سیسیل به لاتین ترجمه شد و چند قرن کتاب درسی پزشکی بود.

کتاب دیگر رازی به نام المنصوری که به نام منصور بن اسحق سامانی حاکم ری مصدر شده بود در قرن دوازدهم میلادی توسط "رُراد" به لاتین ترجمه شد و تا قرن شانزدهم در اروپا مورد استفاده بود.

ملاحظه می‌شود که اساس و شالودهٔ دانشگاه و علم پزشکی در اروپا و در جهان از ایران بوده است. (قدیانی ص. ۱۳۶)

البته این حقیقت را نیز نباید از نظر دور داشت که سابقهٔ پزشکی در ایران به چند هزار سال پیش از رازی و ابن سینا می‌رسد.

قدیانی ادامه می‌دهد در همان قرن هایی که اروپا را سیل اقوام وحشی ژرمن و اسلاو فرا گرفته بود و در همان اوقاتی که امپراتوری بیزانس به حکم تعصب دینی کلیسا دانشگاه آتن

را تعطیل کرده و تدریس حکمت را ممنوع ساخته بود، مملکت ایران پناهگاه فضلا و علما بود و در همان زمان دانشگاه جندی شاپور علوم پزشکی ایران و هندوستان را بوسیلهٔ متخصصین هر کشور می‌آموخت (به اهمیت و رواج ترجمه در ایران آن روز توجه شود)، در بیمارستان‌ها طبیب تربیت می‌کردند و همین متخصصین و پزشکان بودند که بعدها کتاب‌های طب پهلوی و یونانی را به عربی ترجمه کردند و در دمشق و بغداد و نقاط دیگر بیمارستان‌ها بر پا ساختند و مایه و اساس پزشکی را حفظ کردند و در دنیا رواج دادند. (همان) و این هم قسمتی از ایجاد تمدن طلائی اسلامی بود که به دست ایرانیان ساخته و پرداخته شد.

اگر دقیق تر به موضوع بنگریم، باز موضوع علم پزشکی در ایران به قرن‌ها پیش تر از این‌ها بر می‌گردد.

در اوستا، "فروردین یشت" بند ۲۵ از حکیمی نام برده شده که حوزهٔ درس داشته و دانشجویانی به گرد او جمع می‌آمده اند. و نیز در اوستا از یک پزشک ایرانی به نام "تهرتیا" که در وندیداد او را "بهی خواه نوع بشر" خوانده ذکری گردیده که او خواص گیاهان و نباتات را می‌دانسته و به وسیلهٔ آنها بیماران را معالجه می‌نموده است. در همان کتاب مذهبی که تاریخ آنرا از سه تا شش هزار سال پیش از میلاد می‌دانند، از انواع بیماری‌ها نام برده شده که دلالت بر وجود اطبای حاذقی می‌نماید که این دردها را تشخیص داده و معالجه می‌نموده‌اند[1].

علاوه بر پزشکی، اخترشناسی و سایر علوم نیز با منشاء ایرانی بعد از رنسانس (قرن

۱- بعضی از این بیماری ها که در اوستا از آن ها نام برده شده عبارتند از تب های مختلف، مخملک، دنبل، خارش، ضعف اعصاب، لرز، سنگ مثانه، و زخم ها و انواع دیگر بیماری ها. اهمیت موضوع آنگاه روشن می شود که بدانیم اروپا در آن هنگام در توحش به سر می برد، امریکا کشف نشده بود و دوران طلائی تمدن یونان و زمان سقراط و افلاطون به حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد یعنی حدود ۲۵۰۰ سال پیش بر می گردد و ظاهرا موضوع اعصاب و روانشناسی در اروپا بهٔکی دو قرن گذشته بر می گردد. ولی این مسایل مهم علمی و پزشکی در اوستا چند هزار سال پیش از میلاد مطرح شده است..

چهاردهم میلادی) در دانشگاههای اروپا تدریس می‌شد و علوم مختلف توسط دانشمندان آنها تکمیل شده و در کنفرانسها و مجله‌های دانشگاهی اعلام شده و ثبت می‌گردید و گسترش می‌یافت. این اتفاق‌ها از بعد از رنسانس و حدود پانصد سال پیش به بعد اتفاق می‌افتاد و هر چه از هر کجای دنیا، منجمله ایران و هند و مصر و چین به اروپا وارد می‌شد ثبت می‌گردید. و با اختراع صنعت چاپ و امکانات علمی دانشگاهی ماندگاری و پراکندگی (انتشار) آن‌ها بیشتر می‌شد. در حالی که کشفیات قابل توجه در کشورهای مذکور به هزاران سال قبل که امکانات چاپ، ثبت و تکثیر جز با دستنویس‌های مکرر وجود نداشت بسیار پیش می‌آمد و از طرف دیگر، چون دارای پشتوانهٔ سیاسی و دینی نبود و اغلب دانشمندان خود را از مراکز قدرت کنار می‌کشیدند، اکثر آن‌ها به تدریج به بوتهٔ فراموشی سپرده می‌شد. و یا توسط شاگردان آنها دست به دست گشته و گاه تکمیل می‌شد و گاه توسط مسافر یا تاجری از جادهٔ ابریشم سر از اروپا در می‌آورد.

(برای اطلاع ازجزئیات بیشتری ازعلوم و فنون و هنرهای ایرانی که در جهان تاثیر گذاشته اند نگاه کنید به کتاب عباس قدیانی، ژاله آموزگار و...)

آموزگار می‌نویسد اگرچه ایرانیان عادت به نوشتن را از دوران مادها وهخامنشی‌ها (سه تا دو هزار سال پیش) داشته اند، اما آنچه به کتابت در می‌آمده است مطالب مربوط به امور دیوانی و حقوقی و حسابداری و اداری و یا ثبت وقایع و ابلاغ خبرها و دستورها بوده و بعدها در زمان ساسانیان سرودهای دینی هم به کتابت در می‌آیند. اما خبری از سرودهای غیر دینی نیست. (ص. ۲۹).

وی می‌افزاید: حتا آثار دینی هم در اواخر دوران ساسانی وقتی به صورت مدون و مکتوب در می‌آیند که دین زردشتی در تعارض با دین‌های دیگر مانند مسیحیت و مانویت قرار می‌گیرد.

تاریخ ترجمه

ترجمه در ایران از زمان مادها رواج داشت که برخلاف نظر بعضی از اساتید که به تقلید از ایران‌شناسان و شرق‌شناسان کم اطلاع و گاه مغرض غربی به تاریخ ترجمه در ایران به کمتر از یکصد و پنجاه سال پیش و ترجمه‌های طالب اف و دیگران اشاره می کنند، ایران و مصر که آنهم یکصد و پنجاه سال زیر حکومت ایران قرار داشت جزو اولین کشورهائی هستند که بنیاد ترجمه را در دنیا پایه‌گذاری کردند.

در حقیقت ترجمه، پدیدهٔ جدیدی ویژه قرن بیستم نیست، بلکه از هزاران سال پیش در هر کجای این کره که مردمی در رفت و آمد بوده اند ترجمه، به اشکال مختلف، به خصوص به صورت شفاهی انجام می‌شده است.

در ایران نیز از روزگاران قدیم و به دلیل (وجود امپراتوری گستردهٔ ایران) و رفت و آمد و تهاجم اقوام مختلف و نیز وجود جاده‌ی ابریشم، ترجمه در سرگذشت مردم تأثیر داشته است. (پورگیو، ۱۳۸۴:۷۵).

دامادی (۱۳۷۳) معتقد است «پیشرفت و شکفتگی هر فرهنگی به میزان تراوش‌های دیگر فرهنگ‌ها در آن بستگی دارد و ترجمه، یکی از راه‌های انتقال عناصر فرهنگ‌ها در یکدیگر است» (۵۶).

ابن ندیم در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تاریخی سیر ترجمه در ایران باستان»، مراحل و مسایل ترجمه در دوران مادها، هخامنشیان، پارتیان و ساسانیان را با آوردن مثال‌ها و دادن منابع فراوان به بحث می گذارد.

ابن ندیم از نهضت علمی و ادبی گسترده‌ای در زمان انوشیروان نام می‌برد که در ترجمه نیز کارهای بسیاری در آن زمان انجام شده است. (همان)

ورزگر نیز از قول ابن ندیم می‌نویسد: «اردشیر بابکان برای جمع آوری کتب از سراسر جهان آن روز، کسانی را به سرزمین‌های مألوف فرستاد که مجموعه‌ای در خور

کتابخانه‌های او جمع‌آوری و همه را به زبان پهلوی ترجمه نمودند.» (۳۱۸).

به هر حال ترجمه به دلایل مختلف انجام می‌گیرد ولی در پس هر دلیلی، نیاز عامل اصلی ترجمه است و می‌تواند نیاز به دانستن، اِعمال قدرت یا رفع احتیاج و یا کنجکاوی صرف باشد. اما هیچ فرهنگی جدای از فرهنگ‌های دیگر امکان رشد و بالندگی ندارد. مدارک و شواهد موجود درستی این امر را نشان می‌دهد.

در حال حاضر دو قباله که بر روی پوست به سه زبان و به خط پهلوی نوشته شده است در دست است که مربوط به ۱۲۰ سال پیش از میلاد است. این قباله‌ها در اورامان کردستان به دست آمده است. در یکی از قباله‌ها آمده است که خریدار پذیرفته است تا دستور دولت را که آباد نگاه داشتن باغ خریداری شده است به کار بندد و اگر باغ را آباد نگه ندارد و ویران سازد باید باژ بپردازد و این نشانهٔ قدر و ارجی است که برای زمین، باغ‌داری و حفظ کشاورزی در نظر داشته‌اند. نوشته‌های دیگر هم به دست آمده است که خاورشناسان از خرابه‌های شهر تورفان (ایالتی در ترکستان چین) پیدا کرده‌اند. در این نوشته‌ها ما با بخش‌هایی از کیش بودایی آشنا می‌شویم از کتاب عهد جدید و آیین مانی که طبیعتا برای بحث در سه آیین مختلف از ترجمه استفاده شده است.

در کوه بیستون واقع در بخش صحنه، در ۳۸ کیلومتری کرمانشاه در کنار جادهٔ کرمانشاه به همدان[۱] کتیبهٔ داریوش بزرگ قرار دارد که دارای اهمیت جهانی است.

کتیبه‌ی بیستون به سه زبان فارسی باستان، بابلی و عیلامی نوشته شده (قادری، ۱۳۷۶ ص ۲۸).

۱- در درس اصول و روش ترجمه در دوره کارشناسی، یکی از پرسشهای امتحانی این بود "کتیبه بیستون در کجا است؟" پاسخ ها از این قرار بود: عراق – شیراز – مصر – تخت جمشید... فقط یکی دو نفر نوشته بودند نزیک کرمانشاه و یک نفر در بیستون!

راستی باعث تاسف است که جوانان کشوری تا این حد نسبت به تاریخ و جغرافیا وافتخارات کشور خود بی اطلاع باشند. شاید توجه نمی شود که همین تاریخ و افتخارات گذشته ضامن استقلال ماندگاری کشورهای جهان است.

این کتیبه را داریوش به زبان پارسی باستان و خط میخی هخامنشی و یک کتیبه به زبان بابلی و خط میخی بابلی و کتیبهٔ دیگری به زبان و خط ایلامی نویسانیده است. (عمید).

امپراتوری هخامنشی که به ده‌ها کشور با زبانهای مختلف حکم می‌راند بدون ترجمه و صدور احکام حکومت و گزارشهای ارسالی به دربار که با پیک‌های تیز رو از شرق به غرب و از غرب به شرق عالم مسکون و متمدن آن زمان برده می‌شد، ناچار یا به زبان مردم آن مکانها نوشته می‌شد و یا در مقصد باید ترجمه می گردید.

همچنین در زمان امپراتورهای هخامنشی سنگ نوشته‌هائی که هنوز موجود است به سه زبان و گاه بیشتر نوشته می‌شد. (نک: به بخش ترجمه در ایران از قدیم ترین ایام تا حال حاضر از همین نویسنده).

هرودوت نقل می کند که داریوش به محض رسیدن به سواحل بسفر فرمان داد دو لوح سنگی سفید برپا کنند و بر روی آنها دستور حک نوشته هایی به زبان آشوری و یونانی داد و همچنین به زبان همهٔ مردمانی که او را همراهی می کردند. چون او تمام کسانی را که بر آن‌ها فرمان می‌راند باخود آورده بود. (پی یر لوکوک، ۱۳۸۲:۱۳).

بیشتر کتیبه هایی که به دست ما رسیده اند سه زبانه اند: فارسی باستان، عیلامی و بابلی. ظاهرا در زبان یونانی واژهٔ آشوری به طور مرسوم به هر زبانی که به خط میخی کتابت شده است گفته می‌شده است. (همان)

به همان گونه، یونانیان به اهل هرزبانی که غیر یونانی بوده و به طور کلی به غیر یونانی‌ها بربر (barbarous) می گفته اند و این واژه بر خلاف تصور عموم هیچگونه معنی تحقیرآمیز (مانند عجم) نداشته. یونانیان از دِینی که به شرق داشتند آگاه بودند و فیثاغورث و افلاطون و دیگران در جستجوی علم پیش "بربرها" می‌رفتند. مفهوم تحقیرآمیزی را که این واژه امروز دارد رومی‌ها بدان بخشیده اند. معنایی که بعضی از معاصران ما از سر خطا بر این واژه حمل می کنند. (پی یر لوکوک: ۱۳).

در زبان فارسی نیز ایرانیان واژۀ "انیران" را برای هر غیر ایرانی به کار می‌بردند بدون هیچگونه تحقیر یا توهین.

ترجمه در زمان ساسانیان نیز ادامه داشت. اکثر علوم و فلسفه و طب غیره به فارسی برگردانده شد و به این وسیله همۀ این علوم از زوال نجات یافتند زیرا بعد از تسلط اسلام با تأسیس دارالترجمه‌ها در بلاد اسلامی دانشمندان ایرانی بودند که باعث رونق این مراکز فرهنگی شدند و فلسفه و منطق و علوم مختلف و ادبیات ایرانی را (مانند کلیله و دمنه که در عصر ساسانیان از سانسکریت به فارسی در آمده بود) به عربی ترجمه کردند.

هزار افسان (= هزار داستان) یا هزار و یک شب

کتاب هزار داستان، که به زبان فارسی میانه در زمان ساسانیان، آخرین شاهنشاهی پیش از اسلام (۶۵۲-۲۲۶ م) و احتمالاً از زبان سانسکریت ترجمه شده بود (نورتون انتولژی ص ۱۷۶۹) در زمان هارون‌الرشید و وزیر دانشمندش جعفر برمکی با عنوان "هزار و یک شب" به عربی ترجمه شد و از آنجا به سوریه و مصر رفت و اروپا و سایر کشورهای جهان رفت.

در زمان هارون الرشید قسمت بسیار زیادی از ادبیات رسمی و عامیانه ایرانی در دربار خلیفه در بغداد به عربی ترجمه شد.

در کتاب مذکور آمده داستان های هزار و یکشب یکی از شاهکارهای ادبی گسترده‌ایست که در ادبیات کلیدی کشورهای اروپائی و ادبیات جهان تأثیرگذار بوده است. (همان ص ۱۷۶۹).

این اثر طبق محتویات کتاب معتبر مذکور بعد از ترجمه به عربی به سرعت در سایر بلاد اسلامی به صورت شفاهی و کتبی منتشر و معروف شد و هر بار داستانی تازه توسط نقال‌ها به آن افزوده و یا از آن کاسته می‌شد. ولی اولین بار دانشمند فرانسوی ژان آنتوان گالان Galland(۱۷۱۵-۱۶۴۶) این کتاب را در سال ۱۷۰۴ به زبان فرانسه برگرداند و به نام هزار و

یک شب و قصه‌های تازی منتشر کرد. گالان با وجود آن که از نخستین و بزرگترین خاورشناسان قرن هفدهم بود که سال‌ها در ترکیه و مصر به سر برده بود و فارسی و ترکی و عربی را خوب می‌دانست از منشا افسانه‌ها اطلاع نداشت و فرانسویان نیز هزار و یک شب را زاییدهٔ نبوغ اعراب می‌دانستند و توجه نداشتند که سرگذشت پادشاهان ایرا پس از آن ترجمه‌های دیگری نیز انجام شد که بر همهٔ زبان‌های اروپائی و در ادبیات همهٔ کشورهای آن قاره به طرز جالبی تأثیرگذار بوده است. (همان، ۱۷۷۰)

این کتاب که منشأ ایرانی ـ هندی دارد بسیاری از بزرگان ادب اروپا را به تقلید واداشت و بر سایر کارهای ماندگار آنان نیز اثرگذار بود. (همان)

هزار و یک شب طی اعصار گذشته به سرزمین‌های گوناگون راهٔافته و ضمن سفر دور و دراز خود از خرمن ادب هر قوم خوشه‌ای برچیده است. همین امر نیز موجب شد که فرانسویان، و سپس دیگر ملتهای اروپایی، در سراسر قرن هجدهم به گونه‌ای بی‌سابقه از این گنجینهٔ گرانبها استقبال کنند، زیرا همهٔ آسیا را، از دیوارهای چین گرفته تا کناره‌های دریای مدیترانه در آن باز می‌یافتند و بدین وسیله با دورنمایی از زندگی مردم این کشورها، و نیز با افسونها و طلسمها و جادوهای آنان آشنا می‌شدند. این استقبال چندان بود که ترجمهٔ گالان از همان آغاز به بسیاری از زبانهای دیگر اروپایی نیز درآمد و میان سالهای ۱۷۰۴ و ۱۷۸۶ بیش از ۷۰ مرتبه در فرانسه به چاپ رسید. (حدیدی: ۱۰۰)

آنتوان گالان از اساتید برجسته‌ی کلژ دوفرانس بود و در سال ۱۷۰۴ قصه‌های "هزار و یک شب، قصه‌های تازی" را از روی یک دورهٔ چهار جلدی که در سوریه به دست آورده بود و گفته می‌شود قدیمی ترین نسخهٔ هزار و یک شب است، به زبان فرانسه ترجمه و منتشر کرد. این ترجمه به خاطر نثر شیرین و ترجمهٔ آزادی که دارد مورد توجه بسیار قرار می‌گیرد.(اسماعیل آذر: ۱۳۴).

گالان در ترجمه و اقتباس آن رنج بسیار کشید، و بین سالهای ۱۷۰۴ و ۱۷۰۶، داستانهای

سه مجلد نخست هزار و یک شب را در هفت جلد از کتاب خود پخش کرد و جلدهای ۸ تا ۱۳ در سال ۱۷۱۲، و دو جلد دیگر در سال ۱۷۱۷، دو سال پس از مرگ مترجم، انتشار یافت و شهرت داستانها را به اوج رسانید.

مجموعه‌ای که گالان به نام هزار و یک شب معرفی کرد، از منابعی گوناگون گرفته شده بود. به همین دلیل نیز تنوع بیشتری داشت و مورد پسند فرانسویان قرار گرفت. کتابش پس از سفرنامه‌ها و گلستان سعدی و انوار سهیلی که فرانسویان را با تمدن شرقیان آشنا کرده بود، برای هنر دوستان و خوانندگان قصه‌های لافونتن بزرگترین سرچشمهٔ الهام گردید و شیوه‌ای نوین در ادبیات فرانسه پدید آورد. (حدیدی: ۱۰۱).

قسمتی از دیگر ترجمه‌های هزار و یک شب عبارتند از:

- ترجمهٔ دوهامر اتریشی، ۱۸۲۵، از روی نسخهٔ خطی که در قاهره به دست آورده بود.
- ترجمهٔ هابیشت Habicht ، ۱۹۳۵، به آلمانی.
- ترجمه‌های لین E.W. Lane، ۱۸۳۹ و ترجمهٔ پینه Payne ، ۱۸۸۲ به انگلیسی. (برای اطلاع بیشتر رک: آندره ژید، بهانه و بهانه‌های تازه، ترجمهٔ رضا سید حسینی، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۷).
- ترجمهٔ برتون R.F. Burton، ۱۸۸۵، چاپ دوم کلکته.
- ترجمهٔ ماردروس A.C. Mardrus
- ترجمهٔ رنه خوام R.R.Khawam به فرانسه.
- ترجمهٔ پورگشتال، ۱۸۰۴ تا ۱۸۰۶ به فرانسه.
- ترجمهٔ ادوارد گوتیه Gauttier، ۱۸۲۲ تا ۲۷ در هفت جلد.
- ترجمهٔ گوستاو ویل Weil، ۱۸۳۷ تا ۱۸۴۱ به آلمانی.
- ترجمهٔ جاناتان اسکات تحت عنوان سرگرمی‌های شب‌های عرب، ۱۸۱۱ به انگلیسی.

- ترجمهٔ لیتمن در شش جلد به آلمانی، ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۸.
- ترجمهٔ گامبریلی به زبان ایتالیائی.
- ترجمهٔ م.ا. سالیر به روسی تحت نظارت ماکسیم گورکی، انتشارات آکادمی (اسماعیل آذر، ۳۶-۱۳۴ به نقل از ستاری). و صدها اثر دیگر.

اسماعیل آذر می‌افزاید: از قرن هیجده میلادی به بعد ترجمه‌های هزار و یک شب چنان رواج و گسترشی در اروپا یافت که در بارهٔ تاثیر و نفوذ آن در ادبیات غربی می‌توانیم بگوییم این کتاب تا حد کتاب مقدس (عهد عتیق و جدید) در ادبیات غربی نفوذ کرده است. (۱۳۷). طبق اظهار باکز تراویک کتاب مقدس اثر گذارترین کتاب بر همهٔ شئون ادبی اروپا بوده است.

در قرن هیجده در فرانسه دست کم هفتصد رمان با حال و هوای شرقی منتشر شد. و داستانهایی که امثال کُلِت، کره بیون و هامیلتون و دیگر نویسندگان به سبک هزار و یک شب می‌نوشتند همه به انگلیسی ترجمه شد و مورد استقبال قرار گرفت.

تا اوایل قرن نوزدهم مقدار روز افزونی از ادبیات فارسی و عربی از راه ترجمه به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی راۀافت. لرد بایرون، شاعر معروف انگلیسی، تصویر سازی‌ها و صور خیال بر گرفته از هزار و یک شب را در بعضی از اشعار خود به کار برد. (همان: ۱۳۸).

در واقع بسیاری از آثار انگلیسی قرن نوزدهم به سبک ادبیات شرقی نوشته شده اند. ادگار آلن پو نیز داستان کوتاهی به نام هزار و دومین قصهٔ شهرزاد دارد. هرمان ملویل در اثر جهانی خود، موبی دیک، از مضامین و مایه‌های هزار و یک شب استفادهٔ بسیار برده است. (ایروین: ۳۰۰-۲۷۹).

دوکوینسی، تنیسون، دیکنز و اسکروچ و صدها نویسنده و شاعر نیز از مضامین هزار و یک شب استفاده کرده و یا در بارهٔ آن اظهار نظر کرده اند.

حدیدی هم می‌نویسد گیرایی داستان‌های هند و ایرانی چندان بود که بزرگ ترین نویسندگان قرن هیجدهم مانند ولتر و روسو و مونتسکیو را نیز تحت تاثیر قرار داد. ولتر در ساختن رمان‌های فلسفی خود از هزار و یک شب و هزار و یک روز بهرهٔ بسیار گرفت. روسو داستان ملکه ای به نام هوس را به تقلید از داستان‌های شرقی نوشت. دیدرو پرندهٔ سفید را از روی هزار و یک روز پرداخت. و مونتسکیو بخش بزرگی از زیباترین و معروف‌ترین اثر خود، نامه‌های ایرانی را به شهرزاد و فرّخناز مدیون است. (۱۱۰). جزئیات بیشتر داستان‌ها در کتاب مذکور آمده است.

در کتاب دکتر اسماعیل آذر نیز از صدها شاعر و نویسنده و هنرمند معروف دیگر اروپا نام برده شده که آثار خود را از روی هزار و یک شب، با الهام از آن خلق کرده اند و شهرت جهانی به دست آورده اند و یا به تقلید آن آثاری شبیه سازی کرده اند!

و باز گروهی پر شمار به پیروی از لافونتن داستانها ساختند و افسانه‌ها پرداختند و رمانهای خود را با صحنه‌هایی از عشقهای شدید و خشن، کینه و نفرت، انتقامهای وحشتناک، دکورهای مجلل، سنگهای قیمتی، فرشهای نفیس، پارچه‌های زربفت، کاخهای رفیع، باغهای مصفا، گیاهان بومی و غیره بیاراستند.

نخستین رمانی که در این زمینه نوشته شد، مجموعه داستانهایی بود که در سالهای ۱۷۱۰ تا ۱۷۱۲ با نام "هزار و یک روز، قصه‌های ایرانی" انتشار یافت و اثری عمیق در ادبیات فرانسه بر جای گذشت. در حقیقت هزار و یک شب راه استفاده از منابع شرقی را در داستان‌سرایی بر فرانسویان گشوده بود و اینک هزار و یک روز این راه را هموار می کرد. زیرا گالان، به رغم کوششی که برای مطابقت دادن ترجمهٔ خود با ذوق فرانسویان به کار برده بود، در مجلدات آخر آن بسیاری از خصوصیات مربوط به سبک نگارشی شرقیان را که مغایر ذوق اروپائیان است، برجا گذاشته بود. پتیس دولاکروا، گردآورندهٔ هزار و یک روز، حاصل زحمات گالان و نتیجه تجربیات خود را یکجا به کار بست و داستانی پرداخت

که از هر لحاظ درخور ذوق فرانسویان آن روز بود. خاصه آن که اصل آن را به درویشی ایرانی نسبت می‌داد و در آن تاریخ، همان گونه که پیش از این دیدیم، فرانسویان، به دنبال شاردن و تاورنی و دیگران، شیفتهٔ تمدن ایرانیان بودند. ترجمه فارسی هزار و یک روز با عنوان «الف النهار» نیز منتشر شده است.

پتیس دولاکروا در سال در سال ۱۶۷۴ به ایران آمد و تا سال ۱۶۷۶ در اصفهان اقامت گزید. هدف اصلیش فرا گرفتن زبان فارسی بود. پس با درویشی به نام مخلص طرح دوستی ریخت و نزد او به آموختن فارسی پرداخت. این درویش همان کسی است که پتیس دولاکروا در مقدمهٔ کتابش او را گردآورندهٔ هزار و یک روز معرفی کرده است. این کتاب محبوبیت فراوانی کسب کرد زیرا فرانسویان، به دنبال شاردن و تاورنیه و دیگران، شیفتهٔ تمدن ایرانیان بودند.

در سال ۱۷۱۰ که نخستین جلدهای هزار و یک روز، قصه‌های ایرانی انتشار یافت، هیچ‌کس در انتساب اصل آنها به درویش مخلص شک نکرد. فرانسویان گفته‌های پتیس دولاکروا را عیناً پذیرفتند زیرا «درویش را یکی از ادیبان و صوفیان بزرگ ایران می‌پنداشتند، و وی را رییس صوفیان اصفهان می‌دانستند که دوازده مرید داشت و جامه‌های بلند سفیدرنگ پشمین بر تن می‌کردند. بزرگان شهر و مردم اصفهان بدو احترامی عجیب ابراز می‌داشتند چه او از خاندان رسول اکرم (ص) بود و دانشمندی متبحر در علوم غیبی معروف شده بود. شاه سلیمان صفوی هرگاه او را تصادفا در راه می‌دید از اسب پیاده می‌شد و رکاب او را می‌بوسید[1]. بر این اساس فرانسویان چنان به او دل بستند که برخی از قهرمانان داستان‌های خود را «مخلص» نامیدند. (حدیدی: ۱۰۳).

در سال ۱۷۰۷، پیتس دولاکروا، به دنبال موفقیت درخشانی که نخستین مجلدات هزار و

الف النهار"، مجله سخن، دورهٔ ۱۱، ش.۳، ص.۳۳۸. (حدیدی: ۱۰۳).

۱ – رک: دکتر محمد جعفر محجوب، مقالهٔ

یک شب به دست آورده بود، سندبادنامه را با تغییراتی چند از ترکی به فرانسه برگردانید و آن را «سرگذشت ملکه ایران و چهل وزیر» نامید. این کتاب از بسیاری جهات داستانهای هزار و یک روز را به یاد می‌آورد:

ملکه‌ای مقتدر کینهٔ پسر پادشاه، ناپسری خود را به دل می‌گیرد و در پی انتقام برمی‌آید و ذهن سلطان را نسبت به فرزندش برآشفته فرمان قتل او را به دست می‌آورد. ولی چهل تن از وزیران که شاهزاده را بی‌گناه می‌دانند، هر روز داستانی برای شاه نقل می‌کند و بدین وسیله خشم او را فرو می‌نشانند. ملکه نیز از چیرگی خود در لحظات وصال بهره گرفته داستانی علیه شاهزاده می‌سازد و دوباره سلطان را به قتل او برمی‌انگیزد... (به داستان سودابه، کیومرث و سیاوش توجه شود!)

بنابر قرائن بالا می‌توان با اطمینان نسبی اظهار داشت که پتیس دولاکروا طی اقامت خود در اصفهان داستانهای متعددی از درویشی به نام مخلص ـ که دلیلی بر انکار وجودش نداریم ـ فرا گرفته، سپس متن آنها را با خود به پاریس برده و حکایاتی نیز از "الفرج بعدالشده" و سندبادنامه و هزار و یک شب بر آن افزوده و از مجموعه آنها کتابی نو ساخته است. البته در نگارش آن لوساژ، یکی از رمان‌نویسان بزرگ قرن هفدهم و نویسنده رمان معروف ژیل بلاس نیز او را یاری داد و نوشته‌هایش را اصلاح کرد. در نتیجه کتابش سرچشمه فیاض داستانهای شرقی شد و به خصوص از لحاظ سبک نگارش سرمشق نویسندگان قرار گرفت.

خلاصه‌ی داستان فرُّخناز

«فرخناز، دختر طغرل شاه در عالم واقعه دو غزال نر و ماده را دید که آهوی نر در دام صیاد اندر افتاد و ماده‌اش در استخلاص او به جهدی وافی امداد داد تا قیدش بگشود و حیاتش ببخشود. وزان سژس آهوی ماده مقید و دام در گردنش مقلد آمد. بدون آن که به

جفت خود اعتنایی کند که اسیر است و در قید و زنجیر، بگذاشت و بگذشت. صیاد بیامد و در او آویخت و خون آن حیوان بریخت. فرخنار بعد از آن که از خواب بیدار شد، خواب خود را صادق و مسلم پنداشت و تصوری فاسد نینگاشت. راجع به صفای باطن کرد و به این عقیده مطمئن آمد که مطلق مردان بی‌صفت و حقوقند و نسبت به زنان بی‌مهر و وثوق. الفت با زنان را جهت حظّ نفس خواهند و در امورات (کذا) مهمه همراؤ اتفاق روا ندارند. چون این خیال در خاطرش مصور و نافذ گشت که زنان در مهر مردان به جان سپاری کوشند و مردان زنان را به بیزاری فروشند، ترک شوهر گفت و این راز بغیر از دایه از هر کسی بنهفت...»[1]

ولی طغرل شاه، پدر فرخناز، که از بی‌مهری دختر نسبت به مردان افسرده بود، روزی دایه وی را احضار کرد و علت آن را خواستار شد. دایه داستان دو آهوی نر و ماده را باز گفت و افزود که اگر موافق رأی سلطان باشد، «از صفات حمیده و پسندیدهٔ مردان» چندان برای شاهزاده خواهد گفت تا دلش نرم و خاطر شاد گردد. طغرل شاه تدبیر دایه را ستود و به اجرای آن تشویقش نمود. از آن پس، دایه هر روزه به هنگام شست و شوی فرخناز، داستانی برایش نقل کرد و سرانجام، در پایان هزار و یک روز داستان‌سرایی، با کمک مفتی بزرگ کشمیر، نظر او را نسبت به مردان تغییر داد...

بدین گونه اصل وحدت موضوع در سراسر داستانهای هزار و یک روز مشهود است: همهٔ کوششهای دایه مصروف آن می‌شود که بانوی خود را بر سر مهر و محبت آورد و در این راه پیروز می گرد. البته در هزار و یک شب نیز چنین بود. اما شهرزاد از داستان‌سرایی خود هدفی اخلاقی نداشت و حال آن که در هزار و یک روز عشاق همه راه وفا می‌پویند و

۱- الف النهار، ترجمه نواب محمد حسن میرزا کمال الدوله، ۱۳۱۴ ق، سرآغاز کتاب.

شوهران شهد وصال را در بستر زنان خود می‌جویند.[۱]

همین ارزش اخلاقی هزار و یک روز بود که فرانسویان را به خواندن آنها تشویق کرد، تا آن‌جا که برخی از نویسندگان آن را بر هزار و یک شب ترجیح دادند و به عقل و منطق نزدیک‌تر دانستند. خاصه آن که پتیس دولاکروا گاه از خلال داستانهای خود به سازمانهای سیاسی و قضایی کشور نیز تاخته و آنها را مورد انتقاد قرار داده است، و این امر پس از رواج سفرنامه‌ها سخت معمول شده بود. (حدیدی: ۱۰۶).

در هر حال، اگر هم نتوانیم هزار و یک روز را از لحاظ موضوع و مطلب کتابی اصیل بدانیم، باید دست‌کم آن را تقلید بدیع و دلکشی از هزار و یک شب به شمار آوریم که تأثیر مأخذ خود را در ادبیات فرانسه استمرار بخشید، چندان که پس از انتشار و رواج آن بسیاری از نویسندگان فرانسوی همان شیوه بهره‌برداری از داستانهای هند و ایرانی را در ساختن رمانهای افسانه‌ای پیش گرفتند و در این مورد به خصوص از پتیس دولاکروا پیروی کردند.

می‌توان این عده از نویسندگان را به سه گروه دسته‌بندی کرد. برخی عیناً روش پیشروان خود، گالان و پتیس دولاکروا را دنبال کردند. بدین معنی که مجموعه‌ای از داستانهای شرقی گردآورده، آنها را در هم آمیختند و سپس نامهایی مانند «هزار و یک ساعت»، «هزار و یک ربع ساعت»، «هزار و یک شب‌نشینی»، «هزار و یک عنایت» بر آنها نهادند. گروهی دیگر تنها از عنوان داستانهای هندوایرانی استفاده کردند و افسانه‌های متداول در کشورهای اروپایی و گاه حوادث روزانه را به صورت داستان درآورده آنها را «هزار و یک جنون»، «هزار و یک جنایت» «هزار و یک یاوه» نامیدند و از خلال آنها نهادهای اجتماعی و یا دشمنان و مخالفان خود را به انتقاد گرفتند. دسته سوم نویسندگانی بودند که داستانها را با

۱- اروپائیان امروز آثار ادبی و هنری را از روی ارزش اخلاقی آنها ارزیابی نمی‌کنند، ولی در قرنهای هفدهم و هجدهم تا نیمهٔ اول قرن نوزدهم چنین نبود و ناقدان ادبی رمانهای غیر اخلاقی را از قلمرو ادبیات بیرون می‌دانستند.

نامهای تقلیدی نیاراستند، بلکه تنها روش رمان‌نویسی را از هزار و یک شب و هزار و یک روز اقتباس کردند.

در همهٔ این رمانها طرح اولیه یکی بود: حکایتی به عنوان چارچوب و مطلع انتخاب می‌شد و چنان که در داستانهای هند و ایرانی معمول است، حکایات دیگر داخل و ضمن آن نقل می‌شد به گونه‌ای که آخرین حکایت پایان حکایت اصلی به شمار می‌رفت. سپس نویسنده رمان خود را گاه برحسب تعداد حکایتهای آن، و بیشتر اوقات بدون توجه به تعداد حکایتها، «هزار و یک ساعت» و غیره می‌نامید؛ یا نامهایی دیگر بر آن می گذاشت که در هر حال گویای ریشهٔ شرقی آن بود.

برخی از نویسندگان این رمانها جهانگردانی بودند که یکی دو بار از کشورهای شرقی دیدن کرده بودند. ولی بیشتر آنان دربارهٔ سرزمین قهرمان داستان خود جز آنچه در سفره‌نامه‌ها، که مأخذ اصلی آنان به شمار می‌رفت، آمده بود، چیزی نمی‌دانستند. از این رو اشتباهات مکرری مرتکب می‌شدند: نامها را تحریف می کردند، وقایع تاریخی را دگرگون جلوه می‌دادند، موقعیت‌های جغرافیایی را مرعی نمی‌داشتند. در عوض طلسم و جادو، طوفانهای شدید، رعدهای هراس انگیز، زلزله‌های ویرانگر را زیب داستان‌های خود کرده از اجنَه و شیاطین و پریان و دیوان و ملایک برای پدید آوردن حوادث یاری می گرفتند: فرشتگان عشاق دلخسته را به وصال معشوق می‌رسانیدند و اهریمنان ایشان را به ورطهٔ هلاک می کشانیدند؛ پریان کاخ‌های رؤیایی خود را که با زمرّد و لعل و یاقوت و طلا آراسته بود و نهرهای روان و حوضهای فراوان داشت، به روی درماندگان بیابان‌های سوزان می گشودند و خوان‌های گوناگون با خوردنی‌های رنگارنگ برای آن می گسترانیدند؛ در حالی که دیوان بد سیرت این میهمانان گرامی را از بستر ناز و نعمت ربوده، تنوره کشان در هوا، به قلعه‌های دور دست و سرزمینهای خشک و جزیره‌های غیرمسکون می‌بردند و در آن جا به هزاران درد و شکنجه گرفتار می کردند.

امّا همهٔ رمانها چنین دور از حقیقت نبود و در برخی از آنها، با وجود اشتباهات تاریخی و جغرافیایی مکرر، واقعیات حوادث رعایت می‌شد و به خصوص در توصیف آداب و رسوم اجتماعی و مذهبی کشورهای گوناگون دقت کافی به عمل می‌آمد. مثلاً در ایران و ترکیه قهرمان داستان از نوشیدن شراب خودداری می‌کرد و نماز می‌خواند و روی زمین می‌خوابید. در هندوستان حیوانات را نمی‌آزرد و گوشت نمی‌خورد و به معبد می‌رفت و در برابر بودا سر تکریم فرود می‌آورد.

نویسندگان این گونه رمان‌ها مطالب خود را اغلب از فرهنگ خاوری، و یا سفرنامه‌های شاردن و تاورنیه و برنیه می‌گرفتند و با کمک داستان‌هایی که از منابع اروپایی به دست آورده بودند، رمانی نو می‌ساختند.

یکی از آنان شوالیه دومایی بود که افسانه‌های ایتالیایی و شرقی را در هم ریخت و به صورت داستان‌های هزار و یک شب و هزار و یک روز رنگ‌آمیزی کرد و آنها را «مسافرتهای سه شاهزادهٔ سراندیب، قصه‌های ایرانی» نامید. (حدیدی: ۱۰۹)

رمان دیگری توسط کنت دوکه لوس در سال ۱۷۴۳، تحت عنوان داستانهای شرقی منتشر شد که مضمون آن چنین است:

حجاج، پادشاه ایران[1] بر اثر ابتلا به مرض بی‌خوابی، ظلم و ستم پیشه کرده ابومالک حکیم را که از درمان دردش فرومانده است به زندان می‌افکند و برای تسکین درد خود یکی از افسران زندان را به نام فؤاد، که بنا بر مقتضای شغلش وقایع و حکایات بسیاری می‌داند، به نقالی برمی‌گزینند تا مونس شبهای تار او باشد و با داستانهای خود او را سرگرم

۱- حجاج بن یوسف ثقفی از ۷۵ تا ۹۵ ق والی عراق بود. در آن زمان والیان عراق، ایالات ری و خراسان را نیز زیر فرمان داشتند. شاید سبب این که کنت دوله لوس در داستان خود حجاج را پادشاه ایران نامیده است، همین امر باشد. ولی به طور کلی باید در نظر داشت که پس از انتشار هزار و یک روز، نویسندگان متعددی بی آن که واقعیات تاریخی و جغرافیایی را رعایت کنند، قهرمانان داستانهای خود را ایرانی نامیدند، زیرا انتساب اشخاص داستان به ایران موفقیت داستان را بیشتر می‌کرد.

کند.ولی فؤاد از عهدهٔ انجام این وظیفه به خوبی برنمی‌آید و آمادهٔ فرار می گردد. در این گیرودار، دخترش، مراد بیگم، از ماجرا آگاه شده، مانند شهرزاد، از پدر می‌خواهد که او را نزد حجاج ببرد، و اطمینان می‌دهد که پادشاه ستمکار را با داستان‌سرایی و دلبری خود بر سر مهر و وفا خواهد آورد. پدر نیز که جان گروهی را در خطر می‌بیند، بدین کار تن در می‌دهد. از آن پس مرادبیگم هر روز در زندان به دیدار ابومالک رفته داستانی چند از او فرا می گیرد و شب هنگام آنها را برای حجاج باز می گوید. سرانجام نیز در کار خود پیروز شده ابومالک و فؤاد را از شکنجه و زندان می‌رهاند...(حدیدی: ۱۰۸).

برخی از نمایشنامه‌نویسان نیز از داستانهای هند و ایرانی بهره گرفته نمایشنامه‌هایی شاد و سرگرم کننده نوشتند که به نمایشهای «روحوضی» در ایران بی‌شباهت نبود. این گونه نمایشنامه‌ها در میدانهای عمومی شهر – که به آن Teatre de la foire می گفتند - همراه با ساز و آواز روی صحنه می‌آمد. مهمترین آنها از آن لوساژ بود، مانند: شاهزاده خانم خوارزم، که از هزار و یک روز، داستان هرمزشاه، گرفته شده است؛ آژُلکَن محمود، که داستان مالک را در هزار و یک شب، به یاد می‌آورد، و زمیره و المنصور، که بر اساس گفتهٔ تاورنیه، از برخی از داستانهای هزار و یک روز و نیز از داستان محمدعلی بیک، ناظر دربار شاه عباس گرفته شده است. (همان: ۱۱۱).

برای اطلاعات بیشتر به کتاب دکتر حدیدی (نک: منابع) از صفحات ۹۹ تا ۱۴۳ رجوع کنید.

ولتر و داستان‌های ایرانی

یکی دیگر از بزرگان فرانسوی که مطالعات وسیعی در مورد تاریخ، ادبیات و فلسفهٔ ایران زمین داشته می‌توان از ولتر که لقب «سلطان قرن هجدهم» را به خود اختصاص داده نام برد، ولتر تنها نویسنده‌ای است که بر سراسر این دورهٔ پر شکوه حکومت کرد و بر

بسیاری از نوشته‌های فلسفی و مذهبی فرانسویان سایه افکند.

نخستین اشعار ولتر در سال ۱۷۱۰ انتشار یافت و آخرین آثارش در ۱۷۷۸ به نمایش گذاشته شد. میان این دو تاریخ ۶۸ سال فاصله است.[۱] حال اگر به یاد آوریم که قرن هجدهم ادبی با مرگ لوئی چهاردهم در ۱۷۱۵ آغاز می‌شود و با فرا رسیدن انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹، پایان می‌پذیرد، حکومت ولتر را بر «عصر روشنگری» یا «عصر معرفت علمی» بهتر درک خواهیم کرد. در سراسر این دورهٔ طولانی ولتر لحظه‌ای از نوشتن باز نایستاد و هرگز از ترویج اندیشه‌های خود غفلت نورزید. ولتر با تقلید از "نامه‌های ایرانی" مونتسیکو "نامه‌های انگلیسی" را با همان شیوه نوشت ولی این اثر خشم حکومت را برانگیخت و نوشته‌اش را سوزاندند و حکم به توقیف خودش دادند. ولتر گریخت و نزد خانم شاتله، بزرگ زاده‌ای از دربار فرانسه که بدو عشق می‌ورزید پنهان شد و در کاخ ییلاقی او «سیره» دوره‌ی جدیدی از زندگی را آغاز کرد (حدیدی: ۴۵-۱۴۴)

در این مدت ولتر به مطالعه‌ی تاریخ کشورهای آسیائی و ایران پرداخت. وی "فرهنگ خاوری"، "تاریخ تیمورلنگ" و "تاریخ چنگیزخان" را ظرف چهار روز مطالعه می‌کند و سفرنامه‌های شاردن، تاورنیه و برنیه را می‌خواند و کتابهای "تاریخ آئینی پارسیان"، "تاریخ مانی"، "تحقیق در پیدایش و تاریخ توالی ملتهای کهن"، "آداب و رسوم مذهبی همهٔ ملت‌های جهان" و "توجیه تاریخی افسانه‌ها و اساطیر خدایان" را که در آن از افسانه‌های مذهبی زرتشت نیز سخن رفته مورد مطالعه قرار داده و می‌شناخته است.

بر همهٔ این منابع باید آثار مربوط به ادبیات فارسی، یا ادبیات هند و ایرانی را، مانند گلستان سعدی و هزار و یک شب و هزار و یک روز، که داستانهای بسیاری به او الهام بخشید، و انوار سهیلی، واعظ کاشفی که در اقتباس سبک تصنعی او را یاری کرد، نیز

۱- ولتر در ۱۶۹۴ میلادی به دنیا آمد، زندگی ادبی خود را بسیار زود، در هفده سالگی آغاز کرد و در ۱۷۷۸ در هشتاد و چهار سالگی درگذشت.

بیفزاییم.

گفته شده، داستانهای هزار و یکشب و احتمالا با ترجمهٔ کتاب هشت بهشت ایرانی مبنای داستانهای کانتربری تیلز (Canterbury Tales) جفری چاسر است که پایه‌گذار شعر نوین انگلیسی و جزو اولین شعرای آن کشور و از بزرگترین آنها است و تاریخ ادبیات جدید انگلیس با وی شروع می‌شود. چاسر شعر انگلیسی را به شهرت جهانی رسانده است (همان ص.۱۷۹۶)

کانتربری تیلز حکایت یک گروه زایر را به سوی کلیسای مقدس کانتربری نقل می‌کند که در طول سفر هر یک قصه ای می‌گوید. در این ساختار داستان‌های گوناگونی می‌گنجد که به سبک داستان‌های شرقی قلمرو وسیعی از نکات اخلاقی و عبرت انگیز و حتا حکایات قبیح (هزلیات شرقی) را در بر می‌گیرد! قصه‌های این کتاب بر گرفته از زندگی مردم در اواخر قرون وسطی و اوایل رنسانس در اروپا است و در آن‌ها تاثیر متفکران و فیلسوفان شرقی چون ابن سینا (۱۰۳۷م) و ابن رشد (۱۱۹۸م) را می‌توان مشاهده کرد. این فیلسوفان بر نحوهٔ تفکر اروپایی آن زمان تاثیر فراوانی داشته اند. (اسماعیل آذر: ۱۵۲).

در سه چهار قرن اخیر به خصوص از زمان صفویه ارتباط‌های سیاسی، تجاری و فرهنگی و رفت‌وآمدهای میسیونرهای مذهبی و سفرهای ایران‌شناسان و شرق‌شناسان به ایران رونق گرفت.

شعرا و بزرگان ایرانی به همت انگلیسی‌ها و فرانسویان به اروپا و از آنجا به سایر کشورهای دنیا معرفی شدند و کارهای خارق‌العاده آنان الگوهای خوبی بود برای غنی‌سازی و رونق ادبیات اروپائی و بی‌اغراق اکثر بزرگان اروپا شاهکارهای خود را با گرفتن الهام یا کپی‌برداری از روی شاهکارهای ایرانی خلق کردند.

کلیله و دمنه

در زبان فارسی نیز کتابی با عنوان «داستان‌های بیدپای» ترجمه‌ی محمدبن عبدالله بخاری به تصحیح دکتر پروزی ناتل خانلری و محمد روشن توسط انتشارات خوارزمی به چاپ رسیده و در مقدمه‌ی آن آمده است:

کتاب کلیله ودمنه یکی از معروف‌ترین کتاب‌های جهان است و داستان آوردن نسخه‌ی آن از هندوستان به فرمان خسرو انوشیروان ساسانی و به همت بروزیهٔ پزشک، و ترجمه‌اش به زبان پهلوی بیش از آن مشهور است که به تکرار نیازی داشته باشد، خاصه که این داستان در مقدمه‌ی کتاب مذکور است و هر که کتاب را برای خواندن بردارد ناچار به این فصل توجه خواهد کرد. این نکته را نیز همه می‌دانند که در نیمه قرن دوم هجری یک دانشمند ایرانی به نام روزبه پسر دادویه و مشهور به عبدالله بن المقفع متن پهلوی را به عربی ترجمه کرد که مأخذ ترجمه‌ی آن به بیشتر زبان‌ها در سراسر جهان شد؛ (اگرچه پیش از آن از پهلوی به زبان سریانی هم ترجمه شده بود اما ترجمه‌ی سریانی تا این اواخر ناشناخته مانده بود.)

در اینکه کتاب کلیله و دمنه اصل هندی دارد و از زبان سنسکریت به پهلوی ترجمه شده است تردیدی نیست. اما یادآوری این نکته لازم است که در زبان هندی (سنسکریت) کتابی به این نام وجود نداشته و این عنوان را مترجم یا مؤلف که کتاب را به زبان پهلوی درآورد به آن داده است. در واقع کتاب کلیله و دمنه تلفیقی از دو یا چند متن هندی است یا بعضی مطالب و باب‌ها و داستان‌های دیگری که به آن مجموع افزوده شده است.

مأخذ اصلی قسمت عمده‌ی کلیله و دمنه کتابی بوده است به زبان سنسکریت به نام «پنچاتنترا» یعنی پنج فصل یا پنج اصل که عنوان کلی کتاب از نام دو شغال که در حوادث باب نخستین فعالیت دارند گرفته شده است.

سه باب دیگر از کتاب کلیله و دمنه‌ی موجود مأخوذ است از کتاب بزرگ مهابهارتا که

حماسه‌ی ملی هند است و نزد هندوان قدر و شأن فراوان دارد. باب‌های دیگر بعضی منابع دیگر هندی دارند و بعضی برساختهٔ ایرانیان و شاید انشای برزویه پسر آذرمهر است که مترجم و مؤلف اصلی کتاب به زبان پهلوی بوده است با بعضی تصرفات و اضافات که به دست ابن مقفع و سپس نویسندگان و مترجمان دیگر در متن کتاب وارد شده است.

پس از ابن مقفع دیگران نیز به ترجمه‌ی آن به زبان عربی پرداخته‌اند. از جمله عبدالله بن هلال اهوازی که آن را به دستور یحیی بن خالد برمکی در سال ۱۶۵ هجری ترجمه کرد. دیگر سهل بن نوبخت حکیم که او نیز این کتاب را از روی ترجمه اهوازی به نظم آورد. و دیگر ابان بن عبدالحمید لاحقی که بار دیگر آن را منظوم ساخت. و پس از او ابن الهباریه که باز آن را به نظم درآورد و قسمت‌هائی از آن باقی است.

ترجمه‌ی ابن مقفع از همان آغاز رواج فراوان یافت و نمونه‌ی عالی نثر فصیح عربی شمرده شد و طبعاً نسخه‌های متعدد از آن فراهم آمد (داستان‌های بیدپای، ص ۱۰).

چاپ‌های متن ابن مقفع

متن پهلوی کلیله و دمنه مانند بسیاری از آثار دیگر ادبیات پهلوی از میان رفته و هیچ‌جا نشانی از آن نمانده است. اما متن عربی ابن‌المقفع نخستین بار با کوشش سیلوستردوساسی Silvestre de Sacy خاورشناس فرانسوی از روی نسخه‌های متعدد که فراهم آورده بود در سال ۱۸۱۶م. در پاریس چاپ شد. این محقق قدیمی‌ترین نسخه‌ای را که در دست داشته اساس قرار داده و از روی نسخه‌های دیگر آن را تصحیح و تنقیح کرده است. در نسخه‌ی اساس او افتادگی‌ها و کلمات محو شده و ناخوانا وجود داشته که کاتبان جدیدتر در آنها دست برده بودند و او از روی نسخه‌های دیگر تصحیح کرده و به این طریق در نخستین چاپ این کتاب یک متن القاطی به وجو آورده که اعتبار تام ندارد. پس از او خاورشناسان دیگر در این باب به تحقیق و تصحیح متن پرداخته‌اند؛ اما پس از انتشار چاپ دوماسی این کتاب در مصر و لبنان چندین بار چاپ شده که اساس آنها همان چاپ پاریس است با تغییر

بعضی کلمات و حذف بعضی از عبارت‌ها و مطالبی که خلاف آداب زمانه شمرده یا برای مطالعه‌ی جوانان نامناسب دانسته‌اند.

در سوریه نیز این کتاب مکرر بر اساس همان چاپ با بعضی تصحیحات و تلفیقاتی که از روی بعضی نسخه‌های خطی انجام گرفته به طبع رسیده است.

اما قدیمی‌ترین نسخه‌ای که تاکنون از این کتاب به دست آمده آن است که در کتابخانه‌ی ایاصوفیه‌ی استانبول ضبط است و آن در سال ۶۱۸ کتابت شده و نام کاتب آن عبدالله بن محمد العمری و نام صاحب کتاب محمد بن الحجافی است. این نسخه است که عبدالوهاب عزّام در سال ۱۹۴۱ با مقدمه‌ی مبسوط و تعلیقات سودمند و مقابله با نسخه‌ی شیخو که به قرار نوشته‌ی او از همه‌ی نسخه‌های موجود به این نسخه نزدیکتر بوده با کاغذ و چاپ نفیس و مجالس تصویر زیبا در قاهره به طبع رسانده است. (داستان‌های بیدپای: ۱۲-۱۱)

ترجمه‌های کلیله و دمنه

متن کلیله و دمنه‌ی پهلوی که برزویه فراهم کرده بود در همان اوان، یعنی در دوره‌ی ساسانیان، به دست یک کشیش ایرانی مسیحی به نام «بود» به زبان سریانی ترجمه شد. اما نسخه‌ی این کتاب در دست نبود و کسی جز نام از آن نشانی نداشت تا آن‌که در سال ۱۸۷۰ برحسب تصادفی که داستان مفصل دارد یگانه نسخه‌ی آن در دیر ماروین در کتابخانه‌ی کلیسای کلدانیان کشف شد و در سال ۱۸۷۶ با ترجمه‌ی آلمانی در لیپزیک به طبع رسید و انتشار یافت.

اما ترجمه‌های متعدد دیگر که به ده‌ها زبان عربی و شرقی ترجمه شده و در سراسر جهان انتشار یافته است غالباً از روی ترجمه‌های فارسی و در روزگار اخیر از روی نسخه‌های موجود متن عربی ابن مقفع انجام پذیرفته است.

ترجمه‌ی بسیار مشهوری که از این کتاب به زبان فارسی درآمده همان کتاب مهم کلیله و دمنه‌ی ابوالمعانی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی دستگاه سلطنت غزنویان هند است که آن را برای بهرامشاه (۵۴۷-۵۱۲) ترجمه و تألیف کرده و ظاهراً تاریخ اتمام این کار سال‌های ۵۴۰-۵۳۸ بوده است.

در زمان نصربن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱) به دستور وزیر دانش‌پرور او ابوالفضل بلعمی، شاعر بزرگ خراسان، یعنی رودکی، را وا داشتند تا کلیله و دمنه را به نظم فارسی درآورد و از اینجا می‌توان گمان برد که در این زمان کلیله و دمنه کتاب معروفی بوده و داستان‌های آن شهرت و رواجی داشته است. در هر حال شکی در این نیست که رودکی این کتاب را به نظم آورد اما از متن آن جز ابیاتی معدود که در فرهنگ‌ها،خاصه فرس اسدی، به شاهد لغات دشوار آورده‌اند چیزی در دست نیست.

اما ترجمه‌ی نصرالله منشی چنان رواج یافت که در طی قرن‌های بعد نه تنها مورد تقلید و اقتباس‌های فراوان قرار گرفت بلکه بارها نیز نویسندگان دیگر متن آن را – بدون توجه به متن عربی ابن مقفع – هر یک به شیوه‌ی خود انشاء و تحریر و تهذیب کردند که فهرست آنها نیز جای بسار خواهد گرفت و اینجا تنها به ذکر معروف‌ترین آنها یعنی اوار سهیلی حسین واعظ کاشفی اکتفا می‌کنیم که پیش از متن ترجمه‌ی نصرالله منشی مورد ترجمه به بعضی از زبان‌های اروپائی قرار گرفته و موجب انتشار و رواج این کتاب در جهان شده است.

در هر حال گذشته از نسخه‌های متعددی که در طی زمان از انشای فصیح ابوالمعانی فراهم شد از ابتدای رواج صنعت چاپ نیز نسخه‌های متعددی از متن آن به طبع رسید که از آن جمله معروفتر و معتبرتر نسخه‌ی چاپ امیرنظام و سپس چاپ مرحوم عبدالعظیم قریب است که با مقدمه‌ای مبسوط و مفید و حواشی سودمند چندین بار منتشر شده است؛ و در این اواخر دقیق‌ترین و صحیح‌ترین و معتبرترین چاپ این کتاب را استاد فقید مجتبی مینوی

فراهم آورد که با نفقه‌ی دکتر یحیی مهدوی استاد دانشگاه تهران در مجموعه‌ی انتشارات دانشگاه منتشر شده است. (داستان‌های بیدپای: ۱۳)

ترجمه سُریانی که از کتاب برزویه‌ی پزشک از روی متن پهلوی آن و نزدیک به زمان او یعنی در پادشاهی انوشیروان ساسانی انجام گرفت و نسخه‌ی آن اخیراً به دست آمد درباره‌ی اصل تألیف اطلاعات سودمندی به ما می‌دهد. به موجب این ترجمه که عنوان آن با حفظ صورت پهلوی «کلیله و دمنگ» است متن پهلوی دارای ده باب بوده است، از این قرار:

۱- باب شیر و گاو ۲- باب کبوتر طوق‌دار ۳- باب بوزینه و سنگ‌پشت ۴- باب بی‌تدبیری ۵- باب موش و گربه ۶- باب بوم و زاغ ۷- باب شاه و پنزوه ۸- باب تورگ (شغال) ۹- باب بلاد و برهمنان ۱۰- باب شاه موشان و وزیرانش (همان ۱۳)

گویا پنج باب توسط مترجم ایرانی برزویه پزشک به آن اضافه شده است و ظاهراً کار او یک تألیف از چند منبع بوده نه یک ترجمه ساده.

ارداویراف نامه

ارداویراف نامۀ معراج ارداویراف داستانی است که متن پهلوی آن در دست است و در سنت زردشتی دورۀ ساسانی دارای اهمیتی خاص خاص است.

این داستان توسط زردشت بهرام پژدو، یکی از شاعران بزرگ زردشتی به نظم کشیده شده است. (عفیفی، به نقل از آموزگار ص.۱۶۴).

جریان از این قرار است که در پی تشتت آرایی که در بارۀ دین زردشتی در دورۀ ساسانی پیش می‌آید، ارداویراف، یکی از روحانیان پرهیزکار و برجستۀ زردشتی انتخاب می‌شود تا از طبقات بهشت و دوزخ دیدار کند و تا نیکوکاران و بدکاران را با توجه به میزان نیکوکاری و بدکاری، در طبقات مختلف بهشت و دوزخ با عذاب‌های گوناگون

مشاهده کند و پس از بازگشت مشاهدات خود را بازگو کند "و غبار شک از آیینهٔ این دین بزداید."

متن پهلوی دارای ۱۰۱ فصل است که از ابتدا تا فصل سوم مختصری از تاریخچهٔ دین زردشتی شرح داده می‌شود و سپس تفصیل تمهیدات گزینش این روحانی فرزانه و پرهیزکار و آغاز معراج و بازگشت به زمین است و دعوت دبیری برای ضبط و نگارش گفته‌های او پیرامون حوادث و ماجراهایی که براو گذشته است.

فصل ٤ تا ١٦ شرح قدم به قدم این سفر آسمانی در معیت "سروش" و "آذر ایزد" است که ارداویراف پس از گذشتن از پل "چینوَد" و دیدار زیبارویی که نماد کارهای پر از ثواب روان شخص پارسا و رستگار است و بازدید کوتاهی از همیستگان (برزخ یا جایگاه روان هایی که اعمال نیک و بد آنان مساوی است) راهی مدارج بهشت می‌شود.

از چهار طبقهٔ آسمان می گذرد و به سرزمین روشنی‌های بی پایان یا عرش اعلی، برترین جای بهشت می‌رسد.

از فصل ۱۶ تا فصل ۱۰۰ سفر به دوزخ آغاز می گردد. در این رهگذر ارداویراف عجوزهٔ زشت و غیر قابل تحملی را که نماد اعمال زشت روان در گذشتهٔ گناهکار و بد عمل است می‌بیند و بعد توصیف تاریکی و گندی دوزخ و سپس شرح مکافات‌ها است. معمولا انواع عذاب‌ها از مار و اژدها و دیوان و حیوانات موذی به روان می‌رسد. که جزئی از آن‌ها عبارتند از: خوردن اجباری پلیدی‌ها و ناپاکی ها، خراش تن‌ها با دشنه ها، کشیدن شانه‌های آهنین بر بدن‌ها و ... (آموزگار، صص.۱۶۷-۱۶۵).

در کتاب مذکور به تعداد زیادی از گناهان اشاره شده که مختصری از آن‌ها عبارتند از: بد پادشاهی کردن، آزار و شکنجه دادن، سخن چینی نمودن، گواهی دروغ دادن، مزد مزدوران و بهرهٔ بهره وران ندادن، حیوانات اهلی را به خوبی تیمار نکردن و گرسنه و تشنه

نگه داشتن، دروغ و ناراست گفتن... و ده‌ها نوع گناه از این قبیل در کتاب مذکور ذکر شده است. (توجه شود به عمق فلسفهٔ افسانه‌ها و اساطیر ایرانی که چگونه بزرگ ترین قدرت‌های وقت را از ستمکاری و مردم را از دروغ و نادرستی بیم می‌داده است!).

پس از گذشتن از وادی این گنهکاران ارداویراف در فرگرد ۱۰۱ به همراهی سروش پاک و ایزد آذر به محل روشنی‌های بی پایان می‌رسد و پس از گفتگو با اورمزد و گرفتن پیام او، خود را در بستر خویش می‌یابد.

نکتهٔ قابل توجه این است که تفاوت هایی در خور توجه در مطالب متن پهلوی با متن فارسی می‌یابیم به طوری که "یک داستان سادهٔ مذهبی که در اصل پهلوی مطابق مقتضیات آن زمان فقط مسایل دینی میان موبدان را مطرح می کند، در متن فارسی زردشت بهرام (که بعدها، در دورهٔ اسلامی سروده شده) از سنت منظومه‌های دیگر پیروی می کند. (آموزگار، ص. ۱۷۰).

برای نمونه بعضی از مطالب به اقتضای زمان حذف شده مانند ازدواج با محارم، یا هنگامی که سروش به پیشواز ویراف می‌آید می گوید من پیامبرم، ولی در متن فارسی می گوید من فرستادهٔ شاه هستم:

بدو گفتم فرستادم شهنشاه   تو را از این جهان گردانم آگاه

یا در رو به رو شدن و گفتگو با اورمزد و گرفتن فرمان‌های او در متن فارسی خیلی گذرا اشاره می‌شود و قرار گرفتن در برابر اورمزد اشاره نمی‌شود، و موارد دیگر.

برای درک نکات ظریف و روانی و زیبایی و لطافت کلام زردشت بهرام پژدو لازم است با اصطلاحات خاص زردشتی از نظر آیینی و واژگانی آشنایی داشته باشیم.

متن ارداویراف نامه بعد از زردشت بهرام به دلیل اهمیت سنتی خاص و دلکش بودن موضوع آن، مورد طبع آزمایی شعرای دیگر زردشتی نیز قرار گرفته است.

در کتابخانه ملی پاریس یک نسخه خطی از ارداویراف نامه منظومی موجود است که کاووس پسر فریبرز در سال ۹۰۲ یزدگردی (قرن ۱۷ میلادی – احتمالا ۱۵۲۰م) سروده است.

ارداویراف نامه ای به نثر نیز در میان نسخه‌های خطی کتابخانهٔ پاریس موجود است که با سبکی ساده نوشته شده است. "ئی. دبلیو. وست" نیز از نسخهٔ ناقصی از ارداویراف نامهٔ منثور در مونیخ نام می‌برد.

زیبایی نوشته و جذابیت متن و تازگی مطلب پس از رفتن به اروپا که به همت شرق شناسان غربی انجام پذیرفت باعث تاثیر گذاری بر افکار مذهبی دیگر و همچنین شاعران و نویسندگان اروپایی از جمله دانته گردید که اثر جاودانی خود "کمدی الهی" را بر اساس آن به وجود آورد.

ارداویراف نامه و کمدی الهی

آلیگیری دانته که یکی از مهمترین شخصیت‌ها در ادبیات اروپا است کتاب کمدی الهی را که هنوز در عرصهٔ زیبایی و خلاقیت بی نظیر است و یکی از سه کتاب مهم ادبیات ایتالیا محسوب می‌شود، عمدهً از روی کتاب ارداویراف نامه که یکی از آثار باقی مانده از دورهٔ ساسانیان و به زبان فارسی میانه نوشته شده است بر گرفته است. وی همچنین با استفاده از بعضی منابع فارسی دیگر نظیر سیرالعباد حکیم سنائی غزنوی و بخشی از منابع عربی مانند معراج پیامبر اسلام و سفر ایشان به بهشت این اثر را خلق کرده است، و آشنایی عمیق وی با این منابع و سایر منابع ادبیات ایرانی و عربی کاملا معلوم است که نشان می‌دهد کمتر اثری بدون پیش زمینه‌های غنی می‌تواند تا این حد جهانگیر و ماندگار شود.

خورخه لوئیس بورخس معتقد است کمدی الهی سرشار از هزار و یک شب است. شاید دلیل این امر شباهتی است که بین بئاتریس (شخصیت زن کمدی الهی) و شهرزاد (قهرمان

داستان‌های هزار و یک شب) وجود دارد. (اسماعیل آذر: ۱۵۴).

ویراف قدّیسی زرتشتی است که شربت مقدس سکرآوری را می‌نوشد و سه شبانه روز به خواب می‌رود و معراج می کند. وی پس از بیداری معراج خود را در دوزخ و برزخ و بهشت شرح و چینوَد (پل صراط معروف) با کلیهٔ جزئیات مربوط تعریف می کند.

در کمدی الهی دانته نیز عیناً همین نشانی‌ها داده می‌شود و بعدها در روایات مربوط به پل صراط در تورات و انجیل و بعضی روایات اسلامی نشانی‌هایی که از سه مکان معنوی مذکور داده می‌شود با نشانه‌هائی که ویراف داده است تطبیق می کند.

فصل هفتم

نقش ایرانیان در بنیان گذاری تمدن بزرگ اسلامی

بعد از تسخیر ایران در قرنهای اولیهٔ اسلامی دارالترجمه هایی در بلاد اسلامی دایر شد و بسیاری از کتاب‌ها و علوم مختلف از فارسی و مطالب ترجمه شده از سانسکریت و یونانی و سایر زبان‌ها در زمان ساسانیان به عربی برگردانده شد و منجر به ایجاد تمدن با شکوه اسلامی گردید که اثرات مستقیم در تحول بزرگ فرهنگی جهان، ایجاد رنسانس در اروپا و تغییر طرز تفکر اروپائیان داشت. ایرانیان نقش مهم و اول را در ایجاد این تمدن داشتند.

علت اصلی این رشد سریع و شکوفایی علمی آزادی و آزادبودن راه‌های مبادلات علمی و تفکرات دانشمندان بود کهٔ‌ک نهضت بزرگ همه جانبه را به وجود آورد. گفته می‌شود بعضی از بزرگان اسلام از همان ابتدا به بهانهٔ اینکه همه چیز در قرآن هست و جز آن کتاب به کتاب دیگری نیاز نیست، هر جا را تسخیر می کردند کتابخانه هایش را می‌سوزاندند مانند ایران و مصر. همان‌ها و بازماندگانشان می‌خواستند مانع ایجاد دارالترجمه‌ها شوند و ترجمه

را بدعت می‌خواندند. خوشبختانه امام جعفر صادق (ع) با رد ادعاهای آن‌ها ترجمه را مجاز دانستند و در این مورد اجازه دادند که انجام شود.

تاریخ نشان داده هر زمان به هر علت، درهای تعاملات فرهنگی بسته شده پیشرفت و تعالی فکری بشر راکد مانده و ستاره‌های علم و دانش بشر نیز افول کرده اند.

پورگیو از قول دامادی (۵۶) می‌نویسد: شکفتگی فرهنگ از طریق ترجمه را می‌توان در شکوفایی تمدن اسلامی بیشتر از طریق برگرداندن آثار علمی و ادبی فارسی پیش از اسلام و همچنین آثار یونانی، سریانی (زبان علمی مسیحیت) و پهلوی، که در زمان ساسانیان به فارسی برگردانده شده بود، به زبان تازی و ترجمهٔ آثار عربی به زبان لاتین و زبان‌های اروپایی در تکامل فرهنگی... در دوران باززایی (= رنسانس) به خوبی مشاهده کرد. (۷۷)

به طوری که اشاره شد اکثر این آثار در زمان ساسانیان به فارسی برگردانده شده بود و بعد به زبان عربی ترجمه شد و از این طریق راه خود را به اروپا باز کرد.

مسعودی مورخ بزرگ اسلامی در کتاب التنبیه و الاشراف می‌گوید: ایرانیان از هر قومی دیگر سزاوارترند که دانش‌ها از آنان فرا گرفته شود هرچند که اخبار آنان کهنه و مناقب و رسومشان با گذشت زمان و حوادث روزگار فراموش گشته است. مراد او از حوادث روزگار به احتمال قوی حمله اسکندر به ایران است که در روایات آمده که او کتابهای دین مجوس را سوزاند ولی کتابهای نجوم و طب و فلسفهٔ آنان را به زبان یونانی ترجمه کرد، که بیت زیر از نظامی گنجوی به آن حادثه و ترجمه علوم ایرانیان به زبان یونانی اشارت دارد:

خردنامه‌ها را ز لفظ دری   بیونان زبان کرد کسوت گری

با وجود این ایرانیان از حفظ و نگهداری بازماندهٔ میراث علمی خود دریغ نورزیدند و آن را در مکانهای امن نگه داشتند. همین مسعودی در سال ۳۰۳ هجری در شهر استخر فارس نزدِ یکی از خاندانهای کهن ایرانی کتاب بزرگی را دیده که بسیاری از علوم ایرانیان

را در بر داشته و نیز ابن حوقل جغرافی دان اسلامی در کتاب صوره الارض از قلعه الجص (دیر گچین) از نواحی ارجان فارس یاد می کند که در آنجا مجوس ساکن بوده‌اند و به درس و بحث یادگارهای علمی خود (= ایاذکارات) می‌پرداخته‌اند. مسلمانان در زمان مأمون با تأسیس «بیت‌الحکمه» وسائل ترجمه علوم اوائل «علوم یونانی» را از یونانی و سریانی و فارسی به عربی فراهم ساختند و بسیاری آثار علمی آنان در زمینه‌های مختلف علوم به همت دانشمندان ایرانی در دسترس سایر دانشمندان اسلامی قرار گرفت و به موازات آن در نواحی مختلف ایران، مراکزی برای تحقیق و بررسی علم و دانش فراهم آمد از جمله «خانه حکمت» در بلخ که ناصر خسرو در بیت زیر به آن اشاره کرده است.

حکمت را خانه بود بلخ و کنون　　　خانه‌َش ویران و بخت وارون شد

(دیوان، ۱۷/۳۷)

فیلسوفانی همچون ابوزید بلخی و منجمانی همچون ابومعشر بلخی و متکلمانی همچون ابوالقاسم کعبی بلخی از این خانه حکمت برخاسته بودند. این تلاقی فرهنگ‌ها و نقل و انتقال دانش‌ها موجب شکوفائی و پیشرفت دانش در قرون اولیه اسلام شد و دانشمندانی مانند رازی و بیرونی و فارابی و ابن سینا ظهور کردند و هرکدام با استفاده از میراث علمی اصیل و دخیل موجود، آثار گرانبهائی به یادگار گذاشتند که پایه و مایه دانش جدید در قرن‌های بعد گردید. (دکتر محقق صص ۶۴-۶۳)

قرن چهارم هجری که منطبق با قرن دهم میلادی است از قرون پربار اسلامی در زمینه‌ی علوم و فلسفه است. از ممیزات این دوره آن بود که کوشش می‌شد علوم مختلف را با هم پیوند دهند هرچند که برخی را مقدمه و مدخل از برای برخی دیگر می‌دانستند. مثلاً منطق را مقدمه برای فلسفه و بخشی از فلسفه و اخلاق را ضروری برای طب به شمار می‌آوردند. از ویژگی‌های دیگر این دوره توجه و عنایت به عقل بود که آن را بزرگترین بخشش خداوند می‌دانستند و می گفتند عقلی که باید حاکم باشد شایسته نیست که محکوم چیز

دیگر قرار گیرد. و در موارد تعارض عقل و نقل، عقل را گرفته و نقل را تاویل و توجیه می کردند. (محقق:۶۵).

(مقایسه شود با فلسفهٔ کانت، فیلسوف بزرگ قرن هیجدهم اروپا و کتاب‌های سنجش خرد ناب و مانند آن).

میراث علمی ایرانی و هندی و یونانی که قبلاً در زمان ساسانیان به فارسی ترجمه شده بود و ریاضیات بسیار زود در اختیار مسلمانان قرار گرفت. وجود زیج شهریار و کتابهای البزیدج فی الموالید (بزیدج معرب ویچیتک = گزیده، مختارات) و الاندرزغر فی الموالید (اندرزگر) و استعمال اصطلاحات فارسی همچون «هیلاج» و «کدخدا» و «جان بختان» در میان مسلمانان نشانه تأثیر ریاضیات و نجوم ایرانی در تمدن اسلامی بوده است. این مایه تأسف است که دو علم هندسه و نجوم که هر دو به هم مرتبط‌اند و در قرن چهارم به اوج ترقی خود رسیده بود در قرنهای بعد رو به افول نهاد تا به جائی که هندسه را زندقه و مدخل شرّ به شمار آوردند و کانون علوم ریاضی را که رصدخانه‌ها بود با خاک یکسان کردند و عالمان این علوم را که می‌توانستند فنون و تکنولوژی را به وجود آورند تکفیر و تفسیق نمودند چنانکه یک قرن بعد ناصرخسرو در جامع الحکمتین می گوید: «در زمین خراسان و مشرق حاسبی کامل یافت نمی‌شود».

یکی از چهره‌های درخشان علم ریاضی در قرن چهارم هجری به ویژه علم هندسه احمد بن محمد بن عبدالجلیل سجزی (سجستانی، سیستانی) است که از دقت نظر بسیاری برخوردار بوده و در اهمیت او همین بس که از نخستین دانشمندانی است که معتقد به حرکت زمین بوده و ابوریحان بیرونی در کتاب استیعاب که در صنعت اسطرلاب است هنگام ذکر اسطرلاب زورقی عقیدهٔ حرکت زمین در زیر فلک را به او منسوب داشته است.

از سجزی آثار فراوانی در علم هندسه باقی مانده که نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های دنیا موجود است پروفسور دکتر رشدی راشد مصری، استاد تاریخ ریاضیات

اسلامی دانشگاه پاریس اخیراً مجموعه‌ای از رسائل سجزی را گرد آورده و با مقدمه‌ای تحلیلی و تاریخی با ترجمه به زبان فرانسه آنها را در پاریس چاپ و منتشر کرده است. (دکتر محقق ص۶۶) در این کتاب ۱۱ رساله ذکر شده است.

سجزی در این رسائل از دانشمندان پیش از خود اعم از یونانیان همچو اپلونیوس یا مسلمانان همچون ابوسهل کوهی با احترام یاد می‌کند و در یکی از رسائل خود یکی از نوخاستگان علمی را که نسبت به ارشمیدس مهندس بزرگ بی‌احترامی کرده است تشنیع و توبیخ می‌کند که نمونه‌ای از اخلاق و ادب علمی ایرانیان جوان می‌باشد.

سجزی در آغاز کتاب فی عمل المسبع فی الدائره نسبت به کسانی که احترام بزرگان و پیشینیان را رعایت نمی‌کنند خشم خود را اظهار می‌دارد و آنان را سزاوار نام دانش و دانشمند نمی‌داند و در این مورد فرد خاصی را در نظر داشته است. این روش باید امروز که حرمتها کم شده آویزه‌ی گوش دانشجویان ومدرسین جوان قرار گیرد.

رسائل سجزی و سایر دانشمندان ایرانی پایه‌های علم جدید اروپا به حساب می‌آید و دانشمندان آن خطه بر این امر معترف‌اند و بارها از بزرگان ایرانی و اسلامی تجلیل کرده‌اند. (دکتر محقق ص. ۶۷)

به مناسبت انتشار جلد اول مجموعه رسائل سجزی در پارس «مرکز علوم و فلسفه اسلامی و قرون وسطی» که از شاخه‌های «مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه» است با همکار ی سفارت جمهوری اسلامی ایران در پاریس همایشی را در روز جمعه بیستم آذر ماه سال (۱۳۸۶) برگزار کردند که در آن شماری از استادان و پژوهشگران تاریخ ریاضیات اسلامی شرکت کرده بودند. این همایش تحت عنوان: «علوم و فلسفه در ایران در قرن دهم میلادی» نام‌گذاری شده بود.

در این همایش سخنرانی‌های مختلفی در ابعاد گوناگون سجزی و سهم آن دانشمند ایرانی در پیشبرد ریاضیات عالیه صورت گرفت.

پروفسور دکتر علی امیر معزّی دانشمند و استاد ایرانی به جای فوشیکور و هانری کُربَن عهده‌دار تدریس و راهنمائی رساله‌هائی است که مربوط به فلسفه و کلام و عرفان است. شاگردان ایشان که از ملیت‌های گوناگون‌اند همه گله‌مند بودند که آثار علمی و کتابهای ارزشمند دانشمندان کهن ایرانی به دستشان نمی‌رسد در حالی که نیاز مبرم در تحقیقات خود به آن آثار دارند.

ملاحظه می‌شود امروز تعداد بیشماری از بزرگان علم و ادب و دانشمندان بزرگ ایرانی بر بالاترین کرسی‌های دانشگاه‌های معتبر جهان جانشین بزرگترین متفکرین جهان شده اند و هنوز در بسیاری از مسائل دانشمندان و بزرگان علم در دانشگاه‌های اروپا و امریکا، ژاپن و بسیاری از کشورهای پیشرفتهٔ جهان نیازمند کارهای دانشمندان قرن‌های گذشتهٔ ایرانی می‌باشد.

از طرف دیگر، ادبیات ایران از قبل از قرن پانزدهم میلادی نیز به تدریج در اروپا نفوذ کرده و تأثیرگذار بوده است. جان دی. یوحنان می‌نویسد:

در آغاز قرون وسطا که اسلام به سوی غرب یورش آورد افزون بر رسوخ در حواشی جهان غرب، فرهنگ اسلامی در اینجا و آنجا به گونه‌ای مطمئن نفوذ یافت و از این پس بن مایه‌های قابل ملاحظه‌ای از ایران و زبان فارسی به فرهنگ و دانش اروپای متمدن (و در واقع اسیر خرافات کلیسای قرون سیاه) انتقال یافت. اما همان گونه که جهان اسلام همهٔ اروپائیان را به عنوان فرانک‌ها یا فرنگی‌ها در برابر خود یکی می‌دانست اروپائیان نیز بین مسلمانان فرق قائل نبودند تا مثلاً در یابند که ابن رشد عرب و ابن‌سینا ایرانی است. (یوحنان، ص ۲۴)

متأسفانه هنوز هم بسیاری از اروپائیان ابن‌سینا و ابوریحان، فارابی و بعضی خیام را که معروف ترین و شناخته شده ترین شاعر در سطح جهان است، و همچنین بسیاری از بزرگان کشور ما را عرب می‌شناسند. بدتر آن که بسیاری ایرانیان را نیز عرب می‌پندارند!

مولوی را اخیراً ترکیه می‌کوشد در سازمان ملل متحد به نام کشور خود به ثبت برساند در حالی که یک سطر شعر ترکی ندارد. علت اصلی همین بوده که تا حدود قرن هفدهم میلادی اکثر شاهکارهای ادبیات و شعر و علوم مختلف ایرانی به نام اسلام وارد اروپا شد. متاسفانه شاهکارهای بزرگانی چون ابوریحان و ابن‌سینا، جابر بن حیان طوسی، فارابی و دیگران به عربی، که زبان علمی آن زمان بوده، نوشته شده است. از سوی دیگر با وجود نفوذ گسترده‌ای که بعد از رنسانس علوم و ادبیات اسلامی در اروپا پیدا کرد، تفاوتی بین کشورهای مسلمان و دانشمندان آنها وجود نداشته است.

ولی از حدود قرون شانزدهم و هفدهم میلادی که خاورشناسان و سفرای اروپایی مقیم ایران و جهانگردان به این کشور توجه داشتند و بسیاری به یادگیری زبان فارسی همت گماشتند و آثار بزرگان شعر و ادب ما را به زبانهای اروپایی (ابتدا به فرانسه و انگلیسی و بعد به زبانهای دیگر) ترجمه کردند نام پرشیا و بعدها نام ایران را به همراه ذکر کردند و ایران و ایرانی با نام کشور خودشان معروف شدند.

خیام را که بیشتر یک شاعر ایرانی می‌شناسند، به خاطر این است که شعرهایش در اواسط قرن نوزدهم از ابتدا با نام ایران ترجمه شد.

گستره‌ی نفوذ ادب فارسی در اروپا و امریکا گسترشی تقریباً همه جایی دارد که فهرست‌وار به چند نمونه اشاره می‌شود.

اولین کسی را که غرب شناخت و از دستوراتش استفاده کرد زرتشت بود که سقراط و افلاطون نیز از اوستا در فلسفهٔ خود استفاده کرده‌اند. (حدیدی، طوسی)

در مجله‌ای که در آوریل سال ۱۷۸۹ در امریکا منتشر شد و جرج واشنگتن را به عنوان اولین رئیس جمهوری ایالات متحده معرفی کرد یک شعر از حافظ و یک شعر از سعدی نیز به چاپ رسیده بود. و این نشان می‌دهد چند قرن بعد از حافظ و سعدی محدوده‌ی قند پارسی از حدود بنگاله تجاوز کرده و تا ینگه دنیا هم گسترش یافته است.

در اروپا بزرگانی چون شکسپیر رومئوژولیت خود را عیناً با سیر داستان و حوادث و خاتمه و اشخاص بازیِ مشابه از خسرو و شیرین نظامی گرفته اند (نک: به مقایسهٔ رومئو ژولیت شکسپیر و خسرو شیرین نظامی).

شکسپیر همچنین در چندین نمایشنامهٔ خود اصطلاحات ایرانی به کار برده و به صوفی (عنوان پادشاهان ایرانی که برای چند قرن ایران را اروپائیان سرزمین صوفی می‌نامیدند) و به "جامهٔ ایرانی" و کلمات فارسی دیگر اشاراتی دارد.

در عصر روشنگری یا "خردگرائی" محبوب‌ترین شاعر فارسی زبان در میان اروپائیان سعدی بود که احساسات عالی همراه با واقع گرائی ستودنی‌اش با خردگرائی دنیای آن روز و روحیه‌ی کلی آن دوره هماهنگی داشت (یوحنان، ص ۳۰)

در پیوست کتاب «تحقیق در بارهٔ سعدی» اثر هانری ماسه و ترجمهٔ دکتر یوسفی حدود شصت و پنج صفحه ترجمه‌ها و نوشته‌ها و چاپ‌های مختلف در مورد سعدی، گلستان، بوستان، کلیات را در اروپا و آسیا با عنوان «شرح حال سعدی در آثار شرق شناسان» آورده است که از دولیه در ۱۶۷۳ و هابلو در ۱۶۹۷ شروع می‌شود و هنوز در قرن بیست و یکم ادامه دارد. (۴۱۶-۳۵۱).

نخستین گلچین معتبر از اشعار فارسی با عنوان "گلشن ایران" اثر لوئیزا کاستلو در ۱۸۴۵ منتشر شد. در این کتاب حرفی از سودمندی زبان فارسی یا کاربرد فلسفهٔ سعدی در حکومت یک کشور به میان نیامده است. (یوحنان: ۱۰۳).

دیدرو، ولتر، سرجان شاردن، سر ویلیام جونز، جاناتان بوکر، ویکتور هوگو و بسیاری دیگر به سعدی ارادت می‌ورزیدند و تحت تأثیر وی قرار داشتند.

گی یو دوسه شاعر، نمایشنامه نویس و داستان پرداز نامدار معاصر فرانسه با دلبستگی به آثار سعدی، از آن‌ها الهام بسیار گرفته است. وی از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۶۱ به مدت پنجاه و هشت سال به انتشار داستان هایی پرداخته که کم و بیش از سعدی گرفته است و یکی از

مجموعه داستان‌های خود را "در گلستان سعدی" نام نهاده است.

امرسون شاعر، نویسنده و اندیشمند امریکایی می گوید: سعدی به زبان همهٔ ملل و اقوام عالم سخن می گوید و گفته‌های او مانند هومر، شکسپیر، سروانتس و مونتنی جاودانگی دارد.

امرسون کتاب گلستان را یکی از اناجیل و کتاب مقدس دیانتی جهان می‌داند.

ویکتورهوگو نیز یکی از عبارت‌های مقدمهٔ گلستان را سرلوحهٔ کتاب شرقیات خود قرار داده است.

اشتراکات شخصیت "ژان وال ژان" در کتاب بینوایان، و "زاهد تبریزی" در بوستان سعدی نیز توجه برخی از منتقدان را به خود جلب کرده است.

ارنست رنان، باربیه دو منار، هانری ماسه، مارسلین دبردوالمور، لوئی آراگون و بسیاری دیگر از نویسندگان و منتقدان و شاعران فرانسوی هستند که فروتنانه سعدی را ستوده اند. این اتفاق در انگلستان و بسیاری دیگر از کشورهای اروپایی نیز افتاده است.

در سال ۱۹۵۸ میلادی به مناسبت هفتصدمین سال تالیف گلستان (به حساب سال‌های خورشیدی) در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی جشنی بر پا می‌شود و آقای براگینسکی عضو وابستهٔ فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان به عنوان سخنران دوم این مراسم، در بخشی از سخنان خود در بارهٔ حبیب یوسفی، از شاعران خوش قریحهٔ تاجیکستانی، می گوید:

در سالهای جنگ عظیم میهنی، کلام با شهامت سعدی الهام بخش جنگاوران تاجیکستان و جمهوری‌های دیگر آسیای میانه و مشوق آنان برای فداکاری بوده است. حبیب یوسفی که در میدان‌های جنگ دوم جهانی دلیرانه جان نثار کرد، در نامه‌های خود از جبهه می‌نوشت که همیشه کتابی از اشعار سعدی را در جیب روی سینهٔ خود دارد و همهٔ جنگجویان آتشبار او با اشعار سعدی آشنا هستند و پیش از هر نبرد اشعار سعدی را برای

آنان می‌خواند. یوسفی در شعرهای خود که در آن ترغیب به جنگ میهنی می کند بیت‌هایی از شعرهای سعدی را وارد کرده است، از آن جمله:

آن نه من باشم که روز جنگ بینی پشت من
آن منم کاندر میان خاک و خون بینی سری

یکی دیگر از بزرگان ادب ایران که از لحاظ تاثیر گذاری ادبی بر دیگر آثار ادبی جهان توجه منتقدان و محققان جهان را به خود جلب کرده حکیم سنایی غزنوی (۵۲۵ ه. ق.) و منظومهٔ ۸۰۰ بیتی "سیرالعباد الی المعاد" وی می‌باشد.این اثر که بیش از سایر آثار سنایی اسباب شهرت جهانی وی را فراهم کرده به زبان‌های متعددی نظیر ایتالیائی، انگلیسی، عربی، اردو و فرانسوی ... ترجمه شده و پژوهش‌های فراوانی در بارهٔ سنائی صورت گرفته است.

سیرالعباد از آنجا کانون توجه دنیای مسیحیت قرار گرفته که بعضی معتقدند این کتاب نیز یکی از منابع کمدی الهی اثر دانته، که از کتاب‌های سه گانهٔ مهم ادبیات مسیحیت به شمار می‌رود، بوده است. لذا سیرالعباد را با سه کتاب مذکور مقایسه کرده اند:

نخست با شاهکار چهارده هزار بیتی ادبیات ایتالیا، کمدی الهی (تالیف ۱۳۲۱ م)،

دوم با منظومهٔ بهشت گمشدهٔ جان میلتون شاعر بزرگ انگلیسی (۱۶۶۷م.)،

و سوم با رمان مشهور سلوک زائر اثر جان بانی ین، نویسندهٔ انگلیسی پروتستان مذهب. (حمیدی، ۱۳۶۵: ۳۵-۳۲ و حامدی، ۱۳۸۲ : ۳۴ و ۳۵۴). و با کتاب‌های معتبر دیگر.

هنوز امروز یعنی در قرن بیست و یکم جهان ریزه خوار خوان گستره و پر معنا و حکمت و پر نعمت ادبیات کلاسیک ایران است و هنوز سعدی و فردوسی و خیام و حافظ و دیگران چون خورشیدهای درخشان نورافشانی می کنند و کتاب هایشان به انحاء مختلف ترجمه‌های مکرر و باز نویسی و چاپ و نشر می گردد.

تازه ترین نمونه‌ها فیلم هزار و یک شب در ترکیه است که با شرکت دو تن از سرشناس

ترین ستارهای آن کشور در سال ۲۰۱۲ به صورت سریال تلویزیونی شرئع به پخش کرد.

خیام با عنوان بزرگترین متفکر آزاد اندیش هنوز مورد استقبال شعرا و نویسندگان غربی قرار می گیرد. در سال ۲۰۱۲ یکی از شعرا و نقاشان معروف امریکایی، با سرودن دهها رباعی به سبک خیام، دهها نقاشی نیز با حال و هوای رباعیات شاعر بزرگ ایرانی کشید و در نیویورک نمایشگاهی ترتیب داد. و ادبیات و شعر کلاسیک فارسی، این رود روان زلال و جذاب، علیرغم کم اعتنائی ما ایرانیان به میراث غنی و باشکوه خودمان، در جهان جاری است و حکایت همچنان باقی است!

تاثیر زبان و ادب فارسی در زبان و ادب عرب

تصور عمومی بر آن است که چون اعراب ایران را فتح کردند و بیش از دویست سال با بدترین شکل ظالمانه و تحقیرآمیز بر این کشور مسلط بودند زبان و ادب فارسی تحت تاثیر عربی قرار گرفته است در حالی که فرهنگ و زبان فارسی از دیرباز تاثیر مستقیم بر زبان و ادب عرب داشته است.

همانطور که می‌دانیم، قرن‌ها ناحیهٔ عراق و عربستان تا سوریه و لبنان جزو متصرفات امپراتوری ایران قرار داشته و به همین علت واژه‌ها و مطالب زیادی از زبان فارسی بر عربی و طبیعتا بالعکس، تاثیر گذاشته است.

این تاثیر را از زبان و ادب باستانی ایران در ادبیات نو ایران و عربی نیز می‌توان مشاهده کرد.

مانند مضمون این شعر سعدی:

دشمن به دشمن آن نپسندد که بی‌خرد

با نفس خود کند به هوای مراد خویش

دکتر محقق در این زمینه می‌نویسد تصور می کردیم مضمون شعر بالا عیناً از حدیث

"أعدی عدولک نفسک التی بین جنبیک" اخذ شده، در حالی که در کارنامهٔ اردشیر بابکان بدین صورت می‌یابیم: «چی دانا کان گوپت ایستیت کو دوشمن پت دوشمن آن نی توبان کر تز اهچ ادان مرت هچ کونشن ی خویش اویش رسیت» چه دانایان گفته‌اند که دشمن به دشمن آن نتواند کردن که بمرد نادان از کنش خویش به او رسد. (۳۶)

به خلاف آنچه بعضی مانند ابو حاتم رازی معتقدند که پیش از اسلام در ایران شعر وجود نداشته محققان بزرگ منجمله دکتر محقق می‌نویسد: پیش از اسلام شعر در ایران با وزن شعر هجائی [مانند شعر انگلیسی] وجود داشته است.

برای نمونه درخت آسوریک داستانی است منظوم به زبان پهلوی که مناظره ایست میان درخت و بز که هر کدام از فایده‌ها و سودمندی خود سخن می‌گویند و در واقع نماد دامداری و کشاورزی هستند.

دکتر محقق در کتاب هفتمین بیست گفتار (نک: منابع) مطالب جالبی در مورد مطالعهٔ تطبیقی ادبیات فارسی و عربی دارد که تاثیر فرهنگ و زبان فارسی را در عربی نشان می‌دهد. ادبیات تطبیقی در کتاب مذکور در این دو زبان در زمینه‌های مختلف بررسی شده است:

پیش از اسلام در نتیجهٔ معاشرت و مخالطت ایرانی‌ها با اعراب، بسیاری از لغات فارسی وارد زبان عربی گردید از جمله کلمات: جلسان = گلشن، بنفسج = بنفشه، سیسنبر = سوسن‌بر، شاهسفرم = شاه اسپرغم، نرجس = نرگس در اشعار اعشی میمون بن قیس شاعر عرب دیده می‌شود و همو در اشعار خود اشاره به کسری شاهنشاه، شاه ساسانی، کرده است و چون او چنگ می‌نواخته به «صناجه العرب» ملقب گردیده است و کلمه صنج همان چنگ فارسی است که معرب شده است. اعراب نه تنها کلمات فارسی را با تغییرات خاصی معرب می‌کردند بلکه گاهی از آن کلمات «فعل» می‌ساختند چنان که از کلمه مهرجان ـ که معرب مهرگان فارسی است ـ فعل مهرج یمهرج ساخته شده است و از کلمه تاج فارسی ـ

که در شعر عمروبن کلثوم وارد شده ـ فعل توج یتوج به کار رفته است (همان، ۳۲)

کلمات فارسی معرب در قرآن کریم نیز دیده می‌شود و سیوطی کتابی تحت عنوان المهذب فیما ورد فی القرآن من المعرب تألیف کرده است ک بخشی از آن کلمات فارسی است همچون استبرق = استبرک به معنای حریر ستبر و اباریق جمع مکسر ابریق یا ابریج معرب شدۀ آبریز و کنز که معرب گنج است.

عباس شوشتری در فرهنگ کامل لغات قرآن کلمات زیر را از زبان فارسی نقل کرده است:

جناه معرب واژۀ گناه فارسی. در قرآن داریم: لَیسَ علیکم جناه.

سُندُس، به معنی ابریشم نازک که از دو جزء سان (sun) به معنی آفتاب و دیس یا دُس به معنی مانند یعنی پارچه ای که مانند آفتاب است.

در کتاب ادبیات داستانی در ایران، سعید وزیری واژه‌های بیشاری را از دیوان دین نوبختی آورده است:

ارائک، جمع اریکه معرب شده از واژۀ اورنگ به معنی تخت،

اکواب جمع مکسر کوب واژۀ معرب کُب فارسی به معنی کوزۀ بی دسته،

امت (امّه در عربی) که معرب کلمۀ همه است. در فارسی هام، هاما، آما، هیم و هوم به معنی جماعت، خانمان، وطن و دودمان است.

بروج جمع مکسر بُرج معرب شده از بُرز فارسی به معنی بلند و مرتفع.

امر به معنی فرمان از واژۀ "مرا" که در زبان اوستایی به معنی فرمود است.

جزیه که فارسی آن "گزیت" است و آن مالیاتی بود که در زمان ساسانیان از مردمی که در جنگ شرکت نمی‌کردند و بیشتر غیر زردشتی مانند مسیحیان بودند، گرفته می‌شد.

جُند به معنی لشگر که به زبان پهلوی گند است.

رب (در جمع ارباب) به معنی پروردگار، پرورنده و تربیت کننده. این واژه در زبان

پهلوی ربا (raba) است به معنی بزرگ و شایستهٔ احترام. این واژه ظاهرا وارد زبان عبری کنونی شده و به جای خاخام و کشیش یهودیان به کار می‌رود.

ریب به معنی افسون و نیرنگ و مکر و فریب همه فارسی و از کلمهٔ دیو مشتق شده است.

سرادق به معنی سراپرده.

دین از ریشهٔ اوستایی دُینا به معنی نیروی بینش و شناخت نیک از بد است که در نهاد هر انسانی وجود دارد.

زمهریر به معنی بسیار سرد از واژهٔ زم به معنی زمستان.

سرا = خانه.

شیطان معرب شوتان یا شوتن یعنی مولود تاریکی یا راه زشتی و ناپاکی زیرا شُه یعنی تیره و تاریک و زشت و تن به معنی زاده که می‌شود زادهٔ ناپاکی!

فرات به معنی آب شیرین از اوفراتو.

صلیب معرب چلیپ و چلیپا.

فردوس = پردیس، بوستان، بهشت.

مجوس = مگوس، مغوس و ماگوس.

مرجان کلمه ای است فارسی و مسک = مشک فارسی (۳۵-۳۲).

اعراب از کلمات فارسی برای نامهای خود نیز استفاده می کردند همچون قابوس که معرب کاووس است و دختنوس که معرب دخت‌نوش است و گاهی از این گونه کلمات برای خود لقب برمی گزیدند، چنانکه علی بن خلیل از معاصران جریر ملقب به بردخت= پرداخته و یزید بن ابی یزید ملقب به رشک بوده است.

صولی در کتاب أدب الکتاب نقل می کند که روزی مردی ایرانی با مردی عرب مناظره می کرد، ایرانی گفت: ما در کارها و زبان خود به شما نیازی نداریم ولی شما به ما

نیازمندید، زیرا خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و دیوان‌های شما به همان نامی است که ما نهاده‌ایم، خوردنیها مانند اسفیداج، سکباج، دوغباج و مانند آن. آشامیدنی‌ها مانند: سکنجبین، خلنجبین، جلاب و مانند آن. لغات دیوانی مانند: روزنامج، اسکدار، فروانک (صولی: ادب الکتاب) و مانند آن (۳۲).

نظیر همین را عماد کاتب در تاریخ سلاجقه نقل می کند که سلیمان بن عبدالملک گفته است که «در شگفتم از این ایرانیان که هزار سال سلطنت کردند و ساعتی به ما محتاج نشدند ولی ما صد سال سلطنت کردیم و ساعتی از آنان بی‌نیاز نبودیم.» (محقق، ۳۳).

پس از اسلام متقابلاً، لغات بسیاری از زبان عربی وارد زبان فارسی شده است. از میان این لغات می‌توان لغات و واژه‌های قرآنی را یاد کرد همچون: آثار، آخرت، آفاق، اتمام، اجازه، اجتماع، اجر، ادراک، ارسال، استحقاق، استشهاد، استقامت، اشارت، اصول، شاهد و شهادت... (همان)

نوع دیگر از لغات وارد شده از عربی به فارسی اصطلاحات علوم گوناگون است که توسط دانشمندان و صوفیان ایرانی وارد فارسی شده است! اکثر این واژه ها، به این خاطر وارد فارسی شده که دانشمندان بنام ایرانی اغلب کتاب‌های خود را به زبان عربی، که در آن زمان زبان علم شمرده می‌شد، نوشته اند. و این خود سبب شده که اروپائیان هنوز ابو علی سینا، فارابی و بیرونی و بسیاری دیگر را عرب بشناسند!

بعضی از این لغات عبارتند از: زوج و فرد (حساب)، طول و عرض (هندسه)، ماده و صورت (فلسفه)، نوع و جنس (منطق)، حج و زکوه (فقه)، کلمه و کلام (نحو)، ماضی و مضارع (صرف)، محکم و متشابه (قرآن)، مسندالیه و مسند (معانی)، تشبیه و استعاره (بیان)، جناس و تضاد (بدیع)، توحید و تثلیث (کلام)، حال و مقام (تصوف).

در این‌جا باید یادآور شد که هم چنان که لغات فارسی وارد شده در عربی گاهی محدودهٔ لفظی و معنوی خود را از دست می‌دهند لغات عربی وارد شده در فارسی هم گاه

در لفظ و معنی دیگر گون می‌شوند.

مثال نوع اول: کلمه «مهرجان» که معرب مهرگان است و به معنی روز شانزدهم از ماه مهر بوده که در آن روز جشنی برپا می‌شده است ولی در عربی به معنای مطلق «جشن» به کار رفته است، مانند: مهرجان الالفی (جشن هزاره) مهرجان الثوره (جشن انقلاب). مثال نوع دوم مانند «تماشا» که از عربی تماشی یعنی با هم راه رفتن گرفته شده و در فارسی به معنی نظاره کردن و دیدن به کار رفته است. (همان، ۳۴)

بسیاری از ضرب‌المثل‌های ایرانی نیز، پیش از اسلام وارد زبان عربی شده، مانند مثلی که اکنون نیز رایج است که: «دزد بازار آشفته می‌خواهد»، در این بیت ابونواس که به کسری یعنی خسرو انوشیروان نسبت داده شده است.

کقول کسری فیما تمثَّله — من فُرس اللَّصِّ ضَجَهُ السّوق

جاحظ در کتاب المحاسن و الاضداد نقل می‌کند که عبدالله بن طاهر این گفته را "من سَعی رَعی، وَ مَن لَزِمَ المَنامَ رَای الاحلَامَ" از توقیعات خسرو انوشیروان گرفته است که او می‌گفت: "کی رود چرد و کی خسبد خواب بیند". و همچنین مثل معروف عربی "من یسمع یخل" از این مَثَل پهلوی گرفته شده: "کی شند مند" یعنی هرکه بشنود می‌اندیشد. (همان،۳۶)

مثال‌های زیاد دیگری درزمینه شعر و سایر فنون ادبی در کتاب دکتر محقق آمده است. منجمله این بیت فخرالدین اسعد گرگانی در بارهٔ عشق اول:

ز جانش خوشتر آمد مهر رامین — چه خوش باشد به دل یار نخستین

عیناً در شعر ابوتمّام شاعر عرب دیده می‌شود:

نَقِّلْ فُوءادَکَ حَیْثُ شِئْتَ مِنَ الهَوی — مَا الحُبُّ إلا لِلْحَبِیبِ الأوّل

که به این ضرب‌المثل فرانسوی نیز در آمده است:

L’homme revient toujours á ses premiers amours

برخی از شاعران عرب مضامین فارسی را وارد زبان عربی کرده اند. چند مورد آن در زیر ذکر می‌شود:

مضمون شعر ناصرخسرو را که گفته است:

اشتر چو هلاک گشت خواهد — آید به سرِ چَه و لب جَر

میدانی در مجمع الامثال خود نقل کرده "اِذا جاءَ اجَلُ البَعیرِ حامَ حَولَ البِیرِ" و دو بیت شعر نیز به عربی در کتاب مذکور آورده شده است.

زبان و ادب فارسی در هندوستان

از حدود هشتصد سال پیش زبان فارسی زبان رسمی دربار حکومتی و زبان ارتباطی مردم هندوستان و پاکستان (که در آن زمان یک کشور بودند) بوده است. در این مدت شعرا، نویسندگان و دانشمندان فارسی نویس زیادی ظهور کرده اند که باعث شدند بسیاری از شعر و ادب ایران و به خصوص عرفان اسلامی از ایران به هندوستان منتقل گردد و بعدها با تاسیس کمپانی هند شرقی توسط شرق شناسان و ایران شناسان به اروپا منتقل گردد و در ادب آن خطه تاثیر عمیقی به جای گذارد.

در کتاب «خیابان گلستان» چاپ پاکستان آمده است که در شبه قاره زبان فارسی به عنوان زبان دنیا و آخرت و زبان دین و دیوان رواج داشته است. متون متقن و عمیق فارسی، به عنوان متن درسی، مورد تعلیم و تربیت قرار می‌گرفته و به همراه آشنایی با زبان فارسی نغمه‌های اخوت، معنویت، و ایمان و نفحات ادب و اخلاق و عرفان بر جان و دل مردمان می‌دمیده است و انس با گلستان و بوستان و دیوان حافظ و مثنوی مولانا، طراوت توکل، زنده دلی، و شادابی را به ارمغان می‌آورده است. (خیابان گلستان، ص. ده).

بد نیست توضیح داده شود اسلام در بسیاری از موارد از طریق عرفای بزرگی چون سید

علی همدانی معروف به شاه همدان، که در یک روز پانزده هزار هندی را مسلمان کرد، شکل مسالمت آمیزی به خود گرفت و به همین جهت با روحیهٔ مسالمت جویانه ای که با اساس تفکر عرفانی و افکار و عقاید بودایی‌ها و هندوها سازگاری داشت رشد و گسترش پیدا کرد و جای خود را بدون زور و فشار باز کرد. نفوذ زبان و ادب فارسی و علاقهٔ شعرا و نویسندگان و دیگر ارباب تفکر نیز به این امر کمک شایانی کرده است.

دراسلام هند همزیستی مسالمت آمیز و دوستی و همراهی و به قول امروزی‌ها "تساهل و تسامح" که بهترین عامل هم بستگی و وحدت و از ادوات مهم "جاذبه" است، حرف اول را می‌زند.

به همین علت، آرامگاه سید علی همدانی زیارتگاه مسلمانان و همهٔ اقوام و پیروان سایرادیان هندی است که با خلوص نیت برای گرفتن حاجت به آنجا می‌روند و دخیل می‌بندند.

زبان و ادب فارسی نه تنها از قرن‌ها پیش در هند و پاکستان نفوذ کرد بلکه خود مرکزی برای چشمه‌های جوشان شعر و نثر فارسی قرار گرفت و نوابغ پارسی گوی و شاعران فارسی سرای مهمی چون اقبال لاهوری و بیدل دهلوی و صدها نفر دیگر را به ادبیات ایران و جهان هدیه کرد.

"اقبال لاهوری شاعری بود که بر ضمیر خود از عالم ملکوت و غیب، تفکرات و تاملات و احساساتی داشت. او از دیدگاه محتوای شعری، شاعری متعهد و راستین بود و شعرش خیر و نیکی و قدرت الهی را بیان می کرد و بیدارکنندهٔ مسلمانان به خواب رفته و گر فتار استعمار گران جهان بود. (ضیاء الرحمن سراجی،۲۰۰۳:۲۳).

وی می‌نویسد اقبال این گونه مضامین را بوسیلهٔ زبان فار سی که زبان دوم او بوده، به مردم ارایه داده در حالی که زبان مادری او اردو بوده است. و مجموعه‌های کتاب‌های شعر وی نظیر "اسرار خودی"، "رموز بی خودی" ، "پیام مشرق"، زبور عجم"، "جاوید نامه"،

"ارمغان حجاز" و "پس چه باید کرد ای اقوام شرق" نشانگر علاقهٔ عمیق این شاعر آزادی و انقلاب به زبان و ادبیات فارسی و شعرای نامی و مشهور ایران است. (همان).

گورکانیان هند (تیموریان) که به تعبیر مورخان غربی و مؤلفان هندی "مغول هند" یا "مغول کبیر هند" نامیده می شوند، اخلاف ظهیرالدین بابر تیموری معاصر و هم پیمان شاه اسماعیل صفوی در مبارزه با اوزبکان بوده اند که مانند نیاکان خود به زبان و ادب فارسی و هنر و فرهنگ ایرانی عشق می ورزیدند و دربارهایشان را به وجود گروهی بزرگ از شاعران پارسی گوی و پارسی نویسان و فرهنگ دانان ایرانی می آراستند. (دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران)

از اواسط قرن دهم هجری (قرن هفدهم میلادی) بابر و جانشین‌های معروفش ناصرالدین همایون، جلال الدین اکبر، نورالدین جهانگیر، و شهاب الدین شاه جهان، محیی الدین اورنگ زیب، به تدریج بر سراسر هندوستان تسلط یافتند تا آنجا که هنگام مرگ اورنگ زیب، تمام هندوستان جز قسمت کوچکی از شبه جزیرهٔ دکن ملک گورکانیان هند شده بود و در آن بهرهٔ کوچک هم نحوی فرمانداری از دولت گورکانی وجود داشت (همان).

آخرین خطه ای که به امپراتوری وی الحاق گردید، قندهار بود که در سال ۱۶۳۸ میلادی(۱۰۴۷هـ ق) به سپاه امپراتور تسلیم گردید. این فتوحات حیثیت امپراتوری را مستقر ساخته و در نتیجه صلح و آرامش کامل در سراسر قلمرو وی به میان آمده بود. دستگاه قضا به عدالت کار می کرد. در همه جا اطمینان خاطر موجود بود و تجارت و صنعت به اوج ترقی خود رسید. لذا زمینه برای گسترش شعر و ادب و بالیدن زبان فارسی که مورد علاقهٔ پادشاهان و امیران وقت بود مهیا گردید.

دوران «شاه جهان» اوج شکوفایی هنر در هند به شمار می رود: تخت باشکوه طاووس، شهر زیبا و معظم شاه جهان آباد و بنای بی نظیر تاج محل از شاهکارهای هنری این عهد

محسوب می شوند که به اهتمام این پادشاه مقتدر گورکانی به وجود آمدند.

علاوه بر این، دورهٔ پادشاهی گورکانیان هند عهد اعتلای نفوذ فرهنگ ایرانی و رواج بی چون و چرای زبان فارسی در سراسر شبه قارهٔ هند بود. این رواج و نفوذ، خاصه با استقرار سلطنت همایون ، بعد از بازگشت از ایران مسلم وپا بر جای گردید. این نفوذ و رواج که در دوران پادشاهی جلال الدین اکبر، معاصر شاه عباس اوّل به کمال خود رسید، بعد از آن همچنان در حال گسترش بود و وضعی در هند به وجود آورد که دیگر زبان و شعر ونثر پارسی اختصاص به کسانی نداشت که از اصل ایرانی بودند، بلکه بسیاری از هندوان مسلمان و نامسلمان، یا بازماندگان ایرانیانی که از روزگاران پیش به هندوستان رفته بودند، در شمار سخنوران نامبردار زبان فارسی در آمدند و از میانشان نویسندگان و گویندگان استادی همانند بیدل دهلوی، فیضی فیاضی، ابوالفضل علامی، داراشکوه، برهمن، فانی کشمیری، غنی و بسیاری دیگر از این گونه بزرگمردان برخاستند (دکتر مهربان).

جالب این است که این در حالی بود که در ایران- یعنی در زمان حکومت صفویه- بیشتر عنوانها و سمتهای لشکری و درباری و دیوانی ترکی بود مانند: اونچی باشی، ایل بیگی، بیگلر بیگی، چُرک چی باشی، ایشیك آقاسی... در حالی که بسیاری از خطابها (= لقبها و عنوانها) در هند، فارسی متداول آن زمان بود مثل: میر جمله، بخشی، هزاری، خانجهان، خاندوران، خانخانان و جز آنها. چنان که در کتابهای مربوط به آن دیار و بهتر و گردآمده تر از همه در مآثر الامرای میر عبد الرزاق خوافی مخاطب به شاهنواز خان می توان دید. (تاریخ ادبیات در ایران،ج۵)

توجهی که پادشاهان گورکانی هند نسبت به ادبیات فارسی روا می داشتند، باعث شد که شعر و نثر فارسی در آن سرزمین اعتبار خاصی بیابد چنان که برخی را متقاعد ساخت تا اذعان دارند که این دوره اوج و پرش ادبیات فارسی می باشد (دکتر مهربان، ص. ۱۶، از س. شرما، به نقل از آنه ماری شیمل در ادبیات اسلامی هند).

ه. اته این دوره را به حق دورهٔ "تابستان ادبیات فارسی هند" می نامد که در آن صور خیال رنگارنگ شعرای بعدی فارسی- که پشت سر هم به دربارهای شبه قارهٔ هند کوچ می کردند - به اوج خود رسید.(همان، ص.۳۳)

سراجی می‌نویسد:

گفتنی است که در عصر حکومت مغولان کشمیر یک مرکز بزرگ شعر و شاعری برای شاعران فارسی گو شده بود. تعدادی از سلاطین آن دوره منجمله اکبر شاه[1]، جهانگیر شاه، و شاه جهان جهت سیر و سفر و تفرج اکثرا به کشمیر می‌رفتند چون کشمیر مانند باغ بهشت بود و به همراه آنان شعرای مشهور و نامی نیز می‌رفتند که به واسطهٔ آن در کشمیر ذوق خاصی پیرامون شعر و شاعری فارسی به وجود آمده بود. علاوه بر این شیوهٔ غزل سرایی فارسی هم در آن دیار به اوج شکوفایی خود رسید. ابوطالب کلیم همدانی، میرزا صائب اصفهانی و غنی کشمیری برای ترقی و پیشرفت غزل به طور خاص زحماتی بی شمار کشیدند و حامیان زبان فارسی بودند. (ضیاء الرحمن سراجی، ص.۲۴)

مولانا شبلی نعمانی که یکی از ایران شناسان مشهور است در تصنیف خود به نام "شعرالعجم " می‌نویسد: این سه شاعر مدتی در کشور کشمیر همدم و هم قلم بودند و بر اثر محبتی که بین آنها وجود داشت منطقهٔ کشمیر جولانگاه شعر فارسی گردیده است. (به نقل از سراجی)

باید گفت یکی از راه هایی که عظمت شعر و ادب ایران کشف شد و توجه ایران شناسان را به خود معطوف ساخت و به اروپا نفوذ کرد، گسترش آن در کشور پهناور هندوستان و از طریق عوامل ادب دوست کمپانی هند شرقی بود که به طوری که خواهد

۱- به ترتیب: ۱۶۰۵ – ۱۵۵۶ م / ۱۶۲۷ – ۱۶۰۵ / ۱۶۵۶ / ۱۶۲۷ – ۱۶۲۷

آمد برای گسترش نفوذ کشور خود، ناچار به آشنا کردن عوامل خود با زبان فارسی، زبان رایج و ارتباطی هندوستان بودند و افراد ذیصلاح فارسی دان را برای این منظور به کار می‌گرفتند. و بسیاری از آن‌ها مانند جونز و هاستینگر، که بسیار وحشیانه با هندی‌ها رفتار می‌کرد، تحت تاثیر عظمت و لطافت زبان فارسی عاشقانه نسبت به فراگیری این زبان و گسترش ادبیات آن اقدام کردند.

یوحنان (۳۹) می‌نویسد: علاقهٔ هاستینگر به زبان و فرهنگ سرزمین پارس فراتر از زمان او بود. به قول توماس بابینگتون ماکوئلی ...وی معتقد بود که ادبیات فارسی می‌تواند بخشی از تعالیم روشنفکرانهٔ اشراف انگلیسی باشد و برای آنان سودمند افتد. (Gentlman's Magazin, XLV (Jan. ۱۷۷۵), ۳۹).

پادشاهان گورکانی که ظرافت طبع وگرایش به شعر و ادب پارسی و صنعت های ظریف ایرانی را از نیاکان با ذوق خود به ارث برده بودند، توجه خاصی به شعر و شاعری معطوف داشتند، تا حدی که باید گفت نهضت دوران گورکانیان هند در ادب فارسی نجات بخش واقعی شعر و ادب فارسی از زبونی و رهایی دهندهٔ آن از تنهایی و انخذالی بود که چیرگی ترکان قزلباش و ملایان عرب نژاد و تربیت یافتگان تازیخوی آنان، برایش در عهد صفوی فراهم آورده بودند. اندک توجّه و نگرشی که صفویان در آغاز عهد خود به شعر پارسی می کردند، زود با توبه و زهد مآبی شاه تهماسب از میان رفت و از دو پسرش اسماعیل و محمد نیز کاری بر نیامد و اگر در همان مدت همایون، اکبر، جهانگیر، شاه جهان، دارا شکوه و وزیران و سپهسالاران و صوبه دارانشان با دست و دل گشاده خریدار شعر و ادب پارسی نمی شدند. آن همه داوطلب شاعری و ادیب و نویسنده در ایران عهد صفوی تربیت نمی شد و راهی هند نمی گردید. حتی باید اذعان داشت که نگرش خاص شاه عباس به شاعران پارسی گوی و تشویق هایی که از آنان می کرد از باب تشبه به جلال الدین اکبر و دربار ادب گستر او بود و پس از مرگ او کمتر دنبال شد. (دکتر صفا، تاریخ

ادبیات در ایران جلد ۵)

پادشاهان مغول هند تنها حامیان شعر و نثر پارسی نبودند، بلکه اکثر آنها خود قریحهٔ شاعری داشته و جزء شاعران مشهور عهد خویش نیز به حساب می آمده اند. دو تن از بهترین نمایندگان ذوق ادبی سلسلهٔ مغولی هند، شاهزاده دارا شکوه و خواهرش جهان آرا است.

عالمگیر اورنگ زیب، برادر جوانتر دارا و حاکم بعدی، نیز دارای سبک ادبی قابل توجهی بود خواهر او، زیب النساء هم اشعار فارسی چندی دارد. (ادبیات اسلامی هند، ص. ۳۵) . دیوان غزلیات او (دیوان مخفی) حدودا حاوی ۴۲۱ غزل است که بعضی از آنها زیبایی بسیار جالب توجه و نادری دارند. (همان ص. ۵۸).

در این دوران عرفای بزرگی که آثار معتبری را به وجود آوردند در هندوستان پیدا شدند مانند

خواجه معین الدین چشتی اجمیری و خواجه نظام الدین اولیا و بسیاری دیگر.

عرفان اسلامی در این روزگاران ارج و منزلتی خاص یافته بود و اکثر شاعران و حتی درباریانی چون دارا شکوه به عرفان عشق می ورزیدند ودر آثار خویش عقاید عرفانی را مطرح می کردند .هر چند دارا در شعر عرفانی مهارتی نداشت، اما بعضی از آثار وی به بحث از مباحث تئوریک عرفانی اختصاص دارد. او در ضمن، توصیفگر آثار شعرای فارسی است و همزمان با دارا عده ای از شاعران همچون سرمد، فانی و دیگران، در شعرهایشان عقاید و مبانی عرفانی را بیان می کردند . سرمد با پیروی از سنّت بعضی از شعرای صوفی، شیطان را معترف واقعی وحدت الهی می دانست ، سرمد را در زمرهٔ عرفای پر شوری چون حلاج دانسته اند (همان، ص ۵۸).

تأثیر طریقت نقشبندی ،در اعتلای مسائل ادبی این دوره بسیار حائز اهمیت است .شعرای بزرگ دربار تیموری، درهرات و قرن نهم هجری قمری- همچون جامی، نوایی، حسین

واعظ- وابسته به طریقت نقشبندی بودند و در روزگار متأخر، اورنگ زیب و در اوایل قرن دوازدهم هجری قمری نیز ، تعداد بیشماری از شاعران به طریقت نقشبندی وابستگی داشتند، گو این که این طریقت، اساساً مخالف هنر های زیبا بود. (ادبیات اسلامی هند، ص ۶۰)

عبدالحسین زرین کوب دربارهٔ تأثیر مکتب عرفانی نقشبندیه در هند می نویسد:

«متصوفه در ترویج اسلام اهتمام کردند، چنان که تأثیر وجود مشایخ چشتیه، شطاریه، و نقشبندیه در نشر و بسط اسلام بین هندوان و اقوام مالزی به مراتب بیش از تأثیری بود که غازیان و مجاهدان سابق در این مورد داشته اند (ارزش میراث صوفیه، ص. ۱۶۴).

فرقهٔ نقشبندیه منسوب به خواجه بهاء الدین نقشبند، شاخه ای بوده اند منشعب از سلسلهٔ خواجگان، که بعدها این سلسله در هند هم نفوذ فراوان یافت و مخصوصاً در دورهٔ اقتدار مغول هند، تأثیر و نفوذ مشایخ آنها قابل ملاحظه بود و سلاطین آن سرزمین غالباً به این سلسله منسوب بودند . چنان که می گویند، جدشان امیر تیمور نیز به شاه نقشبند ارادت داشت. (همان،ص۸۳-۸۲) .

با توجه خاص پادشاهان هند به زبان و ادب فارسی آثار سعدی و حافظ و فردوسی و سایر بزرگان ادب ایران، که پشتوانهٔ ادبیات هستند به هندوستان منتقل شد و مورد توجه شاعران و عارفان و بزرگان و امیران شبه قاره قرار گرفت به طوری که پدر رابیندرانات تاگور ارادت خاص به زرتشت و حافظ داشت و هر صبح غزلی از حافظ را مطالعه می کرد. خود تاگور نیز که جایزهٔ ادبیات نوبل را برد از ارادتمندان حافظ و زرتشت بود.

با امکاناتی که در کمپانی هند شرقی به وجود آمد راه برای انتقال بسیاری از آثار بزرگان ادب ایران از هند به اروپا باز شد.

پروفسور زمانی می‌نویسد: روابط ایران و هند از نظر فرهنگی، بسیار قدیمی می‌باشد طبق گفته مورخین، حدود سلطنت داریوش، شاه بزرگ هخامنشی که شش قرن قبل از مسیح

بوده، تا سرحد سند رسیده بود و در دوران حکومت ساسانیان، ارتباط فرهنگی، بین این دو کشور، بسیار مستحکم بوده است و در «اجنتنا» و «الرا» آثار سنگ‌تراشی ایرانیان دیده می‌شود که از طرز لباس‌ها و اشیای دیگر آنها مشخص می‌شود که ایرانی بوده‌اند ترجمه قصه‌های «پنجا تنترا» به زبان پهلوی و فارسی و بازی‌های شطرنج و تخت نردبازی هندی در ایران از دلایل روشن این ارتباط می‌باشند (زمانی: ۶۵)

زبان فارسی توسط محمود غزنوی در هند رواج پیدا کرد.

در قرن دهم و یازدهم میلادی در ملتان، پیشاور، تانیر، متهورا، قنوج و سومنات اثرات زبان فارسی دیده می‌شود. در دوران غزنویان لاهور و ملتان مرکز سیاسی و علمی به شمار می‌آمد. غوریان و سلاطین غلامان، دهلی را مرکز حکومت قرار دادند و در دوران مغول، هند مرکز مهمی در دنیا برای ادبیات فارسی به شمار می‌آمد.

معماری، نقاشی، موسیقی، خطاطی و شعر و ادب از فنون لطیفه بشمار می‌آید، و فرهنگ با آنها رابطه عمیقی دارد. حکمرانان مغول، به این فنون عشق می‌ورزیدند. هنرهای، نقاشی موسیقی و شعر و ادب، در زمان مغولان پیشرفت بی‌سابقه‌ای داشت و نفوذ فراوانی در تهذیب و ادب هند داشته است.

برای مثال، فن معماری در دوره مغولان یکی از بهترین نمونه‌های معماری هند می‌باشد و فن تهذیب ایران و هند در این معماری کاملاً نمایان است. کابلی مسجد پانی پت، جامع مسجد روهیکندو زیباترین ساختمان گوالیر و سیکری و دول پور یادگار زمان بابری می‌باشد. قلعهٔ آمیر، سیکری، قصر جودابائی، دروازهٔ بند به دورهٔ اکبری مربوط است. مقبره زیبای اکبر در سکندره و اعتمادالدوله یادگار زمان جهانگیری می‌باشد. همچنین شاهکار تاج محل و جامع مسجد دهلی، قلعه سرخ و تخت طاوس از معماری‌های دور شاهجهان می‌باشد. (زمانی: ۶۶)

حکمرانان مغول به فن نقاشی هم عشق می‌ورزیدند و باعث پیشرفت این فن در

هندوستان شدند. می گویند که فن نقاشی، توسط بهزاد به هند آمده است. همایون بعد از شکست خوردن خود، به ایران رفت و دوباره (در سال ۱۵۵۵ م) با کمک شاه طهماسب صفوی به هند برگشت. نقاشان مشهوری به نامهای سید علی تبریزی و خواجه عبدالصمد را همراه خود آورد که باعث پیشرفت نقاشی ایرانی در هند شدند.

دورهٔ اکبر، دوره طلایی این فنون بوده است. دربارهٔ فن نقاشی، ابوالفضل نوشته است که در زمان اکبرشاه بیش از صد نقاش وجود داشتند که بسیاری از آنان ایرانی بودند ولی در بین آنها تعداد هندوان بیشتر بوده است. از جمله جگن نات لال، کیشو و تاراپند قابل ذکرند. جهانگیر در فن نقاشی آنقدر ماهر بود که بعد دیدن نقاشی می توانست بگوید که نقاشی کار کدام نقاش است و در این هنر آنقدر مهارت داشت که اگر چد نقاش یک تصویر را نقاشی می کردند، جهانگیر می توانست بگوید که هر نقاشی از آن کیست؟ (همان)

حکمرانان مغول علاقه زیادی هم به موسیقی داشتند بابر در کتاب «با برنامه ذکر موسیقی هرات و موسیقی‌دانان آن کرده است ابوالفضل می‌نویسند که در دربار اکبر تعداد موسیقی‌دانان هندی و ایران زیاده بوده است و نام سی و شش نفر از آنان را ذکر کرده است. اسم تان سین، بابارام داس و بیچو باورا از موسیقی‌دانان معروف آن دوره بودند.

در مورد موسیقی پروفسور عابدی می‌نویسد: بی تردید موسیقی یکی از زمینه هایی است که ایران، هند، افغانستان و آسیای مرکزی را بهٔکدیگر پیوند داده است.

موسیقی یک هنر طبیعی است که از آغاز خلقت در کشورهای گوناگون مطبوع و مورد توجه بوده است. اما در سرزمین‌های فرهنگی این هنر نسبت به دیگر مزایای انسانی و اجتماعی بیشتر جلو رفته است و خنیاگران و موسیقی دانان بزرگ در گوشه و کنار دنیا به وجود آمده اند. اما این چون هنر بیشتر شفاهی است آثار بعضی به طور ارث به ما رسیده و

یا نام‌های آن‌ها [چون باربد و نکیسا[1]] به صورت اساطیری باقی مانده و بیشتر به دخمهٔ فراموشی سپرده شده است. (عابدی:۱).

در مورد باربد در زبان‌های فارسی و اردو ما نام وی را باربد تلفظ می کنیم و این اسم به صورت یک سمبل در آمده است و این نام را شعرا و نویسندگان هند در ادبیات و آثار خود گنجانده‌اند. فیضی، ملک الشعرای دربار اکبری، در مثنوی نلدمن می‌سراید:

امروز به این نوای چون شهد   من باربدم، تو خسرو عهد

(همان)

پروفسور زمانی همچنین می‌نویسد: به علت مهرسازی و نوشتن آیات قرآنی بر روی عمارت ها، خطاطی در دورهٔ مغول هند بسیار رونق پیدا کرد. در زمان اکبر شاه خطاطان معروف از همه بیشتر شهرت حاصل کرده بودند. اکبر شاه خودش هم خیلی خوش‌خط بوده. آیا امروز اگر محققان بخواهند درباره این فنون مختلف تحقیق کنند، می توانند از زبان و فرهنگ غنی ایران چشم‌پوشی کنند؟

حملهٔ محمدبن قاسم قبل از حمله محمود غزنوی تا سر حد سند در اوایل قرن هشتم میلادی بوده است. در نتیجه خطهٔ جنوب و غرب هند، تحت نفوذ زبان عربی می‌باشد ولی وقتی تأثیر زبان فارسی بعد از حمله محمود غزنوی در فرهنگ هند آشکار می‌شود، نفوذ عربی در آن دیده نمی‌شود، مثلا در «صوم» و «صلوه» ما از لفظ روزمرهٔ «روزه» و «نماز» استفاده می کنیم. و این نشانهٔ نفوذ زبان فارسی در فرهنگ هند می‌باشد.

این‌جا برای روشن شدن موضوع چند نمونه ارائه می کنم که خالی از لطف نیست:

۱ـ اگر دقت بکنید نام‌های ما اکثراً فارسی است اگر از نام مسلمان‌ها بگذریم نام‌های هندو هم اکثراً فارسی است:

۱- نام باربد به عنوان یکی از بزرگترین خنیاگران، نغمه پردازان، مطربان، خوانندگان و نوازندگان جهان در برهان قاطع، فرهنگ جهانگیری، مویدالفضلا، فرهنگ آنندراج، و آصف اللغات آمده است. (پروفسور عابدی: ۲)

مثلاً بیدار بخت، بیدار شاه، شیر جنگ و غیره

۲ـ نام خیلی از اعضای بدن ما هم فارسی است که در سراسر هند استفاده می‌شود. چون جسم، خون، ناخن، دل، جگر و غیره

۳ـ خورد و خوراک و نوشیدنی‌های ما هم از این مسأله دور نیست. حتی در زبان هندی هم برای آن‌ها کلمه‌ای جایگزین نشده است چون قورمه، بریانی، پلاو، زرده، نان ختائی و غیره

۴ـ نام میوه‌ها هم مثال دیگری از این موضوع است چون انگور، انار، امرود، ناشتایی، شریفه، غیره

۵ـ نام بسیاری از ظروفی که روزمره مورد استفاده قرار می‌گیرد دارای نام فارسی‌اند. مثلاً لگن، دست پناه، کفگیر، سینی و غیره

اینجا سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توانیم این الفاظ را از زندگی روزمره خود جدا کنیم و کلمه‌های دیگری جایگزین آن بکنیم به نظر من این کار بسیار مشکل و حتی غیرممکن است.

از حیث فشرده از گفتگوی بالا، نتیجه‌می گیریم که زبان فارسی در همهٔ ریشه‌های زندگی هندی حتی امروز هم خیلی دخالت دارد، لاجرم بدون دانستن زبان و ادبیات فارسی، شناخت کامل ادب و فرهنگ هند ممکن نیست. (پروفسور زمانی: ۶۸-۶۶).

کمپانی هند شرقی

کمپانی هند شرقی که در ۱۶۰۰ میلادی در دوران سلطنت ملکه الیزابت بنیان نهاده شد به خاطر این که زبان رسمی هند و پاکستان (که در آن زمان یک کشور بودند) فارسی بود، توجه خاص به این زبان معطوف داشت. و کمپانی در هند فقط کسانی را استخدام می‌کرد که زبان فارسی بدانند تا بتوانند با مردم شبه قاره تماس حاصل کنند.

بریتانیائی‌ها پس از بازپس گیری قدرت از فرانسویان و امپراتوری شکست خوردهٔ مغول دریافتند که موفقیتشان در هندوستان منوط به استفاده از زبان فارسی و درک فرهنگ اسلامی است، زیرا زبان و فرهنگی که پایهٔ حکومت مغولان بر آن نهاده شده بود، زبان فارسی و فرهنگ ایرانی ـ اسلامی بود. در سال‌های پایانی قرن هیجدهم و سه دهه اول قرن نوزدهم. مرکز مطالعات شرق‌شناسی از قارهٔ اروپا به انگلستان و پایگاه‌های این کشور به هند منتقل شد. (یوحنان، صص ۳۶-۳۵) سر ویلیام جونز، خاورشناس برجسته و همکارانش برای فراگیری زبان فارسی و فرهنگ مرتبط با این زبان متون ادبی و کتب آموزشی زبان فارسی را تهیه و در اختیار کارکنان کمپانی هند شرقی قرار دادند و علاوه بر آن قریحهٔ ادبی جونز نیز کمک کرد تا مفاهیمی از شعر فارسی را به سیطرهٔ وسیع‌تر خوانندگان انگلیسی معرفی کند. (همان، ۳۶۰)

بدین ترتیب زبان و ادب فارسی طی چهارصد سال گذشته خیلی بیش‌تر از گذشته در اروپا رسوخ کرد و به قول سر ویلیام جونز پایه‌های غنی‌سازی ادب و تفکر مردم این سرزمین (اروپا) را فراهم آورد.

علت توجه کمپانی هند شرقی به زبان فارسی...

با تصویب لایحه‌ی هند در سال ۱۷۸۴ که طی آن کمپانی هند شرقی زیر نفوذ مستقیم سلطنت بریتانیا درآمد به مقدار زیادی جهت مطالعات زبان فارسی را از تحقیق صرف به طرف اهداف عملی دیگری چون سیاست و تجارت و گسترش منافع دولت انگلیس و سعی در استقرار دایم حکومت انگلیس در هندوستان منحرف ساخت.

سرویلیام جونز خدمات ارزنده‌ای به معرفی زبان و شعر و ادبیات فارسی در غرب به عمل آورد. البته در این دوران افرادی که با ادبیات و شعر ایرانی سروکار و آشنائی داشتند در اروپا کم نبودند که یا به ایران سفر کرده و تحت تأثیر قرار گرفته بودند و یا مشاغل

سیاسی در این کشور داشتند مانند بارون رویزکی و دیگران.

نخستین اثر جونز در سن ۲۳ سالگی ترجمه‌ای بود از فارسی به فرانسه به نام "تاریخ نادرشاه" که به دستور پادشاه دانمارک انجام شد.

پس از آن «رساله‌ای در باب شعر مشرق زمین» به فرانسه نگاشت که با علاقه‌ی ادبی او سازگارتر بود.

جونز سعی می‌کرد اهمیت مطالعات ادبی و زبان‌شناسی وآشنائی با کاربرد زبان‌های فارسی و هندی را برای اعضای کمپانی هند شرقی مفید جلوه دهد و کتاب «دستور زبان فارسی» که در سال ۱۷۷۰ نگاشت تا قرن نوزدهم مورد استفادهٔ دانشجویان زبان فارسی دانشگاه‌های انگلستان قرار داشت. این "کتاب منبع عظیم و معتبر اطلاعاتی درباره‌ی شعر فارسی به شمار می‌آمد و در بردارندهٔ نقل قول‌ها و ترجمه‌هایی از سعدی، حافظ، فردوسی و جامی بود" (۳۷).

در اوایل قرن نوزدهم ساموئل روسو که از اقوام ژان ژاک روسو و مقیم انگلستان بود گلچینی از ادب فارسی به عنوان اثر تکمیلی کتاب «دستور زبان فارسی» جونز منتشر ساخت. این کتابِ کاربردی، در بردارنده‌ی مطالب توضیحی بخش‌هایی از متون و ترجمه‌هایی از آثار فردوسی، حافظ، سعدی، مولانا و جامی بود.

وی برای توضیح کار خود اظهار داشت که «در زمان انتشار کتاب دستور زبان فارسی جونز مطالعهٔ زبان فارسی در نظر اشراف‌زادگان و بخش نظامی و غیر نظامی کمپانی معظم (انگلیسی‌ها به خاطر اهمیت اقتصادی کمپانی هند شرقی را با این عنوان ذکر می‌کردند) در هندوستان از اهمیت چندانی برخوردار نبود، اما امروز با مرور زمان مطالعهٔ زبان فارسی اهمیت بیشتری یافته است. (۴۳)

یکی دیگر از عللی که به گسترش زبان فارسی در میان کارکنان کمپانی هند شرقی و به تبع آن در انگلستان کمک می‌کرد نیاز مبرم مأموران دولتی انگلستان به ایجاد ارتباط با

بومیان هندی بود که زبان ارتباطی آنها فارسی بوده است لذا وابسته به منشیان و مترجمین بومی خود بودند که به آنها کاملاً اعتماد نداشتند.

در قرن هفده تا نوزدهم میلادی، در محافل ادبی انگلستان، فرانسه، لهستان و سایر کشورهای اروپایی شور و غوغائی برای استفاده از ادبیات و شعرهای غنی زبان فارسی برپا بود و اکثر نویسندگان و شعرا به این مهم روی آورده بودند و ادبیات فارسی را با ستایش ترویج می کردند. و در حقیقت ترجمهٔ شعر فارسی و استفاده از ادبیات مشرق زمین نوعی تفاخر به شمار می آمد.

(برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به کتاب گسترهٔی شعر پارسی در انگلستان و امریکا از یوحنان، ترجمه دکتر احمد تمیمداری (نک: منابع)

نشریات دوره ای

در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن بیستم یک سری نشریات دوره‌ای پر خواننده مربوط به فعالیت‌های خاورشناسان در انگلستان و هندوستان پا به عرصه‌ی وجود نهادند که فهرست‌وار به چند تا از آنها اشاره می‌شود.

۱ـ مجله آسیائی و دفتر ماهانه که کار خود را بیشتر از چهل سال تا میانه قرن نوزدهم ادامه می‌دهد.

۲ـ مجله دفتر سالانه‌ی آسیائی در ابتدای قرن نوزدهم شروع به کار کرد و ده سال فعالیت داشت که با هدف گسترش زبان فارسی برای حمایت از حکومت جدید هند با نایب السلطنهٔ انگلیسی و اهداف کمپانی به چاپ می‌رسید. ادبیات نیز که بیشتر مربوط به ترجمه‌ها و توضیحاتی درباره ادب هند وفارسی بود در آنها به چاپ می‌رسید.

از شمارهٔ دوم مجله، جیمز راس با نام مستعار گلچین مقاله‌هائی زیر عنوان «گنجینه فارسی» می‌نوشت که مدت ۵ سال ادامه داشت. (همان)

انگلیسی‌ها که خود دارای ادبیات غنی در اروپا می‌باشند نسبت به ادبیات ایران و هند نظر بسیار خوبی داشتند. نویسنده ای در "ماهنامه نوین" نوشت که حافظ و سعدی در رقابت با بلند پایه‌ترین شاعران ما چیزی کم ندارند.

به نظر راقم این سطور گویا این ادیب بزرگوار انگلیسی می‌خواسته ادبیات کشور خود را تا حد حافظ و سعدی ارتقاء دهد!

کار دیگر جونز «تفسیر آزاد اشعار عاشقانه‌ی شرقی» نام داشت.

این اثر که با حمایت رویزکی، سفیر لهستان تألیف شد شامل مباحثی درباره‌ی شعرهای عاشقانه و حماسی و نیز ترجمه‌های طولانی از شاهنامه‌ی فردوسی به زبان لاتین بود. زبان لاتین در آن هنگام زبان علمی مدارس و دانشگاه‌ها در اروپا بود. زبانی بود که دانشگاهیان و تحصیل کردگان بدان فخر می‌ورزیدند. بدیهی است که این ترجمه‌ها می‌توانست نه تنها در انگلستان بلکه دانشگاه‌های سایر کشورهای اروپائی نیز تأثیرگذار باشد و سبب آشنایی اهل ادب با آثار ارزندهٔ شعرای بزرگ ایرانی شده و از سوی دیگر نشان دهد که این گونه تعاملات علمی و ادبی می‌تواند بر غنای ادبیات آن کشورها بیفزاید.

پس از آن به جونز پستی در دادگاه عالی هند واگذار شد و او توانست ضمن مطالعات وسیع در زبان و ادبیات هندی کوشش‌های ادبی خود را به طور گسترده‌تری افزایش دهد.

کار بعدی وی طرح و ارائه‌ی یک تراژادی برپایه‌ی داستان رستم و سهراب شاهنامه به سال ۱۷۸۶ بود و ساختار غزل فارسی را در "غزلی از جامی" به طور کامل معرفی کرد.

در سال ۱۷۸۸ متن فارسی "لیلی و مجنون" هاتف را با مقدمه‌ی انگلیسی منتشر کرد و همچنین فهرستی از ارزشمندترین کتاب‌ها به زبان فارسی و "مقاله‌ای در باب شعر عرفان ایرانی و هندی" را به کارهای پرارزش خود افزود که ضمن معرفی آثار ایرانی «منابع ترجمه‌های آتی را معرفی کرد و مشکلات احتمالی را در برگرداندن این متون مطرح کرد.

و سرانجام برداشت آزاد وی از« غزل فارسی از حافظ» نمونه‌ی ترجمه از زبان‌های آسیائی به شمار می‌آید که دست کم دو نسل پس از وی از آن پیروی کردند (همان ۳۸)

وی به حق در زمان حیات خود به «جونز ایرانی» ملقب شد.

جواهر لعل نهر و در کتابی با عنوان کشف هند می‌نویسد انگلستان به دو نوع مختلف از طریق کمپانی هند شرقی به هندوستان وارد شد: «انگلستان شکسپیر و میلیتون و با گفتار و نوشتار فرهیخته و انگلستانی با مجموعه قوانین جزاء و رفتار وحشیانه و تعدی فئودالی.

یکی دیگر از افرادی که نسبت به زبان و ادب فارسی علاقه بسیار داشت وارن‌ها ستینگر بود که از طرف انگلستان در خدمت کمپانی هند شرقی درآمد و به فرماندهی رسید. در برابر جنبش‌های آزادیخواهی هندیان خشونت‌های زیادی نشان داد که منجر به استیضاح و محاکمه‌ی وی در پارلمان شد. وی معتقد بود که ادبیات فارسی می‌تواند بخشی از تعالیم روشنگرانه‌ی اشراف زادگان انگلیسی به شمار آید و برای آنان سودمند افتد.

درگیری‌ها و کشتار هندیان توسط عوامل کمپانی هند شرقی از زبان هاستینگر تا حدود دویست سال بعد، سال استقلال هند (۱۹۴۷) ادامه داشت. این وحشی گری‌ها به حدی بود که در سال ۱۹۱۹ رابیندرانات تاگور که به عنوان اولین آسیائی جایزه‌ی ادبی نوبل را برده بودو لقب اشرافی "نایت هود" را از دولت انگلیس دریافت کرده بود. هر دو نشان را برای نایب السلطنه‌ی بریتانیا پس فرستاد و در نامه‌ئ پیوست آن نوشت" این نشان سرافرازی اکنون نشان ننگ شده است (گیتانجلی، صص ۶-۵)

سرچارلز ویلکینز در سال ۱۷۸۱ حروف سربی چاپ خط نستعلیق ایرانی ساخت و از آن پس چاپ متون فارسی در کلکته و انگلیس نیز آغاز گشت.

سرجان ملکم شعر و ادبیات ایران را غنی‌ترین ادبیات شرق نامیده است. (یوحنان، ص ۵۱)

تاثیر ادبیات ایران در اروپا و امریکا

تأثیر ادبیات ایران در اروپا و امریکا به قدری زیاد است که به جرأت می‌توان گفت تقریباً همهٔ بزرگان ادب اروپائی و بسیاری از امریکائیان تحت تأثیر شعرای بزرگ و ادبیات غنی ایران قرار داشته‌اند و ترجمه‌هائی از شعرهای سعدی، حافظ، فردوسی، منوچهری، رودکی و گلستان سعدی و دیوان حافظ و خیام انجام داده‌اند و مرتب آنها را مطالعه می‌کردند.

می دانیم که شعر ادبیات هنر و موسیقی پایه‌های فرهنگ کشورها را تشکیل می‌دهند. به جرات می‌توان گفت شعر و ادب ایران که توسط مستشرقین و ایران شناسان در دسترس بزرگان اروپایی قرار گرفت نه تنها در شکل دادن ادبیات آن قاره نقش داشت بلکه غیر مستقیم در تلطیف روح مردم مغرب زمین نیز مؤثر بوده است. بر سر در سازمان ملل در نیویورک این شعر سعدی نوشته شده است:

بنی آدم اعضای یک پیکرند　　　که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار　　　دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی　　　نشاید که نامت نهند آدمی

بر اساس تحقیقات و نوشته‌های شرق شناسان و بزرگان ادب اروپایی، ادبیات انسان‌ساز و عرفان و اندیشهٔ ایرانی نه تنها در گذشته و در طول قرن‌ها بر ادبیات و طرز تفکر و ایجاد شاهکارهای بزرگ اروپا و امریکا و دنیا تأثیر مستقیم داشته، بلکه هنوز هم این نفوذ معنوی علیرغم همه‌ی تبلیغات منفی علیه کشور ما و باورهای دینی ما ادامه دارد زیرا تفکر و ادب و شعر و موسیقی و هنر احساسات لطیف انسانی مقامی بس والاتر و بالاتر از خرده‌نگری‌های تعصب آمیز و سیاسی دارد و حتی در مواردی که مردم کشورها به تحریک سردمدارانشان به جان یکدیگر افتاده و در گوشه و کنار و در میدان‌های جنگ درگیر مخاصمات هستند،

مشاهده می کنیم که شعر و احساسات عالیهٔ انسانی و عواطف و محبت توده‌های مردم در مراوده و مبادله و بده و بستان‌های انسانی ادامه دارد.

و حتی با وجود آنکه بارها در کشورهای جهان منجمله در یکهزار سال قرون وسطی در اروپا تلاش فراوان به عمل آمده و شدت عمل به خرج داده شده که این هنرهای ظریف را که با روح و دل انسانها سر و کار دارند و گفته می‌شود ارتباطی با عالم بالا دارند و "وحی گونه" به حساب می‌آیند، ریشه کن شوند، به خاطر همین مقام والای معنوی هنر و ادبیات و موسیقی و ارتباط آنها با فطرت انسان است که هرگز موفقیتی حاصل نشده است.

هنر منشا در خلاقیت دارد و خلاقیت از صفات بارز خداوند سبحان است. و انسان در تلاش برای خداگونه شدن هنر را به کمک می‌طلبد. به همین جهت است که هنرمندان واقعی عموما دارای طبعی سلیم و روحی لطیف و قلبی با صفا و بی ریا هستند و اغلب افرادی هستند که دارای اخلاص واقعی، که بنیاد و اساس تقوی است، می‌باشند. و اکثرا با فروتنی تمام از حرص و ولع نسبت به مال و منال و امور دنیایی به دورند.

به همین جهت است که ملاحظه می کنیم پژوهشگران و دوست داران ادبیات و سایر هنرها سال‌ها وقت و زندگی خود را صرف فراگیری مطالب با ارزش جهان کرده و با ترجمه و انتقال ادبیات از کشوری به کشور دیگر و از قاره ای به قارهٔ دیگر سعی در نزدیک کردن تفکرها و تمدن‌ها و مردم گیتی به یکدیگر و غنی سازی فرهنگ کشور خود داشته اند و دارند.

از سوی دیگر هنر و ادبیات در روشنگری و آگاه سازی جوامع انسانی همیشه نقش مهمی را ایفا کرده اند تا جایی که بارها منشاء تغییرات عمده در کشورهای جهان شده اند.

ورود تجدد و ادبیات اروپایی به ایران منجر به انقلاب مشروطیت و ایجاد مجلس شورای ملی شد. ورود ادبیات غنی و پربار ایرانی به اروپا، به خصوص اشعار انسان ساز سعدی و حافظ و فردوسی، جوامع اروپایی را تغییر داد.

پروفسور ماگالی تودورا می‌نویسد "نسیم رنسانس از شاهنامهٔ فردوسی برخاسته بود. (۱۳۰) و این اشاره‌ای است صریح بر تاثیر ادبیات فارسی بر تغییر طرز تفکر و سیستم اجتماعی اروپا دارد.

می‌گویند از هنگامی که سرمایه داران و امپریالیست‌های غربی موسیقی بیتل‌ها را در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی رواج دادند و مردم شوروی با موسیقی و ادبیات غربی آشنا شدند، مقدمات تغییر در روح و ذهن مردم آن کشور ریشه دواند و سرانجام همراه با سایر عوامل و تمهیدات سرمایه داری، به فروپاشی شوروی منجر شد.

نظیر این تغییرات در دنیا همیشه به آرامی جریان داشته و هنوز هم دارد و به همین سبب است که حکومت‌های انحصار طلبِ ایدئولژیکی قدرت دوام پیدا نمی‌کنند.

چرا شعر و ادب فارسی تا این حد در اروپا و امریکا استقبال شد؟

چرا اروپائیان و شرق‌شناسان با عشق و ولع فراوان به ادبیات فارسی روی آوردند و ترجمه‌های این ادبیات مورد اقبال گستردهٔ اروپائیان و امریکایی‌ها قرار گرفت؟

ادبیات کلاسیک ما از هر جهت کامل و نمایندهٔ روح و روحیهٔ انسان‌ها و زندگی اجتماعی، درد و رنج‌ها، عشق و شادی‌ها، ظلم و ناروائی‌ها، ستم‌ها و دادگری ها، خیانت ها، انتقام‌ها و کیفرها و تلخی‌ها و شیرینی‌ها و همهٔ آنچه که انسان‌ها در طول تاریخ با آن روبه رو بوده‌اند می‌باشد. و جالب این که همهٔ این جریانات روحی و روانی و تن و جانی به شکل منطقی و همان‌گونه که در جامعه اتفاق می‌افتد به وقوع می‌پیوند، توسط نوابع ادبیات ایران به گونه ای تصویر شده که با همهٔ قوانین روانشناختی و جامعه شناختی هماهنگی دارد و همین است رمز جهانگیز شدن ادبیات فارسی برای نمونه از چند شاعر بزرگ یاد می‌کنیم.

مثلاً در مورد شاهنامه باید بگوییم که تنها علت ماندگاری آن، حداقل در کشور خودمان، عشق به وطن و مردم و ایرانی‌گری نیست. شاهنامه پر است از پندها و عبرت‌ها و

داستان‌های دل‌انگیزی که انسان را سرشار از وجد و شوق و بیم و هراس و دلهره و نگرانی می کند و باز او را امیدوار و شاد می‌سازد. در عین حالی که پر است از پند و عبرت و حکمت. سر گرم کننده و انسان ساز نیز هست.

شاهنامه، گلستان، و سایر آثار کلاسیک فارسی کتاب آفرینش را در برابر دیدگان خواننده می گشایند و معیارهای هستی را به همان گونه که در حقیقت وجود انسان‌ها هست، و در طبیعت اتفاق می‌افتد تصویر می کنند و حوادث غیر مترقبه‌ای را به صورتی بیان میکننـد که انگیزه هایی تازه برای فعالیت و تفکر در پیش روی ما می گشایند. برای مثال داستان هایی که در ادبیات کلاسیک شرقی و ایرانی ملاحظه می کنیم دارای صداقت است و در عین جذابیت و سرگرم کنندگی، آیینهٔ زمان و جامعه است و به گونه ای مطرح می‌شود که خواننده را به تفکر وا می‌دارد و تخیلات لطیف را در خواننده پرورش می‌دهد و حس ابتکار وخلاقیت را در وی شکوفا می‌سازد و جامعه را تغییر می‌دهد.

هانری ماسه ایران‌شناس معروف فرانسوی در کتاب تحقیق دربارهٔ سعدی می‌نویسد: با آن که زندگی نابغهٔ ادبی دور از زندگی مردم عادی می گذرد باز خواه ناخواه و بی‌اختیار برخی ویژگیهای خود را بصورتی کم و بیش ملموس بیان می کند و بیش از هر کسی دیگر روحیّات مردم روزگار خویش را منعکس می‌سازد.

در مورد سعدی می‌توان گفت وقتی که سرنوشت، صاحب قلمی را در دوران شورش و عصیان به وجود می‌آورد، پیش آمدهای جزئی زندگی او نیز حتی بی‌معنی‌ترین آنها، بظاهر بر معنایی عمیق دلالت می کند، زیرا این پیش آمدها بر اثر انقلابها و جنگها رخ می‌دهد. شاعر و نویسنده‌ای نظیر سعدی ـ حتی اگر اعتقاد به جبر را که بین شرقیان معمول است در مورد او مطرح نکنیم حوادث را تقریبا بدون واکنش تحمل می کند و تیره روزی را با بی‌اعتنائی تلقی می‌نماید تا بتواند خوشبخت زندگی کند. (و این درس زندگی است که خواننده از وی می گیرد!).

اما درست این موضع گیری که شاید زیاد شجاعانه هم نیست، به این سبب که موضع گیری اکثر اهل قلم است، تحقیق در خصوص زندگی چنین مصنفی بر روی هم (صرف نظر از نبوغ ادبی او) به بررسی نمونه‌ای از زندگی مردم متوسط در دوران تشنج هولناک تاریخ منجر می‌شود. اگر در این جا عمر طولانی تقریباً یک قرنهٔ سعدی را هم بر آن بیفزاییم می‌بینیم شرح حال او چه مدارک با ارزشی را از برای تاریخ نویس فراهم می‌آورد. و چه درس هایی را به انسان می‌آموزد. (هانری ماسه، ۱۴-۱۳).

به این ترتیب ملاحظه می کنید یک شاعر، نویسنده و هنرمند وقتی ارزش جهانی شدن را به دست می‌آورد که نمایندهٔ وضع موجود زمان خود و مسائل و جریانات زندگی انسان‌ها باشد، به گونه‌ای که هر کس در هر کجای دنیا آن را مطالعه می کند خود را در متن نوشتهٔ پیش رویش ببیند و زندگی را حس کند. زیرا اکثر حوادث تلخ و شیرین در همه جای دنیا کم و بیش به یکدیگر شبیه هستند.

اکثر شعرا و نویسندگان کلاسیک ما همین گونه بوده‌اند.

چرا هر کس در هر طبقهٔ اجتماعی شعر حافظ را که می‌خواند و یا می‌شنود آنرا می فهمد؟ چرا همه با آن فال می گیرند و او را لسان الغیب می‌خوانند؟ چون خواننده خود را و دردهای خود را و زندگی خود را در آن شعر مشاهده می کند. الهام می گیرد، و طعم امیدواری را حس می کند:

یوسف گمگشته باز آید به کنعان، غم مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور
این دل غمدیده حالش به شود، دل بد مکن
وین سر شوریده باز آید به سامان، غم مخور
دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نبود
دایماً یکسان نباشد کارِ دوران، غم مخور ...

استاد عبدالعظیم قریب در مقدمه‌ای بر گلستان می‌نویسد «مقصود شیخ اجل در کتاب گلستان و بوستان بیان مطالب ادبی و حکمی و اخلاقی بوده که برای آن که بهتر آن‌ها را بفهماند در ضمن قصص و حکایات بیان کرده است.»

یکی از علل جهانگیر شدن آثار شعرا و نویسندگان ایرانی طرز تفکر خرد ورزانه، ژرف بینی دوراندیشی و توجه به عمق زندگی انسان‌ها و ارتباط‌های اجتماعی در دوره های فشارهای تعصب و ظلم و ستم‌ها بوده که به ارزش انسان بودن و انسانیت توجه کرده‌اند و این حقایق را در ضمن داستان‌ها و مثل‌های عامه فهم اراده کرده و در لباس زیبای صنایع ادبیه به بهترین شکل آراسته‌اند. مطالب خود را به چهارچوب مسایل محدود اطراف خود محدود نکرده و نگرانی‌های انسان را در جهان مطرح کرده‌اند. به این علت توجه ایران شناسان و شرق‌شناسان را به خود جلب کرده و ترجمه‌هایشان در کشورهای دیگر مورد توجه قرار گرفته‌اند زیرا آنها نیز با خواندن آثار این بزرگان ایرانی احساسات و حال و هوای دل خود و زندگی خود را در آن‌ها مشاهده می‌کردند و جذب می‌شدند.

در بسیاری موارد ادبیات ایران موجود ناشناخته ای را نمایش می‌دهد که نامش را سرنوشت گذاشته‌ایم و در برابرش راه دیگری هم نیافته‌ایم جز تسلیم و تحمل. ولی در برابر همین سرنوشت یا فلک غدار که عشاق را از هم جدا می‌کند و پادشاهان را از سریر قدرت بر زمین می‌زند و زندگی‌ها را نابود می‌سازد، شاعر ایرانی بانگ بر می‌دارد که:

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ و فلک

چرخ برهم زنم ار جز به مرادم گردد

اینجا است که شاعر با انسان همدلی می‌کند، به او روحیه می‌دهد و او را به تلاش ومقاومت دعوت می‌کند. این است که خواننده به این ادبیات غنی جذب می‌شود.

در زندگی، در اوج کامیابی فاجعه‌ای پیدا می‌شود و در عین ناکامی و ناامیدی ناگاه نوری می‌تابد و دری باز می‌شود و اینها هم زندگی روزمرهٔ انسان‌ها است که با جدیدترین

قوانین روانشناختی و جامعه‌شناسی امروزی نیز همخوانی دارد.

باز شاعر رندانه راه نشان می‌دهد:

اگر غم لشگر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی به هم سازیم و بنیادش بر اندازیم!

که در اینجا ساقی قدرت تفکر و عقل است و گرنه دختر رز جز آن که انسان را فلج سازد و دست و پا بسته تسلیم فلک و سرنوشت سازد هنر دیگری ندارد!

فردوسی نیز جامعهٔ زمان خود را که جامعه‌ای مردسالار است تصویر کرده و داستان‌هایش حماسی است و حماسه‌ها نیز مربوط به مردان است ولی در جای جای شاهنامه مشاهده می‌کنیم در هزار واندی سال پیش در جامعهٔ در بستهٔ آن زمان که در سراسر دنیا و به خصوص در کشورهای اروپائی زنان هیچ نقشی در اجتماع نداشته‌اند، فردوسی زن را در جریانات قهرمانی و پهلوانی و رایزنی و مشاوره و سیاستمداری سهمی بزرگ می‌دهد.

زنانی چون گرد آفرید را خلق می‌کند که لباس رزم به تن می‌کنند و به پیکار می‌پردازند و قهرمانی‌ها می‌کنند. زنانی را نمایش می‌دهد که در بحرانی‌ترین شرایط اجتماع زمام امور کشور را به دست می‌گیرند. جالب این که «در شاهنامهٔ فردوسی زن از زاویه‌ها و دیدگاه‌های مختلف مورد توصیف و بررسی قرار گرفته است.

سودابه و عشق گناه آلودش، داستان منیژه و حکایت عشقی پاک و آسمانی زال و رودابه مادر رستم و ...

فردوسی انسان‌ها را به صورت قهرمان‌هایی معرفی می‌کند که شجاعانه و با تمام وجود خود با هیولائی به نام سرنوشت مردانه مبارزه می‌کنند و سربلند سختی‌ها و مشکلات را تحمل می‌کنند و گاه پیروز می‌شوند و گاه خرد و نابود می گردند، مانند سهراب و اسفندیار و دیگران. فردوسی آگاهانه و حکیمانه زندگی را همان گونه که اتفاق می‌افتد شرح و وصف می‌کند.

به نظر نگارنده یکی از علل موفقیت و جهانگیر شدن آثار ادبی ایرانی تجربه و دانش اجتماعی شعرا و نویسندگان و یکی دیگر صداقت و راستی و ایمان آنان بوده است.

در شاهنامه همهٔ مسایل درگیر انسانها مطرح شده به گونه‌ای که شاهنامه را می‌توان یک دنیای واقعی فرض کرد.

خرد و اخلاق در رأس همهٔ امور قرار دارد. زندگی پر است از پیروزی و شکست. سلسله مراتب سیاسی در کشور برقرار است. شاه در راس قراردارد و همه فرمانبردار او هستند. پهلوانان بر تختش بوسه می‌زنند. نظام حکومتی با قدرت برقرار است. به همان‌گونه که رسم قدیم جهان بوده است. شورش‌ها و فتنه‌ها اتفاق می‌افتد. نامردی‌ها و نامردمی‌ها پیش می‌آید و خیانت و نادرستی به همان‌گونه که در اجتماع هست تصویر شده. در مجالس جشن و سرور، موسیقی و آواز و نوازندگان و شادخواری برقرار است و اتفاقات سرگرم کنندهٔ جالب توجهی رخ می‌دهد. شکار و بازی چوگان به نحوی دلپذیر ترسیم شده. درمیان شادی‌ها مراسم پرسوز کفن و دفن نیز اجرا می‌شود. ازدواج‌ها به روش پاک و بستن عهد و پیمان طبق «آیین و کیش» انجام شده و قهرمانان شاهنامه سوگندشان ضمانتی کامل و استوار دارد.

مهمان‌نوازی و خرافه‌پرستی و سایر باورهای تودهٔ مردم در برابر عظمت شاهان و دربارها از نظر تیز بین خدایگان طوس دور نمانده است.

در ایران متاسفانه کمتر از سایر کشورهای جهان در مورد شاهنامه پژوهش انجام شده است. به قول یحیی ذکاء:[1]شاهنامهٔ فردوسی، اگرچه تاکنون در مراکز مختلف ایران شناسی در کشورهای گوناگون دنیا، منبع الهام در نگارش و نشر مقاله‌ها و کتابهای بی‌شمار شده، اما همچنان می‌توان گفت که «کسی در این دانشنامهٔ ایرانی که پر است از آگاهیهای پر ارج

۱- " شاهنامه و باستان شناسی ایران". مجله هنر و مردم. ش ۱۸۶.

گوناگون، چنانکه باید و شاید، غور و پژوهش نکرده» (ص ۲) است با این حال، شاهنامه، تنها «کتاب دانش» نیست. یگانه خداوندگار سخن پارسی، اثر سترگ خود را به ارادهٔ پروردگار یکتا به گونه‌ای پرداخته است که برای خوانندهٔ هنر دوست، بهره‌ای وصف‌ناشدنی از لذت هنری به همراه داشته باشد. علامه قزوینی می‌نویسد: خداوندان دانش اندر این نگاه کنند و فرهنگ شاهان و مهتران و فرزانگان و کار و ساز پادشاهی و نهاد و رفتار ایشان و آیین‌های نیکو و داد و داوری و راندن کار و سپاه آراستن و رزم کردن و شهر گشادن و کین خواستن و شبیخون کردن و آزرم داشتن بدین نامه‌اندر یابند (محمد قزوینی،۱۳۳۲، بیست مقاله.ص ۳۶۰). شاهنامه برای ایرانیان از همان ارج و مقام ملی برخوردار است که مثلاً «مهابهارات» برای هندوان، یا «پلنگینه پوش» برای گرجیان. این کتاب روشن‌ترین دریچه‌ای است که به روی ایران گشوده شده و شفاف‌ترین آینه‌ای است که آرمانهای ایرانیان را در خود باز تابانیده ا ست. (پرفسور ماگالی تودوآ: ا).

وی همچنین می‌افزاید:

همچون دیگر قهرمانان اسطوره‌ای، قهرمانان شاهنامه نیز «نام نیک» را برترین سرمایه می‌شمارند و معتقدند که پس از مرگ، نام نیک باقی می‌ماند.

بر تازیانهٔ قهرمانان، نام صاحب آن نوشته شده است گاه نیز قهرمان به دوست خود خیانت می کند مانند گرگین. و این نشان می‌دهد که شاهنامه کتابی تصنعی نیست و زندگی را همان گونه که هست تصویر کرده. برخی از ویژگیهای جامعهٔ متمدن نیز در شاهنامه گنجانده شده است. مثل این که بر سر راهها و جاده‌های طویل، منزلگاه هایی هست که فرستادگان می‌توانند در آنجا اسب خود را عوض کنند و اخبار را زودتر به مناطق دور دست برسانند. (اشاره به چاپار خانه‌ها که در دنیا اولین بوده است).

میاسا ز رفتن شب و روز هیچ به هر منزلی، اسب دیگر بسیج

در کشور، بیمارستان هایی نیز وجود دارد

اهمیت حکمت در شاهنامه از این جا معلوم می‌شود که پادشاه روم، همراه هدایای بسیاری که برای شاه ایران گسیل می‌دارد، فیلسوفانی را نیز به عنوان پیشکش بدو می‌فرستد.

در شاهنامه افسانه‌ها و داستانهای زیادی وارد شده است. از قبیل چگونگی اختراع شطرنج و چگونگی آوردن کتاب کلیله و دمنه از هند به ایران و ترجمهٔ آن به زبان پهلوی و ... در این منظومه آمده است. (تردو آ: ۱۲۸).

اگر چه شاهنامه یک اثر بزرگ حماسی است ولی از مهر و عاطفه و اشعار غنایی و تعبیرات عاشقانه نیز تهی نمی‌باشد. و تقریبا در همهٔ زمینه‌ها به گونه ای جامعه شناسانه و حکیمانه سخن گفته شده است.

برخی از پژوهشگران ایرانی دربارهٔ زنان شاهنامه غلو می کنند. به نظر آنان زنان در شاهنامه نشانه‌ای از شرمگینی. مهربانی، ژرف اندیشی، دوربینی و انصافند و در خودداری و بردباری شهره‌اند. باید گفت که عرصهٔ زمان و مکان در شاهنامه بسیار گسترده است و قهرمانان سرزمین‌ها و دوران های گوناگون در آن شرکت دارند. بنابراین، شخصیت های این منظومه نه تنها همه از یک نوع نیستند، بلکه در حقیقت با یکدیگر تفاوت بسیار دارند. برخی از زنان شاهنامه، به هیچ گونه خوددار نیستند. مثلاً منیژه در روابط با بیژن، ابتکار عمل را خود به دست می گیرد. تهمینه با اینکه هرگز رستم را به چشم ندیده بوده، به عشق خود بدو اعتراف می کند و به روشنی می گوید که می‌خواهد تا از وی فرزندی داشته باشد. سودابه[1] حتا شایستگی گفتگو ندارد. وی شیفتهٔ پسر شوهر خود می‌شود و چون سیاوش دست رد به سینهٔ او می‌زند. به دروغ و بهتان توسل می جوید و در نتیجهٔ مکر خود، بالاخره

۱- به نظر نگارنده در اینجا نیز فردوسی زیرکانه نیش خود را به قوم اشغالگر زده است و این زن را که به شدت اسیر هوای نفس و بردهٔ عشق گناه آلوده و گرفتار خدعه و ریاکاری و دروغ است، مانند ضحاک ستمگر، از تبار تازی معرفی کرده، در حالی که سایر زنان ایرانی تبار شاهنامه آزاده و پاک و از آلودگی به دور به تصویر کشیده شده اند. (سودابه دختر پادشاه هاماوران "حمیر" شهری در یک فرسنگی کوفه بود).

او را به کشتن می‌دهد. اما زنان شاهنامه چهره‌های دیگری نیز دارند. برخی از زنان بر تخت شاهی ایران نیز تکیه زده‌اند. برخی دیگر از این زنان، خلق و خوی پهلوانی دارند و فردوسی از آنان به «زن پهلوان» تعبیر می‌کند. گرد آفرید. دختر گژدهم، از زنان پهلوان و شیردلی است که به لباس مردان در می‌آید و با سلاح پهلوانان، یک تنه با سهراب نبرد می‌کند. گردیه، خواهر بهرام چوبینه، سیمایی روشنتر دارد. این زن دلیر، هم سیاستمدار است و هم زورمند؛ همچون مردان در رزم، نبرد می‌کند و در بزم، می‌می‌نوشد. زنان شاهنامه، خواه ایرانی و خواه تورانی، بیشتر همسرانی صمیمی و وفا دارند. شیرین، همسر خسرو پرویز، در دخمهٔ شوهر مقتولش، خودکشی می‌کند جریره، دختر پیران ویسه و همسر سیاوش. برجنازهٔ فرزند خود، فرود، دست به خودکشی می‌کند سیندخت، همسر مهراب، شاه کابل و مادر رودابه نیز زنی اشراف‌زاده است که قریحه سیاسی خوبی دارد. به دخالت و درایت اوست که روابط تیره میان مهراب و ایرانیان به روشنی می‌گراید و با پیوند زال و رودابه، وخامت اوضاع سیاسی از میان می‌رود. (تودوآ: ۱۲۹)

فردوسی، جداگانه از ویژگیهای زنِ نیک سخن نگفته، اما جای جای در تحسین و توصیف زنان برجسته، معیارهای زیبایی را برشمرده است. از جمله در توصیف رودابه، دختر مهراب پادشاه کابل، همسر زال و مادر رستم دستان، از زبان یکی از نامداران چنین می‌گوید:

پس پردهٔ او یکی دخترست	که رویش زخورشید نیکوتر است
زسر تا به پایش به کردار عاج	به رخ چون بهشت و به بالا چو ساج
بر آن سفت سیمین دو مشکین کمند	سرش گشته چون حلقهٔ پای بند
رخانش چو گلنار و لب، ناردان	ز سیمین برش رسته دو ناروان
دو چشمش به سان دو نرگس به باغ	مژه تیرگی برده از پرِّ زاغ
دو ابرو به سان کمان طراز	بر او توز پوشیده از مشک ناز

اگـر مـاه جـویی، همـه روی اوسـت　　و گـر مشک بـویی، همـه مـوی اوسـت

بهشتیسـت سرتاسـر آراسـته　　پـر آرایـش و رامـش و خواسـته

در شاهنامه، هر مردی که به همسر مرد دیگری نگاه کند سزاوار کشتن است:

کسـی کـو کنـد بـر زن کـس نگـاه　　چـو خصـمش بیایـد بـه درگـاه شـاه

نیایـد بجـز چـاه و دار بلنـد　　کـه بـا دار، تیـر اسـت و بـا چـاه بنـد

برای خواستگاری، قاصدی را به نزد پدر عروس می‌فرستند.

فردوسی عملاً چند جهیزنامه را در منظومهٔ خود گنجانده است. در نتیجه اطلاعات جالبی نیز دربارهٔ (رسوم و آداب زمان) و جهیزیهٔ زنان آمده است، (تودوآ: ۱۳۰).

خیام در اروپا و امریکا

از اواخر قرن نوزدهم به بعد رباعیات خیام، ترجمه‌ی فتیر جرالد در اروپا و امریکا به تدریج شهرت همگانی یافت. و جهت نگرش به آنها نیز به تدریج تغییر کرد.

(البته هنوز متوجه نشده بودند که این می، می‌خرد و اندیشه و دانش است که تعصبات عامیانه و خرد اندیشی‌های جاهلانه را از میان بر می‌دارد. البته بعدها به این نتیجه رسیدند که توضیح داده خواهد شد.). در آن زمان بعضی رباعیات را به شکل علف هرز مورد حمله قرار می‌دادند و برخی مانند گل آن‌ها را پرورش می‌دادند.

از این تاریخ به بعد تقدیر از فیتزجرالد شروع شد و استقبال از لذت گرایی که در ترجمهٔ او از رباعیات به چشم می‌خورد، باعث پیدایش نمایندگان راستین و مومن "آیین رباعیات" در پایان قرن نوزدهم و تاسیس کلوپ‌های عمر خیام در اروپا و امریکا شد. (همان:۲۴۱).

سازمان اصلی کلوپی که در انگلستان قرار داشت در سال ۱۸۹۲ با ریاست ادموند گاس تشکیل شد. (این کلوپ در امریکا در ۱۹۰۰ شکل گرفت). اعضای کلوپ گاس را

"فردوسی" می‌نامیدند به دلیل آنکه فردوسی را برجسته ترین شاعر جهان می‌دانستند و گاس شعر بلندی را در بارهٔ تبعید افسانه ای فردوسی به دست سلطان محمود فاتح سروده بود. (اسماعیل آذر).

اعضای کلوپ هر سه ماه یک بار دور هم جمع می‌شدند و شام می‌خوردند و اغلب از بزرگان نیز دعوت به عمل می‌آوردند.

به شوخی گفته می‌شد که از شاه قاجار که از انگلستان دیدن می‌کرد دعوت به عمل آوردند و شاه پرسیده بود خیام کیست!

کم کم نظریات نسبت به فلسفهٔ خیام تغییر کرد به طوری که نشریه‌ی «نقد معاصر» اشعار خیام را اصیل و الهی دانست. گفته می‌شد، عمر خیام در درونش یک نوع دوگانگی داشته است و شاید به حق از ریاکاری روحانی نماها و بعضی صوفیان زمان خود بیزار بوده است.

یوحنان می‌نویسد: هرچند خیام توان برداشتن پرده از رازها را نداشته ولی ناتوانی انسان را در شکل ابیاتی نشان داده است که قلب هر انسان را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهد. (۲۰۲).

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من　　وین حرف معما نه تو خوانی ونه من

هست از پس پرده گفتگوی من وتو　　چون پرده در افتد نه تو مانی و نه من!

(البته هنوز متوجه نشده بودند که این می، می‌خرد و اندیشه و دانش است که تعصبات عامیانه و خرد اندیشی‌های جاهلانه را از میان بر می‌دارد. البته بعدها به این نتیجه رسیدند که توضیح داده خواهد شد.). در آن زمان بعضی رباعیات را به شکل علف هرز مورد حمله قرار می‌دادند و برخی مانند گل آن‌ها را پرورش می‌دادند.

این رباعیات که در ابتدا با بی‌توجهی مواجه شد و حتا مجلهٔ فریزر آنها را قابل چاپ

ندانست از نیمه‌ی قرن نوزدهم با سرعت زیادتری در هندوستان، اروپا و امریکا شهرت همگانی یافت و همان مجله فریزر در ۱۸۷۰ چاپ دوم رباعیت را با عنوان «عمر خیام، ستاره‌شناس و شاعر فارسی» به چاپ رساند. (یوحنان: ۲۰۱) در ۱۸۷۶ نشریه‌ی «ناظر» خیام را شاعر بزرگ «نفی و طغیان‌گر نامید و رباعیات را از برترین اشعار جهان دانست.

نشریه‌ی «نقد معاصر» اشعا رخیام را اصیل و الهی می‌داند. گفته می‌شد، عمر خیام در درونش یک نوع دوگانگی داشته است و شاید به حق از ریاکاری روحانی نماها و بعضی صوفیان زمان خود بیزار بوده است. اما شخصیت‌های قدرتمند می‌توانند از خلال شک بهٔقین دست یابند. هرچند خیام توان برداشتن پرده از رازها را نداشته ولی ناتوانی انسان را در شکل ابیاتی نشان داده است که قلب هر انسان را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهد. (یوحنان: ۲۰۲) و در جامعه‌ی انگلیس به این نتیجه رسیدند که خیام «بی‌مسئولیت و بی‌ایمان به خداوند نبوده است».

اگر چه ارنست رنان خیام را هم طراز گوته و هاینرش هاینه و مظهر نبوغ سرشار آریایی می‌دانست، ولی معتقد بود که وی به زهد و تقوا تظاهر می‌کرد. مقایسهٔ خیام با هاینه بیشتر از لحاظ آزادی فکر و بی پروایی در بیان عقیده بوده است (حدیدی: ۳۶۲).

گر من زمی مغانه مستم، هستم   گر کافر و گبر و بت پرستم، هستم
هر طایفه ای به من گمانی دارد   من زان خودم، چنان که هستم هستم!

از اواخر قرن نوزدهم به بعد رباعیات خیام، ترجمه‌ی فیتز جرالد در اروپا و امریکا به تدریج شهرت همگانی یافت. و جهت نگرش به آنها کم کم تغییر کرد. و در ۱۹۰۹ به اوج شهرت خود رسید و این شهرت در میان تمام طبقات بود (همان: ۲۵۰).

از سوی دیگر چون زنجیرهای فشارهای بی منطق قرون وسطی را گسسته بودند، خیام را الگو قرار داده و خیام زدگی با عنوان مادی گرایی و خوش گذرانی روشنفکران و اهل ادب

اروپا و امریکا را در بر گرفت.

جـز راه قلنـدران میخانـه مپـوی — جز باده و جز سماع و جز یـار مجوی
بر کف قـدح بـاده و بـر دوش سبوی — می نوش کن ای نگار و بیهوده مگـوی!

(ترانه‌های خیام – هدایت – ص. ۴۹).

گسترش رباعیات در اروپا و امریکا کار را به جایی رساند که برای کشیش جـان کلمـن رباعیات بدل به طاعون شده بود! و همگان را به قرنطینه شدن از آثار خیام دعوت می‌کرد. و اصرار داشت که اگر به حال خود رها شود مرگبار خواهد بود. (یوحنان: ۲۵۱).

می خور که زدل قلت و کثرت ببرد — و اندیشـه هفتـاد و دو ملـت ببـرد
پرهیـز مکـن زکیمیـائی کـه ازاو — یکجرعـه خـوری هـزار علـت ببـرد

در ترجمهٔ فرانسهٔ رباعیات، نیکولاس خیام را «صوفی پرهیزگار» معرفی می‌کنـد. ایـن در حالی است که قبلاً خیام را به عنوان شاعر شاد و خوشگذرانی می‌شـناختند کـه جهـان را بـه هیچ می‌شمارد و برای فراموشی رنج هستی به کتـاب و جـام مـی‌و گوشـه پـر گـل و گیـاه و محبوبی زیبا روی پناه می‌برد:

مگـذار کـه غصـه در کنـارت گیـرد — و انـدوه محـال روزگـارت گیـرد
مگذار کتاب و لب آب و لب کشـت — زان پیش که خاک در حصارت گیرد

مراسم بزرگداشت پنجاهمین سال ترجمه رباعیات خیام در سال ۱۹۰۹ نقطهٔ آغاز بازبینی و جهت‌گیری در مسیر صدسالهٔ ترجمهٔ رباعیات در اروپا شمرده مـی‌شـد. همـان گونـه کـه انتظار می‌رفت، شهرت باقی مانـده از اواخـر قـرن نـوزدهم، در مـدت بحـران دهـه ۱۹۳۰ بـه سختی ادامه حیـات داد. از سـوی دیگـر دهـهٔ ۱۹۲۰ محیطـی مسـتعدتر و علاقـه‌منـدتر بـرای پذیرش رباعیات به نظر می‌رسـید. دو جنـگ بـزرگ جهـانی از پیـام فلسـفی ایـن اشـعار نیـز بهره‌مند شدند؛ برای جنگ اول، این پیام تسلی‌بخش بود برای جنـگ دوم، دسـت کـم قابـل

تحمل. اما حتی زمانی در گسترش رباعیات در انگلیس وقفه حاصل شد شعر همچنان مقاومت کرد و در حقیقت این وقفه به دانشمندان ادب فارسی اجازه داد تا به افراد غیر حرفه‌ای که به شکل انگلیسی اشعار جنبهٔ عمومی داده بودند توجه کنند. با این که دومین سدهٔ اروپایی رباعیات با ترجمهٔ جدال بر انگیز رابرت گریئوز آغاز شد، احتمال کمی وجود داشت که این نسخه، پایه‌های نظام اجتماعی را همچون پیش از آن تغییر دهد.

تباین در تفسیرهای شعر که نخستین سال‌های قرن را شاخص کرده بود، تا جنگ جهانی اول ادامه یافت. در نظر جان اس. کرارک، عمر خیام تنها یک ملحد نبود، بلکه همچنین مادی‌گرا، سوسیالیست و جبرگرا هم بود. کلارک با الهام از این ملحد تعهد کرد بهانه‌های مرتجعان غافل را که با اصول مربوط به اصلاحات اساسی مخالفت می‌کردند ـ که کلارک و البته اندیشه‌های عمر خیام از آن دفاع می‌کردند ـ از میان ببرد. ملاحظه می‌شود که از قرن ۱۷ به بعد افکار متفکران و شاعران ایرانی نه تنها در تغییر تفکرات بنیادی در شعر و ادب انگلیس بلکه در مسایل اجتماعی و سیاسی غرب نیز تأثیرگذار بودند.(یوحنان: ۲۸۱).

در امریکا، منتقد و پژوهشگر آمریکایی، ویلیام لئون فلپس، بیشتر تحت تأثیر شباهت اندیشه‌های عمر خیام به اندیشه‌های عیاشی و خوشگذرانی و پرداختن به دانش را توصیه می‌کرد، در حالی که شوپنهاور، ریاضت و زهد را سفارش می‌کرد.

به هر حال این شعر خیام، مانند هر فرد انگلیسی، آماده وارد جنگ جهانی اول شد و سرافراز از این بحران درآمد. داستان‌هایی درباره کتاب کوچک دوست داشتنی رباعیات بیان می‌شود که چگونه در برابر قلب سربازی تنها در سنگر جای گرفت و گلوله‌ای را که از سوی دشمن نشانه‌گیری شده بود منحرف ساخت و زندگی سرباز را نجات داد. و این اعتقاد مردم و سربازان به عمر خیام بیشتر می‌کرد.

دههٔ ۱۹۲۰ که دوره بازگشت سربازان هوشیار انگلیسی و آمریکایی از جنگ بود. فضای جدیدی برای احیای رباعیات ایجاد کرد. کلوپ عمر خیام در انگلستان، که جلسات خود را

در سال‌های جنگ معلق رها کرده بود، اکنون دوباره آنها را از سر گرفت. اعضای گردهمایی، غم زده در مورد اعضای قدیمی غایب در این جلسات صحبت می‌کردند، همچون لرد کیتچنر که دوستان، او را به نام قهرمان رزمجوی فردوسی، رستم می‌نامیدند. نسلی که از خود به عنوان گمشده سخن می‌گفت، نزدیکی و پیوستگی ویژه‌ای به شاعر خوشگذران پیر داشت. روحیهٔ ترک و نفی در تصویری دیده می‌شود که دومین کتاب کلوپ عمر خیام را آذین بسته بود. در آن یک آدم بیکار در حال نواختن ساکسیفون و به هم زدن نوشیدنی‌ها نشان داده شده است.

شعبهٔ آمریکایی کلوپ عمر خیام حتی دلایل بهتری برای برانگیختن قدیس حامی خود داشت. قانون وُلستِد (Volstead Act) که مشروبات الکلی را منع کرده بود ـ انگار آخرین بازتاب اخلاقیات ویکتوریائی که طرفداران رباعیات خیام بیش از نیم قرن علیه آن مبارزه کرده بودند ـ مورد حملهٔ آنان قرار گرفت. این کلوپ، همچون شعبهٔ اصلی انگلیسی‌اش، محل برقراری ارتباط میان متخصصان («نه از نوع خشک و بی‌روح» چنان که خودشان اصرار داشتند) بود، که دوستی واقعی را می‌ستودند و به «شاه خردمندان، عمر خیام» عشق می‌ورزیدند. رهبران و مسئولان کلوپ، ناثان هاسکل دل، متخصص یونان باستان، و ابن فرانسیس تامپسون، شاگرد او بودند که هر دو، از عشق به ترجمهٔ فیتز جرالد به مطالعات فارسی‌شناسی روی آورده بودند. دُل بیش از همه به عنوان یک ویراستار معروف بود، اما او نیز داستانی براساس زندگی افسانه‌ای خیام نوشت[1]. تامپسون پس از بیست سال ترجمهٔ رباعیات خود را به نحو شایسته‌ای ارایه داد. مسئول امور مالی باشگاه، چارلز دانا بوراج، با

۱- آثار دُل عبارتند از ویرایش رباعیات خیام به همراه ترجمهٔ این اثر به زبان های فرانسوی، انگلیسی و آلمانی در دو جلد (بوستون، کمپانی جوزف نایت، ۱۸۹۶). چاپ دیگری از رباعیات به همراه ترجمهٔ آن به زبان های انگیسی، فرانسوی، آلمانی ، ایتالیایی، دانمارکی در دو جلد (بوستون، ای. سی. پیج، ۱۸۹۸). «عمر خیمه دوز، داستانی عاشقانه از ایران کهن» (بوستون، ال. سی. پیج، ۱۸۹۹). گلچینی از اشعار ایرانی با عنوان «گلهایی از شاعران پارسی» در دو جلد (نیویورک، کراول، ۱۹۰۱).

یادآوری نخستین باری که اشعار عمر خیام را شنیده بود، نمونهٔ خوبی به دست می‌دهد، از این که اعضای کلوپ چگونه شیفته عمر خیام بودند. او می گوید:

در آن روز، من بی‌هیچ بند و بست، زندگی خود را به عمر خیام و فیتز جرالد سپردم و از آن زمان تاکنون، گل‌های نوشکفتهٔ تکریم و ستایش را هر روز در مقابل محرابشان در قلبم جای دادم.

در نخستین مراسم صرف شام باشگاه، شراب شیراز را نوشیدند. در جشن بیستمین سالگرد کلوپ در سال ۱۹۲۰، اعضای گروه چنین اظهار داشتند که آنان افرادی دائم الخمر نیستند. بلکه مردمانی میانه‌رو هستند و از تحریم شراب متأثر نمی‌شوند. با وجود این دُل رئیس کلوپ خطاب به خیام می‌پرسد:

"در باب این جهان هوشیار غربی چه می‌اندیشی

که مانند پیامبر اسلام به تحریم شراب برخاسته است؟"

ولی اظهار امیدواری کرد که مسئول بعدی کلوپ خیام همچون معجزهٔ عیسی در عروسی قانای جلیل، آب ایشان را به شراب مبدل سازد. و از اینکه در کلیسا به جای نان و شراب[۱] کیک و شربت به عبادت کنندگان می‌دادند خشمگین بودند!

در سال ۱۹۲۰ غیر از کلوپ، سایر شاعران و متفکرین و نویسندگان نیز به شعر و فلسفهٔ خیام توجه داشتند و کم کم تفکر ویکتوریایی دربارهٔ خیام که او را مست و لا ابالی و خوش گذران معرفی کرده بود تغییر می کرد تا جایی که «سیبل» ذکر کرده بود که سه متفکر خردمند (خیام، اپیکور و سلیمان) آدمی را به لذت بردن از زندگی فرا خوانده‌اند و عمر خیام یک "نفس پرست" صرف نبوده و فقط آنچه درویشان و روحانی نمایان متظاهر

۱- صرف نان و شراب در کلیسا یک رسم قدیمی میترائی بوده که در شب سال نو (شب یلدا) در آیین میترا در ایران باستان انجام می‌شده است. این آیین به مدت دویست سال در اروپا همه جا گیر بوده و پس از فراگیر شدن مسحیت که البته به تدریج انجام شده در آیین جدید باقی مانده است.

فریاد می‌زدند پذیرا نبوده است. (یوحنان: ۲۸۶).

این تغییر نظر تا حدی بود که پاتیسون در کتاب «سمبل‌های رباعیات خیام» به بررسی «نهادشناسی» رباعیات پرداخته تا آنجا که به استناد آموخته‌های نظری خویش با آب و تاب اظهار داشت که «شراب و پیاله و جام» همگی با نمادها و نهادهای مسیحیت ارتباط نزدیکی دارند و از این طریق عمر خیام در زمره‌ی «عارفان و پیامبران مسحیت» به شمار می‌آید! (همان)

در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در هند، انگلیس و فرانسه و امریکا تعداد بسیار بیشتری به نقد و چاپ و تجلیل از خیام پرداختند نسخه‌های پیشین که مورد بی‌توجهی قرار گرفته بود در مزایده‌ها به فروش رفت.

در ۱۹۲۹ امبروز جی. پاتر در کتابی که منتشر کرد حدود هفتصد کتاب و مقاله، تصنیف موسیقی و نمایش تآتری را در مورد خیام فهرست کرد. او همچنین به تقویم‌ها تبلیغات و طراحی کتاب‌ها اشاره کرد که از ادبیات خیام الهام گرفته بودند. وی نقل کرد که فروش چاپ کمیاب نخستین اثر فیتر جرالد ۵ پوند و ۵ شلینگ در سال ۱۸۹۳ و ۱۶۰۰ پوند یا ۸۰۰۰ دلار در۱۹۲۹ بود. وی به کتابهای بیشتر و چاپ‌های ارزان‌تر و غیره نیز اشاره کرده است. منجمله نسخه‌ای مصور به وزن ۱۸ پوند (حدود ۹ کیلوگرم) با نسخه‌های مینیاتورکاری شده.

در ۱۹۱۰ یک صحاف با استعداد لهستانی -انگلیسی به نام فرانسیس انگینوس سنگورسکی که پیش از این نیز چندین جلد مصرع از رباعیات را ساخته بود تصمیم گرفت «والاترین جلد جدید جهان» را برای رباعیات تهیه کند. وی کتاب را با چند هزار قطعه چرمی طلاکوب و زرنشان و ۱۰۵۰ قطعه گوهر، ۱۸ قطعه فیروزه و یاقوت در چشم پرندگان و دویست و هشتاد و نه لعل و فیروزه در حاشیه‌ها و ۵۰ یاقوت بنفش در طرح انگور و مو به اتمام رساند. این اثر به هنگام انتقال به امریکا در ۱۴ آوریل ۱۹۱۲ همراه با کشتی تایتانیک

غرق شد! (یوحنان)

پس از شهرت جهانگیر خیام در اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم، رباعیات نه تنها در اروپا بلکه در امریکا و کانادا وبسیاری دیگر از کشورهای جهان نیز شهرت خود را حفظ کرد و رباعیات به شکل‌های مختلف نثر و شعر توسط مترجمین مختلف به چاپ می‌رسید و در قرن حاضر نیز نظریات مختلف درباره‌ی رباعیات و چاپ‌های متعددی از آن ادامه دارد.

نگاهی به ترجمه‌های حافظ به انگلیسی

زبان و ادبیات غنی و بی نظیر فارسی در طول تاریخ به تدریج تا اقصی نقاط جهان متمدن که مناسباتی با ایران داشتند نفوذ کرده و در ادبیات و نحوهٔ تفکر مردم آن کشورها تاثیر گذار بوده است.

شعرای بزرگ ایرانی هر یک جایگاه خاصی در نفوذ در ادبیات و فرهنگ دنیای غرب داشته اند. در اینجا یکی دو نفر را برای نمونه ذکر می کنیم. یکی از معروف ترین آنها حافظ (اوایل قرن هشتم هجری، ف. ۷۹۲ هجری) است.

شعر حافظ از همان ابتدا نه تنها در ایران بلکه در سرتاسر ربع مسکون مورد استقبال قرار گرفته و بسیار متداول شده بود، به طوری که خود اشاره کرده است:

شکّرشکن شوند همه طوطیان هند　　　زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

اهمیت موضوع از آن جا معلوم می‌شود که در قرن نهم هجری، اندکی پس از وفات او، بر اساس کتاب دکتر نیساری بیشتر از هفتاد نسخهٔ خطی با ذکر نام و نشان استنساخ و رونویسی شده که در کتابخانه‌ها و موزه‌های آکادمی علوم تاجیکستان (۸۰۷)، استامبول (۸۱۱)، موزهٔ بریتانیا (۴-۸۱۳)، حیدرآباد (۸۱۳)، دانشگاه میشیگان (۸۲۳)، دانشگاه کمبریج (۸۲۷)، کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (۳۸-۸۱۷)، پاریس (۸۷۵ و ۸۸۷ و ۸۸۹)، وین، اتریش

(۸۵۹)، دانشگاه لیدن هلند (۸۹۴)، کتابخانهٔ چستر بتی ایرلند(-)، پاکستان (۸۹۴) هم اکنون موجود است. (البته صدها نسخهٔ قدیمی دیگر نیز در کتابخانه‌های شخصی وجود دارد. (نیساری، ۱۷).

دربارهٔ اهمیت و دلیل ترجمه حافظ به زبان‌های دیگر، پژوهشگران مطالب بسیاری نوشته‌اند. آنماری شیمل می‌گوید:

در صحبت از شیراز قرن هشتم (چهاردهم میلادی) حتی در صحبت از این شهر در نزد تمام غربیان تحصیل کرده، بلافاصله تنها یک نام تداعی می‌شود... «یعنی محمد شمس‌الدین حافظ» ... و از نظر محبوبیت، خاصه در جهان انگلیسی زبان فقط نام خیام است که توانسته با او پهلو بزند، چون حافظ است که شادکامی مصنوعی را تبلیغ می‌کند و لذت کامی از باده حرام را پیش می‌کشد و عشق را با تمامی سایه روشنش توصیف می‌کند... (پورگیو: ۷۹).

فراموش نکنیم که حافظ نیز در گله و شکایت از جفای گردونِ دون و پناه بردن به باده و به هیچ نشمردن جهان گذران تا حد زیادی تحت تاثیر حضرت خیام بوده است.

معمولاً موقع تحسین از جهانی بودن حافظ، نام گوته بر زبان می‌آید. در شهر وایمار، زادگاه گوته، بنای یادبودی برای این دو شاعر مشهور برپا شده است و پایگاه اینترنتی نیز وجود دارد.

علایی حسینی (۱۳۷۴) به نقل از خانلری نوشته: «حتی انگلس فیلسوف معروف انگلیسی در نامه‌ای که به مارکس همکار نزدیک خود می‌نویسد، از دل مشغولی خود به حافظ سخن می‌گوید و این موضوع را پنهان نمی‌کند که مانند گوته قصد آموختن زبان فارسی را داشته تا حافظ را بهتر بفهمد» (همان: ۷).

آنماری شیمل می‌گوید:

«اروپا برای اولین بار در سال ۱۶۵۰ میلادی سخنی درباره‌ی حافظ شنید و آن زمانی بود

که پی یترو دلاواله ایتالیایی در سفرنامه‌ی خود، ذکری از حافظ به میان آورد» (علایی حسینی، ۷).

در سال ۱۸۶۰ میلادی «فرانسیسکو مینسکی» که نویسندهٔ اولین دستور زبان فارسی به لاتین می‌باشد یکی از غزلیات حافظ را به زبان لاتینی ترجمه کرد. اولین ترجمهٔ فرانسوی بعضی از غزلیات حافظ توسط «ویلیام جونز» در سال ۱۷۷۱ انجام شد. و بعد از آن شهرت این شاعر غزلسرای ایرانی که به لسان الغیب معروف است عالمگیر گردید.

فهرست اسامی بعضی از مترجمان اشعار حافظ، از قرن هیجده میلادی تاکنون، به نقل از مقالهٔ دکتر فریده پورگیو به دنبال آمده است. بیشتر این مترجمین از مشاهیر ادب اروپا به شمار می‌آیند.

ـ ۱۷۷۱ سرویلیام جونز ـ ۱۷۷۴ـ جان ریچاردسون ـ ۱۷۸۵ تامسن لا ـ ۱۷۸۶ اچ. اچ. ۱۷۸۷ جان نات ـ ۱۷۹۵ او سی لی ـ ۱۸۰۰ جان هدن هیندلی در قرن نوزدهم که بسیار تحت تأثیر حافظ و سعدی قرار داشت.

ـ ۱۸۴۱ رالف والدو امرسون

ـ ۱۸۷۳ رابینسون

ـ ۱۸۷۵ هرمان بیکنل

ـ ۱۸۷۷ ادوارد هنری پالمر

ـ ۱۸۹۱ هنری ویلبر فورس کلارک، ۱۹۹۷، تجدید چاپ با مقدمه هیلمن

ـ ۱۸۹۷ گر ترود بل، ۱۹۹۵ تجدید چاپ، ۱۹۷۹ با مقدمه ادریس شاه

ـ ۱۸۹۷ والتر لیف (پورگیو، ۸۲-۸۰).

قسمتی از ترجمه‌های حافظ به انگلیسی که از سال ۱۹۰۰ به بعد انجام شده در قسمت "نفوذ ادبیات ایران در دنیای امروز" آمده است.

مطالعه روی زبان فارسی در انگلستان پیش از میانه‌ی قرن هفدهم آغاز شده بود و

نخستین کرسی‌های دانشگاهی مطالعات شرقی در بعضی از دانشگاه‌های انگلستان به زبان‌های عربی و فارسی به عنوان زبان کتاب مقدس اختصاص داده شد. و همزمان در بسیاری از دانشگاه‌های بسیاری از کشورهای اروپائی بخش‌های شرق‌شناسی و زبان فارسی دایر شد. که در بسیاری از آنها تا امروز دایر است.

دلیل دیگر رویکرد پژوهشگران انگلیسی به ایران به قول یوحنان آن بوده که این سرزمین در زمره‌ی کشورهای باستانی جهان به شمار می‌آمد و دانشمندان راغب بودند که علوم جغرافیایی گزنفون و تاریخ هرودوت را با جدیدترین اطلاعات روز همگام سازند. شرق‌شناسی در آن زمان کاملاً آکادمیک و حتی باستان‌شناسی بوده (۳۵)

قبلاً اشاره شد که ایران از زمان امپراتوری‌های باستانی دارای شهرت جهانگیر بوده و اغلب کارهای بزرگ و قابل توجه این کشور را مورخین یونانی به ثبت رسانده بودند. لذا از قرن‌های ۱۶ میلادی به بعد که جنب و موثر عظیمی برای کشف حقایق در اروپا به راه افتاده بود بسیار طبیعی است که برای آشنائی بیشتر با حقایق مربوط به این کشور افسانه‌ای کنجکاو باشند.

در هندوستان نیز به خاطر منافع مادی دولت انگلستان، کمپانی هند شرقی توجه خاصی به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی - اسلامی معطوف داشت خوشبختانه بعد از میانه‌ی قرن هفدهم این دو جریان با هم همراه شدند و به گسترش نفوذ بیشتر شعر و ادبیات فارسی در انگلستان و فرانسه و به دنباله آن در امریکا و سایر کشورهای اروپا منجر گردید.

بعضی از ترجمه‌های دیگر از ادبیات فارسی

- ترجمه‌ی بلند و منثور رستم و سهراب توسط سنت بوو
- آلفرد لرد تنیسون بیش از حد به زبان فارسی آشنائی داشت و روابط ادبی اطلاعات خوبی در مورد ادبیات ایران داشت و او با ادوارد گاول و ادوارد فیتر جزالد و همچنین الفرد

لیال و چارلز کامرون و فرانسیس ترنر پالگرا و دماکس مولر که کارش در زمینه زبانشناسی شرقی مشهور است، آشنایی داشته است که همهٔ این افراد به نحوی تحت تأثیر ادبیات مشرق زمین بوده‌اند.

ـ آلفرد لیال تحت تأثیر ادبیات ایران قرار داشت و اشعارش سرشار از مطالب مربوط به شرق و ایران و قرآن است مانند «نوشته یک تبعیدی بصره» «لشکرکشی نادرشاه» «بابل» «مصر» و «ایران» که از ویژگی‌های ادبیات رمانتیک در موضوعات شرقی است. (یوحنان: ۱۲۲)

بعضی از شعرای بزرگی که تا سال ۱۸۵۸ برای جامعه‌ی غربی شناخته شده و مورد احترام بودند بنا به گزارش امرسون عبارتند از فردوسی، انوری، نظامی، جلال‌الدین مولوی، سعدی و حافظ و جامی و همچنین خیام و فرید الدین عطار نیشابوری که نشان می‌دهد نفوذ ادبیات ایران محدود به یکی دو نفر از مشاهیر شعر و ادب این کشور نبوده است.

فیتز جرالد مترجم رباعیات خیام؛ در ۱۸۴۳ نامه‌ای به بارتن می‌نویسد که حاوی ترجمه‌ی قطعه‌ای از سعدی است.

گِلی خوش بوی در حمام روزی — رسید از دست محبوبی به دستم
بدو گفتم که مشکی یا عبیری — که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گِلی ناچیز بودم — و لیکن مدتی با گُل نشستم
کمال هم‌نشین در من اثر کرد — و گر نه من همان خاکم که هستم

خلاصهٔ ترجمهٔ این قطعه به روایت یوحنان بدین صورت زیر است:

شناگری در رودخانه‌ی پر موج غلتان...
چیزی را بیرون می‌آوَرَد که تکه گلی معمولی می‌نمود،
اما چنان رایحهٔ خوشی داشت که فریاد برآورد...

تو خاک معمولی نیستی، بلکه مشک یا عبیری؟
گل پاسخ داد که من جز همان خاک معمولی نیستم
اما یکبار از درون سینه‌ی تیره‌ام
گل سرخی روئید و
هر روز با بوی خوش آن هم نفس بودم
از آن هنگام حسن او از میان نمی‌رود
و همه‌ی آب‌های روان نمی‌توانند آن بوی خوش را
از من بشویند (۱۳۴)

وی می‌افزاید ادبیات و شعر فارسی خیلی بیشتر از ادبیات ژاپن و چین و هند و سایر کشورهای شرقی در اروپا نفوذ گذار بوده و علیرغم مخالفت‌های بعضی از منتقدان شعر فارسی در اروپا و امریکا نه تنها جای خود را باز کرد بلکه بر ادبیات و طرز تفکر آن کشورها نیز اثرگذار بود. امرسون در امریکا و شاعران ویکتوریایی در انگلستان به طور موفقیت آمیزی توانستند ادبیات فارسی را با شیوهٔ تفکر و قالب‌های بیانی انگلیسی منطبق سازند. (یوحنان: ۲۵۵).

دنیسون راس با صراحت تمام اظهار داشت که از میان تمام شاعران آسیائی، ایرانیان بیشتر از همه برای خوانندگان انگلیس آشنا هستند... و توانستند جایگاه خود را در میراث ادبی جهان تثبیت کنند... و کمتر کشوری در جهان هست که شاعرانش بتوانند تا این اندازه در میان خوانندگان انگلیسی زبان شهرت یافته باشند. (همان).

ـ ترجمهٔ دیوان کمال الدین اصفهانی شاعر قرن سیزدهم شامل غزلیات، قصاید و رباعیات توسط لوئیس هربرت گری و برگرداندن به نظم توسط اتل واتس مامفرود در ۱۹۰۳

ـ ترجمهٔ رباعیات خیام توسط فیتز جرالد

- توجه شاعران به ترجمهٔ اشعار بابا طاهر عریان در اوایل قرن بیستم به عنوان ستایندهٔ معشوق الهی

- ترجمه‌های مکرر اشعار حافظ در اروپا و امریکا

در سال ۱۹۲۰ میخانه‌ها در امریکا تعطیل شد و وضعیتی همانند دوران حافظ به وجود آمد... شراب، به تعبیر استریت، در نزد شاعران غربی، هم نمادی از "شراب واقعی" بود و هم "آزادی اندیشه". و از آن پس توجه ویژه‌ای به حافظ «شاهزادهٔ شاعران فارسی» شد. حتی در سال ۱۹۶۰ منتقدی آسیائی در سخنرانی خود چنین شکوه می کند که روح امپریالیستی و استعمار سعی دارد حافظ را، مانند خیام، فردی دایم الخمر و منحط در ذهن اروپائیان تصویر کند[1]. و این برداشتی بود از شعر فارسی خیام که حتی شهرت او بر سعدی نیز تأثیر گذاشت. تا این زمان تعبیرهای ناقصی از نماد عشق و شراب و عرفان ایرانی در میان شعرای اروپائی رایج بود. ولی جیمز والری فالکر که علاقهٔ فراوانی به هنرها و شعرهای فارسی داشت و زبان فارسی می‌دانست در شعر «عشق‌های جلال‌الدین» خود توانست به خوبی تعبیر عارفان را از عشق و شراب توضیح دهد.(یوحنان: ۲۵۹)

وی می‌افزاید:

سعدی هنوز همان نقشی را داشت که سی. ای. هامپتون در سال ۱۹۱۳ از او ترسیم کرده بود. «دوست و مشاور همه‌ی ما» و «راهنمائی که هیچ انسانی نباید از پیروی کردن از او ترس یا شرمی داشته باشد».

وی هنگامی که بخش‌هائی از گلستان را به نظم کشید به این بهانه که «این غذای لذیذ» را باید در ظرفی که مطابق با روش خودمان است تهیه کنیم» بیشتر قالب رباعی را انتخاب کرد که تحت تأثیر رباعیات خیام در جامعهٔ هنری و ادبی انگلیس به وجود آمده بود. و این

۱- ناگفته نماند که حافظ نیز تحت تاثیر افکار فلسفی خیام بوده است.

نبود جز تأثیر کار چشم‌گیر ادوارد فیتز جرالد از ترجمهٔ عالمگیر رباعیات خیام که به مذاق انگلیسی‌ها رباعی را خوش آیند ساخته بود.

در طول سالهای جنگ آربری مجموعه سخنرانی‌هائی دربارهٔ تصوف ایرانی در دانشگاه کلکته ارایه کرد.

پس از مرگ نیکلسون، آربری ضمن پژوهش در آثار سایر شاعران ایرانی می‌کوشید آرزوی وی را برای شناساندن رؤیاهای ناشناختهٔ ملای رومی و تصوف ایرانی برای خوانندگان انگلیسی روشن کند و وی را بزرگترین شاعر عارف در تاریخ بشریت معرفی کرد و «خطبه‌های مولانا» را مواد خام مثنوی می‌شمرد.

در ۱۹۶۸ اشعار عارفانهٔ رومی را منتشر کرد که نخستین کتاب از دیوان شمس بود و در آن دگرگونی شاعر را از حکیمی هوشیار و موقر به عارفی اهل ذوق آشکارا دید.

و صدها اثر دیگر و رساله‌های دکترا در مورد عارفان و تصوف و ملای رومی در قرن بیستم در افریقای جنوبی، لاهور، هندوستان، و انگلیس و سایر کشورهای اروپائی منتشر شد.

منجمله رضا آراسته، با کمک از نظریهٔ اریک فروم کتاب خود را با عنوان «رومی ایرانی: تولد مجدد به موجب خلاقیت و عشق» با تعریف وسیعی در شناساندن عرفان منتشر کرد.

فریدالدین عطار نیشابوری نیز از عارفان دیگری بود که ایران‌شناسان و شعرای زیادی کارهای او را ترجمه کرده یا به نظم درآوردند منجمله «منطق الطیر» در ۱۹۵۴ به قلم اس. سی. نات. همچنین در ۱۹۵۴، مارگات اسمیت گلچینی از آثار عرفانی را منتشر کرد و ده سال بعد ادریس شاه صوفی نظریات گستردهٔ عارفانهٔ خود را منتشر کرد.

بُعد بین‌المللی عرفان را شاید بهتر از هر اثر دیگر در «پیام صوفی» عنایت خان بتوان مشاهده کرد که در دوازده جلد به زبان‌های مختلف اروپائی ترجمه شده و ادریس شاه در

«داستان‌های درویشان» از آثار شعری عارفان بزرگ بسیار بهره برده است. (همان: ۲۶۶)

مطالعات شرقی

در فرانسه در سال۱۸۲۳ انجمن آسیائی تأسیس شد و در انگلستان در سال ۱۸۳۴ مجلهٔ آسیائی به راه افتاد. انجمن شرق‌شناسی امریکا در سال ۱۸۴۲ شروع به کار کرد و انجمن شرق‌شناسی آلمان نیز در ۱۸۴۴ فعالیت خود را آغاز نمود. گوئی در اواسط قرن نوزدهم میان ادیبان و علاقمندان جهان رقابتی نسبت به ادبیات شرقی، که ایران در مرکز آن قرار داشت، پیدا شده بود.

در این زمان شرق‌شناسان بزرگی در اروپا پیدا شدند مانند آرتور جی. آربری، آرتور رمی و اچ. ای. آر. گیپ و در فرانسه سلیوتر دوساسی، گارسین دوتاسی و جی. بی نیکلاس و ژول مول.

بسیاری از ادبا وشاعران سرشناس دیگر نیز از خوان گستردهٔ ادبیات فارسی بهره گرفتند. ماتیو آرنولد به ترجمهٔ اثری از شاهنامه پرداخت و ادوارد فیتز جرالد از ترجمه‌ی رستم و سهراب دوتاسی استفاده کرد. (یوحنان: ۹۴).

جوزف فون هامر پورگستال در سال‌های ۱۸۱۲ و ۱۳ دیوان کامل حافظ را ترجمه کرد که گوته در نوشتن دیوان شرقی ـ غربی از آن الهام گرفت و امرسون نیز با الهام از آن و از گزیدهٔ ادبیات فارسی فون هامر کار خود را آغاز کرد.

در دورهٔ پرجنب و جوش ویکتوریائی فوریس فالکز، عضو انجمن آسیائی و استاد زبان‌های شرقی دانشگاه لندن گزیده‌ای از بوستان سعدی را در۱۸۳۸ و سال بعد سلامان و ابسال جامی را ویرایش کرد. وی قبلاً رسالهٔ تحفه الاحرار جامی را نیز ویرایش کرده بود (همان)

ویلیام بارتر کشیش و شاعری بود که آموختن زبان فارسی را شروع کرد و از سال ۱۸۳۵

به تدریس فارسی به سربازان ارتش هند آغاز کرد. استفادهٔ او از غزل فارسی در سروده‌های محلی دارای اهمیت فراوان است که به قول یوحنان «این یکی از عجیب‌ترین جلوه‌های تأثیر فارسی بر ادبیات انگلیسی است» (۹۵)

جرج پارو نویسندهٔ کتاب Lavengro علاوه بر لاتین و یونانی و زبانهای عربی و فارسی، روسی، سی و دو زبان دیگر را فراگرفته بود و کتاب تارگوم او ترجمه‌ای از گزیدهٔ اشعار سی و پنج زبان مختلف در سن پطرزبورگ روسیه منتشر شد. در این کتاب نوشته‌ای هم از یادبود فارسی وجود دارد.

در میان نسخه‌های خطی منتشر نشده‌اش دو گزیده از فارسی وجود دارد که هشت زن جوان و حکایت‌های حیوانات در ادبیات فارسی نام دارد. او همچنین گزیده‌هائی از سعدی و حافظ و فردوسی را ماهرانه ترجمه کرده در دستنوشته‌های وی پانزده رباعی از خیام هم دیده می‌شود.

ادبیات و شعر فارسی بر ادبیات رمانتیک انگلیس بی‌تأثیر نبود. نوشته‌های شرقی و استعداد و شیفتگی وافر آرنولد، تنیسون و فیتز جرالد به شعر فارسی نیز بر ادبیات رمانتیک انگلیس تأثیرگذار بود.

در این دروه هم ده‌ها نفر از شاعران اروپائی باعث رونق شعر فارسی در این قاره شدند. در کتاب یوحنان با ترجمه‌ی دکتر احمد تمیمداوی از صفحات ۹۱ تا ۴۰۱ از صدها شاعر و نویسنده‌ی برجسته اروپا و امریکا با نمونه‌هائی از کارهایشان اشاره شده که تعجب خواننده را به عمق تأثیرات زبان و ادب و شعر فارسی بر ادبیات غرب برمی‌انگیزد.

نفوذ ادبیات ایران در دنیای امروز

ادبیات غنی ایران امروز هم هنوز در حال نفوذ در ادبیات جهان است و به انواع مختلف مورد ترجمه و استفادهٔ ملل مختلف قرار دارد. به یکی دو مورد آن اشاره می‌کنم.

آوازهٔ حضرت مولانا جلال‌الدین مولوی و بسیاری دیگر از عرفای ایرانی در جهان امروز رو به گسترش است و به خصوص توجه به عرفان در دنیای غرب گسترش می‌یابد و نسبت به مولوی در قرن بیستم و بیست و یکم و توجه خاصی معطوف شده است و ترجمه‌ها و برداشت‌های آزاد از اشعار این فیلسوف بزرگ معنوی جای پرفروش ترین کتابهای سال در غرب را پر کرده است.

واقعیت این است که دنیای غرب که در اثر فشارهای بی رویهٔ کلیسا در قرون وسطی مردم اروپا را از دین دور کرد و فلاسفه و نویسندگان و شعرا عمدا به معنویات پشت کردند، و کم کم از معنویات و اخلاق دور شدند و فلسفهٔ اگزیستانسیالیزم هم نتوانست مشکلات اجتماعی نسل‌های جوان را حل کند. امروز به عرفان امثال مولانا و عرفای دیگر شرقی روی آورده اند.

رابرت بیلای، شاعر و منتقد ادبی مشهور امریکا معتقد است: مولانا در جهان اسلام به همان اندازه محبوب و مشهور یگانه است که ویلیام شکسپیر در جهان ادبیات انگلیس. بدون تردید هر خوانندهٔ غربی با خواندن سرودهای وی شیفتهٔ حلاوت و عمق اندیشهٔ سرشار عرفانی و معنویت مولانا می‌شود.

پروفسور اریک جئوفاری، مولانا شناس سرشناس امریکایی نیز می‌نویسد:

در سال‌های اخیر شعرها، اندیشه‌ها و دیدگاه‌های مولانا در غرب به شدت گسترش یافته و محبوبیت فراوانی کسب کرده است. شاعری که همچون آفتاب روشن، درخشان و تمام ناشدنی است. بی تردید نمی‌توان سروده‌های او را به زمان خاصی محدود کرد زیرا مولانا و اندیشه‌های او بازتابی از شرایط روزگار معاصر نیز است.

حقیقت این است آثاری که ماندگار می‌شوند اغلب آن هایی است که به محدودهٔ فکری یا جغرافیایی خاصی منحصر نشده و مایهٔ جهانی دارد و مطالبی را ارایه می کند که برای انسان در همهٔ زمانها و مکان‌ها ساری و جاری است.

موریس بارس، یکی از بزرگترین نویسندگان فرانسه در اوایل قرن بیستم که تحت تاثیر سعدی نیز بوده است، به خاطر علاقهٔ شدید به مولانا و برای دیدن مراسم سماع درویش‌های مولویه به قونیه سفر می‌کند. او که نویسنده و سیاستمدار بود می‌خواست از اندیشه‌های مولویه در مسیحیت نیز استفاده کند. وی در بارهٔ مولانا می‌گوید: مولانا در مثنوی عطر و نور و موسیقی را با هم درآمیخته است. و ادامه می‌دهد: "من معتقدم که مولانا آموزگاری است که در نهایت درایت و هوشمندی درس‌ها و تجربه هایش را به رایگان در اختیار دیگران می‌گذارد".

شاعر بزرگ ایرانی دیگر سنایی غزنوی است که قبلا اشاره ای به تاثیر او در ادبیات غرب در سده‌های پیش داشتیم.

یوگنی ادواردویچ برتلس، ایرا ن شناس روسی در ۱۹۲۵ سیرالعباد را یکسره همانند کمدی الهی دانته دانسته است.

ایران شناس چک، پروفسور یان ریپکا در کتابی که در سال ۱۹۵۹ با عنوان تاریخ ادبیات ایران نوشته اشاره ای دارد به این که دانته در کمدی الهی کتاب سیرالعباد سنایی را که دو قرن پیش از وی نوشته شده بوده، مورد استفاده قرار داده است که باعث شد دوباره پژوهشهای زیادی در اروپا در مورد سنایی صورت گیرد.

در سال ۱۹۴۳ رونالد آلن نیکولسون نیز در مقاله ای کوتاه که در نشریهٔ انجمن سلطنتی آسیایی شاخهٔ بمبئی نوشت سنایی را یک ایرانی پیشرو آلیگری دانته نامید و نوشت "سنایی با خیال بلند پرواز و توهم جسورانهٔ خود برگشت روح را از عالم سفلی، که در آن گرفتار شده به عالم بالا یعنی مقر اصلی و مبدء الهی آن شرح داده است.

یوهانس توماس پیتر دو بروین، ایران شناس هلندی در سال ۱۹۸۳ در کتابی که با عنوان "از پارسایی و شعر" (Of Piety and Poetry) نوشته، بحث مفصلی در بارهٔ سیرالعباد سنایی و ریشه‌های هلنیستی آن مطرح کرده است. این کتاب با عنوان "حکیم اقلیم عشق"

در سال ۱۳۶۴ به فارسی ترجمه و چاپ شده است.

کارلو ساکونه مستشرق ایتالیایی در سال ۱۹۹۳ نیز سیرالعباد را به زبان ایتالیایی ترجمه کرد و در مقدمهٔ مبسوطی که بر آن نوشت، منظومهٔ سنایی را شاخهٔ شرقی متاثر از سنت معراج پیامبر اسلام قلمداد کرد.

پائولو کوئیلو نویسنده‌ی معروف برزیلی را بسیاری از ایرانیان می‌شناسند و با اغلب آثارش آشنا هستند. وی با آثار ادبی کلاسیک فارسی آشنا بوده و با بهره برداری از عرفان ایرانی –اسلامی و شعرهای عرفانی و سازنده‌ی مولوی موفق به خلق کتاب معروف کیمیاگر شده و شهرت جهانی به دست آورده است. در سایر آثار این نویسندهٔ بزرگ نیز رنگ عرفان ایرانی همه جا به چشم می‌خورد.

عرفان در واقع داروی رفع مشکلات آدمیزادِ تنها و مضطربِ دنیای امروز است که با نوشداروی عشق می‌کوشد انسان را از سرگردانی و پراکندگی نجات بخشد. بدون اغراق بسیاری از نویسندگان و شعرای معروف اروپا و امریکا در قرن‌های گذشته با آشنایی با اثرات شفابخش این نوشداروی زندگی بخش توانسته اند نام خود را جاودانه سازند.

کتاب کیمیاگر کوئیلو که در دنیا و در ایران بسیار معروف است درست از روی داستان "گنج یافتن مرد بغدادی در مصر" اقتباس شده که در داستان قلعهٔ ذات‌الصور در آخر دفتر ششم مثنوی مولوی آمده است.

ارث هنگفتی به مرد بغدادی می‌رسد که همه را حیف و میل می‌کند و مفلس می‌شود. در خواب می‌بیند که گنجی در مصر در فلان نشانی وجود دارد که برای به دست آوردن آن به سوی مصر حرکت می‌کند و در راه با مشقت فراون رو به رو می‌شود و پس از رسیدن به مصر مواجه می‌گردد با زمانی که به خاطر دزدی‌های زیاد حاکم دستور داده دزدها را به زندان بیافکنند. اتفاقا داروغه او را می‌بیند و چون غریبه بوده به زندان می‌افکند و مشقت و رنج فراوان می‌کشد. عاقبت مرد با ناله و زاری داروغه را وا می‌دارد که قبول کند او دزد

نیست وشرح زندگی خود را برای داروغه می گوید و می گوید که بارها در خواب دیده که در مصر و در فلان نشانی گنجی پنهان است. اتفاقا نشانی خانهٔ داروغه بوده است. بعد داروغه به او می گوید که سال‌ها است که در خواب می‌بیند که در بغداد در فلان نشانی گنجی نهان است ولی وی اعتنایی به این خواب‌ها نکرده است. مرد با کمال تعجب مشاهده می کند که نشانی نشانی خانهٔ او در بغداد است و می‌فهمد که گنج در خانهٔ او و در نزد خود او بوده است. گنج حقیقی همیشه در وجودِ خودِ ما است. تا انسان تلاش فراوان نکند و سختی نکشد روحش پاک نشود و به گنج واقعی دست نیابد.

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود.

برای رسیدن به گنج سعادت انسان باید به پاک سازی وجود خویش بکوشد. برای این کار تلاش فراوان و تحمل رنج و سختی لازم است. اگر انسان خود با قوهٔ تدبّر و تعقّل در زندگی کار و تلاش پی گیر را پیشه سازد موفق می‌شود ولی اگر نابخردانه عمل کند نه تنها گنج خود را از دست می‌دهد، بلکه گرفتار رنج و محنت می‌شود تا کورهٔ روزگار آهن جان او را آبدیده سازد.

کوئیلو همان داستان مولانا را عینا در کتاب کیمیاگر نقل کرده است: رسیدن ارث هنگفت و بی حساب، خرج کردن آن برای کیمیاگری، و مفلس شدن و خواب دیدن گنج و رفتن به دنبال گنج به مصر، دستگیر شدن توسط راهزنان و دیدن رنج و مشقت فراوان الی آخر.

ملاحظه می کنید غنای ادبیات کلاسیک ایران از قرنهای گذشته تا حوالی عصر حاضر آنقدر زیاد است که یک داستان عرفانی کوتاه بعد از قرنها بدین صورت به شکل کتابی مفصل جهانگیر می‌شود.

یوحنان می‌نویسد:

شاعرانی که یک جانبه به یک ملت تعلق دارند به همهٔ جهان تعلق می‌یابند ... این

پدیده‌ایست که در دویست سال گذشته برای شاعران فارسی در انگلستان و فرانسه و امریکا رخ داده، ... وقتی سعدی، حافظ، فردوسی و عمر خیام جایگاه خود را در فرهنگ انگلیسی یافتند نه تنها دیدگاه های اجتماعی، سیاسی، فلسفی و حتا مذهبی خوانندگان جدید را تحت تأثیر قرار دادند، بلکه معانی بلند و نو را به آثار شاعران بزرگی چون بایرون، تنیسون، ماتیو آرنولد و رالف والد و امرسون و دیگران منتقل ساختند. (صص ۲۰-۱۹)

و همچنین چاسر، شکسپیر، لرد بایرون، سر ویلیام جونز، توماس گری، فیتز جرالد. دزرائیلی، لرد کرزن، ادوارد براون و دانته و صدها شاعر و نویسنده و هنرمند دیگر آثاری با نام ایران و ایرانی مانند: تاریخ نادرشاه و رساله‌ای درباب شعر مشرق زمین (جونز) دستور زبان فارسی (۱۷۷۱)، تفسیر آزاد از اشعار عاشقانهٔ شرقی، کمدی الهی و صدها اثر دیگر (صص ۶۱-۱۸)

حتا در قرن بیست و یکم هنوز در امریکا و اروپا و سایر کشورهای جهان از ادبیات کلاسیک ایران استفاده می کنند که تازه ترین آن سریال‌های هزار و یک شب در ترکیه است که با شرکت دو تن از بزرگترین هنرپیشگان آن کشور فیلم برداری شده و در سال ۲۰۱۲ میلادی به نمایش گذاشته شد.

حافظ که جزو معروف ترین شعرای ایرانی در اروپا و سایر نقاط دنیا است و غزلیاتش در طول سده‌های گذشته بارها توسط شعرا و مترجمین مختلف به شعر و نثر و فرم‌های دیگر ادبی ترجمه شده و مورد الهام و تقلید قرار گرفته است، هنوز در قرن بیستم همچنان در آسمان ادبیات اروپا چون ستاره ای نورانی می‌درخشید وبزرگان ادب ترجمه‌های تازه تر و دقیق تری را از دیوان او به ادب اروپا هدیه می‌دهند که هنوز ادامه دارد. در زیر به چند مورد از تازه ترین این ترجمه‌ها اشاره می کنیم:

سیر تاریخی ترجمه‌های حافظ از ۱۹۰۰ به بعد:

- ۱۹۰۱ جان پین / ۱۹۰۵ ریچارد لوگالی ین / ۱۹۱۰ کرانمربینگ
- ۱۹۱۷ ا. و. اندروود و ای. جی. ایرانی / ۱۹۲۰ ادوارد براون
- ۱۹۲۱ الیزابت بریجز (داریوش) / ۱۹۲۲ نیکُلسُن
- ۱۹۲۳ روبن لوی / ۱۹۲۸ استری / ۱۹۳۷ استلارد
- ۱۹۳۹ منصف / ۱۹۴۱ شاستری / ۱۹۴۷ آربری
- ۱۹۴۸ مسعود فرزاد / ۱۹۵۲ پیتر اوری و جان هیت استابز

در نیمه دوم قرن بیستم ترجمه‌های بیشتری از حافظ منتشر می‌شود:

- ۱۹۶۴ رُدِر / ۱۹۶۵ عباس آریان‌پور
- ۱۹۶۶ هادی حسن / ۱۹۷۳ مهدی نخستین
- ۱۹۷۴ مهر بابا / ۱۹۷۶ مایکل هیلمن
- ۱۹۸۳ پال اسمیت: کتاب ساقی: مثنوی حافظ
- ۱۹۸۸ پال اسمیت: هدیه عشق: رباعیات حافظ

«عباس آریان‌پور» و «مهدی نخستین» از دیگر ایرانیانی هستند که دست به ترجمه‌ی حافظ زدند. «مایکل هیلمن» نیز در تز دکترای خود با نام «وحدت در شعر حافظ»، شانزده غزل را ترجمه و تفسیر کرده است.

«پال اسمیت» استرالیایی نیز ترجمهٔ کامل دیوان حافظ را در دو جلد ترجمه و چاپ کرده است. وی در مقدمهٔ ترجمهٔ خود می‌گوید که پانزده سال صرف این ترجمه کرده است که در حقیقت برداشتی از ترجمه‌های دیگران از حافظ بوده است. زیرا که وی فارسی نمی‌داند.

ترجمه‌های حافظ از دهه‌ی ۹۰ تاکنون

- ۱۹۹۳ «عنایت خان» و «کولمن بارکس»: سخنرانی‌های عنایت خان، پنجه شعر: پنج شاعر عرفانی.

ـ ۱۹۹۵ «الیزابت گری»: دریای سبز بهشت، ۵۰ غزل از دیوان حافظ.

ـ ۱۹۹۵ «رضا صابری»: اشعار حافظ.

ـ ۱۹۹۶ «دانیل لدنیسکی»، «هنری فنیدلین» و «کلارک»: صدای خنده خود را شنیدم: برداشتی از حافظ.

ـ ۱۹۹۷ «دانیل لدنیسکی»: نفس خورشید.

ـ ۱۹۹۸ «پور افضل» و «مونت گمری»: حکمت عرفانی حافظ: آموزه‌های معلم عشق.

ـ ۱۹۹۹ «دانیل لدنیسکی»: هدیه: اشعار حافظ، مرشد بزرگ صوفی

ـ ۲۰۰۱ «کلمن بارکس»، سوختن می‌طلبم: دنیای شیدایی رومی، حافظ و لالا، سی دی موسیقی.

ـ ۲۰۰۱ ـ «توماس رین کرو»: مست شراب معشوق.

ـ ۲۰۰۱ «توماس رین کرو»: در کوچهٔ شراب فروش.

ـ ۲۰۰۲ «دانیل لدنیسکی»: اشعار عاشقانه از خدا؛ ۱۲ صدای مقدس.

ـ ۲۰۰۳ «دانیل لدنیسکی»: بور نور.

ـ ۲۰۰۳ «دانیل لدنیسکی»: تقویم حافظ.

ـ ۲۰۰۳ « فیلیپ اسمیت و لوگانی ین»: بلبل تازه، گل سرخ تازه.

ـ ۲۰۰۳ «پیتر اِوری» و «جان هیت استابز»: حافظ شیراز، سی شعر.

چندین نفر از جمله «تامس رین کرو» که خود شاعر، مترجم، ویراستار، ناشر و هنرمندی موسیقیدان است، دست به ترجمهٔ اشعار حافظ می‌زنند و نیز «دانیل لدینسکی» که چندین کتاب شعر چاپ می کند که اسم حافظ در آن آمده است؛ ولی به عقیدهٔ بسیاری، آنچه که

وی چاپ کرده است، ترجمه نیست. لدینسکی یک سی دی موسیقی از ۳۰ غزل حافظ و یک تقویم حافظ ارایه داده است.

آن گونه که از نام‌های این کتاب‌ها برمی‌آید، بیشتر برداشتی آزاد از اشعار حافظ و تحت تأثیر جوّ متمایل به عرفان و تصوف در دهه‌های هشتاد و نود در غرب، به ویژه درآمریکا قرار دارد.

این ترجمه‌ها که نمونه‌ای از ترجمه‌های آثار شاعران ایرانی است نشان می‌دهد تا چه حد شعر ایران در اروپا و امریکا تأثیرگذار بوده است نه تنها مترجمین این اشعار تحت تأثیر قرار داشته‌اند بلکه بر شعرا و نویسندگان و هنرمندان آن دیارها نیز در بسیاری موارد به شدت تأثیرگذار بوده و سیر تفکر ادبی آن‌ها را نیز عوض کرده و به تصوف و عرفان و نحوه‌ی تفکر شرقی و ایرانی نزدیک ساخته است. این ترجمه‌ها از یک غزل و چند غزل تا در این اواخر دیوان کامل و از نثر و شعرگونه تا شعر کامل تغییر می‌کند.

بسیاری از این مترجمین مانند هرمان بیکنل پزشک و هنری ویبلر فروس کلارک سالها در هندوستان بودند و با تصوف و افکار شرقی آشنائی داشتند.

ترجمه‌های قرن بیستم در بسیاری از کارهای مترجمین ایرانی با پختگی و اطلاع بهتری از ماهیت شعر این شاعر بزرگ همراه است. (برای توضیح بیشتر و آشنائی با جزئیات ترجمه‌ها به مقاله‌ی دکتر فریده‌ی پورگیو در حافظ پژوهی ـ دفتر هشتم رجوع کنید. (نک: منابع)

منابع

اکبر زاده، سیده شکوفه (۱۳۹۱) جایگاه شاهنامه در افغانستان. در : پی افکندم از نظم کاخی بلند. مشهد :خراسان.

آربری، ا. ج. (۱۳۴۶) میراث ایران.(تألیف ۱۳ تن از خاورشناسان زیر نظر آربری) مترجم احمد بیرشک. تهران:بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

آرزو، سراج الدین علیخان (۱۳۷۵) خیابان گلستان (شرح گلستان سعدی). اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

آشتیانی، مهندس جلال‌الدین (۱۳۶۷)، زرتشت، مزدیسنا و حکومت. تهران، شرکت سهامی انتشار.

آموزگار، ژاله (۱۳۸۶) زبان، فرهنگ و اسطوره. تهران:معین.

آیتی، عبدالمحمد (مترجم) (۱۳۸۲) شاهنامه فردوسی تحریر عربی. اثر فتح بن علی بنداری اصفهانی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۷۶) زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. تهران: نشر آثار.

اسماعیل آذر، امیر (۱۳۸۷) ادبیات ایران در ادبیات جهان. تهران: انتشارات سخنً ۲۷۰

اسماعیل پور، دکتر ابوالقاسم (۱۳۸۱) اسطوره آفرینش در آیین مانی: با گفتاری در عرفان مانوی. تهران: نشر کاروان/ اندیشه سازان.

اسموژنسکی، مارک (۱۳۷۶) ساختار رمزی سیرالعباد حکیم سنائی غزنوی. دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی. پایان نامه دکتری ادبیات فارسی.

انجیل مقدس (عهد جدید). چاپ لندن.

البخاری، محمد بن عبدالله (مترجم) (۱۳۶۱) داستان‌های بیدپای، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، محمد روشن، تهران: انتشارات خوارزمی

بهار، مرداد (۱۳۷۳) جستاری چند در فرهنگ ایران تهران: فکر روز.

پانوسی، استفان (۱۳۵۶) تأثیر فرهنگ جهانبینی ایرانی بر افلاطون.تهران: -

پورگیو، دکتر فریده (۱۳۸۴) "نگاهی به ترجمه‌های حافظ به انگلیسی". در حافظ‌پژوهی دفتر هشتم، به کوشش: جلیل سازگارنژاد، شیراز: حافظیه مرکز حافظ‌شناسی.

پیرنیا، حسن (۱۳۷۰) ایران باستان. تهران دنیای کتاب.

ترابی، دکتر سیدمحمد (۱۳۶۸) نگاهی به تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران: قفنوس.

تراویک، باکنر (۱۳۷۳) تاریخ ادبیات جهان ترجمه عربعلی رضائی جلد ۱ تهران: فرزان

تودوآ، پروفسور ماگالی (۱۳۷۷) از پانزده دریچه (نگاهی به فردوسی و شاهنامهٔ او). زیر نظر دکتر محمد کاظم یوسف پور. رشت: دانشگاه گیلان.

جلالی نائینی، دکتر سید محمد رضا (۱۳۷۲) گزیدهٔ سرودهای ریگ ودا: قدیمترین سند زندهٔ مذهب و جامعهٔ هندو. تهران: نشر نقره.

جعفری، علی اکبر،(۱۳۵۷). ایران زمین در شاهنامهٔ فردوسی. شاهنامه شناسی ، جلد اول، تهران : انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی

جمالی، کامران (۱۳۶۸) فردوسی و هُمر، تهران: اسپرک.

حدیدی، دکتر جواد (۱۳۷۳) از سعدی تا آراگون: تاثیر ادبیات فارسی در ادبیات فرانسه. تهران: نشر دانشگاهی.

حقیقت، عبدالرفیع (-)

حمیدی، دکتر سید جعفر (۱۳۸۶) "ادبیات تطبیقی" در فصلنامه ادبیات تطبیقی. سال اول ش.۱.

خالصی، دکتر محمدرضا (۱۳۸۴) "حافظ در ادبیات عرب" در حافظ‌پژوهی دفتر هشتم، به کوشش: جلیل سازگارنژاد، شیراز: حافظیه مرکز حافظ‌شناسی خامنه‌ای، محمد (-) تاریخ فلسفه در ایران و جهان. تهران: بنیاد صدرا.

خانلری، دکتر زهرا (کیا) (۱۳۶۶) فرهنگ ادبیات فارسی. تهران: انتشارات توس.

دورانت، ویل، (-) تاریخ تمدن CD.

دهخدا، علی اکبر خان – لغت نامه

دوستخواه، جلیل (۱۳۷۵) اوستا

دیویدسُن، اُلگا (۱۳۷۸) شاعر و پهلوان در شاهنامه. ترجمه: دکتر فرهاد عطایی. تهران: نشر تاریخ ایران.

رنجبر، دکتر احمد (۱۳۶۳) جاذبه‌های فکری فردوسی. تهران: انتشارات امیرکبیر.

روئین، رازق،(۱۳۶۱). ز فردوسی بیاموزیم. کابل: مطبعه وزارت تحصیلات عالی

رییس السادات ،سید عبدالحسین، (۱۳۹۱)، زبان فارسی در پاکستان. در : پی افکندم از نظم کاخی بلند. مشهد :خراسان.

زرین‌کوب، روزبه (۱۳۸۱) استقرار هویت ایرانی در عصر باستان مجلهٔ ایران شناخت.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲) ارزش میراث صوفیه، چ. سوم، تهران : امیرکبیر.

__________ (۲۵۳۶) دو قرن سکوت. تهران: شرکت افست.

زمانی، پروفسور آصفه، استاد دانشگاه لکنهو، هندوستان (۱۳۸۰) زبان فارسی و گفتگوی تمدن ها، فصلنامه آموزش زبان، ش ۶ و ۷. تابستان و پاییز.

زنر، آر. سی. (۱۳۷۵) زروان یا معمای زرتشتی گری. ترجمه: دکتر تیمور قادری. تهران: فکر روز.

ساکت، محمد حسین (۲۵۳۷) دربارهٔ شاهنامهٔ فردوسی.ترجمهٔ مقالات همایش بزرگداشت فردوسی. مشهد:

کتابفروشی باستان.

سامی، علی (-) مقام دانش در ایران باستان. شیراز: احمدی.

ساندرز، ن. ک. (۱۳۷۳) بهشت و دوزخ در اساطیر بین النهرین.ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: فکر روز.

سجادیه، دکتر محمد علی (۱۳۶۴) واژه‌های ایرانی در زبان انگلیسی، تهران: بنیاد نیشابور.

سیدی، دکتر سید حسن (۱۳۹۰) بررسی تطبیقی نظریه ادبی: نیما و نازک الملائکه. مشهد: انتشارات ترانه.

شاملوئی، حبیب‌الله (۱۳۴۷) تاریخ ایران از ماد تا پهلوی، تهران: مؤلف.

ضیاء الرحمن سراجی، طارق (۲۰۰۳) "شعر اقبال در زبان فارسی" در مجله فارسی و اردوی دانشگاه داکا، بنگلادیش (ش. ۱ سال ۱ ، دسامبر ۲۰۰۳)

طبری، تاریخ طبری

طوسی، آرش (۱۳۹۰) و خداوند جهان را دوباره آفرید...(مقدمه داریوش محمدخانی) مشهد: نشر تابران.

طوسی، بهرام (۱۳۷۸) "افسانه‌های رویین‌تنان و تهاجمات فرهنگی، ارایه شده در نشست مقدماتی دین‌پژوهان، آذر ۱۳۸۱، مشهد. و مجموعه مقالات.

طوسی، بهرام (۱۳۷۹) نظری اجمالی به تاریخ ترجمه در ایران: از قدیم‌ترین ازمنهٔ تاریخ تا دوران معاصر. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی بهار و تابستان ۷۹.

طوسی، بهرام (۱۳۸۰الف): زبان فارسی و اتحاد منطقه. فصلنامه آموزش زبان، ش ۶ و ۷. تابستان و پاییز.

طوسی، بهرام (۱۳۸۱) در حاشیه‌ی جهانی شدن. مجله آموزش زبان و ادبیات ش. ۸/۹

طوسی، بهرام (۱۳۸۰ب) خراسان و آذربایجان دو قطب اصلی عرفان ایران، مقاله ارایه شده در کنفرانس دانشگاه تبریز.

طوسی، بهرام (۱۳..) بحثی در ادبیات مقایسه ای دومین کنفرانس انجمن گسترش زبان و ادب فارسی. دانشگاه فردوسی مشهد.

عابدی، پروفسور سید امیر حسن (۲۵۳۷) "شاهنامه و هند". مقاله ارایه شده در هزارهٔ بزرگداشت فردوسی.

________ (۲۰۰۴) سیمای عابدی (مجموعه مقالات). گردآورنده: سیده بلقیس فاطمه حسینی. دهلی، انتشارات بخش فارسی دانشکده هنر دانشگاه دهلی.

عبدالغنی (۱۳۵۱) احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل. ترجمهٔ میر محمد آصف انصاری. بی چا، کابل: پوهنجی ادبیات و علوم بشری.

عفیفی، دکتر رحیم (۱۳۴۳) "ارداویراف نامه منظوم زردشت بهرام پژدو" مجله دانشگاه مشهد، بهمن ۱۳۴۳. صص.۲۲-۲۱.

فروغی، محمد علی(۱۳۷۹) سیر حکمت در اروپا. تهران: نشر البرز.

فرهنگ مهر (۱۳۷۵)، دیدی نو از دین کهن (فلسفه زرتشت). تهران: جامی.

فیبل من، جیمز کِرِن (۱۳۷۵) آشنائی با فلسفه غرب. ترجمه محمد بقائی (ماکان)، تهران: حکمت

قرآن کریم ترجمهٔ محمد خواجوی

قریب، مهدی (۱۳۶۹) بازخوانی شاهنامه. تهران: توس.

کانت، امانوئل (۱۳۶۲) سنجش خرد ناب. ترجمه: دکتر میرشمس الدین ادیب سلطانی. تهران: امیرکبیر.

کریستنسن، آرتور (۱۳۱۷) ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران: ابن سینا.

کریمی مطهر، دکتر جان الله (۱۳۸۶) تئوری ادبیات. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. (۹۴۳۷).

کزازی، دکتر میر جلال الدین (۱۳۹۱) مقایسهٔ شاهنامه با سه اثر حماسی جهان. ویژه نامهٔ روزنامهٔ خراسان به مناسبت بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی. مشهد، ۲۵ اردیبهشت.

کمپبل، جوزف (۱۳۸۵) قهرمان هزار چهره. ترجمه شادی خسروپناه. مشهد: نشر گل آفتاب.

کومیسبایف، پروفسور اتکین، استاد دانشگاه الفارابی، قزاقستان (۱۳۹۱) جایگاه شاهنامه در ادبیات آسیایی میانه و قفقاز ، در : پی افکندم از نظم کاخی بلند. مشهد: ویژه نامه خراسان.

کهزاد،احمدعلی،(۱۳۴۶)،افغانستان در پرتو تاریخ. کابل: موسسه چاپ و کتاب

گاتری، دبلیو.کی.سی. (۱۳۷۵) تاریخ فلسفهٔ یونان (ج۱) مهدی قوام نصیری (مترجم). تهران: فکر روز.

گریمال، پیر (۱۳۷۶) اسطوره‌های خاورمیانه، ترجمه: مجتبی عبدالله‌نژاد، مشهد: ترانه.

گویری، سوزان (۱۳۷۵) آناهیتا در اسطوره‌های ایرانی، تهران، جمال الحق.

لاهوری، اقبال (---) دیوان اشعار.

گیرشمن، رمان (۱۳۳۶) ایران از آغاز تا اسلام. مترجم: محمد معینی. تهران: بنگاه ترجمه ونشر کتاب.

لوکوک، پی یر (۱۳۸۲) کتیبه‌های هخامنشی. ترجمه: نازیلا خلخالی، زیر نظر دکتر ژاله آموزگار. تهران: نشر فرزان.

لمب، هارولد (۱۳۸۸) کورش کبیر. ترجمه: صادق رضازاده شفق. تهران: انتشارات نیک فرجام.

ماخالسکی، فرانسیسچک (۲۵۳۷) "ابوالقاسم فردوسی و شاهنامه او در لهستان". مقالهٔ ارایه شده در هزارهٔ بزرگداشت فردوسی.

ماسه، هانری (۱۹۱۹) تحقیق در بارهٔ سعدی. ارجمه: دکتر غلامحسین یوسفی و دکتر محمد حسن مهدوی اردبیلی (. تهران: انتشارات توس.

محقق، مهدی(۱۳۸۶) هفتمین بیست گفتار. تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل

محمدی، محمد (۱۳۷۴) فرهنگ ایران پیش از اسلام. تهران: توس.

مرادی غیاث‌آبادی، رضا (۱۳۸۶) نوروزنامه، شیراز: انتشارات نوید

میندرات، آچار یادهر (۲۵۳۴) آثار قهرمانان شاهنامه در ادبیات هند، سخنرانی در جشنوارهٔ بزرگداشت فردوسی، طوس.

نورصادقی، حسین (۱۳۱۶) اصفهان. تهران شرکت مطبوعات.

نیساری، دکتر سلیم (۱۳۸۰) نسخه‌های خطی حافظ (سدهٔ نهم). شیراز: مرکز حافظ شناسی.

نیکلسون، رینولد ا. (۱۳۵۸) تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا. ترجمه دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات سخن.

نیلاب رحیمی، غلام فاروق (۱۳۸۴). «انگیزه‌های شهنامه سرایی در خراسان»، مجله خراسان، سال سوم، دورهٔ سوم، کابل: آکادمی علوم افغانستان

ولک، رنه و وارن آوستین (۱۳۷۳) نظریه‌ی ادبیات ترجمه: پرویز مهاجر و ضیاء موحد. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

همایون فرخ، دکتر رکن الدین (۱۳۷۰) تاریخ هشت هزار سال شعر ایرانی (پارسی). تهران: نشر علمی.

یوحنان، جان دی. (۱۳۸۶) گستره شعر فارسی در انگلستان و امریکا ترجمه: دکتر احمد تمیم داری. تهران: روزنه.

Arnold, mattew (۱۹۳۶) “Hebraism and Helenism”. In Cultuse and Anarchy. N.Y. Macmillan co.

Brown, Edward.G. (۱۹۰۶) Aliterani History of Persia. N.Y. Scribner’s.

Jaradi, Hassan (۱۹۷۱) “Matthew Arnold” Sohrab and Rustam” Rewies of matamol ?? S II, No.۱: ۶۱-۷۳.

Macmillan Encyclopedia (The). (۱۹۸۶) London: Guild Publishing.

Norton Anthology (The), Western Literature Vols. I, II & III (۱۹۸۴) London.

بهرام طوسی

تحصیلات:

- ابتدایی مشهد – دبیرستان تهران: دبیرستان رهنما و امیرکبیر
- کارشناسی زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه فردوسی مشهد ۴۱- ۱۳۳۷
- دوره تخصصی در زبانشناسی و روشهای تدریس: دانشگاه جورج تاون – واشینگتن دی.سی. ۱۳۴۸
- کارشناسی ارشد زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه شیراز (پهلوی سابق) ۵۲- ۱۳۴۹

Ph.D. (دکتری تخصصی) آموزش زبان (TEFL) دانشگاه ویلز انگلستان ۶۰- ۱۳۵۶

- مطالعات فوق دکتری (فرصت مطالعاتی) انگلستان – ۶۸ -۱۳۶۷
- برندهء بورس فولبرایت در مسابقات سراسری ایران– اعزام به امریکا دانشگاه جورج تاون

رتبه اول مسابقات جهانی هنری (Talent Show) دانشگاه جورج تاون آگوست ۱۹۶۷

تدریس در دانشگاههای شیراز – ارومیه – فردوسی مشهد- آزاد اسلامی واحد های مشهد و قوچان و موسسه آموزش عالی تابران ادامه دارد.

تدریس در دانشگاه مختوم قلی ترکمنستان (عشق آباد) مهر ۱۳۷۱ (یک ترم تحصیلی) همراه با آقای دکتر رضا انزابی نژاد مبادله استاد بین دانشگاه مذکور و دانشگاه فردوسی (اولین سفرای حسن نیت بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی)

بنیانگذار و عضو هیات موسس موسسه آموزش عالی تابران مشهد. (قاسم آباد شریعتی ۶۰)

موسس و مدیر نشر تابران مشهد (تاسیس ۱۳۷۸)

موسس و مدیر مسئول دوفصلنامه آموزش زبان و ادبیات – مشهد (از بهار ۱۳۷۹/شماره ۳۱ – سال ۹۱ منتشر شد)

بعضی دیگر از آثار بهرام طوسی - **کتابهای منتشر شده**

ردیف	عنوان کتاب	ناشر	نوبت چاپ	سال آخرین چاپ
۱	یاس سپید (مجموعه شعر – غزلیات)	سهیلی	اول	۱۳۴۵
۲	عقابها و چند شعر از بهرام طوسی(مجموعه شعر)	تابران	اول	۱۳۸۱
۳	کریم و کرم (مجموعه شعر)	تابران	اول	۱۳۸۴
۴	ساقه های سبز و نسیم سحر (مجموعه شعر)	(آمادهٔ چاپ)	اول	-
۵	راه افق (مجموعه داستان برای نوجوانان)	هنربخش	اول	۱۳۴۴
۶	راه بدون بازگشت (رمان – ماجرایی در فلسطین)	تابران	اول	۱۳۸۰
۷	هنر نوشتن و مهارتهای مقاله نویسی	ترانه - تابران	بیست و دوم	۱۳۸۸
۸	مهارتهای مطالعه - روانشناسی یادگیری،تقویت حافظه...	ترانه – تابران	چهاردهم	۱۳۸۸
۹	مهارتهای خواندن -اولین کتاب تند خوانی به زبان فارسی (خودآموز) و اولین متن کلاسهای تندخوانی کشور	ترانه – تابران	سیزدهم	۱۳۸۸
۱۰	راهنمای پژوهش و اصول علمی مقاله نویسی	ترانه – تابران	دوازدهم	۱۳۸۸
۱۱	نشانه گذاری در نگارش فارسی	تابران	دوم	۱۳۸۴
۱۲	راهنمای کامل استفاده از کتابخانه	تابران	دوم	۱۳۸۴
۱۳	مهارتهای آموزش زبان خارجی و آزمون	ترانه	دوم	۱۳۷۷
۱۴	آموزش انگلیسی به عنوان زبان دوم از Mary Finnochiaro (ترجمه)	ترانه – تابران	دوم	۱۳۸۲
۱۵	مهارتهای آزمون سازی	ترانه – تابران	دوم	۱۳۸۱
۱۶	مهارتهای آموزش زبان خارجی	ترانه – تابران	دوم	۱۳۸۱
۱۷	تئوریهای فراگیری و آموزش زبان (۱ -زبان مادری)	دانشگاه آزاد قوچان - تابران	اول	۱۳۸۱
۱۸	گسترش فرهنگ و ادب ایران در جهان	مرکز مطالعات اسلامی	اول	۱۳۹۱
۱۹	فردوسی سرایندهٔ سرود آزادی	آمادهٔ چاپ	اول	-
۲۰	خیام ستارهٔ شعر جهان	آمادهٔ چاپ	اول	

مقاله های چاپ شده در مجله های معتبر و/ یا ارایه شده در کنفرانس های جهانی داخل و خارج از کشور

ردیف	عنوان مقاله	عنوان کنفرانس – مجله تاریخ	مکان	تاریخ - شماره
۲۱	طرز نوشتن مقالات تحقیقی	مجله دانشجو دانشگاه ارومیه (دانشکده کشاورزی و دامپروری)	ارومیه	۱۳۵۳
۲۲	روشهای تحقیق	مجله دانشجو دانشگاه ارومیه	ارومیه	۱۳۵۴
۲۳	چگونه تند تر بخوانیم و بیشتر بفهمیم	مجله آدینه ش. ۱۱	تهران	۱۳۶۶
۲۴	روشی نو در یادداشت برداری	-	-	۱۳۷۸
۲۵	مطالعات میدانی و طرح پرسشنامه	برای فصلنامه پژوهشهای تاریخی دانشگاه فردوسی مشهد	مشهد	۱۳۷۹
۲۶	انتخاب متن برای ترجمه	کنفرانس ترجمه دانشگاه آزاد قائم شهر و فصلنامه آموزش زبان و ادبیات	قائم شهر و مشهد	۱۳۷۸و ۱۳۸۱ ش.۱۲
۲۷	نظری اجمالی به تاریخ ترجمه در ایران از قدیم ترین ایام	مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی	مشهد	بهار/تابستان۱۳۷۹
۲۸	گسترش زبان و ادب فارسی،جهانی سازی و حیات فرهنگی ملت ها	نخستین همایش ملی سالانه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور	مشهد	۲۷و۲۸ بهمن۸۹
۲۹	اهمیت گسترش زبان فارسی در منطقه	ارایه شده در سومین مجمع جهانی استادان زبان فارسی و فصلنامه آموزش زبان ش.۶/۷	تهران	اول تا سوم آبان ۱۳۸۰
۳۰	مقایسه رومئو و ژولیت شکسپیر با خسرو و شیرین نظامی ارایه شده در همایش نهصدمین سال بزرگداشت نظامی در دانشگاه تبریز	چاپ در مجلهٔ دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی	تبریز مشهد	۱۳۶۹ ۱۳۷۰
۳۱	افسانه های رویین تنان و تهاجمات فرهنگی	مجموعه مقالات دین پژوهان – جلد دوم و مجله آموزش زبان و ادبیات – ش ۲۵	قم / مشهد	۱۳۸۱
۳۲	دو مشکل اساسی آموزش و پرورش ایران	گزارش فرصت مطالعاتی – انگلستان	ارسال به وزارتین علوم و آموزش و پرورش	۱۳۶۷

۳۳	لزوم توجه به نیروی انسانی متخصص	مجله دانشگاه انقلاب	تهران	۱۳۶۸ش.۷۲
۳۴	نظر خارجیان درباره اصفهان "مروارید ایران"	مجله ایران شناخت تهران	تهران	۱۳۷۸ش. ۱۵
۳۵	نیشابور نگین شهرهای خراسان بزرگ	(کنفرانس نیشابور) و مجله تابران اداره ارشاد خراسان ش۶و۷	نیشابور/ مشهد	۱۳۸۰
۳۶	در حاشیه جهانی شدن (نه جهانی سازی!)	فصلنامه آموزش زبان – ش.۹/۱۰	مشهد	۱۳۸۱
۳۷	عرفان و جلوه های هفت شهر عشق در شعر عطار	سایه در آفتاب : مجموعه مقالات کنفرانس عطار	-	۱۳۷۹ ۶۲/۶۳
۳۸	هفت جام فضولی و وادی شریعت	کنفرانس فضولی تهران و مجله ایران شناخت ش ۹	تهران	۱ ۳۷۷
۳۹	تصوف و عرفان و راه آشتی بشر	مجموعه مقالات کنفرانس مطالعات خاور میانه و... کانادا	مونت رآل - کانادا	۱۳۷۸
۴۰	دوره سامانیان و گسترش تصوف	مجله ایران شناخت ش ۱۴	تهران	۱۳۷۸
۴۱	عشق از نظر صدرالمتالهین	ارایه شده در کنفرانس بزرگداشت ملاصدرا	بنیاد جهانی صدرا تهران	۱۳۸۴
۴۲	زرتشت، تاگور و عرفان اسلامی	ایران شناخت	تهران	۱۳۷۹
۴۳	زرتشت و تاثیر وی در تحولات تمدن غرب و عرفان و تشیع	مجموعه مقالات مناسبات دین و فرهنگ در جامعه ایران		۱۳۸۰
۴۴	تاثیرات زرتشت و دین توحیدی ایرانیان در فلسفه یونان و فلسفه غرب	ارایه شده در کنفرانس بزرگداشت ملاصدرا-	مجله بنیاد صدرا ش. ۲۱	۱۳۸۵
۴۵	کانت و زرتشت، نگاهی بر فلسفه غرب از افلاطون تا نیچه و کانت	مجموعه مقالات و مجله سروش	تهران	۱۳۸۳و ۱۳۸۴ش ۱۳ / ۱۲
۴۶	آموزش پذیری زبان دوم (ترجمه)	مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد ش۳	مشهد	۱۳۶۶
۴۷	سخنی در کلیات شیوه ارزشیابی و آزمون در زبان انگلیسی	دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی ش۱	مشهد	۱۳۶۷
۴۸	آموزش زبان خارجی در ایران	مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی ش۳	مشهد	۱۳۷۱

۴۹	ترجمه و آموزش زبان خارجی	مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد ش۲	مشهد	۱۳۷۳
۵۰	بررسی کتابهای درسی زبان	مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد ش۳	مشهد	۱۳۷۵
۵۱	فرایند زبان آموزی کودک	فصلنامه آموزش زبان	مشهد	۱۳۸۰
۵۲	بررسی وضع آموزش روشهای تحقیق در مدارس و دانشگاههای ایران	کنفرانس بررسی مشکلات تحقیق در دانشگاههای ایران	دانشگاه فردوسی مشهد	۱۳۶۴
۵۳	آیا می توان فن ترجمه را آموزش داد	کنفرانس بررسی مسایل ترجمه	دانشگاه تبریز	اسفند ۳۶۹
۵۴	آموزش زبان پایه در کلاسهای پرجمعیت (ترجمه مقاله ارایه شده در دانشگاه کنت انگلستان)	**بیست و پنجمین همایش انجمن مدرسین زبان انگلیسی IATEFL**	-	۱۳۷۰
۵۵	ترجمه غیر مستقیم	**دومین کنفرانس ترجمه دانشگاه تبریز**	تبریز	۱۳۷۷
۵۶	چه کتابی را باید ترجمه کرد	-	-	۱۳۷۸
۵۷	انتخاب متن برای ترجمه	کنفرانس ترجمه دانشگاه آزاد قائم شهر و فصلنامه آموزش زبان و ادبیات ش.۱۲		۱۳۷۸و ۱۳۸۱
۵۸	شکل گیری زبان اول در ذهن کودک	پنجمین کنفرانس زبانشناسی کاربردی دانشگاه علامه طباطبایی	تهران	۱۳۷۹
۵۹	فرایند زبان آموزی کودک (The Process of Language Acquisition by child اثر: مک گلاتلین (ترجمه)	فصلنامه آموزش زبان و ادبیات ش. ۱۶	مشهد	۱۳۸۳
۶۰	تضاد یقین عرفانی و فلسفه پوچی در رباعیات بیدل دهلوی	برای کنفرانس دهلی	هندوستان	۱۳۷۶
۶۱	فلسفه پوچی و شعر خیام	دومین کنفرانس گسترش زبان و ادب فارسی تهران	تهران	۱۳۸۲
۶۲	تربیت متخصص و شالوده بازسازی اصولی و اساسی در دراز مدت	دومین کنفراتنس بین المللی بازسازی مناطق جنگ زده	دانشگاه تهران	۱۳۶۹
۶۳	پس پرورش چه شد؟	برای کنفرانس مسایل آموزش و پرورش – تهران	-	۱۳۷۵
۶۴	(آموزش انگلیسی در دبستان ها) نباید تا کودکان زبان مادری را فرانگرفته اند درگیر **آموزش** زبان خارجی شوند!	مجله آموزش زبان و ادبیات	مشهد	ش. ۱۲ ۱۳۸۱

۶۵	نیاز دنیای پرآشوب امروز به درک بهتر اندیشه های رابیندرانات تاکور	بیستمین کنفرانس اساتید زبان فارسی هند – شانتی نیکاتان	بنگال	۱۳۷۷
۶۶	رابیندرانات تاگور و نیاز جهان امروز به بازگشت به سوی معنویات	ارایه شده دردانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد	مشهد	۱۳۷۷
۶۷	ایران و هند، توامان جدا مانده از یکدیگر	ارایه شده دربیست و پنجمین (سال سیمین) همایش اساتید فارسی هند	ناگپور هندوستان	۲۸ تا ۳۰ مارس ۲۰۰۵
۶۸	کانت و زرتشت، نگاهی بر فلسفه غرب از افلاطون تا نیچه و کانت	ارایه شده در کنفرانس دویست سال پس از کانت – گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی تهران ۱۳۸۳	تهران	چاپ شده در مجله سروش اندیشه ش. ۱۲/۱۳ (۱۳۸۴)
۶۹	دوره سامانیان و گسترش تصوف	برای کنفرانس سامانیان – مشهد و تاجیکستان و مجله ایران شناخت ش ۱۴	تهران	۱۳۷۸
۷۰	سید علی همدانی، شاه همدان	برای همایش بزرگداشت	-	۱۳۷۸
۷۱	هفت شهر عشق در شعر عماد	کنفرانس بزرگداشت عماد کرمانی	کرمان	۱۳۸۰
۷۲	زرتشت و تاثیر وی در تحولات تمدن غرب و عرفان و تشیع	مجموعه مقالات مناسبات دین و فرهنگ در جامعه ایران	قم	۱۳۸۰
۷۳	تاثیرات زرتشت و دین توحیدی ایرانیان در فلسفه یونان و فلسفه اشراق	ارایه شده در دومین همایش جهانی حکمت متعالیه و ملا صدرا	تهران	۱۳۸۳ ۱تا۵ خرداد
۷۴	فردوسی "سراینده سرود آزادی"	مجله آموزش زبان و ادبیات	مشهد	۲۹
۷۵	خیام ستارهٔ درخشان شعر ایران	مجله آموزش زبان و ادبیات	مشهد	۳۰
۷۶	Teaching Basic English in Overcrowded Classes	ارایه شده در بیست و پنجمین همایش IATEFL دانشگاهKent	انگلستان	فروردین ۱۳۷۰
۷۷	Gnostisysm, 'erfan', The Only Remedy for man's Differences	ارایه شده در سی و ششمین کنفرانس جهانی مطالعات خاور میانه ICANAS و مجموعه مقالات	مونت رآل کانادا	۲۷ آگوست تا ۲ سپتامبر ۲۰۰۰
۷۸	About Zoroaster & His Influence Upon Philosophy "erfan" & the World's Civilization	ارایه شده در سی و هفتمین کنفرانس جهانی مطالعات خاور میانه ICANAS و مجموعه مقالات	مسکو	۲۰۰۴
۷۹	Language is the Most Powerful Weapon	ارایه شده در بیست و ششمین همایش اساتید زبان فارسی سراسر هند	دانشگاه علیگره هندوستان	۳ تا ۴ آوریل ۲۰۰۵

۸۰	A comparative study of Shakespear's Romeo & Juliet & Khosrow-Shirine of Nizami	برای مجله ادبیات	-	۱۳۸۵
۸۱	A brief history of FL texts in Iran & designing proper course books	دهلي نو Bayazمجله بیاض	هندوستان	۲۰۰۸
۸۲	Teaching a foreign language	دهلي نو Bayazمجله بیاض	هندوستان	۲۰۰۸
۸۳	Teaching Persian to the non speakers	دهلي نو Bayazمجله بیاض	هندوستان	۲۰۰۸
۸۴	Teaching Persian to the Speakers of Other Languages	مجله آموزش زبان و ادبیات	ش. ۲۸	۱۳۸۹
۸۵	The Problems of Teaching a Second Language (with Special Reference to Course Books)	مجله آموزش زبان و ادبیات	ش.۱۹	۱۳۸۵
۸۶	Practical Teaching of Vocabulary	مجله آموزش زبان و ادبیات	ش. ۱	بهار۱۳۷۹

کتابها و جزوات درسی چاپ نشده

۱	Practical Teaching I	گروه زبان انگلیسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی	در دهه ی ۶۰ که دانشگاهها باز گشایی شد من از دانشگاه ارومیه مامور خدمت در گروه زبان دانشگاه فردوسی شدم و گروه زبان انگلیسی را راه اندازی کردیم در (۱۴ فروردین ۱۳۶۱) چون کتابی برای این سه درس در دسترس نبود این سه کتاب را تهیه کردم تکثیر شد و تا اواخر دهه مورد استفاده در بسیاری از گروههای زبان دانشگاههای دولتی و آزاد سراسر کشور قرار داشت.
۲	Practical Teaching II		
۳	Critical Review of English High School Texts & Preparing Teaching Materials		
۴	The Earth, Animals and Plants	ارومیه	جزوهٔ درسی برای دانشکدهٔ کشاورزی و دامپروری (رضائیهٔ سابق) – ۱۳۵۳ و در بعضی دانشگاههای دیگر نیز تدریس می شد.
۵	Paper Writing & Punctuation in English	ارومیه	۱۳۵۳ برای دانشکدهٔ کشاورزی مذکور
۶	Methods of Teaching a Foreign Language		کتاب روشهای تدریس زبان خارجی – چاپ نشده

McGill University
Montreal-Canada

The Institute of Islamic Studies

University of Tehran
Tehran-Iran

The Influence of Persian Culture and Literature Upon the World

Dr. Bahram Toossi

With an introduction

By

Mehdi Mohaghegh

Tehran 2012

Publications of the Iranian Society for the Promotion of Persian Language and Literature

No.45

Under the Supervision
of
M.Mohaghegh

Tehran 2012

In The Name Of God

McGill University
Montreal-Canada

The Institute of Islamic Studies

University of Tehran
Tehran-Iran

The Influence of Persian Culture and Literature Upon the World

Dr. Bahram Toossi

With an introduction

By

Mehdi Mohaghegh

Tehran 2012